

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾  
«این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می‌کند»

# تابشی از قرآن

(جلد دوم)

تألیف:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمته الله

عنوان کتاب:

تابشی از قرآن

نویسنده:

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمته

موضوع:

تفسیر

نوبت انتشار:

دوم (مطبوع)

تاریخ انتشار:

تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، رمضان المبارک ۱۴۳۷ هجری

منبع:

سایت عقیده [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

سوره مائده مدنی و دارای ۱۲۰ آیه است	۱
سوره أنعام مکی و دارای ۱۶۵ آیه می باشد	۵۷
سوره أعراف مکی و دارای ۲۰۶ آیه می باشد	۱۰۳
سوره انفال مدنی و دارای ۷۵ آیه است	۱۵۳
سوره توبه که آنرا سوره براءة نیز گویند و آن مدنی و دارای ۱۲۹ آیه می باشد	۱۷۷
سوره یونس مکی و دارای ۱۰۹ آیه می باشد	۲۳۹
سوره هود مکی و دارای ۱۲۳ آیه می باشد	۲۶۵
سوره یوسف مکی و دارای ۱۱۱ آیه می باشد	۲۹۳
رؤیای ملکوتی	۲۹۸
عنایتِ الهی و نوید غیبی	۳۱۴
تحوّلاتِ سریع	۳۲۱
راز و نیاز زلیخا با یوسف	۳۲۷
تهمت ناروا	۳۳۴
تبرئه یوسف	۳۳۵
پاسخ زلیخا به زنان مصری	۳۳۸
نتیجه مجلس و نقشه زلیخا	۳۳۹
اظهار علاقه زنان مصر به یوسف	۳۴۱

---

---

۳۴۶ .....	حادثه زندان حضرت یوسف
۳۵۸ .....	فرق پیشوایان دین با زعمای دیگر

## سورة المائدة (مدنية وهي مائة وعشرون آية)

### سورة مائده مدنی و دارای ۱۲۰ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿۱﴾﴾

[المائدة: ۱]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ای مؤمنین، به عقدها و پیمانها وفا کنید. برای شما حلال است زبان بسته چهارپایان مگر آنچه برای شما تلاوت شود. درحالیکه حلال ندانید صید را در حالیکه مُحْرِمِ هستید به درستی که خدا حکم می کند به آنچه بخواهد.

**نکات:** عقود جمع عقد و آن به معنی پیمان است و این عقود اطلاق دارد شامل است که پیمان با خالق و با مخلوق باشد. بنابراین در آیه واجب شده که به هر پیمانی وفا کنید و بنابراین عقد معاملات که دو طرف با یکدیگر انجام می دهند واجب الوفاء است، یعنی طرفین باید به آن وفاداری کنند و به قول فقهاء عمل به آن عقد لازم است و یکی از طرفین نمی تواند آن عقد را فسخ کند مگر جائی که حق فسخ داشته باشد. و مقصود از ﴿مَا يُتَىٰ عَلَيْكُمْ﴾، آن محرّماتی است که در آیه ۲ و ۳ و ۴ ذکر شده.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا ءَأْمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲﴾﴾

**ترجمه:** «ای مؤمنین، شعائر خدا را حلال و سبک مشمیرید و ماه حرام، هدی، قلاند و قاصدین بیت الحرام را که از فضل و خوشنودی پروردگار می جویند حلال مشمیرید. و چون از احرام خارج شدید (می توانید) صید کنید؛ و البته دشمنی قومی که شما را از مسجد الحرام

بازداشتند، شما را وادار نکنند که تجاوز و ستم کنید و یکدیگر را یاری کنید بر نیکی و پرهیزگاری و یاری نکنید بر گناه و تجاوز و از خدا بترسید زیرا عقاب خدا سخت است».

**نکات:** شعائر الهی را که فرموده حلال مشمیرید یعنی عظمت آنرا مراعات کنید عبارتست از اعمال حج و از نشانه‌های بندگی که خدا قرار داده باشد. مانند: واجبات و آنچه حرام کرده در حال احرام. و ماه حرام همان ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب است. و هدی عبارت است از شتر و یا گاو و گوسفندی که برای قربانی در حج مهیا می‌کنند و ﴿قَلْبِدَ﴾ آن چیزهایی است که به گردن شتر قربانی می‌آویختند. و قاصدین بیت‌الحرام همان زوار خانه کعبه می‌باشند که باید آنان را سبک نشمرد و مال و جان ایشان را حلال ندانست. و یکی از قوانین مهمه ادیان الهی همان تعاون برای ابقاء است که مردم در راه بقاء و همزیستی خود باید به هم کمک دهند برخلاف مادیین که قانون تنازع بقاء را قانون خود می‌دانند. و قانون دیگری که از این آیه استفاده می‌شود قاعده عدم خروج از عدالت و عدم تجاوز از تقوی است به واسطه حب و بغض، چنانکه از جمله: ﴿لَا يَجْرِمَنَّكُمْ...﴾ استفاده می‌شود. یعنی دشمنی با قومی باعث بی‌عدالتی شما در حق آنان نشود.

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فَسُقُ الْيَوْمِ يَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾﴾

[المائدة: ۳]

**ترجمه:** بر شما حرام شد مرده، خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا به آن برده شود و حیوان خفه شده و زده شده به چوب و از بلندی پرت شده و به ضرب شاخ زده شده و آنچه درنده خورده مگر آنچه را که تذکیه کنید (قبل از مردنش ذبح شرعی کنید) و آنچه برای بتان ذبح شده و آنچه به ازالام تقسیم کنید. اینها همه تباهکاری است. امروز کافران از دین شما و از دفع آن مایوس شدند پس از ایشان نترسید و از من بترسید، امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، پس هر کس در گرسنگی (به خوردن محرّمات) مضطر شد بدون تمایل به گناه پس به تحقیق خدا آمرزنده رحیم است.

**نکات:** ﴿الْمَيْتَةُ﴾ مطلق است چه مردار حلال گوشت و چه حرام گوشت و حرمت آنچه در آیه ذکر شده اطلاق دارد؛ چه اکل آنها و چه بیع آنها فرقی ندارد ولی پشم، کرک، مو و شاخ حیوانات مرده پاک است زیرا این چند چیز روح ندارد و حیات و ممات در آنها نیست. جمله: ﴿وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ دلالت دارد که برای هرکس غیر خدا حیوانی را ذبح کنند جائز نیست چه برای داماد و چه عروس و چه رئیس و چه آیت الله و چه حاجی و چه غیر آن و فقط حیوانی حلال است که برای خدا ذبح شود. و مقصود از ﴿الْمُنْحَنِقَةُ﴾ حیوانی است که خفه شده چه به وسیله باد و چه با طناب و چه با دست و چه غیر اینها. و مقصود از ﴿الْمَوْقُودَةُ﴾ حیوانی است که با چوب و یا با چماق و یا با سنگ و یا با آهن آن را بزنند و هلاکش کنند. و مقصود از ﴿الْمُتَرَدِّيَّةُ﴾ حیوانی است که پرت شود چه از کوه و چه از بالای بام و یا دیوار و یا هر نحو دیگر. و مقصود از ﴿الَّتَطِيحَةُ﴾ حیوانی است که به سبب شاخ زدن حیوان دیگر بمیرد. و مقصود از ﴿مَا أَكَلَ السَّبْعُ﴾ این است که درنده‌ای؛ شیری یا ببری یا پلنگی او را بدرزد، پس اگر درنده‌ای حیوانی را درید و مقداری از آنرا خورد باقی مانده آن اگر حیات مستقره ندارد یعنی طوری شده که زنده نمی ماند حرام است اما اگر دارای حیات مستقره باشد که معالجه کند و یا غذا به آن بدهند زنده می ماند در این صورت اگر او را ذبح کنند حلال است به دلیل جمله: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ که در آیه ذکر شده. امام محمد باقر علیه السلام فرموده: اگر حیوان مزبور دست و پا و یا دم خود را حرکت می دهد و چشم خود را برمی گرداند حیات مستقره دارد و می توان آن را تذکیه نمود. و مقصود از جمله ﴿مَا ذَكَّيْتُمْ﴾، این است که شما یعنی مسلمین آن حیوان را با کارد و یا چاقوی تیز چهار رگ گردنش را ببرید رو به قبله و نام خدا را هم در آن حال یا قبل از شروع ببرید. و مقصود از «أزلام»، چنانکه در تواریخ آمده عبارت است از تعداد تیرهای بدون پر و بدون پیکان که ده عدد بوده، بر یکی می نوشتند یک سهم، بر دومی می نوشتند دو سهم و بر سومی سه سهم و همچنین تا هفت عدد که بر هفتمی می نوشتند هفت سهم و سه عدد دیگر سهمی نداشت، آن وقت یک شتری را بنام ده نفر که نامشان در آن تیرها بود نحر می کردند و آن تیرها را در صندوق قرعه کشی می انداختند، پس از آن مخلوط کرده و هر تیری بنام هر کس بود یک یک بیرون می آوردند، اگر دارای سهم بود همان سهم را به او می دادند و اگر تیری بیرون می آمد که سهمی ندارد صاحب آن تیر که نام او در آن تیر نوشته شده و سهمی ندارد باید قیمت شتر را بدهد و این یک نوع قماری بود، پس قرعه کشی هایی که مانند «أزلام» است، شتر باشد و یا ماشین و یا طلا و نقره و یا اسکناس تمام حرام است. ولی اگر کسی و یا شرکتی و یا عده‌ای به عنوان جاززه از مال

خودشان قرعه‌کشی کنند و قرعه به نام کسی افتد و چیزی به او بدهند اشکالی ندارد. و مقصود از ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ آن روزی است که سوره مانده که آخرین سوره است نازل شده و تمام حجاز در تحت سیطره اسلام درآمده، می‌باشد، که کفار یهود و نصاری از خاموش کردن دین اسلام مأیوس شده بودند و نام اسلام شرق و غرب جهان را گرفته بود، پس خدا فرموده: از کفار نترسید و از من بترسید. و مقصود از جمله: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ همان روزها است که سوره مانده نازل شده و دین کامل گشته و خدا از چنین اسلام که دین کاملی است خشنود می‌باشد. بعضی گفته‌اند که این جملات مربوط به روز غدیر خم است و در وسط آیه نازل شده و مربوط به اول و آخر این آیه نیست و سخن ایشان موافق عقل و فصاحت قرآن نیست زیرا خدای متان آیات را که نازل نموده اول و آخر و وسط آن کاملاً باید بهم مربوط باشد و پراکنده نباشد، ما نباید کلام خدا را از ارزش بیندازیم و با کلام خدا نعوذبالله بازی کنیم برای خاطر تعصب فرقه‌ای و یا برای روایاتی که ناقلین آنها به تقلید از یکدیگر نقل کرده‌اند. و از جمله: ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ...﴾ قانون اضطرار استفاده می‌شود<sup>(۱)</sup> که قانون و حکم ثانوی است که اگر مضطر شد تمام محرّمات برای او حلال می‌شود به شرطی که زیاده‌روی نکند و به قدر اضطرار و رفع اضطرار مرتکب شود.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الْطَيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۴﴾

**ترجمه:** از تو سؤال می‌کنند چه چیز برای ایشان حلال شده؟ بگو برای شما حلال شده پاکیزه‌ها و (نیز حلال شده خوردن) صیدی که به حیوانات شکاری آموخته‌اید درحالیکه سگان را (برای شکار) ماهر نموده‌اید، یاد می‌دهید آنها را از آنچه خدا به شما آموخته، پس بخورید از آنچه نگاهداشتند برای شما و نام خدا را بر آن یاد کنید و بترسید از خدا زیرا که خدا سریع الحساب است.

**نکات: جمله:** ﴿وَمَا عَلَّمْتُمْ...﴾ دلالت دارد بر اینکه صید با حیوانات تعلیم داده شده حلال و صید با حیوانات بی‌تعلیم حرام است و این از برکت علم است مگر اینکه صیادی صیاد صید با حیوانات بی‌تعلیم را زنده به حیات مستقره ببیند و آنرا ذبح کند و این آیه دلالت دارد که تعلیم حیوانات شکاری و

۱- و نیز به آن قاعده‌ی: «لا محرم مع الضرورة»: «به هنگام ضرورت چیزی حرام نیست». یا قاعده‌ی «المحرم یباح عند الضرورة»: «به هنگام ضرورت امر حرام مباح می‌شود» می‌گویند.



صید با آنها جائز است چه سگ باشد و چه عقاب و چه باز و چه غیر اینها. و مقصود از جمله: ﴿تَعْلَمُونَهُنَّ...﴾ این است که حیوان شکاری تعلیم گیرد و تعلیم آن معلوم شود به چند چیز: اول اینکه؛ هر وقت بفرستی برود. دوم؛ چون منعش کردی باز گردد، سوم؛ از گوشت صید نخورد. چهارم؛ همواره چنین باشد و اعتباری به یک مرتبه نیست. جمله: ﴿كُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ...﴾ دلالت دارد که جواز اکل وقتی است که حیوان شکاری چیزی را نخورد بلکه برای صاحب خود نگهدارد، لذا رسول خدا ﷺ به عدی بن حاتم فرمود: «إِنَّ أَكْلَ مِنْهُ فَلَا تَأْكُلُ لِأَنَّهُ أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ»<sup>(۱)</sup>. و مِنْ از ﴿مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾ اگر برای تبعیض افراد باشد معنی چنین می شود که بخورید بعضی از افراد حیوانات صید شده را به نه بعض دیگر. مانند: شغال صید شده و یا روباه و یا سوسمار و مانند آن. و جمله: ﴿وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾، اگر ضمیر علیه برگردد به ﴿مَا عَلَّمْتُمْ﴾ معنی چنین می شود که وقت فرستادن حیوان شکاری نام خدا ذکر کنید و إلا حلال نیست و اگر برگردد به ﴿مِمَّا أَمْسَكْنَ﴾ معنی چنین می شود: که چون حیوان صید شده را درک کردید در ذبح آن «بسم الله» بگوئید. و جمله: ﴿أَجَلَ لَكُمْ...﴾ و ﴿أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ...﴾ خطاب به مسلمین است بنابر این صید کافر مباح نیست. و جمله: ﴿مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾ دلالت دارد که برای صید باید قوانین الهی را آموخت و پایه هر تعلیمی باید تعلیم الهی باشد.

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الْطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفَحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَحْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۵﴾

**ترجمه:** امروز برای شما حلال شده پاکیزه ها و طعام آنان که به ایشان کتاب داده شده برای شما حلال و طعام شما برای ایشان حلال است و (نیز نکاح با) زنان پاکدامن از مؤمنات و زنان پاکدامن از آنان که پیش از شما کتاب داده شده اند (برای شما حلال است) هرگاه که مهریه های آنان را داده باشید در حالیکه پاکدامن باشید نه زناکار و رفیق دار. و هرکس به ایمان کافر شود (پس از ایمان کفر آرد) عمل او تباه شده و در آخرت از زیانکاران است.

۱- متفقٌ علیه، ائمه شش گانه حدیث همگی آن را روایت کرده اند. و نگا در مصادر شیعه: حر عاملی، وسائل الشیعة

**نکات: جمله:** ﴿أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾ دلالت دارد که هر طعام و غذای پاکیزه حلال است مگر آنکه به خصوصه حرام شده باشد، پس اگر دلیلی بر حرمت نباشد اصل حلیت است. و مقصود از طعام اهل کتاب مطلق طعام است چه مطبوخ باشد و چه نباشد، چه گوشت باشد و چه غیر آن ولی شرایطی از دلیل خارج دارد مانند اینکه اهل کتاب در وقت ذبح حیوان نام خدا برده باشد پس اگر نام غیر خدا برد نمی توان از گوشت او تناول کرد و دیگر اینکه از گوشت خوک و شراب بهره‌یزد و إلا در این صورت ترک طعام آنان اولی است. و مقصود از جمله: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ زنان یهود و نصاری است که تزویج آنان برای مسلمان حلال است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾ [المائدة: ٦]

**ترجمه:** «ای مؤمنین چون برای نماز برخیزید صورتهای خود و دستهایتان را تا مرفق‌ها بشوید و سرهای خود را مسح کشید و پاهاتان را تا دو کعب (بشوید) و اگر جنب بودید پس خود را پاک نموده (غسل کنید) و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا به زنان نزدیکی نمودید پس آبی نیافتید با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورتهایتان و دستهایتان بکشید. خدا اراده نکرده بر شما سخت گیرد بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام کند باشد که سپاس گزارید».

**نکات: جمله:** ﴿إِذَا قُمْتُمْ﴾ دلالت دارد که هر وقت انسان برای نماز برمی‌خیزد باید وضو بگیرد ولو اینکه وضو داشته باشد. ولی می‌توان از جمله: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ که در ذیل آیه آمده دانست که هدف طهارت است، اگر طهارت حاصل بود لازم نیست وضو را تجدید کند و مقصود از ﴿وُجُوهِكُمْ﴾ همان اندازه از صورتست که وقت توجه نمایان است. و مقصود از ﴿كَعْبَيْنِ﴾، دو استخوان برآمده‌ای است که در هر یک از پاها در دو طرف قدم، در مفصل ساق و قدم می‌باشد. و کلمه ﴿إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ دلالت دارد که انتهای ید در وضو مرفق (آرنج) است و چنانکه در سنت آمده باید مرفقها نیز شسته شوند. و ظاهر آیه آن است که شستن، به مرفق ختم شود چنانکه در ﴿إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾

نیز ختم نمودن به دو کعب است. ولی سید مرتضی از علمای شیعه در کتاب «الاتصار» و عده‌ای دیگر نوشته‌اند وضو گیرنده مختار است از مرفق شروع کند و به انگشتان ختم کند و یا بالعکس. و ایشان گفته‌اند: کلمهٔ «إلى المرافق دلالت بر انتهای مغسول (که مرفق است) دارد نه انتهای غسل. و در نظر ایشان شروع از مرفق بهتر و عرفی‌تر است. و مقصود از جمله: ﴿يُرِيدُ لِيُظَهِّرَكُمْ﴾، ارادهٔ تکوینی که موجب عصمت باشد نیست، بلکه ارادهٔ تشریحی است که قانوناً خود مکلف باید خود را پاک کند و همچنین آیه‌ای که در سورة احزاب راجع به اهل بیت آمده است.

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَنَّكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا اُعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾﴾

[المائدة: ۷-۱۰]

**ترجمه:** و یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان و پیمان او را که با شما بست هنگامی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید زیرا خدا به آنچه در سینه‌ها باشد داناست. ای مؤمنین قیام‌کنندگان برای خدا باشید و به عدالت گواه باشید و وادار نکند دشمنی قومی بر اینکه (درحقشان) عدالت نکنید، عدالت کنید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است و از خدا بترسید زیرا خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. خدا وعده داده به آنانکه ایمان آورند و عمل شایسته کنند که برایشان آمرزش و اجر بزرگ است. و آنانکه کافرنند و تکذیب به آیات ما کردند آنان اهل آتش دوزخ هستند.

**نکات:** مقصود از نعمت، جنس نعمت است و در اینجا اگر نعمت دین مراد باشد مناسب ﴿وَلِيْتِمَّ نِعْمَتَهُ﴾، می‌باشد. و مقصود از میثاق، پیمان بندگی فطری و یا پیمان انصار است در عقبهٔ منی. و مقصود از ﴿قَوَّامِينَ لِلَّهِ﴾ قیام در مقابل ظلم است و قیام برای نشر عدالت و مراسم حق و حقیقت. و جمله: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ...﴾ دلالت دارد که با دشمن و با کافران نیز باید به عدالت رفتار کرد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین به یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان وقتی که قومی قصد کردند به سوی شما دست درازی کنند پس خدا دست ایشان را از شما بازداشت و از خدا بترسید و بر خدا باید توکل کنید مؤمنین.

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿...هَمَّ قَوْمٌ...﴾ قوم یهودند که خواستند رسول خدا ﷺ را ترور کنند وقتی که آن حضرت لشکری فرستاد به بئر معونه همه شهید شدند جز سه نفر، یکی از آن سه نفر عمرو بن امیه بود در مراجعت مدینه بر خورد به دو نفر از کفار بنی سلیم که امانی از رسول خدا ﷺ همراه داشتند و او نمی دانست و هر دو را کشت، قوم ایشان آمدند نزد رسول خدا ﷺ دیه خواستند، رسول خدا ﷺ با ابوبکر، عمر، عثمان و علی حرکت کردند به طرف طائفه بنی النضیر که با رسول خدا ﷺ معاهده کرده بودند که با آن جناب قتال نکنند و هر وقت احتیاجی داشت معاونت کنند، حضرت قضیه را بیان کرد و برای آداء دیه از ایشان کمک خواست، آنان گفتند بنشینید تا طعامی میل کنید و آنچه می خواهید بدهیم، سپس رفتند و تصمیم به قتل رسول و همراهان او گرفتند، جبرئیل به آن جناب خبر داد، پس رسول خدا ﷺ برخاست و فوری مراجعت کرد و از کید ایشان برست. بعضی از مورخین نوشته اند که؛ یهودیان می خواستند سنگ آسیایی بر سر آن حضرت بیندازند<sup>(۱)</sup>. و بعضی گفته اند: مقصود از ﴿هَمَّ قَوْمٌ﴾ آن است که رسول خدا ﷺ در جنگی از جنگها که دشمن او به قتل جبال متحصن شده بودند، رسول خدا ﷺ رفت کناری، برای کاری و لباس او از باران تر شده بود، لباس خود را روی درختی انداخت و خود زیر آن خوابید دشمن او را می دید، بزرگشان دغشور نامی آمد بالای سر حضرت با شمشیر کشیده و گفت: «يَا مُحَمَّدَ مَنْ يَمْنَعُكَ الْيَوْمَ مِنِّي؟»<sup>(۲)</sup> حضرت فرمود: الله، پس ناگهان دستی از غیب به سینه او خورد و شمشیر از دست او خارج شد، حضرت شمشیر او را برداشت و بر سر او ایستاد و فرمود: «مَنْ يَمْنَعُكَ الْيَوْمَ مِنِّي؟»<sup>(۳)</sup>. گفت: «لَا أَحَدَ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ [وَاللَّهُ لَا أَكْثَرَ عَلَيْكَ

۱- نکا: طبری، جامع البيان (۱۴۵/۶)، چاپ الحلبي، واحدي، أسباب النزول (ص: ۲۲۴-۲۲۵)، سيوطي، الدر

المنثور (۳۷/۳-۳۸) و ابن هشام، السيرة النبوية (۵۶۳/۲)

۲- ای محمد چه کسی امروز مرا از کشتن تو باز می دارد؟

۳- چه کسی امروز مرا از کشتن تو باز می دارد؟

جَمْعًا أَبَدًا...»<sup>(۱)</sup>. پس این آیه نازل شد. و ممکن است بگوییم: مشرکین بسیار سعی و کوشش کردند برای قتل حضرت و محاصره اقتصادی او و اصحابش و همه را خدا دفع کرد و آنان را مبتلا به فقر، گرسنگی و قحطی کرد تا از خیال آن حضرت منصرف شدند و این آیه را راجع به تمامی اینها است.

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۲﴾﴾ فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳﴾﴾

[المائدة: ۱۲-۱۳]

**ترجمه:** و به تحقیق خدا پیمانی از بنی اسرائیل گرفت و از ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختیم و خدا گفت: البته من با شمایم. اگر نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به رسولان من ایمان آورید و آنان را یاری کنید و به خدا قرض الحسن بدهید البته گناهان شما را از شما می‌زدایم و البته شما را داخل می‌کنم به بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، پس هرکس از شما بعد از این کافر شود پس به یقین از راه راست گم شده است. پس به سبب پیمان شکنی‌شان آنان را لعنشان کردیم و دلهاشان را قسی نمودیم. کلمات را از جاهای آن می‌گردانند و بهره و قسمتی از آنچه را که به آن تذکر داده شدند، فراموش کردند و همواره بر خیانتی از ایشان مطلع می‌گردی مگر کمی از آنان، پس از ایشان عفو کن و بگذر زیرا خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را. (۱۳)

**نکات:** خدا در این آیات پیمان با بنی اسرائیل و نقض پیمان ایشان را ذکر کرده تا مسلمین تنبیه شوند و مانند یهود پیمان شکنی نکنند. و مقصود از جمله: ﴿قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾ سخت‌دلی و بی‌رحمی ایشان

۱- «هیچ‌کس؛ و من گواهی می‌دهم که معبود برحق جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست». آمین الإسلام طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی (ص: ۷۸-۷۹)، مجلسی، بحار الأنوار (۳/۲۰-۴)، به نقل از إعلام الوری و المناقب این شهر آشوب مازندرانی. و مانند آن در مصادر اهل سنت آمده است: تفسیر الطبری (۱۴۶/۶)، الواحدي، أسباب النزول (ص: ۲۲۳-۲۲۴)، سیرة ابن هشام (۲۰۵/۳-۲۰۶) و السیوطی، تفسیر الدر المنثور (۳۶/۳)

است. و مقصود از ﴿يُحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ دو احتمال دارد؛ یکی اینکه: بعضی از کلمات تورات را برداشته و عقب و جلو یا زیاد و کم کرده باشند. احتمال دوم این است که: برای کلمات تورات معانی بیجا و تأویلات بی مورد، به میل خود، کرده باشند چنانکه مسلمین تأویلات دلخواهی در کلمات قرآن دارند.

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾﴾ [المائدة: ۱۴]

**ترجمه:** و از آنان که گفتند که ما نصاری می‌باشیم پیمانشان را گرفتیم پس بهره و قسمتی از آنچه را به آن تذکر داده شدند فراموش کردند، پس بین ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت انداختیمو به همین زودی خدا خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کنند. (۱۴)

**نکات:** پس از آنکه پیمان‌شکنی یهود را بیان کرد در این آیه از پیمان‌شکنی نصاری که مدعی نصرانیت‌اند سخن به میان آورده و پیمانی که خدا از نصاری گرفته بود بندگی خدا یکتا و ایمان به محمد ﷺ بود و ایشان هم از توحید دور شدند و هم به نبوت محمد ﷺ ایمان نیاوردند. و اینکه فرموده: ﴿فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ مقصود این است که بین دستجات نصاری و یا بین یهود و نصاری تا قیامت عداوت باقی است، پس اینکه بعضی گفته‌اند مهدی موعود می‌آید و تمام دینها را برطرف می‌کند و فقط اسلام می‌ماند این گفتار با این آیه مخالف است زیرا مذهب یهود و نصاری باید تا قیامت بماند تا بین ایشان عداوت باشد.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾﴾ [المائدة: ۱۵-۱۶]

**ترجمه:** ای اهل کتاب به تحقیق برای شما رسول ما آمد که بیان می‌کند برای شما بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی را مخفی می‌کردید و عفو می‌کند از بسیاری، به تحقیق آمد شما را از خدا نور و کتاب روشن (۱۵) خدا به وسیله آن کتاب هر که را در پی خشنودی اوست، به راههای سلامت هدایت می‌کند و ایشان را به اذن و اراده خود از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد و هدایت می‌کند ایشان را به راهی راست. (۱۶)

**نکات:** یکی از معجزات قرآن همین است که بسیاری از چیزهایی که یهود و نصاری از کتاب آسمانی خود مخفی کرده بودند این کتاب بیان کرده با اینکه محمد صلی الله علیه و آله سواد نداشت که کتاب آسمانی را خوانده باشد. و مقصود از جمله: ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾، این است که از بسیاری از آنچه پنهان کرده‌اند گذشت نموده و بیان نکرده چون هدف او رسوا کردن بی‌جهت نبوده. و جمله ﴿يَهْدِي بِهِ﴾ دلالت دارد که هدایت‌کننده قرآن است نه رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله کلمات قرآن باید هدایت مردم کند.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۷]

**ترجمه:** به تحقیق کافر شدند آنان که گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است، بگو اگر خدا اراده کند که مسیح ابن مریم و مادر او و تمام اهل زمین را هلاک کند، چه کسی از طرف خدا اختیار چیزی دارد و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست، هر چه بخواهد خلق می‌کند و خدا بر هر چیزی تواناست. (۱۷)

**نکات:** جمله: ﴿لَقَدْ كَفَرَ...﴾ دلالت دارد بر آنکه کسانی که مسیح را خدا دانسته و یا صفات خدایی به او داده، کافر شده‌اند. حال اگر کسی بگوید چنین گفتار مخالف عقل را کسی ممکن نیست بگوید، گوئیم ممکن است، زیرا ما در زمان خود دیده‌ایم عده‌ای علی بن ابی طالب علیه السلام را نعوذ بالله خدا و عده‌ای دیگر صفات خدایی به او داده‌اند و به این کفر افتخار می‌ورزند، اگر نصاری راهنمایی مانند قرآن نداشتند اینان راهنمایی مانند قرآن دارند باز به این شرک و کفر می‌نازند، اگرچه بعضی‌ها قایل به حلولند که می‌گویند خدا حلول کرده در عیسی علیه السلام و ناسوت او تبدیل به لاهوت و ذوجنبتین می‌باشد چنانکه غلاة درباره امامان خود گفته‌اند. نصاری فقط در حق یک نفر مسیح غلو کردند ولی مسلمین در حق هزاران نفر.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّونَهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ [المائدة: ۱۸]

**ترجمه:** و یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و محبوبان اوئیم، بگو پس چرا خدا شما را به سبب گناهانتان عذابتان می‌کند؟ بلکه شما بشری از جمله مخلوقید، خدا هر کس را بخواهد

می‌آمزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و اختصاص به خدا دارد ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست و به سوی خداست برگشت. (۱۸)

**نکات:** یهود و نصاری به واسطه بعضی از اخباری که علمایشان برای ایشان جعل کرده بودند آنان را مغرور می‌کردند که شما محبوب خدا و نوادگان پیغمبرانید و در حقیقت شما مانند پسران برای خدا می‌باشید و آنان به همین جهت و به این سخنان دل خود را خوش کرده و از کتاب آسمانی خود بی‌خبر بودند. مانند بعضی از مدعیان اسلام در زمان ما که خود را از دوستان خدا و یا دوستان پیغمبرزادگان خود می‌دانند و به همین دلخوشی از اصل دین و کتاب آسمانی خود بی‌خبر مانده‌اند. و عده‌ای از دکانداران استفاده‌چی هم به این غرور دامن می‌زنند و خدا بواسطه این خرافات، یهود را مذمت و مطرود کرده. مسلمین باید این آیات را بخوانند و مبتلا به این خدعه شیطانی نگردند و بدانند که خودشان و پیغمبرزاده‌هاشان همه بشرند مانند سایر افراد بشر.

﴿يَأْهَلُ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُولِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾﴾

[المائدة: ۱۹]

**ترجمه:** ای اهل کتاب، همانا رسول ما به دوران نبودن پیغمبران، به سوی شما آمد که (حقایق را) برای شما بیان می‌کند تا مبدا بگوید بشیر و نذیری برای ما نیامد، پس به تحقیق بشیر و نذیری برای شما آمد و خدا بر هر چیزی تواناست. (۱۹)

**نکات:** دوره فترت پس از زمان حضرت عیسی علیه السلام تا زمان محمد صلی الله علیه و آله است که نزدیک به ۶۰۰ سال می‌شود و فترت به معنی سستی و سردی از کار است که در این دوره جنب و جوشی از رسل نبوده و اگر پیامبری بوده بدون سیطره بوده است مانند سه نفر رسولی که در سوره یس ذکر شده و مانند خالد بن سنان العبسی <sup>(۱)</sup>.

۱- شیخ حسین المویذ - یکی از شیعیان هدایت یافته به حق، توحید و سنت - مقاله‌ای علمی و مفید، پیامون وجود پیامبران در فاصله‌ی زمانی میان عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله ارائه داده است که مناسب دانستیم برای روشن شدن این مسئله، آن را برای خوانندگان گرامی نقل کنیم:

«جمعی از علما بر این باورند که در فاصله زمانی میان عیسی علیه السلام و پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله پیامبرانی وجود داشتند و در این دیدگاه به آیات سوره‌ی «یس» استدلال کرده‌اند که می‌فرماید: ﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اتْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِتَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾﴾ [یس: ۱۳-۱۴]: «و برای ایشان بزن مثل اصحاب آن قریه را که پیامبرانی برایشان آمدند. هنگامی که بسوی ایشان دو



رسول فرستادیم پس آن دو را تکذیب کردند پس ایشان را به فرستادن سومی عزیز نمودیم پس گفتند: محققا ما فرستادگان بسوی شمایم»، مفسران گفته‌اند: این آیات حکایت از داستان سه پیامبر دارند که پس از عیسی علیه السلام فرستاده شدند. و برخی از مفسران این دیدگاه را رد کرده و گفته‌اند: آن‌ها پیامبر نبودند و بلکه از حواریون و شاگردان عیسی علیه السلام بودند که آن‌ها را برای دعوت توحید و ایمان به خداوند یکتا و ترک عبادت بت‌ها فرستاد. اما این دیدگاه با ظاهر آیاتی که در مورد این داستان وارد شده‌اند، سازگاری ندارد علاوه بر اینکه ظاهر این عبارت: ﴿الْمُرْسَلُونَ﴾ بیانگر این مطلب است که آن‌ها رسولانی از جانب الله متعال بودند و همچنین ظاهر آیه‌ی ذیل نیز بیانگر و موید این مطلب است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ﴾ [سبأ: ۴۴] «و پیش از تو سوی ایشان بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم». در این آیه، ارسال (فرستاده شدن) منتسب به الله متعال است و این امر ظهور دارد بر این که آن‌ها پیامبرانی بودند که خداوند ایشان را مبعوث کرده بود. علاوه بر این، دلالت این کلام الهی نیز بر این مساله واضح و روشن است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوا مَا آتَانَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾ [یس: ۱۵] «اهل قریه گفتند: نیستید شما مگر بشری مانند ما و خدای رحمن چیزی نازل نکرده، نیستید شما مگر دروغ‌گویان». اگر آن‌ها فقط دعوتگرانی بودند که عیسی علیه السلام برای رساندن دین مسیحی به آن قریه فرستاده بود، دیگر جایی برای اعتراض مردم قریه بر بشر بودن این دعوتگران نبود؛ چرا که چنین اعتراضی از سوی کفار متوجه مدعیان نبوت و کسانی بوده که از سوی خداوند فرستاده شده‌اند و هیچ‌گاه در مورد دعوتگران و صالحانی غیر از پیامبران چنین اعتراضی نبوده است.

بلکه صحیح آن بود که در رد دیدگاه گروه اول از مفسرین گفته می‌شد: این که زمان بعثت این رسولان سه‌گانه بعد از عیسی علیه السلام بوده، ثابت نشده است. چنانکه در آیات، دلیلی بر زمان مشخص فرستاده شدن آن‌ها وجود ندارد. بنابراین ممکن است بعثت آن‌ها قبل از عیسی علیه السلام بوده باشد علی‌الخصوص که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَدَمُونَ﴾ [یس: ۲۹] «(کیفر آن‌ها) نبود مگر یک فریادی که ناگهان خاموش شدند». و این بر نابود شدن این شهر با آن فریاد دلالت دارد و این واقعه‌ی مهمی است و از جهت تاریخی مورد توجه بوده و نقل و پخش خبر آن، انتظار می‌رود چنانکه واقعه‌ی ابرهه چنین بود؛ اما با این که این فاصله‌ی زمانی بخشی از تاریخ است، اما نشانی از این واقعه – چنانچه در عصر عیسی علیه السلام یا بعد از او بوده باشد – در این تاریخ ذکر نشده است. و هیچ خبری از زمان وقوع آن در تاریخ مذکور درج نشده است و این خود بیانگر آن است که این واقعه در تاریخی بسیار پیش‌تر از این رخ داده است.

چنانکه در بعثت پیامبری به نام خالد بن سنان، به احادیثی استدلال می‌کنند که این روایات را شیعه و سنی نقل کرده‌اند. اما این روایات محل مناقشه می‌باشد بویژه آن دسته از روایاتی که نبوت وی را نزدیک به نبوت پیامبر ما محمد صلی الله علیه وعلی آله و صحبه وسلم بیان می‌کند و این با کلام الهی منافات دارد که می‌فرماید: ﴿يَتَأْهَلُ الْكِتَابَ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۹] «ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقایق را دیگر باره) بیان می‌کند، تا این که (در روز

رستاخیز) نگوید: مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (محمد نام) به سوی شما آمده است (وعذری برای شما نمانده است). و خداوند بر همه چیز توانا است.»

این آیه، واضح و آشکار دلالت بر آن دارد که بعثت پیامبر ما محمد ﷺ پس از انقطاع بعثت انبیا بوده است و منظور از «الرسال» در این آیه معنای عام آن می‌باشد که انبیا را هم شامل می‌شود و معنای خاص آن که بوسیله‌ی آن، نبی از رسول متمایز می‌گردد، مراد نیست؛ و صحیح نیست که گفته شود این آیه بر انقطاع رسولان و نه انبیا دلالت می‌کند و وجه دلالت آیه به معنای عام آن، استدلال در برابر اهل کتاب است که بهانه نیاورند، بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامده است؛ و به عبارت دیگر نگویند: مبلغی از سوی خدا چه نبی یا رسول به سوی ما نیامده است. چراکه هریک از رسول و نبی بشارت دهنده و بیم دهنده می‌باشد. بنابراین آیه می‌گوید: ما برای شما پس از فاصله زمانی میان بعثت پیامبران، رسول خود را فرستادیم تا این‌که چنین استدلال نکنید: بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای به سوی شما نیامده است. واضح و روشن است اگر در این مدت نبی از انبیا به سوی آن‌ها فرستاده شده بود حتی اگر رسول نبود اما به هر حال بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای به سوی آن‌ها فرستاده شده بود و دیگر صحیح نبود به آن‌ها گفته شود: ما رسول خود را در فاصله زمانی انقطاع بعثت، به سوی شما فرستادیم تا چنین استدلال نکنید که بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای به سوی شما نیامده است.

آری، این آیه دلیل مناسبی برای این مسأله نیست که زمان فترت و به عبارتی فاصله زمانی انقطاع بعثت همان فاصله زمانی میان عیسی و محمد علیهما الصلاة والسلام بوده است؛ زیرا فترت بر زمانی بسیار کمتر از این مدت (بین عیسی و محمد ﷺ) نیز صدق می‌کند بنابراین استدلال به آن بر نفی بعثت پیامبری در خلال تمام این مدت، ممکن نیست.

به طور خلاصه، دلیل معتبری مبنی بر بعثت پیامبری میان عیسی و محمد علیهما الصلاة والسلام وجود ندارد بلکه روایتی که مسلم از ابوهریره رضی الله عنه ذکر می‌کند، بر عدم بعثت پیامبری در این مدت دلالت دارد. ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «ولیس بینی و بین عیسی نبی»: «بین من و عیسی هیچ پیامبری نبوده است.» و دلالت این حدیث بر نفی وجود پیامبری در این مدت، واضح و آشکار است. و نیز اقتضای دلیل عقلی نیز همین قول می‌باشد؛ چراکه وجود پیامبر یا پیامبرانی بین عیسی و محمد علیهما الصلاة والسلام - که در واقع فاصله زمانی متشکل از یک تاریخ را تشکیل می‌دهد که - عادتاً باید تاریخی را به دنبال داشته و بلکه تاریخ آن ذکر می‌شد؛ چراکه تمام عوامل و انگیزه‌های نقل تاریخ آن وجود داشته است به ویژه این‌که حرکت و دعوت این پیامبر به همراه یاران و وجود مخالفان و معجزاتی بوده که اثراتی را در جامعه به دنبال داشته و معمولاً بر سر زبان‌ها قرار گرفته و تاریخ، آن‌ها را ثبت می‌کند ولو این‌که به صورت بریده و ناقص باشد. اما اثری از این مهم در تاریخ وجود ندارد. و این خود به عدم تحقق آن اشاره دارد. علاوه بر این عدم ذکر قرآن کریم از وجود پیامبر یا پیامبرانی در فاصله زمانی میان عیسی و پیامبر ما علیهما الصلاة والسلام دلیل دیگری بر نفی این قضیه می‌باشد. اما دیدگاه صحیح در مورد پیامبر خدا یحیی علیه السلام این است که در زمان عیسی علیه السلام فوت شد و نبوت وی تا بعد از عیسی علیه السلام استمرار نداشت.» [مُصحح]

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَعَآتِكُمْ مَّا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿۲۰﴾ يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿۲۱﴾ قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿۲۲﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْتُكُمْ غَلِبُونَ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۲۳﴾ قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِيلًا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿۲۴﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَجْحَىٰ فَأَفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۵﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُخْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۶﴾﴾ [المائدة: ۲۰-۲۶]

**ترجمه:** و چون موسی به قوم خود گفت نعمت خدا را بر خودتان یاد آرید هنگامی که میان شما پیغمبرانی قرار داد و شما را سلطنت عطا کرد و به شما داد آنچه به احدی از جهانیان نداد (۲۰) ای قوم من داخل شوید به زمین مقدسی که خدا بر شما مقرر داشت و برنگردید بر عقب خود که زیانکار خواهید شد (۲۱) گفتند: ای موسی، به راستی در آنجا قومی هستند سرکش و محققاً ما هرگز داخل آن نمی شویم تا ایشان از آن خارج شوند، پس اگر از آن خارج شدند پس ما داخل خواهیم شد (۲۲) دو مرد از آنان که می ترسیدند که خدا بر آنان نعمت داده بود گفتند: داخل شوید بر ایشان از دروازه شهر، که هرگاه داخل شوید محققاً پیروز شوید و بر خدا توکل کنید اگر ایمان آورده اید (۲۳) گفتند: ای موسی، مادامی که ایشان در شهرند، هرگز ما داخل نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید و کارزار کنید که ما اینجا نشستیم (۲۴) موسی گفت: پروردگارا بدرستی که من مالک اختیار نیستم جز خودم و برادرم را، پس بین ما و بین این قوم نابکار جدایی بینداز (۲۵) خدا گفت (به سبب نافرمانی و مخالفتشان) آن سرزمین چهل سال بر ایشان حرام است، در زمین حیرانند، پس بر این قوم نابکار افسوس مخور. (۲۶)

**نکات:** خدای تعالی در این آیات بدی و بی ایمانی قوم موسی را برای رسول خدا بیان فرموده تا رسول خدا ﷺ از قوم خود تعجب نکند و مأیوس نگردد. موسی عليه السلام به قوم خود فرمود: خدا ملک و نبوت و سایر نعمتها را به شما داده که به احدی نداد، اکنون اطاعت خدا کنید و وارد شهر شام شوید و با کفار عمالقه جهاد کنید و از این جهاد رو نگردانید که زیانکار خواهید شد. و از زمین شام تعبیر شده به «أرض مقدّسة» و گاهی «مباركة» برای اینکه پر از آب و درخت و نعمت است، به اضافه مسکن

انبیاء و اولیاء بوده. یهودیان اطاعت موسی نکردند و به بهانه‌ها از جنگ شانه خالی کردند و از قوم عمالقه که مردمان تنومندی بودند می‌ترسیدند و می‌گفتند: ما نزد آنان چون ملخی می‌باشیم تا اینکه گفتند: ای موسی، تو با خدای خود بروید بجنگید ما اینجا می‌نشینیم و هر وقت دشمن مغلوب شد می‌آییم، حق تعالی در مقابل این عصیان مقرر داشت که در بیابان بین مصر و شام چهل سال حیران و سرگردان باشند تا اینکه موسی و هارون علیهم‌السلام فوت کردند. و مقصود از ﴿قَالَ رَجُلَانِ...﴾ می‌توان گفت یوشع بن نون و کالب بن یوفنا بوده‌اند و می‌توان گفت دو مردی بودند از مردم شام و از عمالقه، که خدا ایشان را هدایت کرده بود و ایشان بنی‌اسرائیل را ترغیب می‌کردند که شما وارد شوید زیرا رعب شما عمالقه را گرفته و به زودی مغلوب و فراری می‌شوند.

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ أَبِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾ لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنَّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ وَ قَتَلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يُوبِلْتَى أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوْرِي سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾﴾

[المائدة: ۲۷-۳۱]

**ترجمه:** و بخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم را طبق واقع، هنگامی که آن دو برای تقرب قربانی حاضر نمودند، پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، او گفت: البته تو را می‌کشم، گفت: همانا خدا فقط از متقین می‌پذیرد (۲۷) اگر دستت را بسوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را به سوی تو دراز نکنم زیرا من می‌ترسم از خدایی که پروردگار جهانیان است (۲۸) به تحقیق من می‌خواهم که گناه من و گناه خود را ببری که از اهل آتش شوی و این است جزای ستمگران (۲۹) پس نفس او، او را به قتل برادرش میل داد، پس او را کشت و از زیانکاران گردید (۳۰) پس خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاوید تا به او بنمایاند چگونه مستور کند جسد برادرش را، گفت ای وای بر من آیا عاجزم که مانند این زاغ باشم که جسد برادرم را مستور سازم پس از پشیمانان گردید. (۳۱)

**نکات:** چون حق تعالی در مقام بیان صفات رذیله یهود بود و اذیت و آزار ایشان را نسبت به هم‌نوع خود بیان کرد ضمناً در این آیات بیان کرده که فرزندان آدم از ابتدا چنین بودند. و قصه فرزندان آدم چنین

است که چون حوا در هر شکمی پسر و دختری می‌زایید، در مرتبه اول قابین (قابیل) و توأم او اقلیما متولد شد و در مرتبه ثانی هابین (هابیل) و توأم او لبوذا متولد شد، چون بالغ شدند خدا امر کرد که خواهر هابین را به قابین بدهد و به هابین خواهر قابین را بدهد، پس هابین راضی شد و قابین راضی نشد، زیرا که خواهرش خوشگل‌تر بود و گفت خدا چنین امری نکرده ولیکن این امر از رأی تو است و لذا آدم فرمود هر یک برای خدا چیزی قربانی کنند تا معلوم شود خدا قربانی کدام را قبول می‌کند و دختر خوشگل برای کدام است، پس هابین که صاحب گله بود سرشیر و شیری از بهترین گوسفندانش تهیه کرد برای قربانی و قابین که صاحب زراعت بود از بدترین گندمش تهیه کرد برای قربانی و هر دو بردند قربانی خود را بالای کوه گذاشتند، پس آتشی آمد و قربانی هابین را خورد و این نشانه قبولی قربانی او بود و حضرت آدم علیه السلام غائب بود و رفته بود به مکه برای زیارت خانه خدا، قابین به هابین گفت زنده نباشی در دنیا، قربانی تو قبول شده و از من قبول نشده و می‌خواهی خواهر خوشگل مرا بگیری و من خواهر زشت تو را، پس سر او را با سنگی کوبید و او را کشت در حالیکه او خواب بود. و چون در آن زمان فقیری نبود، نشانه قبولی قربانی آمدن آتش بود.

پس چون قابین (قابیل)، برادرش هابین (هابیل) را کشت جسد او را میان بیابان گذاشت و نمی‌دانست چه بکند و مورد حمله درندگان بود و لذا در میان جوالی گذاشت تا بو گرفت و مرغان درندگان منتظر بودند چه وقت قابین (یا قابین چنانکه در تورات ذکر شده) غافل گردد تا او را بخورند، پس خدا دو کلاغ را فرستاد که با یکدیگر زد و خورد کردند و یکی دیگری را کشت و با منقار برای جسد او گودالی کند و او را مستور کرد، قابین نگاه می‌کرد و یاد گرفت و برادرش را دفن کرد و چون آدم فهمید افسرده شد این دو شعر را انشاد کرد:

فوجه الأرض مُغْبِرٌ قَبِيحٌ

تَغْيِرَتِ الْبِلَادَ وَمِنْ عَلَيْهَا

وَقَلَّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الصَّبِيحُ<sup>(۱)</sup>

تَغْيِرُ كُلَّ ذِي لَوْنٍ وَطَعْمٍ

۱- «سرزمین‌ها و ساکنان آن تغییر کرده‌اند و چهره‌ی زمین غبار آلود و زشت شده است. هر رنگ و طعمی تغییر کرده

است و گشاده‌رویی اندک شده است». مجلسی، بحار الأنوار (ج: ۱۱، ص: ۲۱۸-۲۱۹)

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ ﴿٣٢﴾

[المائدة: ۳۲]

**ترجمه:** از همین جهت است که نوشتیم بر بنی اسرائیل که هر که کسی را جز به قصاص یا فسادى که در زمین کرده، بکشد پس گویا همهٔ مردم را کشته و آنکه نفسی را زنده کند پس گویا همهٔ مردم را زنده کرده و به تحقیق برای آنان رسولان ما با نشانه‌های روشن آمدند سپس بعد از آن محقق شد که بسیاری از ایشان در زمین اسراف کارند. (۳۲)

**نکات:** اگر کسی بگوید چگونه کشتن یک نفر را خدا مانند کشتن همهٔ مردم قرار داده، گوییم تشبیه چیزی به چیز دیگر لازم نیست در تمام جهات باشد در بعضی از جهات باشد کافی است، در اینجا می‌توان گفت تشبیه قتل یک نفر به قتل همهٔ مردم در عظمت و اهمیت است همانطوری که کشتن همهٔ مردم گناه بزرگی است کشتن یک نفر نیز بزرگ است و می‌توان گفت همان طوری که قاصد قتل جمیع را باید همه مانع شوند قاصد قتل یک نفر را نیز باید ممانعت کنند، پس وجه تشبیه لزوم الدفع می‌باشد و ممکن است بگوییم قاصد قتل تابع شهوت و غضب است چه قتل یک نفر باشد چه قتل همهٔ مردم، پس وجه تشبیه تابعیت شهوت است و همین وجوه در طرف احیای نفس واحد و احیای نفوس جمیع نیز می‌آید.

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرُسُلَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ ﴿٣٤﴾

[المائدة: ۳۳-۳۴]

**ترجمه:** همانا مجازات کسانی که با خدا و رسول او جنگ می‌کنند و می‌کوشند که در زمین فساد کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دستها و پاهایشان از خلاف یکدیگر قطع شود یا از سرزمین خودشان رانده شوند (نفی بلد یعنی تبعید شوند). این است خواری آنان در دنیا و برای ایشان است در آخرت عذاب بزرگ (۳۳) مگر آن کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید توبه کنند، پس بدانید که خدا آمرزنده و رحیم است. (۳۴)

**نکات:** مقصود از محاربه با خدا و رسول محاربه با مسلمین است، هر کس اسلحه به دست گیرد برای ترسانیدن مسلمین در شب و یا روز، چه سر راه مردم را در بیابان بگیرد و یا در شهر، اجرای حد بر او به

نظر حاکم است که طبق شرع اجرا کند، پس محارب اگر کسی را کشته باید او را به دار زنند و اگر نکشته ولی کار او ارباب و سرقت بوده از دست و پایش قطع کنند و اگر کسی را نکشته و مالی را نبرده او را تبعید کنند پس به نظر حاکم است که حکم خدا را بر او منطبق سازد نه آنکه از خود حکمی اجرا کند. و باید دانست که آنچه از قرآن و سنت در این مورد استفاده می‌شود این است که حاکم شرع و زمامداری که مجری احکام اسلام است باید منتخب همهٔ مسلمین باشد نه اینکه منتخب یک شهر و یا یک گوشه و منطقه از نواحی ممالک اسلامی باشد، در این صورت اگر زمامداری که او را امام هم می‌گویند اگر به انتخاب آزاد، منتخب مسلمین بود و حکم او طبق دستور عقل و قرآن بود او را باید اطاعت کرد، حال در اجرای حکم محارب، باید دانست قرآن چه فرموده و اگر امام و زمامداری طبق آن حکم نماید قابل قبول است و الا خیر، در توضیح آیه فوق در «مجمع البیان» جلد: ۳ نقل می‌کند که: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام: إِنْ حَارَبَ اللَّهُ وَسَعَى فِي الْأَرْضِ فَسَادًا فَقَتَلَ قِتْلًا وَإِنْ قَتَلَ وَأَخَذَ الْمَالَ قِتْلًا وَصَلَبَ وَإِنْ أَخَذَ الْمَالَ وَلَمْ يَقْتُلْ يَدُهُ وَرِجْلُهُ مِنْ خِلَافٍ وَإِنْ حَارَبَ اللَّهُ وَسَعَى فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَلَمْ يَقْتُلْ وَلَمْ يَأْخُذِ الْمَالَ نُفْيَ مِنَ الْأَرْضِ. وَبِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَسَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَقَتَادَةُ وَالسُّدِّيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ»<sup>(۱)</sup>. و همچنین اکثر علماء و مفسرین دیگر نیز موافق با کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله چنین عقیده داشته و آنرا ذکر فرموده‌اند. مختصر آنکه در این آیه چهار عقوبت برای محاربین مفسدین در زمین ذکر شده و با کلمه «أو» از یکدیگر تفکیک شده و این «أو» برای تخییر نیست که هر محاربی را محکوم نمایند به یکی از این چهار حکم، بلکه «أو» برای تفصیل انواع جزاء و عقاب است و اگر تخییر باشد باز به این معنی است که امام و مجری احکام مخیر است به اینکه هر یکی از این عقاب‌ها را برای کسی که جرمش مناسب یکی از این عقوبات است همان جزا را در حق آن مجرم اجرا نماید و نمی‌تواند طبق هوا و هوس خود حکم صادر کند، زیرا خدا برای افساد درجاتی از عقاب ذکر کرده زیرا افساد درجات متفاوتی دارد یکی مرتکب قتل، هتک اعراض، غارت اموال و ارباب مسلمین شده، چنین شخصی مساوی نیست با آنکه کاری جز ارباب مسلحانه نکرده، بلکه قتل جرم کسی است که قتل را مرتکب شده و صلب جزاء کسی است که هم مرتکب قتل شده، هم هتک اعراض، هم غارت اموال و قطع از ید و رجل جرم کسی است که مالی سرقت

۱- ابو جعفر و ابو عبدالله عليهما السلام می‌گویند: «اگر به محاربه با خداوند و تلاش برای ایجاد فساد در زمین برخیزد و به جنگ روی آورد، کشته می‌شود و اگر بجنگد و مالی را تصاحب کند، کشته شده و به دار آویخته می‌شود و اگر مالی را تصاحب کند و ننگیده باشد، دست و پایش برخلاف هم قطع می‌شود و اگر به محاربه با خداوند و تلاش برای ایجاد فساد در زمین برخیزد و ننگد (بدون جنگ به این امور روی آورد) و مالی را تصاحب نکند، تبعید می‌شود؛ و ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و سدی و بیع بر این باورند».

کرده و نفی بلد و تبعید مناسب کسی است که مرتکب قتل و غارتی نشده بلکه فقط ارباب با اسلحه کرده و امام عادل‌لی که باید مظهر عدل و رحمت باشد نباید کسی را که جرمی جز ارباب نداشته بکشد و یا به دار زند، زیرا اگر عقوبت محارب فقط قتل و اعدام بود، حق تعالی تبعید و سایر عقوبات را ذکر نمی‌فرمود. و قول ائمه علیهم‌السلام نیز مخالفت کتاب خدا و سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست چنانکه در «وسائل الشیعه» جلد ۱۸ ص ۵۳۴ چاپ جدید راوی به امام صادق علیه‌السلام عرض می‌کند که مردم در این باره می‌گویند: امام در این امر معیر است هر کاری بکند؟ امام فرمود: خیر، امام نمی‌تواند هر کاری انجام دهد و نباید هر چه خواست اجراء کند ولیکن هرکس را به قدر جنایتش باید جزا دهد تا آخر حدیث که مانند حدیث قبل بیان فرموده‌اند. و مقصود از: ﴿مَنْ خَلَفَ﴾ این است که دست راست او را اگر بریده‌اند پای چپ او را ببرند. جمله: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا...﴾ دلالت دارد که اگر محارب پیش از دستگیر شدن توبه کرد حقوق الهی از او ساقط می‌شود ولی حق آدمی از قتل، جرح و بردن مال، کشتن حیوان، آتش زدن خرمن، بریدن درخت و مانند اینها از او ساقط نمی‌شود و اگر بعد از قدرت بر او توبه کرد حد الهی از او ساقط نیست.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵]

**ترجمه:** ای مؤمنین از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید تا شاید شما رستگار شوید. (۳۵)

**نکات:** خطاب در این آیه به مؤمنین است و یکی از مؤمنین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است باید دید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه چیز را وسیله می‌دانسته رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مکرر فرموده: «إِلَهِي وَسَيْلَتِي إِلَيْكَ إِيْمَانِي بِكَ». یعنی: «خدایا وسیله من ایمان من به تو است». و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه فرموده: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا يَتَوَسَّلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ الْإِيْمَانُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. و امام زین العابدین علیه‌السلام در دعای روز پنجشنبه به خدا عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ»<sup>(۲)</sup>. و نیز حضرت امیر علیه‌السلام در دعای کمیل به خدا عرض می‌کند: «وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ»<sup>(۳)</sup>.

۱- «برترین چیزی که توسل کنندگان با آن به سوی خداوند متعال توسل می‌جویند، ایمان به الله و رسولش و جهاد در راه اوست.»

۲- «پروردگارا به عهد و پیمان اسلام، به تو توسل می‌جویم.»

۳- «و به ربوبیتت به تو توسل می‌جوید.»



و در دعای یمانی فرموده: «فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِتَوْحِيدِكَ وَتَهْلِيلِكَ وَتَمَجِيدِكَ وَتَكْبِيرِكَ وَتَعْظِيمِكَ»<sup>(۱)</sup>. و در مناجات دیگر فرموده: «جَعَلْتُ الْإِعْتِرَافَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَائِلَ عَلَيَّ»<sup>(۲)</sup>، بنابراین، از کلمات خدا و رسول و بزرگان اسلام معلوم می‌شود که وسیله، ایمان و اسلام و تقوی است نه اینکه اشخاص باشند زیرا خدا مانند سلاطین نیست که از حال بنده بی‌خبر باشد و دعای او را نشنود و از بنده خود دور باشد و محتاج به وسیله و واسطه اشخاص باشد که عرض بندگان را به او برسانند، بعضی از مردمان عوام و نفهم خیال می‌کنند بین خدا و بنده کسی واسطه و یا وسیله می‌باشد و به خیال خود یکی از بندگانی که از دنیا رفته و از دنیا اطلاع ندارند به عنوان وسیله می‌خواند. به اضافه خدای تعالی نفرموده وسیله را بخوانید بلکه فرموده: ﴿وَأَبْتَغُوا﴾ یعنی: «بجویند»، پس وسیله جستنی است نه خواندنی زیرا نفرموده: ﴿ادْعُوا الْوَسِيلَةَ﴾ و مردم نمی‌توانند یکی از بندگان صالحین که از دنیا رفته است بجویند ممکن نیست انسان فلان شخصی را که هزار سال است از دنیا رفته بجوید و پیدا کند و یا تهیه نماید، زیرا او در این عالم نیست و خواندن او شرک است زیرا خدای تعالی در آیات قرآن خواندن غیر خدا را شرک دانسته وسیله مقربان خدا فضائل نفسانی و اعمال صالحه است چنانکه ذکر شد. (پس همانطور که انسان در امور مادی محتاج وسیله است در امور معنوی نیز چنین است).

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۳۶﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿۳۷﴾﴾

[المائدة: ۳۶-۳۷]

**ترجمه:** محققا آنانکه کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و مانند آن مال ایشان باشد برای اینکه فدیة دهند تا به آن فدا خود را از عذاب روز قیامت برهانند از ایشان پذیرفته نشود و برای ایشان عذاب دردناک است (۳۶) می‌خواهند که از آتش خارج شوند و حال اینکه ایشان از آن خارج‌شدنی نیستند و برای ایشان عذابی پایدار است. (۳۷)

**نکات:** روز قیامت جز ایمان و عمل صالح پذیرفته نیست و لذا اگر کافر تمام آنچه در زمین است داشته باشد و بخواهد همه را بدهد در مقابل آزادی از کیفر پذیرفته نیست و دستگاه عدل الهی رشوه و فدیة‌پذیر نیست.

۱- «و با توحید و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم تو به تو توسل می‌جویم.»

۲- «اعتراف به گناه را وسیله‌ی حل مشکلاتم قرار دادم.»

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۳۸﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۹﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۰﴾﴾

[المائدة: ۳۸-۴۰]

**ترجمه:** و مرد دزد و زن دزد، دستهای ایشان را ببرید به پاداش آنچه کرده‌اند عقوبتی است از خدا و خدا عزیز حکیم است (۳۸) پس هرکس پس از ستم خود توبه کند و اصلاح نماید پس محققا خدا توبه او را می‌پذیرد. به درستی که خدا آمرزنده رحیم است (۳۹) آیا نمی‌دانی که مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین، هرکس را بخواهد عذاب می‌کند و هرکس را بخواهد می‌آمرزد و خدا به هر چیزی تواناست. (۴۰)

**نکات:** مقصود از قطع جداکردن و مقصود از ید انگشتان است به دلیل آیه:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ﴾<sup>(۱)</sup>

[البقرة: ۷۹]

و قدر متیقن انگشت است و زیادتر مشکوک است و نباید قطع شود و برای قطع ید سارق ۲۳ شرط ذکر کرده‌اند: اول آنکه: چیز قابلی بدزدد که از ربع دینار کمتر نباشد. دوم: پنهانی باشد نه علنی. سوم: خود سارق سرقت کرده باشد نه دیگری به امر او. چهارم: اگر با شرکت غیر او بوده سهم او به حد نصاب برسد. پنجم: از حرزی برده باشد نه از خیابان و بیابان بدون حرز. ششم: ثبوت حد باید به اقرار دو مرتبه سارق باشد و الا با شهادت عدلین و گر نه حد ساقط است. هفتم: سارق مکلف باشد. هشتم: ناچار و مضطر نشده باشد. نهم: مکره نباشد... و هکذا إلى تمام الشروط. و جمله: ﴿فَمَنْ تَابَ...﴾ دلالت دارد که اگر توبه کند عقوبتی بر او نیست اما قبل از ثبوت نزد حاکم.

﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّر قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۵۱﴾ سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِللسْحَةِ فَإِن جَاءُوكَ فَآحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَصْرِوْكَ

۱- «پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند.»

شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٤﴾ وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أَوْلَتْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

[المائدة: ۴۱-۴۳]

**ترجمه:** ای پیغمبر محزون نکنند تو را آنان که در کفر می‌شتابند از کسانی که گفتند ایمان آورده ایم به دهانهایشان و دلهایشان ایمان نیاورده و از کسانی که یهودیند که گوش فرادهنده می‌باشند برای دروغ و گوش فرا دهنده می‌باشند برای نفع قوم دیگری که نزد تو نیامده‌اند، کلمات را پس از شناخت محل آن تغییر می‌دهند، می‌گویند اگر این کلام محرف به شما داده شده بگیرد و اگر این داده نشده نگیرد و حذر نماید و کسی را که خدا آزمایشش را بخواهد تو به نفع او از طرف خدا اختیاری نداری، ایشانند آنان که خدا نخواست پستی پاکیشان را، برای ایشان در دنیا خواری و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است (۴۱) گوش فرادهنده کذبند و خورنده رشوه، پس اگر نزد تو آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن و اگر از ایشان اعراض کنی هیچگونه ضرری به تو هرگز نزنند و اگر حکم کردی پس بین ایشان به عدالت حکم کن، زیرا خدا مجریان عدالت را دوست می‌دارد (۴۲) و چگونه تو را حاکم قرار می‌دهند و حال آنکه نزد ایشان تورات است که در آن حکم خدا می‌باشد سپس بعد از آن رو می‌گردانند و ایشان ایمان آورنده نیستند. (۴۳)

**نکات:** این آیات راجع به صفات رذیله و بی‌ایمانی یهود است. در بیان سبب نزول آیات فوق در «مجمع البیان» و پاره‌ای آثار دیگر نقل شده که: زن و مردی از اشراف یهود خبیر زنا کردند و محسن و محصنه بودند و حکم آنان در تورات رجم بود و نمی‌خواستند حکم خدا را اجرا کنند و لذا نوشتند به یهود مدینه که از پیغمبر از حکم آن سؤال کنند به طمع اینکه شاید حکم رسول خدا ﷺ رجم نباشد و لذا عده‌ای از بزرگان یهود مدینه آمدند نزد رسول خدا ﷺ و از او حکم خواستند، رسول خدا ﷺ فرمود: آیا شما به حکم من خشنودید؟ گفتند: بلی، پس جبرئیل آمد و حکم رجم را آورد، ایشان نپذیرفتند جبرئیل آمد که ابن‌صوریا را که یکی از دانشمندان یهود فدک بود حکم قرار دهد، حضرت از ایشان پرسید ابن‌صوریا را می‌شناسید؟ گفتند: بلی، فرمود چگونه مردی است؟ گفتند: داناترین فرد یهود است بر روی زمین به آنچه خدا بر موسی ﷺ نازل کرده. حضرت فرمود: بفرستید بدنبال او بیاید، عبدالله بن‌صوریا آمد، حضرت فرمود: تو را قسم می‌دهم به خدایی که «إِنِّي أُنشِدُكَ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَفَلَقَ لَكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَاكُمْ وَأَغْرَقَ آلَ فِرْعَوْنَ وَظَلَّلَ عَلَيْكُمْ الْغَمَامَ

وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوىَ»<sup>(۱)</sup>، آیا حکم خدا در کتاب شما راجع به زناى محصنه چیزی هست؟ ابن صوريا گفت: بلى قسم به آن خدایى که ذکر نمودى اگر خوف این نبود که پروردگار مرا بسوزاند اعتراف نمى کردم و لیکن ای محمد بگو بینم در کتاب تو حکم آن چیست؟ فرمود: چون چهار شاهد عادل شهادت بدهند واجب است رجم، ابن صوريا گفت: در تورات موسى حکم همین است. رسول خدا ﷺ فرمود: پس چه شد که شما حکم خدا را ترک کردید؟ گفت: عادت ما چنین شد که چون شخص شریفى زنا کرد او را رها کردیم و چون مرد ضعیفى زنا کرد بر او اقامه حد نمودیم تا اینکه به جای رجم جلد آوردیم و قرار بر این شد که چون کسی زنا کرد چهل تا زیانه بر او بزیم و روى او را سیاه کرده و طرفین را بر خرى سوار کنیم و روى ایشان را به طرف دم الاغ قرار دهیم و او را در میان مردم بگردانیم، یهودیان بر ابن صوريا اعتراض کردند که چرا حقیقت را بیان کردى؟ ابن صوريا گفت: او مرا قسم به تورات و خدای تورات داد و گر نه نمى گفتم، تا اینکه ابن صوريا مسائلى از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و فهمید او رسول خداست و براستی مسلمان شد، پس این آیات نازل شد<sup>(۲)</sup>. و مقصود از ﴿سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ﴾ این است که یهود جاسوسى مى کردند و سخنان رسول خدا ﷺ را مى شنیدند برای آنکه دروغ وارد کنند. و یهود مدینه به نفع خیر جاسوسى مى کردند چنانکه در جمله ﴿سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ﴾ اشاره کرده. و مقصود از ﴿يُحْرِفُونَ الْكَلِمَ...﴾ همین است که فرمان خدا را تغییر مى دادند و به جای رجم جلد گذاشته بودند. و مقصود از جمله: ﴿...إِنْ أُوْتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ...﴾ این است که یهود خیر گفته بودند اگر محمد برای زناى محصنه جلد را گفت قبول کنید و اگر رجم را گفت قبول نکنید کما فی مجمع البیان.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا  
وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا

۱- «تو را به خداوندی قسم می‌دهم که معبود بر حقی جز او نیست و تورات را بر موسى نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و شما را نجات داد و آل فرعون را غرق نمود و ابرها را بر شما سایه افکند و من و سلوی را برای شما نازل کرد.»

۲- بغوی، معالم التنزیل (۵۷/۳)، نکا: طبری، جامع البیان (۲۳۲/۶)، سیوطی، الدر المنثور (۷۸/۳) و ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم (۶۰/۲-۶۱).

الْإِنْسَانِ وَأَخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾

[المائدة: ۴۴]

**ترجمه:** به تحقیق که ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است، پیامبرانی که تسلیم حکم خدا بودند طبق آن برای یهود حکم می‌کردند و (همچنین) خداپرستان و دانشمندان که حفظ کتاب خدا به ایشان سپرده شده و بر صدق آن گواهان بودند (براساس آن حکم می‌کردند)، پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای کمی نفروشید و هرکس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند پس ایشان خود کافرند. (۴۴)

**نکات:** حق تعالی تورات را هدایت و نور خوانده و تمام انبیاء پس از موسی عليه السلام طبق آن حکم می‌کرده‌اند. و جمله: ﴿...الَّذِينَ أَسْلَمُوا﴾ دلالت دارد که دین تمام انبیاء اسلام بوده و ممکن است بگوییم پیغمبر اسلام نیز داخل کلمه ﴿التَّابِعُونَ﴾ در این آیه می‌باشد و به حکم تورات باید حکم کند در جایی که از طرف خدا حکم دیگری نباشد. و جمله: ﴿...وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ...﴾ دلالت دارد بر مدح دانشمندی که طبق کتاب خدا حکم می‌کردند و کتاب خدا را حفظ داشتند نه مانند زمان ما که مراجع مسلمین قرآن را رها کرده و به اخباری که گفتار بشری است چسبیده‌اند و حکم خدا و آیات او را برای ثمن قلیلی بیان نمی‌کنند، پس به صریح قرآن هرکس حکمی غیر از آنچه خدا نازل کرده بگوید کافر است.

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

[المائدة: ۴۵]

**ترجمه:** و در تورات بر ایشان نوشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحتها را قصاصی است، پس آنکه قصاص را عفو کند و بگذرد پس آن کفاره‌ای است برای او و آنکه حکم نکنند به آنچه خدا نازل نموده پس ایشان خود از ستمگرانند. (۴۵)

**نکات:** این حکم قصاص که در تورات بوده چون نسخ نشده و در اسلام تصویب شده باید اجرا شود، این آیه شامل قصاص جانی و قصاص اعضایی است به طور عموم اما در سنت شرایطی برای اجرای آن ذکر شده و همچنین باید محل جنایت و صفاتشان در قصاص ملاحظه شود مثلاً چشم راست را به عوض چشم چپ و گوش راست را به عوض چپ نمی‌توان قصاص کرد، دندان کرم خورده و سیاه

را به عوض صحیح و گوش شنوا را به عوض گوش کر نمی‌توان قصاص کرد و همچنین در قصاص جراحات نیز شرانطی است مثلاً اگر بخواهیم قصاص کنیم و احتمال خطر و غرر باشد نمی‌توان قصاص کرد بلکه باید دیه گرفت.

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ۗ وَعَاتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۖ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ ۖ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۗ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ۚ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ۚ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ۖ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۚ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾﴾

**ترجمه:** و از پی این پیامبران (و به دنبال ایشان) عیسی پسر مریم را فرستادیم در حالیکه تصدیق می‌کرد آنچه در جلو او بود از تورات و به او انجیل را دادیم که در آن هدایت و نور بود و آنچه در پیش دست او از تورات بود، تصدیق می‌کرد و هدایت و پندی بود برای متقین (۴۶) و باید اهل انجیل حکم کنند به آنچه خدا در آن نازل نموده و آنان که حکم نکنند به آنچه خدا نازل نموده، پس ایشان خود فاسق‌اند (۴۷) و نازل کردیم به سوی تو این کتاب را به راستی و طبق واقع، در حالی که تصدیق می‌کند آنچه جلو اوست از کتاب و نگهبان و حاکم بر آنهاست پس حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از آنچه برای تو از حق آمده، منحرف مشو. برای هر یک از شما قرار دادیم شریعتی و راهی و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار داده بود ولیکن برای آنکه در آنچه به شما داده، شما را بیازماید؛ پس در خیرات بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاه می‌کند. (۴۸)

**نکات: جمله:** ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ هم در وصف انجیل آمده و هم در وصف قرآن، معلوم می‌شود آیاتی که در کتب آسمانی بوده مورد تأیید کتب بعدی بوده و هر یک از آنها نور و هدایت بوده و باید علمای هر دینی طبق کتاب آسمانی خود حکم کنند و الاً همانطوری که آیات فوق بیان کرده، هم کافرنند و هم فاسق و هم ظالم. جمله: ﴿لِّيَبْلُوكُمْ...﴾ دلالت دارد که خدا به هر

کدام از پیغمبران مرسل که شریعتی داده غیر از شریعت دیگر و همه را یک شریعت ننموده برای امتحان و آزمایش است و وظیفهٔ مسلمین این است که در کارهای خیر از دیگران سبقت گیرند طبق جمله: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾.

﴿وَأَن أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرُهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِن كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾﴾

[المائدة: ۴۹-۵۰]

**ترجمه:** و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از ایشان حذر کن که مبادا تو را از بعضی آنچه خدا به سوی تو نازل کرده فریبت دهند، پس اگر رو بگردانند بدانکه خدا می‌خواهد ایشان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند و به تحقیق که بسیاری از مردم نابکارند (۴۹) آیا پس حکم جاهلیت را می‌جویند و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادرکردن برای اهل یقین. (۵۰)

**نکات جمله:** ﴿وَأَن أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ دلالت دارد که تقلیدکردن از آراء جایز نیست و دلالت دارد که باید از اهل بدعت و آراء حذر کرد. و مقصود از حکم جاهلیت هر حکمی غیر حکم خدا است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْلُوا لَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾﴾

[المائدة: ۵۱-۵۳]

**ترجمه:** ای مؤمنین یهود و نصاری را دوست نگیرید بعضی از ایشان دوست و یار بعضی دگرند و کسی از شما که ایشان را دوست گیرد او از ایشان است، به راستی که خدا هدایت نمی‌کند قوم ستم‌گران را (۵۱) پس می‌بینی آنانی را که در دلهاشان بیماری است در دوستی با ایشان شتاب می‌کنند، می‌گویند می‌ترسیم حوادثی به ما برسد، پس امید است خدا فتح یا امری را از نزد خود (به نفع مسلمین) بیاورد، در نتیجه آنان بر آنچه در پیش خود پنهان کرده‌اند

پشیمان شوند (۵۲) و مؤمنین می‌گویند آیا اینان همان کسانی‌اند که به سخت‌ترین قسم‌های

خود قسم خوردند که همراه شما آیند، کردارشان هدر شد و از زیانکاران شدند. (۵۳)

**نکات:** اکثر مردم ایمان‌شان متزلزل و غیرقطعی است و لذا بی‌تفاوتند و در مقابل مؤمن و کافر

یکسان‌اند، در زمان رسول خدا ﷺ که اسلام هنوز رونقی نگرفته بود عده‌ای بودند که هم با مسلمین بودند و هم با یهود و نصاری دوستی می‌کردند و گاهی هم به نفع کفار کار می‌کردند، در این آیات حق تعالی خواسته ایشان را تأدیب نماید که راه خود را یکسره کنید.

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین هرکس از شما از دین خود برگردد، پس به زودی خدا قومی را بیاورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان او را دوست می‌دارند، نرم دلانند بر مؤمنین و سخت‌اند بر کافرین، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند، این است فضل خدا که به هرکس بخواهد می‌دهد و خدا وسعت دهنده داناست (۵۴) همانا دوست شما خداست و رسولش و آنانکه ایمان آورده‌اند آنانکه نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند درحالی‌که خاضعند (۵۵) و هرکس خدا و رسولش و مؤمنین را دست‌بدارد پس محققاً حزب خدا خود پیروزند (۵۶) ای مؤمنین کسانی را که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند از آنان که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و (نیز) کفار را دوستان خود مگیرید و از خدا بترسید اگر ایمان دارید. (۵۷)

**نکات: جمله:** ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ...﴾ دلالت دارد که هرکس از اسلام برگردد و مرتد شود به خدا

ضرر نرزد بلکه به خود ضرر زده. و اما ارتداد به این است که خدا و رسول و یا یکی از احکام مسلم

اسلام را منکر شود. جمله: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ...﴾ فعل آن مستقبل است و چون سوره مانده آخرین سوره‌ای

است که نازل شده و در این آیه خبر داده که عده‌ای مرتد می‌شوند و این خبر صحت داشت زیرا عده‌ای



در همان سال آخر حیات رسول خدا ﷺ مرتد شدند و عده‌ای نیز پس از وفات او: و اما آنانکه در زمان حیات او مرتد شدند آسود عنسی کاهن بود که در یمن ادعای نبوت کرد و بر بلاد یمن مسلط شد و عمال رسول خدا ﷺ را بیرون کرد تا اینکه بدست فیروز دیلمی کشته شد و خبر قتل او یک شب قبل از وفات رسول خدا ﷺ به مدینه رسید و دیگر از کسانی که زمان رسول خدا ﷺ مرتد شدند مسیلمه کذاب بود که به رسول خدا ﷺ نوشت: «مَنْ مُسَيْلِمَةَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ الْأَرْضَ نِصْفَهَا لِي وَنِصْفَهَا لَكَ»<sup>(۱)</sup>. پس رسول خدا ﷺ در جواب او نوشت: «مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مُسَيْلِمَةَ الْكَذَّابِ، أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>(۲)</sup>.

و این مسیلمه پس از رسول خدا ﷺ نیرومند شد تا اینکه ابوبکر با او جنگ کرده و به دست لشکر اسلام کشته شد و قاتل او وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء بود و لذا می‌گفت: «قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَشَرَّ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ»<sup>(۳)</sup>. و دیگر از کسانی که مرتد شدند؛ بنو آسد قوم طلیحه بن خویلد بودند که او مدعی نبوت شد و رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را فرستاد به جنگ او و او فرار کرد به سوی شام، سپس مسلمان شد و اسلام او نیکو شد. و هفت طایفه در زمان ابوبکر مرتد شدند که خدا امر ایشان را به دست ابوبکر کفایت کرد.

و مقصود از جمله: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾، همان ابوبکر و لشکر اسلام است. و یک فرقه در زمان عمر مرتد شدند و آنان طایفه غسان قوم «جبله بن الایهم» بودند زیرا جبله به دست عمر مسلمان شد و روزی مشغول طواف بود و رداء خود را به زمین می‌کشید، مردی از مسلمین پا گذاشت به روی رداء او، پس او غضب کرد و یک سیلی به صورت او زد، او نزد عمر شکایت کرد، عمر قضاوت کرد که باید قصاص شود مگر اینکه او عفو نماید، جبله گفت: من قصاص او را به هزار درهم می‌خرم، آن مرد مسلمان نپذیرفت، تا این که جبله حاضر شد ده هزار درهم فدیة دهد، آن مرد گفت: من نمی‌خواهم جز قصاص، پس جبله مهلت خواست و سپس از ترس عدالت عمر فرار کرد و به روم پناهنده و مرتد شد<sup>(۴)</sup>.

۱- «از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول خدا، اما بعد؛ نیمی از زمین برای من و نیمی از آن توست.»

۲- «از محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب، اما بعد؛ زمین از آن خداوند است و هر یک از بندگان را که بخواهد وارث آن قرار می‌دهد و عاقبت از آن پرهیزگاران است.»

۳- «در جاهلیت، بهترین مردم و در اسلام، بدترین مردم را کشتم.»

۴- فخر الدین رازی، مفاتیح الغیب (ج: ۱۲، ص: ۳۷۶)

به هر حال پس از وفات رسول خدا ﷺ اکثر عرب مرتد شدند و به همت و سیاست ابوبکر همه سرکوب شدند، چنانکه از عایشه روایت شده: که رسول خدا ﷺ وفات کرد و عرب مرتد شد و نازل شد بر پدرم آن قدر گرفتاری که اگر بر کوهها نازل شده بود کوهها را از بین می‌برد<sup>(۱)</sup>. ولی بعضی از نویسندگان شیعه گویند: مقصود از جمله ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي...﴾ علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌باشد ولی طبق تاریخ این صحیح نیست زیرا مرتدین عرب در زمان حکومت ابوبکر دفع شدند نه در زمان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه اگرچه امیرالمؤمنین با منافقین زمان خود بسیار جنگید ولی آنها را مرتد ننماید، به اضافه آنان را از بین نبرد و لذا بسیاری از مفسرین حتی مفسرین شیعه این آیات و آیات بعد را در مدح ابوبکر می‌دانند و تطبیق با او کرده‌اند. و اگر ابوبکر مصداق ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ باشد، بدگویی اهل زمان ما به او برخلاف کتاب خدا خواهد بود. متأسفانه روحانی نمایان زمان ما، مهاجرین و انصار را با مرتدین اشتباه کرده و همه را فحش می‌دهند در حالیکه خود از مرتدین بدترند. و کلمه: ﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ از ماده ذل به کسر ذال که به معنی لین و انقیاد باشد که ذلول نیز از همین ماده است و مشتق از ذل به ضم ذال نیست که به معنی ذلت باشد. و جمله: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ کلمه ولی را بعضی به معنای ولایت و سلطنت گرفته‌اند و بعضی دیگر به معنای ولایت و محبت گرفته‌اند و هر کدام از قائلین روایاتی برای تأیید قول خود آورده‌اند ولی ما نباید تناسب آیات را نادیده بگیریم و آیات الهی را غیر مربوط به یکدیگر فرض کنیم و قرآن را از فصاحت دور کنیم، پس می‌گوییم: آیات قبل از این آیه راجع به نهی از دوستی با کفار یهود و نصاری است و همچنین آیات پس از این آیه راجع به نهی دوستی با منافقین و کفار است و این آیه در وسط می‌فرماید: دوست شما و خیرخواه و یار شما خدا و رسول و مؤمنین می‌باشند. بنابراین ربطی به سلطنت و زمامداری ندارد. حال اگر به معنی سلطنت بگیریم به مناسبت آیات قبل می‌توان زمامداری ابوبکر را اثبات کرد چنانکه عده‌ای برای تناسب آیات و برای روایاتی که نقل کرده‌اند همین کار را کرده‌اند. ولی چنانکه عرض شد ولایت در این آیه و آیات قبل و بعد به معنی محبت و نصرت است.

﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَانًا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنْ أَكْتَرَكُمُ فَسِيقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ هَلْ أُنبِئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ

۱- بغوی، معالم التنزیل (۷۱/۳)، نکا: ابن هشام، السیرة النبویة (۶۶۵/۲) و حروب الردة، کلاعی (ص: ۳۵) و طبری، تاریخ الأمم والملوک (۲۲۵/۳)

وَعَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ  
عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَإِذَا جَاءَكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ  
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾

[المائدة: ۵۸-۶۱]

**ترجمه:** و چون به سوی نماز ندا کنید، آن را به استهزاء و بازی گیرند، این به سبب این است که ایشان مردمی بی‌خردند (۵۸) بگو ای اهل کتاب چه عیبی از ما گرفته‌اید جز اینکه ما ایمان آورده‌ایم به خدا و آنچه به ما نازل شده و آنچه از پیش نازل شده و محقق است که بیشتر شما نابکارید (۵۹) بگو آیا شما را خبر بدهیم به پاداشی بدتر از این نزد خدا (یعنی اگر شما مسلمین را بد می‌دانید چون ایمان به محمد ﷺ آورده‌اند بدتر از مسلمین کسانیند که مورد لعن و غضب خدا شده‌اند) آنکه خدا او را لعن نموده و بر او غضب کرده و بعضی از ایشان را بوزینگان، خوکان و بندگان طاغوت قرار داده، جای آنان بدتر و از راه راست دورترند (۶۰) و چون به نزد شما آیند گویند ایمان آورده‌ایم و حال آنکه وارد کفر شده‌اند و با کفر بیرون شدند و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناتراست. (۶۱)

**نکات: جمله:** ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ...﴾ دلالت دارد بر ثبوت و مشروعیت اذان و چون یهود و نصاری و منافقین برای اذان و نماز نفعی تصور نمی‌کردند، آن را به استهزاء و بازیچه حمل می‌کردند در حالی که اذان ندای توحید و دعوت به توحید و عبادت پروردگار است و نماز انجام وظیفه بندگی و راز و نیاز با خدا و استمداد از اوست و اگر ایشان عقل خود را بکار می‌انداختند استهزاء نمی‌کردند و استهزاء کار بی‌خردان است و لذا خدا فرموده ﴿بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ و جمله: ﴿وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ﴾ دلالت دارد که در میان کفار، مردم صحیح‌العمل و غیر فاسق نیز پیدا می‌شود و ممکن است و او ﴿وَأَنَّ...﴾ و او به معنای مع باشد و یا واو حالیه و یا واو عاطفه و عطف شده باشد به جمله ﴿أَنَّ ءَامَنَّا...﴾ و مقصود از جمله: ﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ﴾ اصحاب السبت می‌باشد که عده‌ای از یهود بودند و مقصود از طاغوت هر رئیس و هر پیشوائی است که به غیر «ما أنزل الله» فتوی بدهد. و مقصود از جمله: ﴿...قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ﴾، عده نفراتی است که از یهود خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیدند و به نفاق اظهار ایمان می‌کردند ولی از دلایل رسول خدا ﷺ و از آیات الهی و نصایح رسول بی‌اعتنا بودند و همانطور که آمده بودند خارج می‌شدند.

﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ﴾ ﴿٦٣﴾ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ الْقَوْلِ الْأَثْمِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ ﴿٦٤﴾

[المائدة: ٦٣-٦٤]

**ترجمه:** و بسیاری از ایشان را می بینی که شتاب می کنند در گناه و ستم و خوردن حرام. البته بد است آنچه می کنند (٦٣) چرا ربانیون (مقدسین) و علماء، ایشان را از گفتار گناهشان و از حرام خوردنشان نهی نمی کنند البته بدکاری می کنند. (٦٤)

**نکات:** در کار خیر تعبیر به سرعت می شود و در کار شر تعبیر به عجله، حال چرا در کار بد و گناه خدای تعالی تعبیر به سرعت نموده ﴿سَرِعُونَ﴾ فرموده؟ برای اینکه یهودیان آن کارها را بد نمی دانستند و گویا آن کارها به نظرشان کار خوبی است. و جمله: ﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنِ...﴾ دلالت دارد بر توییخ و سرزنش مقدسین و علماء که از کارهای بد نهی نمی کنند و لذا گفته اند این آیه سخت ترین آیه است از آیات قرآن و در این آیه مذمت علماء و مقدسین بیشتر شده از خود مرتکبین منکرات، زیرا در حق مرتکبین تعبیر شده به ﴿لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ﴾ ولی از تارکین نهی از منکر تعبیر شده به ﴿لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ و فرق میان عمل و صنعت این است که عمل گناهی است که زائل شدنی است و هنوز رسوخ پیدا نکرده ولی صنعت عملی است که عادت شده و رسوخ پیدا کرده و زوال آن مشکل است و در حقیقت می توان گفت مرض روحی ارتکاب گناه است و علاج آن علم به خدا و صفات او و احکام اوست و به این علم آن مرض برطرف می شود و اما اگر علم به خدا و کتاب او پیدا کرد مانند علماء و مقدسین و باز مرض او برطرف نشد معلوم می شود مزمن شده و زوال آن مشکل است، پس اگر دانشمندان دینی مرتکب گناهی شدند معلوم می شود مرض روحی شان در نهایت شدت و قوت است و زائل شدن آن سخت و مشکل است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ ﴿٦٤﴾

[المائدة: ٦٤]

**ترجمه:** و یهود گفتند دست خدا بسته شده، بسته باد دستهایشان و به سبب آنچه گفتند از رحمت خدا دور شدند. بلکه دستهای او باز است به هر کیفیتتی که بخواهد انفاق می کند. و البته آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده، طغیان و کفر بسیاری از ایشان را زیاد می کند و

ما تا روز قیامت در بین ایشان دشمنی و کینه انداختیم. هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند خدا آنرا خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا دوست نمی‌دارد فسادکنندگان را. (۶۴)

**نکات:** چون مسلمین فقیر بودند و گاهی قرض الحسن از یهود می‌خواستند یهود با طعن و مسخره می‌گفتند خدای محمد ﷺ دستش بسته شده! یعنی؛ نسبت به او جود و کرم ندارد و چون یهود از اکثر مردم مال و ثروتی زیاده‌تر داشتند در زمان تسلط مسلمین امور دنیا بر ایشان تنگ شد و لذا ممکن است گفته باشند خدا دیگر بخششی ندارد. زیرا بدیهی است که خدایی که قادر است بر خلق جهانی از نیستی، هیچ عاقلی دست او را بسته نمی‌داند؛ زیرا با دست بسته چگونه جهان را حفظ و تدبیر کند. پس مقصود از این قول چه بوده؟ ممکن است همان طوری که ذکر شد برای تمسخر به مسلمین باشد و یا ممکن است بگوییم تقلید از فلاسفه کرده باشند، زیرا فلاسفه می‌گویند خدا قادر بر خلقت تمام جهان کثرات نیست بلکه او یک چیز خلق کرده که عقل اول و یا چیز دیگری باشد و مانند کسی که دست او بسته شده اختیار ندارد بلکه او فاعل موجب است نه فاعل مختار. و حق تعالی ایشان را رد کرده و مورد لعن قرار داده به واسطه چنین گفتارها. به هر حال مقصود از «ید» در این آیه و غلّ و بسط آن عبارت است از بخل و جود و این مجازی مشهور و متعارف است که می‌گویند: فلانی دستش گشاده است یعنی بخششی دارد و یا فلانی دستش بسته و یا دست تنگ است یعنی قدرت و جود و بخشش ندارد.

بنابراین معنی ﴿عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ﴾ نفرین به ایشان است از جهت فقر و عجز مجازاً و یا از جهت دست بستگی در آتش دوزخ حقیقتاً. مجسمه به این قبیل آیات استدلال کرده‌اند که خدا دست دارد، در جواب ایشان باید گفت: اولاً مقصود از غلّ ید بخل است مجازاً چنانکه ذکر شد. ثانیاً ید در لغت عرب معانی متعدده دارد یکی همان عضو بدن که معلوم است. دوم به معنی نعمت است چنانکه می‌گویند: «فلان عندي يد أشكره عليها». سوم به معنی قدرت است چنانکه می‌گویند: هرچه از دستش بر آمد کرد یعنی هر چه قدرت داشت و خدا در سوره ص آیه ۴۵ فرموده: ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَرِ﴾ و در سوره فتح آیه ۲۰ فرموده: ﴿وَكَفَّ أَيْدَى النَّاسِ عَنْكُمْ﴾ و در سوره یس آیه ۸۳ در حق خدا خودش فرموده: ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾. و بنا بر اینکه به معنی قدرت باشد هر کجا تشبیه و یا جمع آمده مقصود کمال قدرت است مانند آیه ۷۵ سوره ص که راجع به خلقت آدم فرموده: ﴿خَلَقْتُ بِيَدِي﴾. و در همین آیه ما نحن فیه فرموده ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾، یعنی کمال جود و قدرت را دارد و در سوره یس آیه ۷۱ فرموده: ﴿خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا﴾ که

مقصود کمال قدرت است چنانکه در فارسی می‌گویند دست دولت در کار است که مقصود قدرت و نفوذ دولت است. ثالثاً باید گفت دست هر چیزی به مناسب خود آن چیز است مثلاً دست کوزه و دست فنجان و یا دست بیل و دست انسان فرق دارد، دست استعمار و دست مرحمت فرق دارد؛ دست استعمار به معنی نفوذ آن می‌باشد؛ ﴿يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ با دست مخلوق فرق دارد، اگر صاحب دست جسم شد دست او نیز مانند او جسم است و اگر جسم نشد دست او نیز جسم نیست، پس نمی‌توان گفت: چون خدا يَدُ اللَّهِ فرموده جسم است نعوذبالله.<sup>(۱)</sup>

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلْنَا لَهُمُ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾﴾

[المائدة: ۶۵-۶۷]

**ترجمه:** و اگر اهل کتاب ایمان آورند و تقوی پیشه کنند البته گناهانشان را جبران و ایشان را به بهشت‌های پر نعمت داخل خواهیم کرد (۶۵) و اگر ایشان تورات و انجیل و آنچه از پروردگارشان به ایشان نازل شده بر پا داشته بودند هر آینه از بالای سر و پایین پاهایشان (نعمتها) خورده بودند، بعضی از ایشان مردمی معتدل و بسیاری از ایشان بدکردارند (۶۶) ای پیغمبر، برسان آنچه به سوی تو از پروردگارت نازل شده و اگر نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده‌ای و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند، زیرا خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند (۶۷).

**نکات:** این سوره و این آیات، آخر عمر پیغمبر ﷺ نازل شده و در آن وقت تقریباً تمام حجاز مسلمان شده بودند و اکثر این آیات برای ارشاد و هدایت یهود و نصاری است که دارای دولت و امپراطوری بزرگی مانند روم را داشتند ولی از دین حقیقی منحرف شده بودند و لذا می‌فرماید: اگر این اهل کتاب حقیقتاً ایمان آورند و از خدا بترسند خدا از سیئاتشان صرف نظر می‌کند و ایشان را به بهشت خود وارد می‌نماید و اگر تورات و انجیل که کتاب خالق ایشان است به پا دارند یعنی به آن عمل کنند

۱- عقیده و باور سلف صالح در این مورد آن است که خداوند متعال دست دارد چنانکه خود برای ذات خویش ثابت کرده است اما این صفت را بدون تکلیف و تشبیه و تمثیل و تجسیم و چنانکه سزاوار و شایسته‌ی جمال و جلال و عظمت خداوند متعال است، برای او ثابت می‌کنند. نگا: تعلیق مُصحح در پاورقی تفسیر آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی «ص» از

خداوند برکات خود را از آسمان و زمین برای ایشان فراهم کند. مقصود از کلمه: ﴿فَوْقِهِمْ﴾ آسمان است و مقصود از ﴿وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ زمین است.

رسول خدا ﷺ در طرفیت با یهود و نصاری و دولتهای ایشان مقداری احتیاط می کرد زیرا ایشان هم قدرت داشتند و هم در حجاز طرفدار داشتند و ممکن بود رسول خدا ﷺ را ترور کنند و لذا خداوند در آیه ۶۷ به رسول خود فرموده: آنچه نازل شده (یعنی راجع به یهود و نصاری به قرینه آیات قبل و بعدی که در همین معنی ردیف یکدیگر آمده) برسان و ترس که خداوند تو را حفظ نموده و این کافران یعنی یهود و نصاری را هدایت نمی کند زیرا طالب هدایت نبوده اند. این معنی را که ما ذکر کردیم اکثر مفسرین نوشته اند ولی پس از ذکر این معنی احتمالات دیگر نیز ذکر کرده اند که آیه ظهور در هیچ یک ندارد:

- ۱- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن کوتاهی کرده بود آیه قصاص بود.
  - ۲- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن خودداری کرده بود عیب یهود و استهزاء ایشان به مقررات اسلام بود.
  - ۳- آنچه نازل شده بود که رسول خدا نرسانیده بود و می ترسید اختیار در طلاق زوجات و نگه داشتن ایشان بود.
  - ۴- آنچه کتمان کرده بود از ابلاغ قصه زید و زینب بوده.
  - ۵- آنچه کتمان شده بود ترغیب بر جهاد بود.
  - ۶- آنچه کتمان می کرد معایب بتها و سب آله مشرکین بود.
  - ۷- حقوق مسلمین بود که بیان نکرده بود تا در حجه الوداع بیان کرد برای امر در این آیه.
  - ۸- راجع به ترس از قتل خود رسول بود به دست نصاری و یهود.
  - ۹- راجع به فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده.
- ولی به طور مسلم می توان گفت تمام این احتمالات برخلاف ظاهر آیات قرآن است، زیرا از احتمال یک تا احتمال هفتم تماش در قرآن ذکر شده و رسول خدا ﷺ ابلاغ کرده بود. و اما احتمال هشتم همان است که ما ذکر کردیم که طبق آیات قبل و بعد به قرینه سیاق همان معنی مقصود است. و احتمال نهم صحیح نیست به چند دلیل: اول اینکه برخلاف سیاق آیات است. دوم اینکه اگر بگوییم آیاتی راجع به فضل آن حضرت بوده که باید برساند و نرسانیده آن آیات کدام است، آیه ای که به خصوص راجع به آن حضرت باشد که پس از این خطاب باید برساند کدام آیه است؟ چنین آیه ای که نازل شده باشد که برساند و او نرسانیده بود و قبلاً و بعداً رسانده ما نداریم.

سوم همین آیه ۶۷ را اگر طبق میل بعضی از مفسرین راجع به آن حضرت بدانیم چند عدد تالی باطل دارد که نه خدا راضی است و نه رسول او و نه خود امیرالمؤمنین زیرا باید بگوییم چنانکه گفته‌اند مقصود از کلمه ﴿التَّائِبِينَ﴾ اصحاب رسول است که رسول خدا ﷺ از ایشان می‌ترسید و دیگر اینکه مقصود از ﴿الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ در این آیه اصحاب رسول است که همه کافر بودند چه سه نفر و گمان نمی‌کنم مسلمان عاقل چنین سخنی بگوید و اسلام و قرآن را از ارزش بیندازد زیرا راویان اسلام همان اصحابند آنان که خدا مکرّر در قرآن مدحشان کرده همان اصحابند اگر آنان همه کافر بودند پس اسلام راوی ندارد جز خیر واحد و آن هم اعتباری ندارد و به اضافه تمجیدهای قرآن همه نعوذبالله دروغ می‌شود، آیاتی که خدا در فضل مهاجرین و انصار نازل کرده تماماً بدون مصداق گردیده و خدا اشتباه نموده پس تمام قرآن بی اعتبار می‌شود نعوذبالله این چنین سخنان از دشمنان اسلام است و ما نمی‌توانیم باور کنیم. به اضافه بر اینکه رسول خدا ﷺ آن وقت که در اول بعثت تنها بود نترسید و آیات خدا را ابلاغ کرد چگونه سال آخر که هفتاد هزار اصحاب دارد و تمام حجاز را مسخر کرده و شرق و غرب آنجا را اسلام فراگرفته حال می‌ترسد آن هم از اصحاب خودش که همه جان نثار بودند و چه قدر برای فرمان او مسابقه داشتند و فداکاری می‌کردند در این حال آیا خدا فرموده نترس از اصحابت که «إِنَّ اللَّهَ يَعِصْمُكَ مِنْ أَصْحَابِكَ الَّذِينَ هُمْ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»! پس قطعاً این نیست بلکه در آخر عمر رسول خدا ﷺ با دولتهای بزرگ کفر و یهود و نصاری طرف بوده و هزاران احتمال خطر برای او داشت از ترور کردن و از مسموم نمودن، خدا فرموده آیات راجع به یهود و نصاری را برسان و از این قوم کافرین مترس. به اضافه خدا قوم کافرین را مکرّر نموده با الف و لام یعنی همان قوم کافرین که در آیه بعد و قبل ذکر شده و آیات قبل و بعد صریحاً یهود و نصاری را ذکر کرده و قوم کافرین خوانده. به اضافه خود امیرالمؤمنین در احتجاجاتش مقابل اصحاب رسول خدا ﷺ استدلال به این آیه نکرده معلوم می‌شود مسلم این آیه راجع به آن حضرت نبوده است، حال یک عدّه روایاتی که برخلاف ظاهر قرآن شیعه و یا سنی نقل کرده‌اند و قرآن را بی اعتبار کرده‌اند نباید قبول کرد خصوصاً که در این آیه تحریف نیز قائل شده‌اند و گویا ناقلین آنها خواب بوده و یا عداوت با قرآن داشته‌اند.



﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ وَلَا يَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾﴾

[المائدة: ۶۸]

**ترجمه:** بگو ای اهل کتاب شما بر راهی نیستید و چیزی بدست ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را به سوی شما نازل شده از پروردگارتان بپا دارید و البته آنچه از پروردگارت بسوی تو نازل شده سرکشی و کفر آنان را زیاد می کند پس بر قوم کافرین افسوس مخور. (۶۸)

**نکات:** مفهوم آیه چنین است که اگر یهود و نصاری به هزاران صفات کمال و دانش خود را آراسته کنند و هزاران کتاب علمی و بشری را کامل کنند هیچ سودی برای ایشان ندارد و به راه الهی قدم برنداشته اند مگر وقتی که به کتاب آسمانی خود عمل کنند، این سخن راجع به مسلمین مصداق دارد، مسلمین نیز اگر هزاران کتاب حدیث و شعر و قصه را بخوانند و عمل کنند تا به قرآن عمل نکنند و آن را به پا ندارند هیچ ندارند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾﴾

[المائدة: ۶۹]

**ترجمه:** محققاً آنانکه ایمان آورده و آنانکه یهودی شده اند و صابئین و نصاری هر کدام ایمان به خدا و روز آخرت آورد و عمل شایسته کند پس بر ایشان نه ترسی است و نه ایشان افسرده شوند. (۶۹)

**نکات:** از این آیه چنین استفاده می شود که اهل ادیان گذشته و فعلی اگر واقعاً ایمان به خدا و قیامت داشته باشند و عمل صالح کنند به نجات و سعادت خواهند رسید پس طبق این آیه ممکن است گفته شود اصول دین سه می باشد؛ توحید، معاد و عمل. ولی باید دانست کسی که ایمان به خدا و قیامت داشته باشد و واقعاً به خدا ایمان آورده باشد مطیع اوامر خداست بنابراین وقتی خدا در کتابش فرموده به پیامبران نیز ایمان آورید او به پیامبران هم ایمان دارد، به هر حال این آیه منافات با آیه ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...﴾ [آل عمران: ۸۵]<sup>(۱)</sup> ندارد.

به توضیح آیه ۶۲ بقره نیز مراجعه شود.

۱- ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾﴾ [آل عمران: ۸۵] «و هر

کس که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است.»

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾﴾ [المائدة: ۷۰-۷۱]

**ترجمه:** هر آینه به تحقیق از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم، هر زمانی که رسولی برخلاف میل ایشان آمد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را کشتند (۷۰) و گمان کردند که آزمایش و عقابی (برای تکذیب و قتل انبیاء) نیست پس کور و کر شدند سپس خدا توبه ایشان را پذیرفت باز هم بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه می‌کنند بیناست. (۷۱)

**نکات:** مقصود از اخذ پیمان؛ پیمان عقلی، فطری و شرعی بر توحید و نبوت انبیاء است. و جمله:

﴿... لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ...﴾ دلالت دارد که انبیاء برای جلوگیری بشر از هوی پرستی آمده‌اند. و ﴿يَقْتُلُونَ﴾ دلالت دارد که عادت ایشان بر قتل انبیاء بوده، به اضافه مستقبل آمده برای مراعات فواصل آیات. و مقصود از کوری و کری، کوری کری مجازی است زیرا کسی که به راه هدایت نرود و بی‌راهه برود مانند شخص کور است.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ وَعِبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٤﴾﴾ [المائدة: ۷۲-۷۴]

**ترجمه:** هر آینه به تحقیق کافر شدند آنان که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است و حال آنکه مسیح گفت ای بنی اسرائیل خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماست بندگی کنید، محقق است که هر کس به خدا شرک آورد پس بدون تردید خدا بهشت را بر او حرام کرده و جای او آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست (۷۲) هر آینه به تحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا سومی سه تاست و حال آن که الهی جز إله واحد نیست و اگر از آنچه می‌گویند خودداری نکنند البتّه البتّه به کفار از ایشان عذاب دردناکی برسد (۷۳) پس آیا به سوی خدا برنمی‌گردند و از او طلب آمرزش نمی‌کنند و حال آنکه خدا آمرزنده رحیم است. (۷۴)

**نکات:** طائفه‌ای از نصاری به نام یعقوبیه گفته‌اند خدا همان مسیح است، حال چگونه به این شرک قائل شده‌اند؟ آیا خدا را حلول داده‌اند در مسیح و یا وجود ناسوتی مسیح را وجود لاهوتی فرض کرده‌اند، به هر حال از گمراهی ایشان باید تعجب کرد و تعجب بیشتر از مشرکین زمان ماست که با داشتن چنین راهنمایی مثل قرآن باز علی علیه السلام را خدا دانسته و یا می‌گویند ما علی را خدا نمی‌دانیم ولی از خدا هم جدا نمی‌دانیم!

و عجب‌تر از تمام اینها ملت‌ی است که مدعی اسلامند و در قیام و قعود خود، علی را می‌خوانند و او را مانند خدا حاضر و ناظر می‌دانند. باید گفت آیا توبه نمی‌کنید و از خدا طلب آمرزش نمی‌کنید و آیا از شرک دست نمی‌کشید؟ و مقصود از ﴿ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ﴾ همان تثلیث است که سه قدیم و سه اقنوم قائلند و آن، اب، ابن و روح القدس است. پس از این آیات خدا برای راهنمایی نصاری و مسلمین دلیل آورده که مسیح و مادرش غذا می‌خوردند و لازمه غذا خوردن مستراح رفتن است، پس کسی که غذا می‌خورد و احتیاج به دفع دارد چگونه ممکن است خدا باشد و یا صفات خدایی داشته باشد و یا شریک در کار خدا باشد. و عجب این است که یکی از مشرکین زمان ما که خود را آیت الله العظمی خوانده کتابی نوشته به نام "امراء هستی" و ۱۴ نفر را مانند خدا امیر هستی دانسته.

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ وَصِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾﴾

**ترجمه:** نیست مسیح پسر مریم مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشته و مادر او زن راستگویی است که هر دو طعام می‌خوردند، ببین چگونه برای ایشان آیات را بیان می‌کنیم باز نظر کن که چگونه به افترا آلوده شده‌اند (۷۵) بگو آیا عبادت می‌کنید غیر از خدا چیزی را که برای شما اختیار ضرر و نفعی ندارد و خدا فقط شنوای دانا است (۷۶) بگو: ای اهل کتاب، در دین خودتان به ناحق غلُو نکنید و پیروی نکنید از هوی و هوسهای قومی که قبلا گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند. (۷۷)

**نکات:** حق تعالی بیان کرده به طور روشن که مسیح و مادرش محتاج به طعام و قوت بودند و مسیح اگر معجزه‌ای داشته دلیل بر خدایی او نمی‌شود، او مانند پیامبران قبل از خود است. همچنین در آیات

فوق حق تعالی صریحاً ذکر فرموده که عیسی مسیح علیه السلام برای شما اختیار نفع و ضرری ندارد و پرستش او برایتان مفید نیست و خواندن او برای شما هیچ فایده‌ای ندارد زیرا او پس از مرگ از دنیا بی‌خبر است. در این صورت که مسیح چنین باشد اوصیاء انبیاء و امام و امامزادگان یقیناً چنین خواهند بود.

جمله: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ...﴾ خطاب به تمام اهل کتاب است چه یهود و نصاری و چه مسلمین. و غلّو تجاوزکردن است در امور دینی مانند اینکه صفات خدا را به انبیاء بدهی و یا صفات انبیاء را به اوصیاء بدهی. امام صادق علیه السلام فرمود: «اِحْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ يُصْعَرُونَ عَظْمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرَّبُّوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ. وَاللَّهِ إِنَّ الْغُلَاةَ لَشَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»<sup>(۱)</sup>. یعنی اجتناب دهید و دور کنید جوانان خود را از غلّاة که ایشان را فاسد نکنند (پای منبر غلّاة نروند و سخن ایشان را گوش ندهند و در نماز به ایشان اقتداء نکنند) زیرا غلّاة بدترند از یهود، نصاری، مجوس و مشرکین. متأسفانه اکثر مسلمین مبتلا به این مرض شرک و کفر شده و درباره بزرگان خود زیاده روی‌هایی که ضدّ قرآن است می‌شمارند و آنها را فضیلت می‌دانند.

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾<sup>(۷۸)</sup> ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾<sup>(۷۹)</sup> ﴿تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>(۸۰)</sup> ﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا أَنْزَلْ إِلَيْهِ مَا آخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَسِقُونَ﴾<sup>(۸۱)</sup>

[المائدة: ۷۸-۸۱]

**ترجمه:** آنان که از بنی اسرائیل کفر ورزیدند لعنت شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم، این کفر و لعن ایشان به واسطه این بود که عصیان کرده و تجاوز می‌کردند (۷۸) یک دیگر را از عمل زشتی که به جا می‌آوردند نهی نمی‌کردند محققاً بد بود آنچه می‌کردند (۷۹) می‌بینی بسیاری از ایشان را که با کفار دوستی می‌کنند. بی‌تردید بد است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است که خدا بر آنان خشم نمود و ایشان در عذاب جاویدند (۸۰) و اگر ایمان به خدا و پیامبر و آنچه به سوی او نازل شده می‌داشتند ایشان را دوستان خود نمی‌گرفتند ولیکن بسیاری از ایشان نابکارند. (۸۱)

**نکات:** از جمله: ﴿بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ استفاده می‌شود که بنی اسرائیل برای عقاید باطل و عصیان و تجاوزشان از احکام الهی و دستورات پیامبران و افساد در روی زمین و غلوهایی که درباره

بزرگان و انبیاء می داشتند مورد لعن انبیاء خود شدند و کسانی که چنین می باشند و درباره بزرگان اسلام غلو می کنند قطعاً مورد لعن همان بزرگانند چنانکه از روایات نیز استفاده می شود.

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيَّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرَهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۸۲﴾ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿۸۴﴾ فَاتَّبَعَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَدَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَلِيدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۵﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۸۶﴾﴾

[المائدة: ۸۲-۸۶]

**ترجمه:** سخت ترین مردم از جهت دشمنی نسبت به مؤمنین البته یهود و مشرکین را می یابی و البته نزدیکترین مردم به دوستی با مؤمنین، کسانی را می یابی که گفتند ما نصارییم، این برای این است که بعضی از ایشان کشیشان و راهبان هستند و محقق است که ایشان تکبر نمی ورزند (۸۲) و زمانی که آنچه به سوی این رسول نازل شده بشنوند، می بینی چشمهایشان از اشک جاری می شود از اثر آنچه از حق شناخته اند. می گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس ما را با گواهان بنویس (۸۳) و چه شده ما را که ایمان نیاوریم به خدا و به آنچه از حق برای ما آمده است در حالیکه طمع داریم پروردگاران ما را داخل کند در زمره قوم شایستگان (۸۴) پس در مقابل آنچه گفتند، خدا به ایشان جزای خوب داد بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن ماندگارند و این است جزای نیکوکاران (۸۵) و آنانکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، ایشانند اهل دوزخ. (۸۶)

**نکات:** پس از آنکه حق تعالی مقداری از صفات ذمیمه یهود را بیان کرد در اینجا محقق ساخته که دشمن ترین مردم نسبت به اهل ایمان، یهود هستند زیرا که یهود اهل دنیا و به دنیا حریصند و برای حب دنیا از هر جنایتی روگردان نیستند و با هر کس عناد دارند و مال همه کس را برای خود حلال می دانند، حق تعالی ایشان را در عداوت با مؤمنین مقدم داشته بر مشرکین.

اما نصاری عداوتشان نسبت به مؤمنین کمتر است، بلکه به دوستی نسبت به مؤمنین نزدیکند زیرا تارک دنیا زیاد دارند و مختصر اینکه مانند یهود حریص به دنیا نیستند، البته نه تمام نصاری و این آیات که راجع به بعضی از نصاری می باشد از جمله ایشانند: نجاشی، اصحابش و قصه ایشان چنین است که چون قریش در مکه بنا کردند به عذاب اهل ایمان و کار بر مؤمنین سخت شد رسول خدا ﷺ ایشان را

به هجرت به سوی حبشه امر کرد و فرمود سلطان حبشه مرد صالحی است، پس مسلمین پنهانی هجرت کردند به سوی حبشه و اول کسی که هجرت کرد عثمان بن عفان بود با عیال خود رقیه بنت رسول الله ﷺ با ۱۳ نفر دیگر در ماه رجب سال پنجم بعثت. پس از آنان جعفر بن ابی طالب هجرت کرد و دیگران تا جمع مهاجرین حبشه به هشتاد نفر مرد رسید سوی زنان و کودکان. چون قریش فهمیدند عمرو بن عاص را با عماره بن ولید با هدایا فرستادند نزد نجاشی و بزرگان حبشه که ایشان را برگردانند. و عماره بن ولید جوانی بود خوشگل و عمرو بن عاص عیال خود را همراه برداشته بود، چون سوار کشتی شدند و شراب نوشیدند عماره به عمرو گفت به زنت بگو مرا ببوسد، عمرو قبول نکرد، چون عمرو مست شد عماره او را پرتاب کرد به دریا، عمرو چسبید به کشتی و خود را نجات داد ولی عداوت او را به دل گرفت و خدا بین ایشان عداوت انداخت قبل از آنکه بر نجاشی وارد شوند.

چون بر نجاشی وارد شدند، عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه گروهی با ما مخالفت کردند و خدایان ما را بد گفتند و به سوی شما آمده‌اند آنان را به سوی ما برگردان. نجاشی فرستاد نزد جعفر بن ابی طالب، او با رفقای خود آمدند، جعفر گفت: ای پادشاه از اینان سؤال کن آیا ما بنده ایشانیم؟ عمرو گفت: نه بلکه ایشان احرارند، گفت: پیرس آیا از ما دینی طلبکارند؟ گفت: نه، گفت: آیا خونی در گردن ما دارند؟ گفت: نه. جعفر گفت: پس چه می‌خواهید از ما؟! ما را اذیت کردید ما از دیار شما خارج شدیم، سپس گفت: شاهها پیامبری در میان ما فرستاد که ما را از شرک، بت پرستی و قمار نهی کرد و ما را به نماز، زکات، عدل، احسان و صلۀ رحم امر کرد و از فحشاء، منکر و ستم نهی نمود، نجاشی گفت: خدا عیسی ﷺ را برای همین فرستاد، پس نجاشی گفت: از آنچه خدا بر او نازل کرده حفظ داری؟ گفت: بلی. پس سورهٔ مریم را خواند تا رسید به آیه:

﴿وَهَؤُلَآءِ إِلَیْكَ یَجِدُكَ التَّخَلَّةَ تَسَاقِطَ عَلَیْكَ رُطْبًا جَنِيًّا﴾<sup>(۱)</sup> [مریم: ۲۵]

این آیات در نجاشی و اهل مجلس او تأثیر کرد به طوری که همه گریان شدند و صدای گریهٔ ایشان

بلند شد<sup>(۲)</sup>.

گشت جعفر کهربا مرکاه را  
گریه افتادند ز آیاتِ چنین  
شورش و غوغا در آن مجلس فکنند

قول جعفر بس خوش آمد شاه را  
پس نجاشی با تمام حاضرین  
شد صدای گریهٔ ایشان بلند

۱- «و تنه درخت خرما را به سوی خود حرکت ده بر تو خرمای تازه فرو ریزد.»

۲- نکا: تفسیر علی بن ابراهیم قمی (ج: ۱، ص: ۱۷۶-۱۷۷) و طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی (ص: ۱۱۵-

پس نجاشی گفت اهلاً مرحباً  
 بر شما و آن فرستنده شما  
 من گواهم او نبی صادق است  
 بر بشارت‌های عیسی طابق است  
 گر نبد مانع مرا این سلطنت  
 کفش دار او بدم از مکرمت

و بعضی گفته‌اند این آیات نازل شده راجع به هشتاد نفری که خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند در مدینه، چهل نفر از اهل نجران و ۳۲ نفر از اهل شام و هشت نفر رومی که رسول خدا ﷺ سوره یس را بر ایشان خواند و ایشان مسلمان شدند<sup>(۱)</sup>. جمله: ﴿فَأَثَبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا...﴾ دلالت دارد که حق تعالی برای اعتقاد و گفتار از روی ایمان، ثواب نیز می‌دهد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۸۷﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِءَ مُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ ۖ فَكَفَرْتُمْ ۖ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ۚ ذَلِكَ كَفْرَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ ۖ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۗ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۸۹﴾﴾

[المائدة: ۸۷-۸۹]

**ترجمه:** ای مؤمنین حرام مشمارید چیزهای پاکیزه‌ای که خدا برای شما حلال کرده است و از حد مگذرید زیرا خدا از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد (۸۷) و از آنچه خدا روزی شما کرده در حالیکه حلال و پاکیزه است بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید (۸۸) خدا شما را به قسم‌های لغو (و بی‌قصدتان) مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را مؤاخذه می‌کند به سبب محکم نمودن قسم‌ها به قصد. پس کفاره آن طعام‌دادن ده مسکین است از حد وسط چیزی که خانواده خودتان را اطعام می‌کنید و یا پوشانیدن آنان و یا آزادکردن گردنی، پس هر که نیابد، بر اوست روزه گرفتن سه روز، این است کفاره سوگندهای شما چون سوگند خوردید و سوگندهای خود را مواظبت کنید. این چنین خدا بیان می‌کند برای شما آیات خود را تا شاید شما شکرگزارید. (۸۹)

**نکات:** جمله: ﴿لَا تُحَرِّمُوا...﴾ احتمال چند معنی را دارد: اول آنچه را خدا حلال کرده معتقد به حرمت آن نشوید. دوم به زبان نگویید حرام است و حکم حرمت برای آن نتراشید. سوم از آن اجتناب نکنید چنانکه از حرام اجتناب می‌کنید. این سه وجه راجع به اعتقاد و قول و عمل بود. چهارم با نذر و

قسم و مانند آن بر خود حرام مکنید حلال را. پنجم مخلوط به حرام مکنید که باعث حرمت تمام آن بشود و پاک را مخلوط به نجس ننمائید. آیه احتمال تمام این معانی را می‌دهد ولی مورد نزول آن همان معنی چهارم است، زیرا وارد شده در حدیث که روزی رسول خدا ﷺ در خانه عثمان بن مظعون اوصاف روز قیامت را بیان می‌کرد و ایشان را ترسانید، ایشان تصمیم گرفتند ترک دنیا کرده و چیزهای پاک و لذیذ را بر خود حرام کنند و روزها را روزه بگیرند و شبها را قائم باشند و روی فرش نخوانند رسول خدا ﷺ خبر شد و به ایشان فرمود: من به این کارها مأمور نشدم، برای شما بر خودتان حقی است، روزه بگیرید و افطار هم بکنید و قائم‌اللیل باشید، خواب هم بکنید، من می‌ایستم و می‌خوابم و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و گوشت و چربی می‌خورم و با زنان نزدیکی می‌کنم، پس هرکس از روش و سنت من اعراض کند از من نیست و لذا این آیه نازل شد<sup>(۱)</sup>. مقصود از جمله ﴿...بِاللَّغْوِ فِي أَيَّمَانِكُمْ﴾، این است که بدون نیت و بدون اراده قسم بخورد که کفاره ندارد. و همچنین هرگاه برای ترک واجب و فعل حرام قسم بخورد که خوردن چنین قسمهایی از جمله گناهان و حرام است. و جمله: ﴿وَأَحْفَظُوا أَيَّمَانِكُمْ﴾، دلالت دارد که انسان نباید زود به زود برای هر چیز جزئی قسم بخورد. و اما اگر با اراده و نیت قسم خورد هنگام نقض آن قسم، باید همان کفاره‌ای که در آیه ذکر شد پردازد تا گناه نقض قسم او جبران شود و باید توبه کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ ﴿٩١﴾﴾

[المائدة: ۹۰-۹۱]

**ترجمه:** ای مؤمنین جز این نیست که می، قمار، بتها و تیرهای قرعه پلیدی و از عمل شیطان است پس، از آن اجتناب کنید شاید رستگار شوید (۹۰) جز این نیست که شیطان با شراب و قمار می‌خواهد بین شما دشمنی و کینه بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد، پس آیا شما خودداری می‌کنید. (۹۱)

**نکات:** در ذیل آیه ۳ همین سوره بیان شد که «أزلام» چیست مراجعه شود.

اما در این آیات حق تعالی با ده عدد تأکید حرمت خمر و قمار را تذکر داده:

اول- کلمه «إِنَّمَا» در صدر آیه.



دوم- شراب و قمار را با بت پرستی ردیف آورده.

سوم- کلمه «رجس» که به معنی پلیدی و یا نجاست است.

چهارم- فرموده ﴿مَنْ عَمِلِ الشَّيْطَانَ﴾.

پنجم- فرموده ﴿فَأَجْتَبُوهُ﴾ که امر به اجتناب است.

ششم- ﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾ که ترک آنرا موجب رستگاری قرار داده.

هفتم- جمله: ﴿يُرِيدُ الشَّيْطَانُ...﴾ که این چیزها را باعث عداوت و دشمنی بین افراد قرار داده.

هشتم- جمله: ﴿وَيُضِدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ﴾.

نهم- کلمه: ﴿وَعَنِ الصَّلَاةِ﴾.

دهم- جمله: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ که تهدید شدیدی است.

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَعَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَعَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾﴾

[المائدة: ۹۲-۹۳]

**ترجمه:** و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و بپرهیزید از نافرمانی، پس اگر روگردان شدید بدانید که فقط بر رسول ما رسانیدن آشکار است (۹۲) باکی نیست بر آنان که ایمان آورده و عمل شایسته کردند در آنچه خوردند در وقتی که تقوی، ایمان و عمل صالح داشته باشند باز هم تقوی و ایمان سپس تقوی و احسان پیشه خود کنند و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را. (۹۳)

**نکات:** جمله: ﴿أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَّغُ﴾ دلالت دارد که کار رسول خدا ﷺ فقط ابلاغ است و اما

اینکه تصرفاتی در جهان داشته باشد غیر از تصرف معمولی بشری، خیر. و مقصود از نفی جناح در جمله

﴿فِيمَا طَعِمُوا﴾ جواب است از سؤال اصحاب رسول خدا ﷺ که پس از نزول تحریم خمر، ابوبکر

گفت: یا رسول الله برادران اسلامی ما که شراب می‌خوردند و در راه خدا کشته شدند حالشان چگونه

است؟ خدا فرمود: باکی نیست بر آنان که ایمان و تقوی داشتند و از سایر محرّمات پرهیز می‌کردند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَبْلُوكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ ءَأْيَدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدِيًّا بَلِغَ الْكَعْبَةَ أَوْ كَفَّرَهُ طَعَامَ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَن عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾﴾

[المائدة: ۹۴-۹۵]

**ترجمه:** ای مؤمنین خدا شما را به چیزی از صید که دست‌های شما و نیزه‌های شما به آن می‌رسد آزمایش کند، تا اینکه خدا معلوم کند کیست آنکه از خدای بغیب خوف دارد، پس هر که پس از این تجاوز کند برای او عذاب دردناک است (۹۴) ای مؤمنین صید را نکشید در حالی که شما محرمید و کسی که آن را عمداً بکشد پس کفارهی ای دارد به مانند آنچه کشته، از چهارپایان که به مثلیت آن دو نفر عادل از شما حکم کنند، در حالیکه آن را هدیه و به کعبه رساند؛ و یا آنکه (برابر قیمت آن) به عنوان کفارهی مساکینی را اطعام کند و یا معادل آن روزه گرفتن، این حکم برای این است که بچشد بدی کارش را. خدا عفو کرد از آنچه گذشته و کسی که تکرار کند خدا از او انتقام کشد و خدا عزیز صاحب انتقام است. (۹۵)

**نکات:** جمله: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾ دلالت دارد که کشتن صید (بری) حرام است و از جمله: ﴿... مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ﴾، استفاده می‌شود که اگر محرم حیوانی را عمداً کشت باید به مانند آن از چهارپایان هدیه کعبه نموده ذبح و یا نحر کند. مثلاً در صورتی که شتر مرغی را کشت، شتری را هدیه کند و برای حمار وحشی، گاوی هدیه کند و برای آهو، گوسفندی. و جمله: ﴿أَوْ كَفَّرَهُ طَعَامَ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا﴾ دلالت دارد که محرم مخیر است یا حیوانات مزبوره را هدیه کند و یا همان حیوانات را قیمت کند و قیمت آن را گندم بخرد و به مساکین بدهد، به هر مسکینی نصف صاع که دو مد می‌شود که تقریباً یک کیلو و نیم است و یا به قدر هر نصف صاعی یک روز روزه بگیرد. پس اگر به قیمت شتر گندم خریده و آن گندم به شصت مسکین رسید که بسیار خوب، چون کفارهی از شصت مسکین زیادتر نیست. و اگر گندم خریده شده از شصت مسکین زیادتر شد زیادتر را لازم نیست بدهد و اگر کمتر از شصت مسکین رسید همان قیمت شتر را گندم بخرد به هر چند نفر رسید بدهد و اگر چه کمتر از شصت نفر باشد. و همچنین روزه از شصت روز زیادتر نگیرد. و جمله: ﴿تَنَالُهُ ءَأْيَدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾ دلالت دارد که اگر کسی صید کرد جوجه حیوانات را بادست پس

صید جوجه بادست جایز نیست و همچنین تخم آنها را نباید برداشت. و صید جوجه و تخم، کفاره آن یک بز است. و جمله: ﴿وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ﴾، دلالت دارد که صید مکرر حرام است ولی جزاء و کفاره آن انتقام الهی است و ظاهراً کفاره ثانی و ثالث بر او نیست، در صورتیکه عمد باشد اما خطاء مکرر هر دفعه کفاره دارد.

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (۹۶)

[المائدة: ۹۶]

**ترجمه:** برای شما صید دریا حلال شده است و طعام آن بهره و معاش برای شماست و برای اهل قافله و بر شما حرام شده است صید بیابان مادمی که محرم هستید و از خدا بترسید آن خدایی که به سوی او محشور می شوید. (۹۶)

**نکات:** آیه دلالت دارد که صید دریا برای محرم حلال است، چه برای خوردن چه برای فروش مانند لؤلؤ و صدف و چه برای فروختن استخوان و دندانهایش، زیرا آیه اطلاق دارد و چه برای خود صیاد و چه برای سایر اهل قافله به دلیل کلمه: ﴿وَلِلسَّيَّارَةِ﴾.

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلْبَدَّ ذَلِكُمْ لِيَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (۹۷)

﴿أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۹۸) ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ (۹۹) ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (۱۰۰)

[المائدة: ۹۷-۱۰۰]

**ترجمه:** خدا کعبه را که بیت الحرام است، قیام برای کارمردم قرار داد و (همچنین) ماه حرام و قربانی بی نشان و قربانی قلاذه دار را (قرار داده قیام برای عبادت مردم و امر معاش)، این برای این است که بدانید خدا می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققاً خدا به هر چیزی داناست (۹۷) بدانید خدا شدیدالعقاب و اینکه خدا آمرزنده رحیم است (۹۸) نیست بر این پیامبر مگر رساندن و خدا می داند آنچه را آشکار و آنچه را کتمان می کنید (۹۹) بگو خبیث و پاک یکسان نیست و اگر چه بسیاری افراد ناپاک تو را به عجب آورد، پس ای صاحبان خرد از خدا بترسید باشد که رستگار شوید. (۱۰۰)

**نکات:** مقصود از ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا﴾، آنست که حرم امن الهی یعنی مکه و اطرافش که کسی در آنجا حق تعرض ندارد موجب برپایی امور دین، دنیا، قوام کار، معاش و

زندگی است. همچنین ماههای حرام، قربانی‌ها و شترهایی که به گردن آنها قلابه می‌انداختند تا نشانه قربانی باشد همه اینها قیام برای عبادت و به علاوه برای معاش فقراء و ضعفاء و زندگی آنان است. و از کلمه: ﴿كَثْرَةُ الْحَبِيثِ﴾ استفاده می‌شود که همیشه مردم پلید خبیث اکثریت داشته‌اند که انسان را به عجب می‌آورد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾

[المائدة: ۱۰۱-۱۰۲]

**ترجمه:** ای مؤمنین از چیزهایی سؤال مکنید که چون (حقیقت آنها) برای شما آشکار شود شما را بد آید و اگر سؤال کنید از آنها هنگامی که قرآن نازل می‌شود برای شما ظاهر شود، خدا شما را از آن سؤال‌ها عفو کرده و خدا آمرزنده و بردبار است (۱۰۱) به تحقیق پیش از شما قومی از آنها سؤال کردند سپس به آن کافر شدند. (۱۰۲)

**نکات:** روایت کرده‌اند که از رسول خدا ﷺ سؤالاتی بی‌مورد می‌کردند. روزی حضرت در منبر فرمود: از چیزی سؤال نمی‌کنید مگر آنکه جواب می‌دهم، عبدالله بن حذافه برخاست و گفت: پدر من کیست؟ حضرت فرمود: حذافه بن قیس. سراقه بن مالک برخاست و گفت: هر ساله برای ما حج واجب است یا همین امسال؟ رسول خدا ﷺ از او اعراض کرد تا سه مرتبه همین سؤال را تکرار کرد، حضرت فرمود: چرا سؤالی می‌کنید که برای شما فائده ندارد، هر چه امر کردم بیاورید و هر چه نهی کردم ترک کنید. دیگری برخاست و گفت: یا رسول الله، پدر من کجا است؟ فرمود: در آتش است. سپس رسول خدا ﷺ غضبناک شد. عمر برخاست و گفت: «رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا»<sup>(۱)</sup>.

پس سؤال گاهی منجر می‌شود به ظاهر شدن اموری که صلاح نیست و گاهی موجب تکالیف شاقه می‌گردد، هر چه خدا بیان کرده باید فهمید و هر چه خدا بیان نکرده فهم آن را از بنده نخواستیم و لذا در این آیه آمده که سؤال مکنید از چیزهایی که اگر ظاهر شود شما را بد آید. و مقصود از عفا الله عنها، این است که خدا این سؤالات را از شما نخواستیم. و مقصود از جمله: ﴿وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَّ لَكُمْ﴾ این است که وقتی آیتی نازل می‌شود اگر از کیفیت و کمیت آنها سؤال کنید رسول خدا ﷺ برای شما بیان می‌کند و اگر امور تکلیفی باشد که سؤال از آن لازم است. و مقصود از

جمله: ﴿قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ...﴾ همان سؤالاتی است که اقوام گذشته از انبیاء سؤال کردند و به هلاکت افتادند مانند سؤال قوم صالح از ناقه، سپس عفر کردند و هلاک شدند و قوم موسی عليه السلام گفتند: ﴿أَرِنَا اللَّهُ جَهَنَّمَ﴾<sup>(۱)</sup> و قوم دیگر گفتند: ﴿لِيُنَبِّئَهُنَّ لَنَا مَلَكًا نُّقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾<sup>(۲)</sup> ﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ﴾<sup>(۳)</sup> و هكذا.

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَاكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>(۱۳)</sup> وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾<sup>(۱۴)</sup>

[المائدة: ۱۰۳-۱۰۴]

**ترجمه:** خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حامی را ولیکن آنان که کافر شدند بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان تعقل نمی‌کنند (۱۰۳) و چون به ایشان گفته شود بیاید به سوی آنچه خدا نازل کرده و بیاید به سوی این رسول، گویند کافی است ما را آنچه بر آن پدران خود را یافتیم آیا و اگر چه پدرانشان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نشده بودند. (۱۰۴)

**نکات:** در زمان جاهلیت قوانینی برای بعضی از حیوانات رایج بود از آن جمله بود ﴿بَحِيرَةٍ﴾ یعنی ماده شتری که پنج شکم می‌زائید و پنجمین بچه او نر بود گوش آن ماده شتر را می‌شکافتند و آزادش می‌کردند تا به اختیار خود بچرد و سوار شدن بر آن و گوشت آن را بر خود حرام می‌دانستند. دوم ﴿سَائِبَةٍ﴾ که ماده شتری به نذر آزاد می‌کردند و از سواری دادن و بارکشی معاف می‌داشتند. سوم ﴿وَصِيلَةٍ﴾ که ماده شتری را اگر دو شکم ماده می‌زائید گوشش را بریده و آزادش می‌کردند و یا اینکه در یک شکم دو بچه نر و ماده می‌زائید آن را ﴿وَصِيلَةٍ﴾ می‌خواندند. چهارم حامی شتر نری بود که برای جهانیدن بر ماده نامزد می‌کردند اگر ده سال این کار را می‌کرد سوار شدن بر آن را حرام می‌کردند و خدا چنین احکامی مقرر نکرده بود. و جمله: ﴿حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾، دلالت دارد که همیشه دین مردم، دین تقلیدی از آباء و اجداد و محیط بوده و دین تعقل و تحقیق نبوده مانند زمان ما و چنین دینی باطل است.

۱- «خدا را به ما آشکارا نشان ده.»

۲- «به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما برانگیز که در راه خدا قتال کنیم.»

۳- «پس چون قتال بر ایشان مقرر شد.»

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أِهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخِرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ ﴿١٠٦﴾ فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَءَاخِرَانِ يُقِيمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَدَتْنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَدَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَلِكَ أَذَىٰ أَن يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُونَ أَن تُرَدَّ أَيْمَنٌ بَعْدَ أَيْمَنِهِمْ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین به خودتان پردازید. هرگاه شما هدایت یافته باشید، هرکس گمراه شده، به شما ضرر نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست، پس او شما را به آنچه می‌کرده‌اید خبر می‌دهد (۱۰۵) ای مؤمنین، چون مرگ یکی از شما برسد، گواه بین شما در هنگام وصیت دو نفر عادل از خود شما و یا از غیر شما چنانچه در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید. اگر در حق آن دو نفر بدگمان شدید بازشان دارید تا پس از نماز، قسم بخورند که بگویند با این شهادت متاع دنیا را نمی‌خریم و اگرچه به سود خویشانمان باشد و کتمان شهادت الهی نمی‌کنیم زیرا در این هنگام گنهکار خواهیم بود (۱۰۶) پس اگر اطلاع حاصل شد که شاهدان (در شهادتشان) خیانتی کرده و گناهی مرتکب شده‌اند، دو نفر دیگر که شایسته‌تر بوده و به متوفی نزدیکترند به جای آنان (برای قسم خوردن) بایستند و قسم می‌خورند به خدا که گواهی ما از گواهی آنان درست‌تر است و ما از حق تجاوز نمی‌کنیم زیرا در این صورت از ستمگران خواهیم بود (۱۰۷) این روش نزدیک‌تر است به اینکه شهادت را بر صورت حقیقی آن ادا نمایند و یا بترسند که بعد از قسم خوردنشان، قسم‌هایی (به ورثه) برگردانده شود و از خدا بترسید و بشنوید و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند. (۱۰۸)

**نکات:** چون لغت عرب دارای مزایا و خصوصیات است که مقاصد متکلم از آن خصوصیات به خوبی درک می‌شود یعنی شنونده عرب به خوبی آن را می‌فهمد ولی همان جملات عربی اگر فارسی شود به آن مزایا و خصوصیات مفهوم نمی‌شود زیرا آن خصوصیات لغوی عربی از بین رفته. به هر حال ما این آیه را جمله جمله تشریح می‌کنیم تا خواننده مقصد را به خوبی درک کند. بدیل سهمی که مسلمان بود با دو رفیق نصرانی برای تجارت از مدینه به شام رفتند، در شام بدیل بیمار شد و نامه‌ای نوشت و آنچه همراه

داشت در آن نامه درج نمود و میان اثاثیه خود گذاشت و به رفقای خود خبر نداد، سپس به آن دو نفر نصرانی وصیت کرد و گفت اثاث مرا به خانواده‌ام برسانید و فوت شد، آن دو نفر اثاث او را تقطیش کردند و جامی از نقره که مکلل به طلا و جواهر بود و سیصد مثقال وزن داشت با گردن‌بندی از میان اثاث او برداشتند و باقی را به اهل او رسانیدند. خانواده او بررسی کردند و نامه او را دیدند که آن جام طلا و گردن‌بند در نامه مندرج است ولی در اثاثیه نیست، به این دو نفر رفیق او گفتند: آیا بَدیل بیماری طولانی کشید که مخارج زیادی داشته باشد؟ گفتند: خیر، پرسیدند: آیا در این سفر دزدی به او برخورده؟ گفتند: خیر، پرسیدند: آیا تجارتی که موجب ضرر باشد کرده؟ گفتند: نه، گفتند: پس بهترین چیزی که با او بوده ما نمی‌بینیم و آن جام طلا و گردن‌بند است، گفتند: آنچه به ما سپرده همان است که به شما دادیم، پس ورثه او نزد رسول خدا ﷺ شکایت کردند. رسول خدا ﷺ آن دو شاهد را بعد از نماز عصر قسم داد، ایشان قسم خوردند و رها شدند، پس از مدتی جام و گردن‌بند به دست آن دو نفر آشکار شد ورثه نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: مدّعی ما نزد آن دو نفر پیدا شده، رسول خدا منتظر وحی شد و آیات فوق نازل شد، رسول خدا ﷺ امر کرد دو نفر از کسان میّت قسم بخورند، ایشان قسم خوردند، سپس جام و گردن‌بند را از آنان گرفت و به ورثه داد<sup>(۱)</sup>. چون مورد نزول بیان شد مفهوم آیه روشن می‌شود.

جمله: ﴿شَهَدَةٌ بَيْنَكُمْ...﴾ دلالت دارد که شاهد گرفتن بر وصیت کار لازم و مشروعی است تا اینکه ماترک انسان ضایع نشود. و کلمه: ﴿ذَوَا عَدْلٍ﴾ دلالت دارد که باید دو شاهد عادل باشند و کلمه ﴿وَمِنْكُمْ﴾ دلالت دارد که باید مسلمان باشند. و جمله: ﴿أَوْ آخِرَانِ﴾ دلالت دارد که اگر در سفری دو شاهد مسلمان پیدا نشد دو شاهد غیر مسلمان بگیرد که در مذهب خود عادل باشند و دروغگو و حقه‌باز نباشند و جمله ﴿فَيُقْسِمَانِ﴾ دلالت دارد که در صورت شک ورثه در صدق شاهدین باید دو شاهد قسم بخورند به همان نحوی که در آیه ذکر شده. و کلمه: ﴿مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ﴾ دلالت دارد که قسم باید در مسجد و یا مکان مقدس پس از نماز در حضور مردم باشد که عظمت داشته باشد، اگرچه بر شاهد قسم نیست ولی در این مورد شاهد به صورت منکر می‌باشد و «الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» صدق

۱- مولف، روایت‌های مختلفی را که در مورد این داستان ذکر شده، جمع نموده و با آمیختن آن‌ها با هم، داستان را ذکر می‌کند؛ اما اصل روایت را کلینی در الکافی (ج: ۷، ص: ۵-۶) و تفسیر علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیات ذکر می‌کند. این داستان به صورت‌های کاملاً مختلف از ناحیه اشخاص متفاوت روایت شده است اما این روایات از حیث محتوا یکسان هستند. چنانکه در تفاسیر معروفی چون: جامع البیان، طبری و معالم التنزیل بغوی و مجمع البیان طبرسی و... آمده است.

می‌کند. جمله: ﴿فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ﴾ دلالت دارد که باید قسم به خدا بخورند نه به مقدسات دیگر بر اینکه ما کتمان شهادت و خیانت نکرده‌ایم.

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۰۹﴾﴾

[المائدة: ۱۰۹]

**ترجمه:** روزی خدا پیامبران را جمع می‌کند پس از آن می‌گوید چقدر اجابت شدید (آمت شما چه مقدار از شما پیروی کردند) گویند برای ما علمی نیست زیرا که فقط تو دانای غیب‌هائی. (۱۰۹)

**نکات:** مقصود از یوم، روز قیامت است. و این یوم مفعول است برای اتقوالله در آیه قبل. و این آیه دلالت می‌کند که انبیاء الطهاره پس از رفتن از دنیا به عالم دیگر از آمت‌های خود خبری ندارند و خصوصاً به امور غیب و پنهانی آگاه نیستند اگر چه در زمان حیاتشان بر ظواهر امور آمت خود مطلع باشند.

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» در ذیل این آیه نقل کرده از تفسیر حاکم ابوسعید که او نوشته این آیه دلالت دارد بر بطلان قول امامیه که انمه‌الیه علم غیب داشته باشند، سپس طبرسی در جواب او چنین می‌نویسد: «من می‌گویم این قولی که به امامیه نسبت داده ظلم است زیرا احدی از امامیه بلکه احدی از مسلمین نگفته که یکی از افراد بشر علم غیب دارد و کسی که مخلوقی را متّصف به وصف «عالم الغیب» بداند از دین جدا شده و بی‌دین است و شیعه امامیه از چنین قولی بیزار است.» نویسنده گوید: آری علمای امامیه که معاصر با طبرسی و قبل از او بوده‌اند صفات خدا را به امام نمی‌دادند و آن را کفر می‌دانستند ولی زمان ما امام را عالم به غیب می‌دانند، بلکه بعضی از امامزاده‌ها را نیز عالم به غیب می‌دانند و اگر بخواهی ایشان را متبّه کنی تکفیر و تفسیق می‌کنند گویا به قول مرحوم طبرسی از دین و قرآن جدا شده و به کلی اعراض دارند.

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتِكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقْنَا مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۰﴾﴾

[المائدة: ۱۱۰]

**ترجمه:** وقتی که خدا گفت: ای عیسی پسر مریم، به یاد آور نعمتم مرا بر خود و بر مادرت وقتی که تو را تأیید کردم به روح القدس، با مردم در گهواره و سن کهولت سخن می‌گفتی و وقتی که به تو کتاب، حکمت، تورات و انجیل یاد دادم و وقتی که خلق می‌کردی از گل مانند



هیئت مرغ به اذن من پس در آن می‌دمیدی پس به اذن و اراده من مرغ می‌شد و شفا می‌دادی کور مادرزاد و ابرص را به اذن و اراده من و وقتی که بیرون می‌آوردی مرده‌ها را به اذن و اراده من و وقتی که بازداشتی از تو بنی اسرائیل را چون دلیل‌های روشن برای ایشان آوردی پس کفار از ایشان گفتند نیست این مگر سحر آشکار. (۱۱۰)

**نکات:** در ذیل آیات ۴۵ تا ۴۹ سوره آل عمران قضایای مذکوره در این آیه ذکر شد و ما مقداری توضیح دادیم مراجعه شود.

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَأَمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۱﴾  
 إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ  
 السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا  
 وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونَ عَلَيهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ  
 رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَءَايَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا  
 وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي  
 أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۱۵﴾

**ترجمه:** و در وقتی که وحی نمودم به حواریین و اصحاب خاص تو که ایمان آورید به من و به رسول من، گفتند ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه ما مسلمانیم (۱۱۱) و وقتی که حواریون گفتند ای عیسی پسر مریم آیا پروردگار تو می‌تواند که نازل کند بر ما سفره طعمی از آسمان گفت بترسید از خدا اگر ایمان دارید (۱۱۲) گفتند می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته‌ای و بوده باشیم بر آن از گواهان (۱۱۳) عیسی بن مریم گفت: خدایا، ای پروردگارِ ما، بر ما نازل فرما سفره طعمی از آسمان که برای ما روز عیدی بوده باشد، برای اول ما و آیندگان ما و معجزه‌ای از تو باشد و ما را روزی ده و تویی بهترین روزی دهندگانی (۱۱۴) خدا گفت: محققاً من آن را بر شما نازل می‌کنم، پس هر که از شما پس از آن کافر شود البته او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را چنان عذابی نکنم. (۱۱۵)

**نکات:** این سوره را سوره مائده گویند زیرا آیات مائده در این سوره نازل شده و روزی که نازل شد روز یکشنبه بوده که نصاری آن را عید گرفتند و آیا عرض و طول آن سفره و طعمی که در آن بوده چه بوده مورد اختلاف است، بعضی گفتند: نان و گوشت بوده و گوشت آن گوشت ماهی بوده و چون نازل شد گویا حضرت عیسی علیه السلام وحشت داشت و به سجده افتاد و گریه کرد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي

مِنَ الشَّاكِرِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَلَا تَجْعَلْهَا مُثَلَّةً وَعُقُوبَةً»<sup>(۱)</sup>. مردم از عیسی علیه السلام سؤال کردند که این مائده از غذای دنیا می باشد و یا از طعام آخرت؟ فرمود: هیچ کدام، طعامی است که خدا به ید قدرت خود ایجاد کرده است<sup>(۲)</sup>.. به هر حال هر کس بیمار بود از آن طعام خورد شفا یافت ولی چون نازل می شد فقراء و اغنیاء همه جمع می شدند و اغنیاء خوش نداشتند و موجب شک ایشان شد، پس عده ای مسخ شدند و مانده هم موقوف شد.

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّقٍ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۱۸﴾ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۹﴾ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۲۰﴾﴾

[المائدة: ۱۱۶-۱۲۰]

**ترجمه:** و وقتی که خدا گفت: ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفתי که جز خدا، من و مادرم را دو اله (یعنی دو مرجع در حوائج) بگیری؟ (عیسی) گفت: منزهی تو برای من سزاوار نمی باشد که بگویم آنچه برای من حق نیست، اگر گفته باشم محقق تو آن را دانسته ای، تو می دانی آنچه را در خود من است و من نمی دانم آنچه در ذات توست، به راستی که تو خود دانای غیب هایی (۱۱۶) نگفتم برای ایشان مگر آنچه تو مرا به آن امر کردی که بندگی کنی خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماس و من گواه بر ایشان بودم مادامی که در میان ایشان بودم، پس چون مرا وفات دادی تو خود مراقب بر ایشان بودی و تو بر هر چیزی گواهی (۱۱۷) اگر عذاب کنی ایشان را که محقق ایشان بندگان تو هستند و اگر بیامری ایشان را پس به تحقیق تو خود عزیز حکیمی (۱۱۸) خدا گفت این روزی است که راستگویان را راستی ایشان نفع می دهد برای ایشان است بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است.

۱- «پروردگارا مرا از شکرگذاران قرار ده؛ پروردگارا آنرا رحمت قرار ده و آنرا کیفر و مجازات قرار مده.»

۲- طبرسی، مجمع البیان؛ بغوی، معالم التنزیل؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم و... ذیل تفسیر آیه مذکور.

همیشه در آن جاوید بمانند. خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند این است رستگاری و بهره بزرگ (۱۱۹) مخصوص خداست پادشاهی و اختیار آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست و او بر هر چیزی تواناست. (۱۲۰)

**نکات:** بعضی از نویسندگان اعتراض کرده اند که هیچ کس حضرت عیسی علیه السلام و مادرش السلامة را خدا ندانسته تا اینکه قیامت خدا عتاب کند و بگوید: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخَذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، این اشکال از اینجا ناشی شده که خیال کرده اند **﴿إِلَهَيْنِ﴾** به معنی دو خدا می باشد و **إله** را به معنی الله گرفته اند البته هیچ یک از نصاری عیسی را الله ندانسته و **إله** در لغت به معنی الله نیست بلکه **إله** از ماده **اله** به معنی «مَنْ يُقْصَدُ إِلَيْهِ فِي الْحَوَائِجِ» می باشد و **إله** به معنی مألوه مصدر به معنی مفعول است. در اینکه نصاری در حوائج خود توجه به عیسی خیالی خود می کنند شکی نیست. آیا ندیده ای در تمام کلیساها و در تمام بیمارستان های امریکا و اروپا شفای امراض را از عیسی می خواهند و همین معنی است که خدا عتاب به عیسی می کند که آیا تو گفته ای در حوائج خود به تو توجه کنند و تو را **إله** بدانند؟ حضرت عیسی با کمال عجز و انکسار عرض می کند من نگفتم و مرا این چنین کفری سزاوار نیست زیرا من پس از رحلت از دنیا از **آمت** خود بی خبر بودم چه برسد اینکه سمیع و بصیر حوائج ایشان باشم و این معنی به خوبی از آیات روشن است، یکجا می گوید **رَبِّ مِنْ وَرَبِّ شَمَا يَكِي** است یعنی من رب و ارباب شما نیستم، به من رجوع نکنید، یکجا می گوید: **﴿فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾** یعنی من که عیسی باشم مراقب احوال ایشان نیستم و فقط خدا مراقب حال همه و همه جا حاضر و ناظر است نه من. متأسفانه با این آیات روشن قرآنی چگونه مسلمانها خود را به کری زده و هر بنده مقربى را **إله** یعنی ملجأ در حوائج و باب الحوائج می دانند و می گویند: فلانى باب الحوائج إلى الله است. آیا خدا باب یعنی درب دارد و یا فلان بنده صالح همه جا مراقب و شاهد و ناظر است مانند خدا؟ آیا کسانی که چنین سخنان شرک آمیز را در مجالس و محافل تزریق می کنند به خدا و قیامت عقیده دارند؟ نه والله. نعوذ بالله من مضلات الفتن.



## سورة الأنعام (مکیه وهي مائة وخمس وستون آية)

### سورة أنعام مکی و دارای ۱۶۵ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ۗ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿۱﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا ۗ وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ۗ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿۲﴾ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿۳﴾﴾

[الأنعام: ۱-۳]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. ستایش مخصوص آن خدایی است که آسمانها و زمین را آفرید و قرارداد تاریکی‌ها و روشنی را، سپس آنان که کافرند دیگران را به پروردگارشان برابر می‌گیرند (۱) و او خدایی است که آفرید شما را از گل، سپس مقرر کرد اجلی را و مدت نامبرده شده نزد اوست، سپس شما شک می‌آورید (۲) و اوست خدای در آسمانها و در زمین، می‌داند پنهانی و آشکار شما را و می‌داند آنچه کسب می‌کنید. (۳)

**نکات:** ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ جمله خبریه است که حضرت حق حمد کرده ذات خود را و «الف و لام»

آن برای استغراق است یعنی جمیع ستایشها لایق ذات اوست و چون ﴿الظُّلُمَاتِ﴾ را جمع آورده می‌توان گفت: ظلمت بیش از نور است چنانچه راه باطل زیاد و راه حق یکی است. و مقصود از جمله: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ﴾ این است که شما را از نباتاتی که از خاک ایجاد شده تبدیل به نطفه نمود و نطفه را تبدیل به بشر نمود.

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۴﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَتُهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۵﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا

وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾  
[الأنعام: ۴-۶]

**ترجمه:** و نیامد ایشان را نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان مگر اینکه ایشان به عادت خود از آن معرض بودند (۴) پس به تحقیق حق را زمانیکه برای ایشان آمد تکذیب کردند، پس به همین زودی اخبار آنچه به حسب عادت به آن استهزاء می‌کردند به آنان خواهد آمد (۵) آیا ندیدند چه بسیار از امت‌ها را که پیش از ایشان بود هلاکشان کردیم، ایشان را تمکن داده بودیم در زمین آن مقدار که شما را تمکن ندادیم و فرستادیم از آسمان بر ایشان باران پی‌در پی و نهرهایی را از زیر ایشان جاری قرار دادیم پس به واسطه گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از ایشان ایجاد کردیم امت دیگری را. (۶)

**نکات: جمله:** ﴿...ءَايَاتٍ رَبِّهِمْ...﴾ ممکن است آیات قرآن و تشریحی باشد و ممکن است معجزه و آیات تکوینی باشد و مقصود از کلمه: ابناء ما كانوا، نتیجه آن خبرهاست که به ایشان وعده داده شده که در قیامت ظاهر می‌شود.

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَابٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَمْ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ أَسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الأنعام: ۷-۱۰]

**ترجمه:** و اگر کتابی نازل کنیم بر تو در کاغذی که به دست‌های خودشان لمس کنند هر آینه کافران بگویند که نیست این مگر سحر آشکار (۷) و گفتند چرا بر او ملکی نازل نشده و اگر ما ملکی نازل کرده بودیم کار گذشته بود سپس مهلت داده نمی‌شدند (۸) و اگر او را ملکی قرار دهیم البته او را به صورت مردی قرار دهیم و شبهه‌ای که می‌داشتند بر جای می‌گذاشتیم (۹) و به تحقیق به پیامبرانی پیش از تو استهزاء شده پس به استهزاءکنندگان ایشان وارد شد آنچه به آن استهزاء می‌کردند. (۱۰)

**نکات:** عده‌ای از مشرکین می‌گفتند: یا محمد، ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از طرف خدا برای ما نوشته بیاید به همراهی چهار فرشته که شهادت بدهند که آن نوشته از طرف خداست و تو رسول اوئی، خدا می‌فرماید: ما اگر خواسته ایشان را انجام دهیم خواهند گفت: این سحر است. عده دیگر گفتند: چرا بر او فرشته‌ای نازل نمی‌شود که ما آن را ببینیم؟ حق تعالی فرموده اگر ملکی نازل کنیم که ایشان ببینند دیگر عذری پذیرفته نخواهد شد برای کفر ایشان و عذاب نازل خواهد شد و به اضافه ملک که جسم مرئی

نیست و اگر ملکی را بر ایشان مجسم کنیم باز بر ضعفای خود اشتباه کاری خواهند نمود که این ملک نیست بلکه این بشری است، خدا برای دلداری رسول خود می فرماید: به سایر انبیاء نیز استهزاء و اشکال تراشی می کردند ولی عاقبت، عذاب خدایی همان مستهزئین را فرا گرفت.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ ﴿١١﴾ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ وَوَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

[الأنعام: ۱۱-۱۵]

**ترجمه:** بگو در زمین سیر کنید سپس نظر کنید چگونه شد عاقبت تکذیب کنندگان (۱۱) بگو ملک کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو مُلک خداست، خدا بر خود حتم نموده رحمت را، البته روز قیامت که در آن شکی نیست شما را جمع می کند، کسانی که ایمان نمی آورند به جان خودشان ضرر زده و زیان کرده اند (۱۲) و ملک او و به اختیار او است آنچه در شب و روز ساکن است و اوست شنونده دانا (۱۳) بگو آیا غیر خدا را سرپرست خود بگیریم خدایی که بدون سابقه ایجاد کرده آسمانها و زمین را و اوست که طعام می دهد و طعام داده نمی شود، بگو به راستی که من مأمورم اول کسی که اسلام آورده، باشم و البته مباش از مشرکین (۱۴) بگو به راستی که من می ترسم اگر عصیان پروردگار خود کنم از عذاب روز بزرگ. (۱۵)

**نکات:** پس از آنکه با دلایلی ثابت کرده قدرت خود را و اینکه مالک موجودات و صاحب اختیار همه چیز است و بر خود حتم نموده رحمت را و خیر بندگان را می خواهد، بعد فرموده پس غیر او را ولی خود بدان یعنی غیر خدا را اگر ولی و صاحب اختیار و سرپرست خود بدانی تکویناً مشرک خواهی بود زیرا ولایت تکوینی و سرپرست حقیقی برای کسی است که همه چیز را بوجود آورده و به همه طعام و روزی داده و از کسی طعام نخواهد و غیر او چنین اوصافی ندارد و زیننده ولایت تکوینی نیست. و مقصود از ﴿أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ﴾، این است که خود محمد ﷺ اولین مسلمان است و خود مطیع مقررات الهی است. و جمله: ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ...﴾ دلالت دارد که خود محمد ﷺ اگر عصیان کند از عذاب خدا می ترسد، پس دیگران عصیان نکنند.

﴿مَنْ يُصِرْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بَخِيرٌ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْتُكُمْ لِتُشْهِدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾﴾

[الأنعام: ۱۶-۱۹]

**ترجمه:** آنکه در آن روز عذاب از او بگردد، پس به تحقیق خدا او را رحم کرده و این است بهره و کامیابی آشکار (۱۶) و اگر خدا به تو ضرری برساند برطرف کننده ای جز او نیست و اگر خیری به تو برساند پس او به هر چیزی تواناست (۱۷) و او قاهر و مسلط بر بندگان خود است و او حکیم خبیر است (۱۸) بگو گواهی چه چیزی بزرگتر است؟ بگو: خدا بین من و شما گواه است؛ و به سوی من این قرآن وحی شده برای اینکه به این قرآن بترسانم شما و کسی را که (این قرآن) به او برسد. آیا شما شهادت می دهید که با خدا معبودهای دیگر و قاضی الحاجات دیگری است؟ بگو من گواهی نمی دهم. بگو جز این نیست که او ملجأ یگانه است و به راستی که من بیزارم از آنچه شریک او می کنید. (۱۹)

**نکات:** جمله: ﴿إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ...﴾ دلالت دارد بر اینکه هیچ کس غیر خدا نمی تواند دفع ضرر و جلب خیر کند و یا شفا دهد و یا حاجت روا کند و یا واسطه این کارها شود و خدا به کسی چنین اموری را واگذار نکرده. و جمله: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...﴾ دلالت دارد بر اینکه خدا به بندگان خود آزادی و قدرت و اختیار داده ولی اختیار از دست خودش خارج نشده بلکه قدرت او غلبه دارد و در هر کاری جلو هر کس را می تواند بگیرد. و جمله: ﴿...لِأُنذِرُكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ دلالت دارد که قرآن حجت است برای هر کس که قرآن به او برسد و اگر چه غیر عرب باشد و رسول خدا ﷺ به همین قرآن و به وسیله همین باید مردم را تبلیغ کند. و جمله: ﴿وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ دلالت دارد که حاجت از غیر خدا خواستن و برای غیر خدا کرنش کردن شرک است.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾﴾

[الأنعام: ۲۰]

**ترجمه:** کسانی که به آنان کتاب داده ایم، این کتاب را می شناسند چنانکه پسران خودشان را می شناسند، آنانکه به خود زیان رسانیده اند پس ایشان ایمان نمی آورند. (۲۰)



**نکات:** از این آیه مانند آیه ۱۴۶ سوره بقره استفاده می شود که یهود و نصاری کتاب خدا و رسول خدا ﷺ را می شناختند و حقانیت این دورا می دانستند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾  
 وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ  
 لَمْ تَكُنْ فَتَنْتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ  
 أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾﴾

[الأنعام: ۲۱-۲۴]

**ترجمه:** و کیست ستمکارتر از آنکه به افتراء بر خدا دروغ ببندد و یا به آیات او تکذیب کند به راستی که ستمگران رستگار نمی شوند (۲۱) و روزی که همه را محشور می کنیم سپس به مشرکین می گوئیم کجایند شریکانی که شما گمان می کردید (۲۲) سپس عذر ایشان نباشد مگر گفتن اینکه قسم به خدا پروردگار ما که ما مشرک نبوده ایم (۲۳) بنگر چگونه بر خود دروغ بستند و گم شد از ایشان آنچه افتراء می بستند. (۲۴)

**نکات:** کفار جاهلیت و یهود بر خدا دروغ می بستند مانند اینکه خدا بتان را شفیع نزد خود قرار داده و یا خدا ملائکه را دختران خود قرار داده و از قبیل اینها مانند مسلمین زمان ما که هر چه بخواهند به نام دین و مقررات الهی به دروغ و افتراء می گویند و کارهای بدعتی خود را از دستورات خدا می دانند و خدا چنین اشخاص را از هر ظالمی ظالم تر خوانده. و اما آیات ۲۳ و ۲۴ که خدا قول مشرکین را نقل کرده مفسرین قول کفار را قول در آخرت ایشان دانسته اند یعنی در قیامت چنین قسم دروغ و چنین افترا می گویند ولی به نظر ما ممکن است این قول ایشان در همین دنیا باشد که در همین دنیا قسم می خورند که ما مشرک نیستیم چنانکه زمان ما کسانی که در دعاها و عبادات خود غیر خدا را می خواهند و می خوانند و بلکه تا نصف شب فریاد می کشند، با این حال قسم می خورند که ما مشرک نیستیم و خصوصاً افعال در این آیه همه ماضی است.

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا لَا يُؤْمِنُوا بِهَِّا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْعَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾﴾

[الأنعام: ۲۵-۲۶]

**ترجمه:** و از ایشان است کسی که به تو گوش می دهد و ما بر دلهایشان پرده ها قرار داده ایم که مانع باشد از اینکه بفهمند و در گوشهای ایشان سنگینی و اگر هر آیتی را ببینند به آن

ایمان نمی‌آورند؛ تا بدانجا که وقتی نزد تو آیند، با تو جدال می‌کنند، آنان که کافرند می‌گویند نیست این (قرآن) جز افسانه‌های پیشینیان (۲۵) و ایشان مردم را از ایمان به آن باز می‌دارند و خود از آن دوری می‌جویند و هلاک نمی‌کنند مگر خود را و درک نمی‌کنند. (۲۶)

**نکات:** کسانی که از آیات الهی اعراض دارند چون پردهٔ تعصب بر فکرشان زده شده حق را درک نمی‌کنند، زمان رسول خدا ﷺ نیز چنین بودند زمان ما نیز چنین است چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته در انتخاب پردهٔ غفلت و تعصب و اعراض از حق و پرده‌ای را که خود بر دل خود زده‌اند چون حق تعالی به خودشان واگذار کرده گویا او پرده را آویخته. و کفار پس از مجادله و دفاع از خرافات خود چون دلیلی نداشتند می‌گفتند این آیات افسانه‌های سابقین است و خود دوری می‌جستند و مردم را نیز باز می‌داشتند.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾﴾

[الأنعام: ۲۷-۲۸]

**ترجمه:** و اگر ببینی وقتی که بالای آتش دوزخ بازداشت شده‌اند که گویند ای کاش ما برگردانیده می‌شدیم و به آیات پروردگاران تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنین می‌بودیم (۲۷) بلکه ظاهر شود بر ایشان آنچه از پیش مخفی می‌کردند و اگر (به دنیا) برگردانده شوند محققاً به آنچه نهی شده‌اند برمی‌گردند و به تحقیق که ایشان دروغ گویند. (۲۸)

**نکات:** خدای تعالی هر چیزی و هر پیش‌آمدی را قبل از وقوع آن می‌داند چنانکه در این آیات خبر داده از وقایع قیامت قبل از وقوع آنها که کفار در قیامت چنین می‌گویند و اگر به دنیا برگردند باز به همان گمراهی خود ادامه دهند.

﴿وَقَالُوا إِنَّا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٣١﴾ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾﴾

[الأنعام: ۲۹-۳۲]

**ترجمه:** و گفتند حیاتی نیست مگر زندگی دنیا و ما برانگیخته نشویم (۲۹) و اگر ببینی (آنان را) وقتی را که بازداشت شده‌اند نزد پروردگارش، خطاب رسد آیا این به حق نیست گویند

آری قسم به پروردگاران، خطاب رسد پس بچشید عذاب را به سبب آنچه کفر می‌ورزیدید (۳۰) به تحقیق آنانکه به ملاقات خدا (ملاقات رحمت خدا در قیامت) تکذیب کردند، زیانکار شدند. تا وقتی که ساعت مرگ و قیامت ناگهان برآنان در رسد، گویند ای افسوس بر ما بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم. و ایشان گناهان خود را بر پشت خود حمل می‌کنند، آگاه باش بد است آنچه بر دوش می‌کنند (۳۱) و نیست زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی و محققاً خانه آخرت برای آنانکه پرهیزکارند، بهتر است آیا نمی‌اندیشید. (۳۲)

**نکات:** مقصود از «لقاء الله»، چون در قیامت غیر از حکومت خدا، حکومتی و حکمی نیست و قدرت و مدافعی نیست جز خدا و هر چه هست از خداست، لذا به کنایه گفته می‌شود: «لقاء الله»<sup>(۱)</sup>..

۱- دیدگاه صحیح‌تر و سالم‌تر، عدم تاویل و عدم صرف معنای لفظ از ظاهرش بدون دلیلی شرعی می‌باشد. و دلایل شرعی دلالت دارند که مومنان پس از مرگ پروردگارشان را ملاقات می‌کنند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْتُمْ أَلَمْتُمْ أَنْتُمْ مَلَقْتُمْ وَبَيَّرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۳] «و از الله بترسید و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد و به مومنان بشارت ده.» ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [العنكبوت: ۵] «کسی که به دیدار الله امید دارد، پس به راستی که وعده الله خواهد آمد و او شنوای داناست.» ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد.» ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقَوْنَ رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۴۶] «آن کسانی که یقیناً می‌دانند دیدار کننده پروردگار خویش‌اند و به سوی او باز می‌گردند.» ﴿تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۴] «تحیت آنان در روزی که با او دیدار می‌کنند «سلام» است و برای آن‌ها پاداش ارزشمندی آماده کرده است.»

و در صحیحین از عدی بن حاتم روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكَلِمُهُ اللَّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ، فَيَنْظُرُ أَيَمَنَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ.» «هیچ‌یک از شما نیست مگر اینکه خداوند متعال بدون واسطه با او سخن خواهد گفت؛ بنده به راست خود می‌نگرد جز آنچه از پیش فرستاده نمی‌بیند و به چپ خود نگاه می‌کند و جز آنچه پیش‌تر فرستاده نمی‌بیند و پیش روی خود را نگاه می‌کند و جز آتشی که در برابر او قرار دارد نمی‌بیند؛ پس از آتش دوری کنید ولو با (صدقه دادن) نصف خرما می‌باشد.»

و در روایت بخاری آمده است: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَكَلِمُهُ رَبُّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ، وَلَا حِجَابٌ يَحْجُبُهُ.» «هیچ‌یک از شما نیست مگر اینکه خداوند متعال بدون واسطه و حجابی میان او و خداوند با وی سخن خواهد گفت.» و همچنین فرمودند: «وَلَيَلْقَى اللَّهَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُرْجَمُ لَهُ،

فَلْيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيَبْلُغَكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأُفْضِلْ عَلَيْكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ: «و هریک از شما الله عزوجل را ملاقات می‌کند. در آن روز که او را ملاقات می‌کند میان او و الله عزوجل ترجمانی نیست که سخنان الله متعال را ترجمه کند. همانا الله عزوجل به او می‌گوید: آیابه سوی تو پیامبری نفرستاده بودم که (احکام را) به تو برساند؟ وی می‌گوید: آری (فرستاده بودی). الله عزوجل می‌فرماید: آیا به تو مال و فرزند و افزونی نداده بودم؟ می‌گوید: آری داده بودی. وی به راست می‌نگرد و جز دوزخ چیزی نمی‌بیند و به چپ می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند.»

و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند: «قالوا: يا رسول الله! قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ فِي الظَّهْرِ، لَيْسَتْ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَيْسَ فِي سَحَابَةٍ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ، إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا، قَالَ: فَيَلْقَى الْعَبْدَ، فَيَقُولُ: أَيُّ فُلٍ أَلَمْ أُكْرِمَكَ، وَأُسَوِّدَكَ، وَأَرْوَجَكَ، وَأُسَخَّرَ لَكَ الْحَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَذْرَكَ تَرَأْسَ وَتَرْبَعُ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، قَالَ: فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقِي؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنَسَاكَ كَمَا نَسَيْتَنِي، ثُمَّ يَلْقَى الْمَالِيَّ فَيَقُولُ: أَيُّ فُلٍ أَلَمْ أُكْرِمَكَ، وَأُسَوِّدَكَ، وَأَرْوَجَكَ، وَأُسَخَّرَ لَكَ الْحَيْلَ وَالْإِبِلَ، وَأَذْرَكَ تَرَأْسَ، وَتَرْبَعُ، فَيَقُولُ: بَلَى، أَيُّ رَبِّ فَيَقُولُ: أَفَظَنَنْتَ أَنَّكَ مُلَاقِي؟ فَيَقُولُ: لَا، فَيَقُولُ: فَإِنِّي أَنَسَاكَ كَمَا نَسَيْتَنِي.....»: «مردمانی گفتند: ای رسول خدا، آیا پروردگارتان عزوجل را در روز قیامت می‌بینیم؟ رسول الله فرمودند: «آیا در روز صاف و بدون ابر، مشقتی در دیدن خورشید هست؟! گفتند: خیر؛ رسول خدا فرمودند: «آیا در دیدن ماه شب چهارده که در ابرها پنهان نیست، مشکلی دارید؟! گفتند: خیر؛ رسول الله فرمودند: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در دیدن پروردگارتان دچار مشکل نخواهید شد و مشقتی نخواهید داشت مگر به اندازه‌ای که در دیدن یکی از آنها (ماه و خورشید) دچار مشکل می‌شوید». بنده پروردگارش را ملاقات می‌کند، پروردگار می‌فرماید: آیا تو را گرمی نداشتیم؟ سروری به تو ندادم؟ زن و فرزند به تو نبخشیدیم؟ اسبها و شترها را مطیع تو نکردم؟ و کنترل و اداره آن‌ها را به تو واگذار نکردم (آنان را برای تو رام نکردم)؟ بنده می‌گوید: بله پروردگارم. خداوند متعال می‌فرماید: آیا به ملاقات با من ایمان داشتی؟ بنده می‌گوید: خیر. خداوند متعال می‌گوید: همانطور که تو مرا فراموش کردی، من نیز تو را فراموش می‌کنم...». و در صحیحین از عبادة بن صامت رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»: «هرکس دیدار خداوند را دوست داشته باشد خداوند ملاقات او را دوست دارد و هرکس دیدار خداوند را دوست نداشته باشد خداوند متعال ملاقات با وی را دوست ندارد.»

این دلایل بیانگر این مساله هستند که ملاقات خداوند متضمن رویت و دیدن ذات باری تعالی می‌باشد و بر این اساس است که شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «اما «اللقاء» را گروهی از سلف و خلف به دیدن با چشم و مشاهده حقیقی تفسیر کرده‌اند و این پس از پیمودن مسیر می‌باشد. و گفتند: لقای خداوند متضمن رویت و دیدن خداوند متعال می‌باشد و در برابر کسانی که رویت خداوند در آخرت را انکار می‌کنند مانند جهمیة، معتزله و... به آیاتی که لقای خداوند در آخرت را ذکر می‌کند استدلال می‌کنند.»

و اما اینکه حیات دنیا را لعب و لهو خوانده برای اینکه: اولاً: انسان همانطوری که عمر خود را صرف لهو و لعب می‌کند همانطور صرف دنیا می‌کند. ثانیاً: چون از لهو و لعب فارغ شد پشیمان می‌شود و حسرت برای او می‌ماند همین‌طور بعد از اتمام عمر انسان حسرت می‌برد که ای کاش از عمرم بیشتر بهره برده بودم. ثالثاً: همانطوری که لهو و لعب دوامش کم است، حیات دنیا نیز چنین است. رابعاً: همانطوری که اکثر اوقات لهو و لعب به نزاع می‌کشد و یا به مکروهی می‌رسد همانطور لذات دنیا کم و عاقبت آن درد و مرض و پشیمانی و آفات دیگر است. خامساً: همانطوری که عقلاء به بازیچه اطفال به

ظاهر این دلایل بیانگر آن است که کفار در روز قیامت با پروردگارشان ملاقات می‌کنند و او را می‌بینند چنانکه این دیدگاه برخی از سلف می‌باشد و آیات قرآن نیز بر آن دلالت دارند: ﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ نَكًا كَادِحًا إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ٦﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ٧ فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا ٨ وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ٩ وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ١٠ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ١١ وَيَصَلِّي سَعِيرًا ١٢ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ١٣ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ١٤ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهٖ بَصِيرًا ١٥﴾ [الانشقاق: ٦-١٥] «ای انسان! بی‌گمان تو در راه (رسیدن به) پروردگارت سخت تلاش و کوشش می‌کنی، پس او را ملاقات خواهی کرد. پس اما کسی که نامه (اعمالش) به دست راستش داده شود، بزودی به حسابی آسان، محاسبه می‌شود. و شاد و مسرور به سوی خانواده‌اش باز می‌گردد. و اما کسی که نامه (اعمالش) از پشت سرش به او داده شود. پس بزودی (مرگ و) نابودی را می‌طلبند. و به (آتش) جهنم شعله‌ور در آید. بی‌گمان او در (دنیا) میان خانواده خود شادمان بود. به راستی او گمان می‌کرد هرگز باز نخواهد گشت. آری، همانا پروردگارش (نسبت) به او بینا بود.»

اما دیدار و رویت کفار با خداوند، برای آن‌ها کرامت و نعمت نخواهد بود بلکه متضمن محرومیت خواهد بود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففين: ١٥] «هرگز چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند) بی‌گمان آن‌ها در آن روز از (دیدار) پروردگارشان یقیناً محجوب و محرومند». شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَمَّحْجُوبُونَ﴾ چنین به نظر می‌رسد که ابتدا خداوند را می‌بینند سپس از دیدار اوتعالی محروم می‌شوند و دلیل این امر آن است که می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ ١٥﴾ بنابراین محرومیت در آن روز است و این محرومیت بعد از رویت و دیدار می‌باشد اما پس از این محرومیت، منع آن‌ها از دیدار خداوند به صورت دائمی و همیشگی در دنیا و آخرت خواهد بود.» [مجموع الفتاوی ٤٦٦/٦]. بنابراین مومن، ملاقات و دیدار الله را دوست دارد و خداوند، ملاقات و دیدار با او را دوست دارد و کافر، ملاقات الله را دوست ندارد و خداوند متعال نیز ملاقات او را دوست ندارد و پاداش از جنس عمل می‌باشد.

اما ملاقات کامل بعد از ورود مومنان به بهشت می‌باشد که پروردگار کریم و رحیم خود را می‌بینند و در بهشت نعمتی بزرگ‌تر از دیدار خداوند به آن‌ها داده نشده است چنانکه احادیث صحیح بر این مطلب صحه گذاشته و اهل سنت در مورد آن اجماع کرده‌اند. بنابراین انسان -مومن و کافر- در روز قیامت پروردگارش را ملاقات می‌کند و تنها مومن در بهشت پروردگارش را می‌بیند (و کافر از دیدار خداوند متعال محروم می‌گردد). [مُصحح]

نظر حقارت نظر می‌کنند همینطور به آن کسی که مشغول عیش است نظر حقارت می‌کنند. سادساً: همانظوری که لهو و لعب برای بچه لذت بخش است نه برای انسان کامل همانطور عیش دنیا. سابعاً: لذات دنیا عبارت است از شکم پر کردن و نکاح نمودن و این دو در نهایت پستی است به دلیل اینکه سایر حیوانات و بهائم در این دو کار با انسان شرکت دارند، بلکه آنان قوی تر و کاملترند، آیا نمی‌دانی که گنجشک و خروس بیشتر جماع می‌کنند و گرگ درنده‌تر است و عقرب گزنده‌تر. ثامناً: هرچه انسان در این دو لذت، بیشتر فرو رود پست‌تر است، هرکس بیشتر می‌خورد در نظر مردم پست‌تر است و لذا عقلاء وقت جماع به جای پنهان می‌روند معلوم می‌شود پرخوری و شهوت‌رانی شرافت نیست. تاسعاً: هرگاه می‌خواهند بدی یکدیگر را بگویند یا فحش دهند به این کارها نسبت می‌دهند و الفاظ وقاع را می‌آورند. عاشراً: لذات دنیا دفع آلام و مخلوط به غضب حقوق است. و اما اینکه فرموده: ﴿وَلَلذَّارُ الْأَخِرَةُ خَيْرٌ...﴾ زیرا منافع دنیا مزنون و منافع آخرت مقطوع است. منافع دنیا فانی و منافع آخرت باقی است. و چون کشف این مطالب به عقل است فرموده: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؟

﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ (۳۳) ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَائِ الْمُرْسَلِينَ﴾ (۳۲-۳۴) [الأنعام: ۳۲-۳۴]

**ترجمه:** محققاً می‌دانیم که آنچه می‌گویند افسرده‌ات می‌کند، (درواقع) ایشان تو را تکذیب نمی‌کنند ولیکن ستمگران به آیات خدا انکار دارند (۳۳) و محقق است که پیامبران پیش از تو تکذیب شدند، پس بر آنچه تکذیب شدند و آزاری که دیدند، صبر کردند، تا اینکه یاری ما برایشان آمد. و برای کلمات و فرمان خدا تبدیل‌کننده‌ای نیست و محقق است که برای تو آمد بعضی از اخبار پیامبران. (۳۴)

**نکات:** کفاری که رسول خدا ﷺ را تکذیب و معجزه او را سحر و آیات خدا را افسانه می‌خواندند در حقیقت به آیات الهی بی‌اعتناء و بلکه انکار داشتند و لذا خدای تعالی به رسول خود دلداری می‌دهد که انبیاء قبل از تو نیز مورد تکذیب بودند. و جمله: ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾ دلالت دارد که کسی نمی‌تواند مقررات و آیات و کلمات الهی را تغییر و تبدیل بدهد چه کلمات تکوینی و چه فرمانها و کلمات تشریحی زیرا آیه اطلاق دارد. و کلمه: ﴿مِن نَّبَائِ﴾ اگر ﴿مِن﴾ برای تبعیض باشد دلالت دارد بر اینکه اخبار برخی از انبیاء الهی برای رسول خدا ﷺ وحی شده و از آنچه وحی نشده بی‌خبر است.

﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾  
 ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾﴾

[الأنعام: ٣٥-٣٧]

**ترجمه:** و اگر اعراض ایشان بر تو بزرگ و گران آمده پس اگر می توانی سوراخی در زمین و یا نردبانی در آسمان بجویی که بیاوری برای ایشان آیه و معجزه ای و اگر خدا خواسته باشد ایشان را بر هدایت جمع می کند، پس البته از نادانان مباش (٣٥) جز این نیست آنانکه می شنوند اجابت می کنند. و مرده ها را خدا برمی انگیزاند سپس به سوی او بازگشت می کنند (٣٦) و گفتند چرا نازل نشده بر او آیه و معجزه ای از پروردگارش، بگو محققاً خدا قادر است بر اینکه آیه ای را نازل کند ولیکن اکثر ایشان نمی دانند. (٣٧)

**نکات:** عده ای از مشرکین آمدند نزد رسول خدا ﷺ و گفتند چرا معجزاتی که به سایر انبیاء داده شده به شما داده نمی شود، ای محمد یک معجزه مانند معجزات سایر انبیاء بیاور تا به تو ایمان آوریم، خدا برای ایشان معجزه ای نیاورد و ایشان اعراض کردند پس این آیه نازل شد که اگر می توانی به زیر زمین و یا بالای آسمان برو و برای ایشان معجزه ای بیاور، یعنی تو نمی توانی اتیان معجزه کنی و خدا اگر بخواهد می تواند ولی صلاح نیست. پس بر تو گران نیاید و از جاهلین مباش. آیه ٣٧ نیز صریح و روشن است که معجزه کار خدا و مقدور اوست و به اختیار پیامبران نیست، از این آیات می توان استفاده نمود که معجزه رسول خدا ﷺ فقط قرآن می باشد.

﴿وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾﴾

[الأنعام: ٣٨]

**ترجمه:** و نیست جنبنده ای در زمین و نه پرنده ای که به دو بال خود پرواز می کند مگر اینکه امت هایی مانند شمایند، ما در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده ایم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می شوند. (٣٨)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که تمام حیوانات چرنده و پرنده و خزنده امت هایی مانند انسانند، حال سؤالی پیش می آید که در چه جهت مانند انسانند؟ می توان گفت: در تسبیح و حمد حق تعالی مانند

انسانند زیرا خدا فرموده: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾<sup>(۱)</sup>، که تمام موجودات به زبان حال تسبیح خدا گویند و می‌توان گفت: بهائیم اندیشه‌های عقلی ندارند جز در چهار مورد: در معرفه الله، معرفت رزق، شناخت نر و ماده و مهیاشدن هر یک برای دیگری و می‌توان گفت: حیوانات امت‌ها و جماعتی هستند شبیه به یکدیگر که با هم انس دارند و توالد و تناسل دارند مانند انسان و هرکس در این مورد به تحقیقاتی که از طرف دانشمندان گردیده مراجعه کند این مطلب را بهتر می‌فهمد چنانکه مثلاً از باب نمونه هرگاه شخصی زندگی حیوان ریزی مانند مورچه را مطالعه کند به حیرت فرو می‌رود مثلاً از تمدن مورچگان در زیر زمین، بناها، جاده‌ها و انبارها و همچنین تعاون و مشارکتشان در زندگی که محیرالعقول است بسیار تعجب می‌کند و درسهای مهمی از خداشناسی فرا می‌گیرد. و همچنین است مطالعه در زندگی سایر حیوانات. و می‌توان گفت مانند انسانند در اینکه خدا به همه ایشان روزی می‌دهد و متکفل روزی و مایحتاج ایشان است. و می‌توان گفت مانند بشر رزق و عمر و عاقبت امرشان همه در علم حق تعالی معین است و همه مورد فضل و عنایت الهی بوده و هستند. و می‌توان گفت صفات حیوانات مانند صفات انسان‌ها و بشرها متفاوت است: بعضی صفت درندگی دارند مانند؛ گرگان، بعضی صفات تملق و چاپلوسی دارند مانند؛ سگ و گربه، بعضی دزدند مانند؛ موش، بعضی می‌گزند مانند؛ مار و عقرب، بعضی بی‌غیرتند مانند؛ خوک و خنزیر، بعضی با حذر و احترازند مانند؛ کلاغ، بعضی باوفایند مانند؛ سگان و هکذا...

و در جمله: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾، اگر مقصود از کتاب، قرآن باشد، این است که هرچه در دین لازم بوده در قرآن آمده و هرچه نیامده لازم نبوده. اگر کسی بگوید جزئیات مسائل در قرآن بیان نشده، گوئیم چرا وقتی خدا فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾<sup>(۲)</sup>، تمام جزئیات مسائل که در زبان رسول خدا ﷺ ذکر شده و یا قولاً و عملاً بیان کرده، قرآن همه را تثبیت کرده و اگر در سوره نساء آیه ۱۱۵ فرموده: ﴿وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ﴾<sup>(۳)</sup> تمام مسائل اتفاقی و اجماعی بین مسلمین را تثبیت کرده و اگر فرموده: ﴿وَيَجْعَلِ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>(۴)</sup> تمام مسائل عقلی دینی را تثبیت کرده و به اضافه قوانین کلی که در قرآن

۱- «و نیست چیزی مگر اینکه بستایش او تسبیح می‌کند.»

۲- «بتحقیق برای شما به رسول خدا اقتدای نیکو نمودن است.»

۳- «و به غیر راه مؤمنین برود (راهی جز راه مؤمنین پیش گیرد) و اگذاریم او را به آنچه دوست دارد، و به دوزخ درآوریم.»

۴- «و (الله) پلیدی را بر کسانی که نمی‌اندیشند؛ قرار می‌دهد.»



ذکر شده، مانند قانون اضطرار، اکراه و عقاب بلا بیان و امثال اینها هر کدام بر هزاران مسائل جزئی تطبیق می‌شود. پس تمام مسائل جزئیة لازمہ در قرآن ذکر شده است.

﴿وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَعْبِرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾﴾

[الأنعام: ٣٩-٤١]

**ترجمه:** و آنان که به آیات ما تکذیب کردند و گنگ در ظلمات، هر که را خدا بخواهد گمراه و هر که را بخواهد او را بر راه راست قرار می‌دهد (٣٩) بگو به من خبر دهید، اگر عذاب خدا برای شما بیاید و یا ساعت قیامت شما را در یابد، آیا غیر خدا را می‌خوانید اگر راست گوئید (٤٠) بلکه فقط او را می‌خوانید پس او بر طرف می‌کند آنچه را که برای خاطر آن خدا را می‌خوانید اگر بخواهد و آنچه را که شریک قرار داده‌اید فراموش می‌کنید. (٤١)

**نکات:** کسانی که این همه آیات الهی را ندیده و نشنیده گرفته و یا تکذیب می‌کنند گویا کر و لال و کورند و در ظلمات غفلت و تعصب گرفتارند و لذا نه حق را می‌بینند و نه می‌شنوند و خدا آنان را کر و کور و لال خوانده است از جهت اینکه از چشم و گوش و زبان خود بهره نبرده‌اند. جمله: ﴿غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ﴾ دلالت دارد که مشرکین و بت پرستان وقت سختی‌ها و عذاب و وقت مرگ فقط خدا را می‌خواندند و غیر خدا را رها می‌ساختند اما مشرکین زمان ما در سختی و عذاب هم غیر خدا یعنی بندگان صالحین را به قول خودشان می‌خوانند برای واسطه و یا بهانه‌های دیگر که باید از خودشان پرسید. و اینان شرکشان از مشرکین آن زمان بیشتر است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَفُطِعَ ذَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾﴾

[الأنعام: ٤٢-٤٥]

**ترجمه:** و هر آینه به تحقیق به سوی امت‌های قبل از تو پیامبرانی فرستادیم (ولی هدایت را

نپذیرفتند)، پس ایشان را به سختیها و ضررها گرفتار کردیم تا باشد که زاری (و توبه) کنند (۴۲) پس چرا وقتی که سختی از طرف ما به سوی ایشان آمد تضرع نکردند ولیکن دلهایشان سخت شده بود و شیطان آنچه را می کردند برایشان زینت داد (۴۳) پس چون به آنچه تذکر داده شدند بی اعتنائی کرده و نسیان نمودند، درهای هر چیزی را بر ایشان گشودیم تا وقتی که به آنچه به ایشان داده شده بود شاد شدند، ناگهان ایشان را (به عذاب) گرفتیم پس یکباره نومید شدند (۴۴) پس ریشه قومی که ستم کردند برکنده شد و ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است. (۴۵)

**نکات:** خدا بشر را به گرفتاریها و سختیها مبتلا می کند تا او به سوی خدا توجه کند و تضرع و زاری کند و کسانی که در این احوال به خدا توجه نکنند بسیار غافل و با قساوتند و باید بر حذر باشند که ناگهان عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالی که از همه جا مأیوس باشند. و حق تعالی برای کنده شدن ریشه ستمگران و هلاکت ایشان، خود را حمد نموده و ما نیز باید در این موارد حمد خدا کنیم.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنِ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِمَنْ يَصِدُّ فَوَن ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَهُ أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾﴾ [الأنعام: ۴۶-۴۷]

**ترجمه:** بگو خبر دهید اگر خدا گوشها و چشمهای شما را بگیرد و مهر بر دلتان بزند، کیست ملجأی غیر خدا که بیاورد برای شما آنچه گرفته شده، ببین چگونه به عبارات مختلفه آیات را بیان می کنیم سپس ایشان اعراض می کنند (۴۶) بگو خبر دهید که آیا توجه دارید که اگر عذاب خدا ناگهان و یا آشکارا بیاید آیا کسی هلاک می شود جز گروه ستمکاران. (۴۷)

**نکات: جمله:** ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾ سؤال از رؤیت فکری و عقلی و توجه دادن مخاطب است به حقیقت مطلب و بیان آن را از او خواستن که مختصر آن می شود خبر دهید، چنانکه ما ترجمه کردیم. حال اگر کسی بگوید عذاب خدا اگر برسد تر و خشک را می سوزاند و منحصر به ستمگران نیست؟ جواب این است که در مورد عذاب اگر کسی با ستمگران همکاری نکرده باشد و کمک نداده باشد و در مقابل کار ایشان سکوت نکرده باشد خدا او را نجات می دهد و اگر تلف شود تلف شدن او مانند هلاکت ستمگران نیست و برای او در مقابل زیان عذاب، اجر بزرگ است.

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۖ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۴۸﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۴۹﴾﴾ [الأنعام: ۴۸-۴۹]

**ترجمه:** و نفرستادیم پیامبران را مگر بشارت دهندگان و بیم دهندگان، پس آنان که ایمان آورده و اصلاح نمایند خوف و حزن برای ایشان نیست (۴۸) و آنان که آیات ما را تکذیب کنند، ایشان را عذاب می‌رسد به سبب آنچه نابکاری می‌کردند. (۴۹)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود که وظیفه تمام انبیاء بشارت و انذار و ابلاغ وحی بوده و وظیفه دیگری و یا شأن دیگری ندارند و نباید در حق آنان غلو کرد و آنان را وزیر و امیر در کارهای الهی نمود.

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ۚ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ۗ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿۵۰﴾﴾ [الأنعام: ۵۰]

**ترجمه:** بگو برای شما نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است، غیب هم نمی‌دانم و برای شما نمی‌گویم که من فرشته هستم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه بسوی من وحی می‌شود، بگو آیا کور و بینا مساوی و یکسان است آیا چرا فکر نمی‌کنید. (۵۰)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که خزائن قدرت، علم، حیات، رزق و شفا نزد رسول خدا ﷺ نیست و نباید مانند نصاری در حق رسول خدا ﷺ غلو کرد و نباید از او توقع امور تکوینی داشت چنانکه در سوره اسراء در آیات: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا﴾<sup>(۱)</sup> توقع کرده بودند، در جواب آنان خدا فرموده: ﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾<sup>(۲)</sup>. و جمله ﴿لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ صراحت دارد که رسول خدا ﷺ غیب نمی‌داند و عالم به غیب نیست. و جمله: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾، دلالت دارد که مقام خاتم الانبیاء با اینکه اشرف بنی آدم است از ملک پایین تر است و ملک افضل از انبیاء می‌باشد. و جمله: ﴿إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ از خود حکمی نداشت و مانند بعضی مجتهدین احکامی از خود جعل نمی‌کرد و رأی نداشت.

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا

۱- «و گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا از زمین برای ما چشمه‌ای را بشکافی.»

۲- «منزه است پروردگام آیا من جز بشری پیام‌آور هستم.»

عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَفَطَرُذَهُمْ فَتَكُونُ مِنَ  
الْظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾

**ترجمه:** و به این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می‌ترسند، هشدار ده، برای ایشان غیر از خدا سرپرستی و شفيعی نیست، باشد که پرهیزکار شوند (۵۱) و کسانی را که پروردگار خود را به صبح و شب می‌خوانند و قصدشان رضای اوست طرد مکن، چیزی از حساب ایشان بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر ایشان نیست که طردشان کنی و از ستمگران باشی. (۵۲)

**نکات:** عبدالله بن مسعود روایت کرده که اشراف قریش بر رسول خدا ﷺ گذشتند در حالیکه نزد او صهیب، بلال، خباب، عمار و غیر ایشان از ضعفای مسلمین بودند و گفتند: ای محمد اینان را بر قوم خود ترجیح داده‌ای آیا ما تابع اینان باشیم، اینان را از نزد خود دور کن تا ما نزد تو بیاییم، آن جناب فرمود: «مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>(۱)</sup>. گفتند: چون ما نزد تو بیاییم ایشان را بگو برخیزند تا ما با تو بنشینیم، رسول خدا ﷺ خواست درخواست ایشان را بپذیرد که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ به آن مؤمنین فرمود: «مَرَحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي رِي فِيهِمْ» و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِتْنِي حَتَّى أَمْرِنِي أَنْ أَصْبِرَ نَفْسِي مَعَ قَوْمٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَمَعَكُمْ الْمَمَاتِ»<sup>(۲)</sup>.

﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾

**ترجمه:** و این چنین مبتلا کردیم بعضی را به بعضی تا بگویند آیا این جماعتند که خدا از میان ما بر ایشان منت گذاشته است؟ آیا خدا به احوال شکرگزاران داناتر نیست (۵۳) و چون آنان که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، پس بگو سلام بر شما، پروردگار شما رحمت را بر خود لازم نموده که هر کس از شما به نادانی عمل بدی کند سپس بعد از آن توبه کند و اصلاح نماید پس محققا او آمرزنده رحیم است. (۵۴)

۱- من هرگز مؤمنان را (از پیش خود) نمی‌رانم (تا دل شما را به دست آرم).

۲- نگا: بغوی، معالم التنزیل؛ طبری جامع البیان؛ رازی، مفاتیح الغیب، ذیل تفسیر آیه ۵۴ سوره انعام، مولف از تمام آنچه این مفسران ذکر نموده‌اند چکیده‌ای را بیان کرده است.

**نکات:** این آیات راجع به فقراء و اغنیاء می باشد که حق تعالی هر یک را باعث آزمایش دیگری قرار داده، از این آیات استفاده می شود که هرکس ایمان آورد و گناهی مرتکب شد خدا توبه او را می پذیرد و اگر چنین شخصی نزد رسول خدا ﷺ می آمد آن جناب مأمور بود به او سلام کند یعنی رحمت خدا را به او ابلاغ کند و اگر چه فقیر و بی سواد باشد. و مقصود از جمله: ﴿أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُم سُوْءًا بِجَهْلَةٍ﴾ این نیست که گناهی را به خطا مرتکب شده باشد و یا ندانسته که گناه است مرتکب شده زیرا خطا و جهل به موضوع گناه نیست بلکه مقصود این است که هرکس مرتکب گناه شد کار جاهلانه کرده ولو اینکه عمداً مرتکب شود زیرا ترجیح داده لذت کم را بر لذت بسیار دائمی آخرتی و او جاهل است به مقدار درجاتی که از دست داده و جاهل است به آثار و مفساد گناهی که مرتکب شده است.

﴿وَكَذَلِكَ نُقْضِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۚ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾﴾

[الأنعام: ۵۵-۵۷]

**ترجمه:** و این چنین تفصیل می دهیم آیات را و برای اینکه ظاهر و روشن گردد راه مجرمین (۵۵) بگو به تحقیق من نهی شده ام از اینکه عبادت کنم آن کسانی را که غیر از خدا می خوانید، بگو پیروی نمی کنم هواها و آراء شما را که در صورت پیروی از شما گمراه شده ام و از هدایت جویان نیستم (۵۶) بگو به راستی که من از سوی پروردگارم بر حجتی آشکار هستم و شما به آن تکذیب کردید، نیست نزد من آنچه را به عجله می جوئید. نیست فرمان مگر برای خدا، او حق را بیان می کند و او بهترین جداکنندگان حق از باطل است. (۵۷)

**نکات:** حق تعالی تعبیر کرده از بت ها به ﴿الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ با اینکه ﴿الَّذِينَ﴾ بر عقلاء اطلاق می شود و بت ها که از ذوی العقول نمی باشند، برای اینکه آن بت ها مجسمه و تمثالها بوده از کسانی که آنان از ذوی العقول و از بندگان صالحین بودند. بنابراین در حقیقت بت پرستان به آن بندگان صالح توجه کرده و صالحین را برای قضاء حاجت و انجام مراد می خواندند و خدا همان را گمراهی شمرده و رسول خود را نهی نموده. و مقصود از جمله: ﴿مَا تَسْتَعْجِلُونَ﴾ عذابی است که کفار و مشرکین از رسول خدا ﷺ می خواستند. چنانکه می گفتند: ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ

عِنْدِكَ فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَابَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ<sup>(۱)</sup>. این است که رسول خدا ﷺ مأمور است که بگوید عذاب نزد من و به اختیار من نیست.

﴿قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعِجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>(۵۸)</sup> وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>(۵۹)</sup>

[الأنعام: ۵۸-۵۹]

**ترجمه:** بگو به راستی اگر آنچه را به عجله می خواهید نزد من بود هر آینه کار بین من و شما انجام شده بود (شما را هلاک کرده بودم) و خدا دانایانتر است به ستمگران (۵۸) و نزد اوست کلیدهای غیب و خزائن آن. نمی داند آنها را جز او و می داند آنچه در خشکی و دریاست و برگی نمی افتد مگر آنکه او می داند آن را و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن (ثبت) است. (۵۹)

**نکات:** آیه ۵۹ دلالت دارد که خدا به تمام ذرات جهان و خزائن آن داناست و تقدیم ﴿عِنْدَهُ﴾ دلالت بر حصر دارد یعنی هیچ کس نمی داند جز خدا. و ﴿مَفَاتِحُ﴾ جمع مَفْتَح و مِفْتَح آمده و مَفْتَح به کسر میم به معنی کلید و به فتح میم به معنی خزینه است و لذا ﴿مَفَاتِحُ﴾ را به معنی کلیدها می توان گرفت و به معنی خزائن نیز می توان گرفت و مقصود از «کِتَاب» امّ الکتاب یا لوح محفوظ است که علم تمام کائنات و جهان در آن است و ملائکه نیز علم خود را از آن جا دریافت می کنند. و قول به اینکه علم حق تعالی باشد به صواب نزدیکتر است. والله العالم.

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>(۶۰)</sup> وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ<sup>(۶۱)</sup> ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ إِلَّا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِينَ﴾<sup>(۶۲)</sup>

**ترجمه:** و اوست خدایی که شما را به شب قبض روح می کند (به خواب می برد) و آنچه را در روز کسب کرده اید می داند، سپس شما را در روز برمی انگیزاند (بیدار می کند) تا مدت معین

۱- «اگر این (قرآن) حق است و از جانب توست، پس از آسمان سنگی بر ما بباران، یا عذاب دردناکی بر ما بفرست.»

که عمر شما تمام شود سپس به سوی اوست برگشت شما سپس شما را خبر می‌دهد به آنچه می‌کرده‌اید (۶۰) و اوست خدایی که سیطره قدرتش فوق‌بندگان می‌باشد و بر شما نگهبانان می‌فرستد تا آنکه مرگ یکی از شما برسد فرستادگان ما روح او را بگیرند و آنان کوتاهی نمی‌کنند (۶۱) سپس به سوی خدایی که واقعاً مولای ایشان است بازگردانده شوند، آگاه باش مخصوص اوست حکم و فرمان و او سریعترین حسابگران است. (۶۲)

**نکات:** قاهریت پروردگار این است که قدرت او بر هستی تسلط دارد، عدم را به وجود می‌آورد و موجود را به عدم می‌برد و هستی را همه از او می‌گیرند و برای هر چیزی ضدی آفریده. داشتن ضد، نقص است. و این دلیل است بر اینکه او ضدی ندارد و برای هر موجودی ضدی آفریده تا عجز آن موجود ظاهر گردد که ناتوان است از اعدام ضد خود، برای فوق‌ضدی است به نام تحت، برای ماضی ضدی است به نام مستقبل، برای نور ضدی است به نام ظلمت، برای حیات ضدی است به نام موت، برای شب ضدی است به نام روز، برای کربن ضدی است به نام اکسیژن، برای حرارت ضدی است به نام برودت و هكذا. و اوست که مقهور کرده تمام اشیا را و جمع نموده بین متضاد آنها. و جمله: ﴿يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً﴾، دلالت دارد که هر بشری از طرف خدا نگهبانانی برای اوست که او را حفظ می‌کند و وقتی مرگ او رسید او را رها می‌کنند تا فرستادگان الهی او را قبض روح کنند.

﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيْنٍ أَتَجِدْنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْكِرُونَ ﴿٦٤﴾﴾

**ترجمه:** بگو کیست که نجات می‌دهد شما را از تاریکی‌های صحرا و دریا (درحالی‌که) او را به زاری و پنهانی می‌خوانید و می‌گویید که اگر ما را از این (تاریکی و گرفتاری) نجات دهد البتّه از شکرگزاران خواهیم بود (۶۳) بگو خدا شما را از آنها و از هر اندوهی نجات می‌دهد سپس شما شرک می‌آورید. (۶۴)

**نکات:** از این آیات روشن می‌شود که مشرکین مگه خدا را قبول داشتند و به زاری و پنهانی در ظلمات صحرا و دریا و پیش‌آمدهای هولناک وحشت‌آمیز او را می‌خواندند ولی چون از گرفتاریها و خوف‌ها خلاص می‌شدند باز به بت‌ها توجه می‌کردند و به همان اخلاص خود باقی نمی‌ماندند. پس باید دانست مشرکین زمان ما بدترند که در پیش‌آمدها و گرفتاری‌ها، بندگان مقربین او را می‌خوانند و آنان را مهربان‌تر از خدا می‌دانند.

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿١٦﴾ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٧﴾﴾ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٧﴾﴾

[الأنعام: ۶۵-۶۷]

**ترجمه:** بگو آن خدا قادر است بر اینکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما و یا از زیر پاهای شما و یا لباس تفرقه به شما بپوشاند و شما را شیعه شیعه کند و سطوت و گزند بعضی از شما را به بعض دیگر بچشاند، بنگر چگونه آیات را بیان می‌کنیم تا باشد ایشان بفهمند و دانا شوند (۶۵) و تکذیب کردند به آن قوم تو و حال آنکه آن حق است بگو من بر شما وکیل نیستم (۶۶) برای هر خبری وقت وقوع و قراری است و به زودی خواهید دانست. (۶۷)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿...عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ﴾، عذاب آسمانی و یا از طرف بزرگتر و بالا دستها یعنی زورمندان و امراء و ﴿مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ﴾، مراد عذاب زمینی و یا عذاب از طرف زیردستان و مردمان پست است. و مقصود از جمله: ﴿أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا﴾، فرقه فرقه شدن و به جان یکدیگر افتادن و همدگر را بد گفتن و لعن کردن و یا کشتار کردن است. روایت کرده‌اند که چون جبرئیل این آیه را بر رسول خدا ﷺ آورد، رسول خدا ﷺ افسرده شد و بر او گران آمد و گفت: اگر چنین شود امت من چگونه باقی می‌مانند؟ و از خدا خواست که در حق امتش چنین مقدر نکند، جبرئیل آمد که خدا ایشان را ایمن کرده از دو خصلت؛ از اینکه عذابی از آسمان برایشان بیاید مانند قوم نوح و لوط و از اینکه عذابی از زیر پایشان بیاید که به زمین فرو روند مانند فارون و اما از تفرقه و هوی و هوسهای مختلفه ایشان را پناه نمی‌دهد و بعضی با بعض دیگر با شمشیر گرفتار شوند و آسیب بینند<sup>(۱)</sup>. و مقصود از جمله: ﴿وَكَذَّبَ بِهِ﴾، تکذیب به قرآن است.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۗ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٩﴾ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ ۗ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا



مِنْ دُونِ اللَّهِ وَإِيَّيْ وَلَا شَفِيعَ وَإِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ [الأنعام: ۶۸-۷۰]

**ترجمه:** و چون دیدی آنان را که درباره آیات ما سخنان نامناسب گویند از ایشان روی بگردان تا به سخن دیگری غیر آن پردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از آنکه به یادآوری، با گروه ستمگران منشین (۶۸) و از حساب آنان چیزی بر عهده پرهیزگاران نیست ولیکن (ایشان را) یادآوری باید شاید بپرهیزند (۶۹) و کسانی را که دین خود را بازی و سرگرمی گرفته و زندگی دنیا ایشان را مغرور کرده رها کن و به این قرآن یادآوری کن که مبادا کسی به سبب آنچه کسب کرده گرفتار و محبوس شود، برای او از نزد خدا سرپرست و شفיעی نیست و اگر هرچه را فدا کند از او پذیرفته نشود، ایشانند آنانکه به سبب آنچه کسب کرده اند محبوسند، برای ایشان شرابی است از آب جوش و عذابی است دردناک به سبب آنچه کفران می کردند. (۷۰)

**نکات:** چون نهی آمد که با مشرکین وقتی که کلمات نامناسب راجع به قرآن می گویند نشینید مسلمین عرض کردند بنابراین ما باید در مسجدالحرام نرویم و طواف نکنیم زیرا کلمات زنده مشرکین را خواهیم شنید، آیه: ﴿مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ نازل شد که مفهوم آن این است که مؤمنین با تقوی که مشرکین را پند می دهند، در مقابل سخنان زنده مشرکین و توهین آنان گناهی ندارند و در حساب ایشان گناه مشرکین ثبت نگردد.

﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا اللَّهُ كَالَّذِي أُسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أُتَيْنَا قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ [الأنعام: ۷۱]

**ترجمه:** بگو آیا چیزی را که به ما نفع و ضرری نرساند بخوانیم و پس از آنکه خدا ما را هدایت نموده به اعقاب خود برگشت داده شده و عقب گرد کنیم مانند کسی که شیاطین او را به سقوط در زمین دعوت کرده و گولش زده و سرگردانش کرده اند در حالیکه برای او همراهانی است که او را به هدایت دعوت می کنند و می گویند بسوی ما بیا، بگو براستی هدایت خدا فقط هدایت است و ما مأموریم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم. (۷۱)

**نکات:** کسانی که مردم را به شرک و ضلالت دعوت می کنند طبق جمله ﴿كَالَّذِي أُسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ﴾ کسانی را دعوت می کنند که دارای خصوصیتی باشند که در آیه ذکر شده:  
اول: اینکه به دنبال هوی و هوس شیطانی باشند.

دوم: اینکه حیران و در امور دین سرگردان باشند و دین عقلی و منطقی برای خود نداشته باشند.

سوم: اینکه بتوانند با او مصاحبت کنند و به عنوان رفیق و یاور او را گول بزنند چنانکه فرموده ﴿لَهُوَ أَصْحَابٌ﴾.

چهارم: اینکه به عنوان دعوت به هدایت، او را گمراه می‌کنند مثلاً به عنوان اینکه دعا بخوانیم و با خدا راز و نیاز کنیم دعای ندبه برای او می‌خوانند و غیر خدا را ندا می‌کنند و از غیر خدا حاجت می‌طلبند.

پنجم: اینکه به او می‌گویند: بیا به سوی ما ﴿أَتَيْنَا﴾ بیا تا ببینی! ولی حق تعالی فرموده: «اول بین بعد بیا».

﴿وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾﴾ [الأنعام: ٧٢-٧٣]

ترجمه: و (به ما امر شده) که نماز را به پا دارید و از خدا بترسید و اوست که به سوی او محشور می‌شوید (٧٢) و اوست آنکه آسمانها و زمین را بحق آفرید و روزی که می‌گوید باش، پس موجود می‌شود، سخن او حق است و روزی که در صور (شیپور) دمیده شود، سلطنت مخصوص اوست. اوست دانای غیب و حضور و اوست حکیم آگاه (٧٣).

**نکات:** مقصود از خلق آسمانها و زمین به حق، این است که به باطل و لغو نیافریده بلکه برای هدفی بوده و حساب و کتابی در کار بوده است و همچنین قول او حق است یعنی طبق واقع و مصالح است و بیهوده و کذب نیست.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٧٦﴾ وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [الأنعام: ٧٤-٧٨]

ترجمه: و ذکر کن وقتی که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت‌ها را معبودها و ملجأها گرفته‌ای، به راستی که من تو و قوم تو را در ضلالت آشکار می‌بینم (٧٤) و بدین گونه ملکوت آسمانها و

زمین را به ابراهیم نمودیم تا به نظر عقلی بنگرد و از یقین کنندگان باشد (۷۵) پس چون شب بر او تاریک شد اختری را دید گفت: این است پروردگار من، پس چون غروب کرد گفت: دوست ندارم فرو روندگان را (۷۶) پس چون ماه را دید که برآمد گفت: این است پروردگار من پس چون غروب کرد گفت: هر آینه اگر پروردگارم مرا هدایت نکند البته از گروه گمراهانم (۷۷) پس چون خورشید را دید که برآمده گفت: این است پروردگارم این بزرگتر است، پس چون فرو رفت گفت: ای قوم من به راستی که من بیزارم از آنچه شریک او قرار می‌دهید. (۷۸)

**نکات:** مقصود از ارائه ملکوت آسمانها و زمین، پی بردن از قوانین منظم علمی و قدرت‌نمائی حق تعالی به وجود مقدس حق است و ارائه، ارائه عقلی است نه بصری زیرا استدلالات ابراهیم همه عقلی است، به اضافه ارائه به بصر مدحی نمی‌شود و کسانی که به بصر ملکوت را ندیده‌اند چگونه از او باور دارند. و حضرت ابراهیم علیه السلام افول و غروب را دلیل بر حدوث گرفته زیرا موجودی که آثار او کم شود ویا تغییر کند و یا دارای حرکت و سکون باشد واجب‌الوجود نیست و خود محتاج به مؤثر دیگری است و خود محرکی دارد.

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَدِّثُونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَبْنَا وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾﴾

**ترجمه:** به راستی من روی خود را توجّه دادم به سوی آنکه آسمانها و زمین را از نیستی بیرون آورده و من از مشرکین نیستم (۷۹) و قوم او با او محاجه کردند، گفت: آیا درباره خدا با من محاجه می‌کنید و حال آنکه او مرا هدایت کرده و نمی‌ترسم از آنچه به او شریک قرار داده‌اید مگر آنکه پروردگار من چیزی را بخواهد. پروردگارم از جهت دانش به هر چیز احاطه دارد آیا متذکر نمی‌شوید (۸۰) و چگونه از چیزی که شما شریک او قرار داده‌اید بترسم و حال آنکه شما نمی‌ترسید از اینکه شریک برای خدا قرار داده‌اید چیزی را که بر شما دلیلی بر آن نازل نکرده، پس کدامیک از گروه سزاوارتر به ایمنی است اگر دانسته باشید. (۸۱)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که دین حق باید با حجت و دلیل باشد و دین انبیاء از روی حجت بوده نه تقلیدی و اینکه فرموده: ﴿مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾ مقصود او این است که شما برای توجه به سوی بتان دلیلی از طرف خدا ندارید، که بگویید؛ مثلاً خدا کلامی نازل نموده که بتان را قبله قرار دهید و یا در پیشگاه بت خدا را بخوانید و یا بتان را واسطه قرار دهید مانند آیات: ﴿... هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَمِن ءَابَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِن عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾﴾

[الأنعام: ۸۲-۸۸]

**ترجمه:** آنان که ایمان آورده و ایمانشان را به ظلم نیامیختند ایشانند که برایشان ایمنی است و آنان هدایت یافتگانند (۸۲) و این است حجت ما که به ابراهیم دادیم در مقابل قومش، بالا می‌بریم درجات هرکس را که بخواهیم، به راستی که پروردگارت حکیم داناست (۸۳) و بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را، هر یک را هدایت نمودیم و نوح را از پیش هدایت کردیم و از ذریه او است داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون و این چنین جزا می‌دهیم نیکوکاران را (۸۴) و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس هر یک از شایستگانند (۸۵) و اسماعیل، الیسع، یونس و لوط و هریک را برتری دادیم بر جهانیان (۸۶) و بعضی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را (نیز هدایت نمودیم و برتری دادیم) و ایشان را برگزیدیم و هدایتشان کردیم به راه راست (۸۷) این است هدایت خدا، راهنمایی می‌کند به آن هرکس از بندگان را که بخواهد و اگر شرک آورده بودند هرآینه هدر شده بود از ایشان آنچه کرده بودند. (۸۸)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾، این است که ایمانشان را به شرک آلوده نکردند. و جمله: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا...﴾ دلالت دارد که استدالات عقلی ابراهیم علیه السلام را خدا تصویب نموده و از الهام و توفیق خود دانسته است و مردم دیگر نیز باید به واسطه عقل، راه را از چاه تمیز دهند. در اینجا عیسی علیه السلام از ذریه ابراهیم محسوب می‌شود؛ البته به توسط مادر پس اولاد دختری ذریه محسوب می‌شوند.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هُنَّ لِآءٍ فَفَدَّ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَن أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدَىٰ

لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا  
 ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾

[الأنعام: ۸۹-۹۱]

**ترجمه:** ایشان کسانی بودند که کتاب، حکم و نبوت دادیمشان، پس اگر این قوم تو به آن کافر شوند پس به تحقیق قومی را به آن گماردیم که به آن کافر نشوند (۸۹) این گروه (انبیاء) کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن. بگو: از شما هیچ اجری بر این (رسالت) سؤال نمی‌کنم، نیست این قرآن مگر تذکری برای جهانیان (۹۰) و نشناختند خدا را سزاوار شناختن او چون گفتند خدا چیزی بر بشری نازل ننموده، بگو چه کسی نازل کرده کتابی را که موسی آنرا آورده، در حالی که نور و هدایت برای مردم بود، شما آنرا اوراقی قرار می‌دهید مقداری از آن را آشکار می‌کنید و بسیاری از آن را پنهان می‌کنید و آموخته شدید چیزهایی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، بگو خدا (آن را نازل کرد)، سپس ایشان را رها کن تا در بیهوده‌گویی خود بازی کنند. (۹۱)

**نکات:** مقصود از کتاب همان کُتُب آسمانی و مقصود از حکم، حکومت و سلطنت اسلامی است مانند سلطنت یوسف و سلیمان و یا ممکن است مراد حکمت باشد. و مقصود از نبوت پیامبری است. و آیه ۹۱ دلیل است بر اثبات نبوت، زیرا خدایی که جهان را به حکمت آفریده و مسخر بشر نموده، آیا بشر را یله و رها نموده سر خود و او را آزاد کرده که هر جنایتی را مرتکب شود و یا خیر باید او را راهنمایی کند و اگر راهنمایی نکند و او را مشمول هدایت خود ننماید باید گفت یا هادی نیست و یا از هدایت عاجز است و هرکس چنین گوید خدا را نشناخته. به اضافه چون شناخت تمام اوصاف و اسماء خدا موقوف بر وحی است اگر کسی منکر وحی شود نتواند کما هو حقّه خدا را بشناسد.

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا  
 وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ  
 افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ  
 اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا  
 أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ  
 ءَايَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾﴾

[الأنعام: ۹۲-۹۳]

**ترجمه:** و این قرآن کتابی است که نازل کردیم آن را کتاب با برکتی که تصدیق می‌کند آنچه جلو اوست و برای اینکه بترسانی (مردم) ام القری (مکه) را و کسانی که اطراف آن هستند و آنان که به آخرت ایمان می‌آورند، به آن (نیز) ایمان می‌آورند و ایشان نماز خود را حفظ

می‌کنند (۹۲) و کیست ستمکارتر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء ببندد و یا بگوید بسوی من وحی شده و حال آنکه چیزی به او وحی نشده باشد و از آنکه گفت به زودی نازل می‌کنم مانند آنچه خدا نازل کرده است و اگر ببینی ستمگران را در شدائد مرگ و فرشتگان دستهای خود را گشوده‌اند که: بیرون کنید جانهای خود را، امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید به سبب آنچه بر خدا به ناحق می‌گفتید و از آیات او سرکشی و تکبر می‌کردید. (۹۳)

**نکات:** قرآن اوصافی دارد یکی از آنها مبارک است زیرا به برکت او بسیاری از اهل عالم هدایت شدند و بسیاری از خرافات را ترک کردند، خود نویسنده پس از آنکه از به اصطلاح علوم اسلامی فارغ التحصیل شدم مانند یک عوام غرق خرافات بودم و آن خرافات، مفتریات و فنون مذهبی را به خیال حقایق دینی پذیرفته بودم تا اینکه بحمدالله تعالی به برکت نظر و تأمل در قرآن نجات پیدا کردم و از علم و حکمت قرآنی و اسلامی بهره‌مند گردیدم و اکثر هموعان من امروز مبتلا به خرافات می‌باشند. و مقصود از ﴿وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ می‌توان گفت تمام جهان است و اگر مقصود اهالی حجاز باشد ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ اطلاق دارد و شامل تمام مؤمنین جهان می‌شود. جمله: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطَوُا﴾ دلالت دارد که برای قبض روح ستمگران و کفار، فرشتگان بسیاری مأمور می‌شوند و به سختی و عنف جان آنان را می‌گیرند.

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ (۹۴)

**ترجمه:** و هر آینه به تحقیق شما نزد ما آمدید در حال تنهایی چنانکه شما را نخستین بار آفریدیم و آنچه را به شما عطاء کرده بودیم گذاشتید پشت سرتان و نمی‌بینیم با شما شفیعان شما را که گمان داشتید ایشان در میان شما شریکان ما هستند، هر آینه به تحقیق رابطه میان شما قطع شد و آنچه می‌پنداشتید از شما گم گردید. (۹۴)

**نکات:** جمله: ﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا﴾ را خدا می‌فرماید و یا ملائکه؟ هر دو احتمال رواست و فرق نمی‌کند، ملائکه مأمور خدایند. به او می‌گویند همانطوری که در اول خقلت تنها به دنیا آمدی فعلاً وقت مرگ نیز تنهایی؛ یار، یاور و شفיעی که خیال می‌کردی با تو همراهی دارند و از تو دفاع می‌کنند با تو نیست و به مرگ پیوندها قطع می‌شود.

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ﴾ (۹۵) فَالِقُ الْأُضْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ

تَقْدِيرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ التُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ [الأنعام: ٩٥-٩٨]

**ترجمه:** محققاً خدا شکافنده دانه و هسته می‌باشد، بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون آورنده مرده است از زنده، این است خدایتان پس به کجا برده می‌شوید (۹۵) اوست شکافنده صبح و قرار داده شب را برای آرامش و خورشید و ماه را برای حساب، این است اندازه گرفتن خدای عزیز دانا (۹۶) و اوست خدایی که قرار داد برای شما ستارگان را تا به واسطه آنها در تاریکی‌های بیابان و دریا راه یابید، همانا تفصیل دادیم آیات را برای قومی که بدانند (۹۷) و اوست آنکه شما را از یک نفس ایجاد کرد، پس شما را جای قرار و جای امانتی است، هر آینه تفصیل دادیم آیات را برای قومی که بفهمند. (۹۸)

**نکات:** دانه و هسته فرقی دارد، دانه مقصود بالاصل و خوردنی است ولی هسته مقصود بالتبع و غیرخوردنی است و حق تعالی چنان حبه و هسته را می‌شکافد یکی از طرف بالا که منشأ نمو ساقه است و یکی از طرف پایین که نمو ریشه است و عجب این است که دو نیروی متضاد در این حبه و هسته به وجود می‌آید یکی میل به بالا و یکی میل به پائین و اگر کسی بخواهد قدرت حق را ببیند بهتر است به علم گیاه‌شناسی نیز مراجعه و مطالعه کند. و مقصود از ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾، معانی مختلفی احتمال داده شده و به احتمال قوی مستقر رحم مادر و ﴿مُسْتَوْدَعٌ﴾ صلب پدر است که هر بشری بدین وسیله به دنیا می‌آید. و یا ممکن است بگوییم مقصود آن است که بعضی عمرها زیاد است و بعضی زود فوت می‌کنند.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مَاتِرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مُشْتَبِهًا وَعَيْرٍ مُتَشَبِهًا انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ [الأنعام: ٩٩-١٠١]

**ترجمه:** و اوست آنکه نازل نمود از آسمان آب را، پس به وسیله آن رستنی هر چیزی را بیرون آوردیم و از آن رستنی، جوانه سبزی برآوردیم که از آن بیرون می‌آوریم دانه‌های متراکم و روی

هم چیده را و از درختان خرما از شکوفه‌های آن خوشه‌های نزدیک و دسترس و (نیز) بوستانهایی از انگور و زیتون و انار شبیه بهم و غیر شبیه بهم (پدید آوردیم)، بنگرید به سوی میوه آنها چون میوه داد و به (نحوه) رسیدنشان. به تحقیق در اینها هر آینه آیاتی است برای قومی که ایمان می‌آورند (۹۹) و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند در حالیکه خدا ایشان را آفریده و از روی نادانی برای او پسرها و دخترها تراشیده‌اند، او منزه و برتر است از آنچه وصف می‌کنند (۱۰۰) پدیدآورنده آسمانها و زمین است، کجا برای او فرزندی می‌باشد در حالیکه او را همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و او به هر چیزی داناست. (۱۰۱)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ...﴾ ممکن است بت پرستان مکه باشند که بین خدا و جن نسبتی قائل بودند و اجنه را فرزندان خدا می‌دانستند و ممکن است قوم مجوس باشند که قائلین به الهین می‌باشند و آنان را تنویه می‌گویند. زیرا دو مؤثر قائلند: یزدان و اهریمن و می‌گویند: اهریمن دیو است که به اصطلاح ما به دیو شیطان گفته می‌شود و این دیو را که از جن می‌باشد خالق شرور می‌دانند و یزدان را خالق خیرات می‌دانند در حالیکه بعضی از ایشان اهریمن را مخلوق یزدان می‌دانند و می‌گویند چون خدا فکر کرد در مملکت خود و بزرگی آن، به عجب آمد و به واسطه خودپسندی او اهریمن به وجود آمد و بعضی گویند یزدان در قدرت خود شک کرد و از این شک شیطان، یعنی اهریمن بوجود آمد. بنابراین معلوم می‌شود اهریمن را حادث می‌دانند و چیزی که حادث است شریک واجب‌الوجود قدیم بالذات نمی‌شود. و مقصود از: ﴿وَحَرَّفُوا لَهُ وَبَيْنَ وَبَيْنَتِ﴾، نصاری و مشرکین عرب بودند که برای خدای تعالی پسر و دختر قائل بودند و مشرکین عرب ملائکه را دختران خدا می‌دانستند. و ﴿بَدِيعُ﴾ که یکی از صفات الهی است به معنی خلق کردن بدون سابقه و بدون ماندی از سابق آفریدن است.

﴿ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۰۲-۱۰۳]

**ترجمه:** این است خدا پروردگار شما، نیست ملجأ و معبودی جز او، آفریننده هر چیزی است، پس او را عبادت کنید و او بر هر چیزی وکیل و کارساز است (۱۰۲) دیده‌ها او را درک نمی‌کنند و او دیده‌ها را درک می‌کند و اوست لطیف آگاه. (۱۰۳)

**نکات:** پس از آنکه حق تعالی اثبات کرد یکتایی و بدون شریک داشتن خود را در این آیه می‌فرماید ملجأ و معبود و قاضی‌الحاجاتی جز او نیست و عبادت و کرنش مخصوص او است که خالق هر چیزی



و بر هر چیزی وکیل باشد. آیه بعدش دلیل بر این است که حق تعالی دیدنی نیست زیرا آنچه دیده بشود محدود و دارای مکان است و خدا از حد و مکان منزّه است<sup>(۱)</sup>.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۱۰۴﴾ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۵﴾ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿۱۰۷﴾﴾ [الأنعام: ۱۰۴-۱۰۷]

**ترجمه:** به تحقیق آمد شما را وسائل بصیرت از جانب پروردگارتان، پس آنکه بینا گردد به نفع خود اوست و آنکه کور باشد پس بر ضرر اوست و من بر شما نگهبان نیستم (۱۰۴) و این چنین بیان می‌کنیم آیات را به صورتهای گوناگون (تا حجت را تمام کنیم) و تا اینکه (بدخواهان) بگویند درس گرفته‌ای و تا بیان کنیم آن را برای قومی که دانابند (۱۰۵) پیروی کن آنچه از پروردگارت به سوی تو وحی می‌شود، نیست معبود و ملجأی جز او و اعراض کن از مشرکین (۱۰۶) و اگر خدا می‌خواست شرک نمی‌آوردند و تو را بر ایشان نگهبان قرار ندادیم تو بر ایشان کارساز و وکیل نیستی. (۱۰۷)

**نکات:** چون هر آیه‌ای از آیات قرآن سبب بصیرت است به خود آیه بصیرت اطلاق شده اطلاق سبب بر مسبب، بنابر این آیات قرآن وسیله بصیرت بلکه عین بصیرت است و باید ملت ما به وسیله قرآن بینا و بیدار گردند و به امور دنیا و آخرت خود بینا باشند و مقصود از جمله: ﴿لِيُقُولُوا دَرَسْتَ﴾ این است که ما قرآن را به صورتهای گوناگون می‌فرستیم برای ازدیاد کفر ایشان که بگویند به فکر خود و با گفتگوی با دانشمندان و با مدارست این آیات را درست کرده و جهت دیگر برای تدریجی بودن قرآن این است که طالبین دانش خوب آن را درک کنند و برای آنان روشن گردد. و مقصود از جمله: ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا﴾ این است که اگر خدا می‌خواست وسانلی فراهم می‌کرد که مشرکین به زور و به ناچاری موحد شوند ولی خدا نخواستہ اعمال قدرت کند و بندگان را مجبور سازد.

۱- آنچه مولف رحمته در این زمینه ذکر می‌کند یکی از عقاید شیعه‌ی اعتزالی است که تا هنوز نزد مولف باقی مانده است اما عقیده‌ی اهل سنت و جماعت آن است که خداوند در روز قیامت دیده می‌شود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿۲۲﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] «آن روز چه‌روهایی تازه (و شاداب) است. به سوی پروردگارش می‌نگرد». و این روایت مختص مومنان است و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه به صورت متواتر روایت شده‌اند. نگا: تعلیق مصحح در هامش تفسیر آیه ۳ از سوره بقره و تفسیر آیات ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت از این کتاب. [مُصحح]

وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَدْرُهُمْ فِي طُعَيْنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾

[الأنعام: ۱۰۸-۱۱۰]

**ترجمه:** و دشنام مدهید آنان را که غیر خدا را می خوانند، پس ایشان دشنام می دهند خدا را برای عداوت بدون دانش، این چنین زینت دادیم برای هر امتی عملشان را، سپس به سوی پروردگارشان بازگشت ایشان است پس او خبر می دهد ایشان را به آنچه می کرده اند (۱۰۸) و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که اگر برای آنان آیتی بیاید البته به آن ایمان می آورند، بگو جز این نیست که آیات نزد خدا (و به قدرت او) است و شما چه می دانید که چون آن آیات بیاید (باز) ایمان نمی آورند (۱۰۹) و دلها و دیده های ایشان را (از درک حقایق) می گردانیم چنانکه در اولین بار ایمان نیاوردند و رها می کنیم ایشان را در طغیانشان سرگردان بمانند. (۱۱۰)

**نکات:** یکی از صفات زشت، فحاشی و دشنام دادن است. جمله: ﴿لَا تَسْبُوا...﴾ دلالت دارد که دشنام به مشرکین که بدترین خلق خداوند است چه برسد به دیگران، حال باید تعجب کرد با چنین آیه چگونه مسلمین یک دیگر را سب و لعن و دشنام می دهند، این فرقه به آن فرقه، خصوصاً کسانی که مدعی پیروی ائمه علیهم السلام هستند چگونه به اصحاب رسول و مسلمین اولیه فحش می دهند با اینکه آنان هر چه بودند مسلمان بودند. و مقصود از جمله: ﴿زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ﴾ این است که چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته و صفات انسانی، حیوانی و حب و بغض را به او داده و از کار زشت او جلوگیری نکرده پس چون خدا ایشان را آزاد گذاشته و منع ننموده، گویا او زینت داده و او خواسته که مختار باشند و هر کاری می خواهند بکنند. جمله: ﴿أَقْسَمُوا بِاللَّهِ...﴾ راجع به کفاری است که غیر از قرآن معجزات دیگری می خواستند و قسم می خوردند که اگر آنرا بیاوری ما حتما ایمان می آوریم، مثلاً می خواستند که کوه صفا را طلا کن، خدا می فرماید این کارها فقط به اختیار خدا و به قدرت اوست، پیغمبر این کارها را نمی تواند انجام دهد، ثانیاً: اگر خدا برای تصدیق او این کارها را انجام دهد اینان ایمان نمی آورند چون کوه طلا باعث غفلت و طغیان بیشتری برای ایشان است. و جمله: ﴿نُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَدْرُهُمْ فِي طُعَيْنِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

دلیل است بر اینکه خدا کفار را به ضلالت و طغیان خودشان واگذار می‌کند و این خذلان الهی و سلب توفیق از ایشان است به واسطه طغیان و اعراض خودشان.

﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكِيَّةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾﴾

[الأنعام: ۱۱۱-۱۱۳]

**ترجمه:** و اگر که ما فرشتگان را به سوی ایشان فرو فرستیم و مردگان با ایشان سخن گویند و هر چیزی را در برابرشان گردآوریم، (باز) ایمان نمی‌آورند مگر اینکه خدا بخواهد ولیکن بیشتر ایشان نادانند (۱۱۱) و این چنین قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنانی (از) شیاطین انس و جن که برخی از ایشان به برخی دیگر گفتار باطلِ خوش ظاهر را برای فریب وحی می‌کند و اگر پروردگار تو خواسته بود بجا نیاورده بودند، پس ایشان را با آنچه به افتراء می‌گویند، رها کن (۱۱۲) و تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند به آن (گفتار فریبنده شیاطین) میل کند و تا آن را بپسندند و تا کسب کنند آنچه را کسب کنندگانند. (۱۱۳)

**نکات:** تا کسی طالب هدایت نباشد هدایت نمی‌شود و اگر چه صدها معجزه ببیند. خواسته‌ها و

سخنان خوش‌ظاهری را که با رسول خدا ﷺ می‌گفتند تمامش بهانه بود. و مقصود از ﴿شَيَاطِينَ الْإِنسِ﴾ رؤسای شرک است که حيله‌گر و دکاندار بودند و با رسول خدا به عداوت می‌پرداختند برای حفظ دکان و حسد و خودخواهی و لذا به افتراء می‌پرداختند و تهمت می‌زدند و دیگران را گول می‌زدند و مغرور می‌کردند، چنانچه ظاهر آیات فوق صراحت دارد و زمان ما نیز دکانداران خرافات دینی با حقه‌جویان همین معامله می‌کنند.

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾﴾

[الأنعام: ۱۱۴-۱۱۵]

**ترجمه:** آیا پس غیر خدا را برای حکم‌کردن بجویم و اوست آنکه نازل کرده به سوی شما این کتاب را به تفصیل: و آنان که به ایشان کتاب داده‌ایم می‌دانند که این (قرآن) از جانب پروردگارت

به حق نازل شده است پس از شک‌کنندگان مباش (۱۱۴) و سخن پروردگار تو از جهت راستی و عدالت تمام است، هیچ تبدیل‌کننده برای سخنان او نیست و اوست شنونده دانا. (۱۱۵)

**نکات:** مقصود از ﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ﴾ ظاهراً مؤمنین یهود و نصاری می‌باشند که مصدق و گواه حقانیت قرآن به اهل مکه و خود پیامبر هستند و بعضی گفته‌اند مقصود بزرگان صحابه رسولند. و مقصود از ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ این است که هیچ کس نمی‌تواند حکم خدا را عوض کند و آیات قرآن را تحریف و کم و زیاد کند و یا یک کلمه آن را بردارد و به جای آن کلمه دیگر بگذارد، پس قائلین به تحریف لفظی گویا این آیات را در قرآن ندیده‌اند.

﴿وَإِنْ تُطَعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿۱۱۶﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۱۷﴾﴾

[الأنعام: ۱۱۶-۱۱۷]

**ترجمه:** و اگر از بیشتر آنانکه در زمین اند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می‌گردانند، پیروی نمی‌کنند مگر گمان را و نیستند ایشان مگر سازنده دروغ (۱۱۶) به درستی که پروردگارت او داناتر است به آنکه گمراه است از راه او و او داناتر است به هدایت یافتگان. (۱۱۷)

**نکات:** این آیات دلالت دارد بر بطلان اکثریت و پیروی آنان گمراهی است، پس انسان باید راه حق را پیدا کند ولو اینکه روندگانش کم باشند و جمله: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ دلالت دارد بر بطلان ظن و عدم حجیت آن.

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۸﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لِيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿۱۱۹﴾ وَذَرُوا ظَهَرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيَجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿۱۲۰﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَدِّلُوَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿۱۲۱﴾﴾

[الأنعام: ۱۱۸-۱۲۱]

**ترجمه:** پس، از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده بخورید اگر شما به آیات او ایمان دارید (۱۱۸) و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید و به تحقیق (خداوند) آنچه بر شما حرام شده برای شما تفصیل داد مگر آنچه را به آن ناچار شوید و به راستی که بسیاری (از مردم، دیگران را) به هوا و هوس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند، به درستی که

پروردگارت او داناتر است به تجاوزگران (۱۱۹) و گناه آشکارا و پنهان را رها کنيد، به راستی آنانکه گناه کسب می کنند به زودی جزا داده خواهند شد به آنچه کسب کرده اند (۱۲۰) و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخوريد و به راستی که آن گناه است و به راستی که شیاطین وحی می کنند به دوستان خودشان تا با شما جدال کنند و اگر ایشان را اطاعت کنید محققا شما مشرک خواهید بود. (۱۲۱)

**نکات:** عده ای از کفار فرس پیغام دادند به مشرکین مکه که محمد ﷺ از گوشت حیوانی که خود کشته می خورد و از آنچه خدا کشته یعنی مرده نمی خورد، این سخن عده ای از مسلمین را به شک انداخت که پس باید از آنچه به دست خودمان کشته شده به طریق اولی نخوریم و لذا خطاب شده: ﴿مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾، یعنی مناط حرمت و حلیت این است که وقت ذبح نام غیر خدا برده شود و یا نشود. و مقصود از جمله: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيْحُونَ...﴾ همان مشرکین فارس می باشند و یا مقصود رؤسای همه کفار باشند.

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲۳﴾ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۴﴾﴾

**ترجمه:** آیا کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که به آن نور در میان مردم راه برود، مانند کسی است که در تاریکی ها مانده و از آن خارج شونده نیست؟ این چنین زینت داده شده برای کافران آنچه عمل می کردند (۱۲۲) و این چنین قرار دادیم در هر قریه ای بزرگترین گناهکار آن را تا در آن مکر و نیرنگ زنند و مکر نمی کنند مگر به خودشان و نمی فهمند (۱۲۳) و چون برای ایشان آیتی بیاید، گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا به ما داده شود آنچه به رسولان خدا داده شده، خدا داناتر است کجا قرار بدهد رسالت خود را، به زودی به آنانکه نافرمانی کردند برسد از جانب خدا خواری و عذاب سختی به سبب آنچه همواره مکر می کردند. (۱۲۴)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿مَنْ كَانَ مَيِّتًا...﴾ کسی است که کافر بوده و خدا او را هدایت کرده به اسلام مانند: حمزه سیدالشهداء. که حق تعالی در این آیه تشبیه کرده کافر را به مرده و مؤمن را به زنده. و

﴿أَكْبَرَ مُجْرِمِيهَا﴾، بزرگان هر شهر و مملکتی باشند که با داشتن امکانات کارشان نیرنگ و نافرمانی و حيله‌گری و استثمار مردم است و اگر آنان به راه حق بروند مردم دیگر نیز به راه هدایت می‌روند و مورد نزول: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عدی بن قیس، اسود بن عبدالمطلب و اسود بن عبد یغوث بودند که رسول خدا ﷺ را به رنج افکنده بودند و اینان بودند که می‌گفتند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ﴾ و معجزاتی مانند معجزات سایر انبیاء علیهم‌السلام می‌خواستند و همه به ذلت مبتلا شدند.

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾ وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾﴾

**ترجمه:** پس هر که را خدا هدایتش را بخواهد، سینه او را برای پذیرش اسلام می‌گشاید و هر کس را که گمراهیش را بخواهد سینه او را تنگ و سخت قرار می‌دهد که گویا به آسمان بالا می‌رود، این چنین خدا قرار می‌دهد پلیدی را بر آنان که ایمان نمی‌آورند (۱۲۵) و این است راه پروردگار تو که مستقیم است، به تحقیق تفصیل دادیم این آیات را برای قومی که متذکر شوند (۱۲۶) برای ایشان است سرای سلامت نزد پروردگارشان و اوست یاور و سرپرستان به سبب آنچه انجام می‌دادند. (۱۲۷)

**نکات:** در جمله: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ...﴾ و ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ...﴾ حق تعالی معلوم نکرده هدایت چه کس را می‌خواهد و ضلالت چه کس را می‌خواهد. اما در آیات دیگر بیان شده که هدایت کسی را می‌خواهد که طالب باشد و اعراض نکند و آنکه از هدایت الهی اعراض کند خدا ضلالت او را به اختیار خود او خواسته است. و مقصود از جمله: ﴿كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ﴾ این است که همانطوری که رفتن به بالای کوه سخت و موجب نفس تنگی می‌شود همانطور هم برای کسی که از حق اعراض دارد رفتن به راه هدایت برای او مشکل است. و از جمله: ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ استفاده می‌شود که مردمان پاک با ایمان چون از دنیا بروند به ﴿دَارُ السَّلَامِ﴾ خواهند رفت که ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ آن جاست، پس معلوم می‌شود آیه شهداء که خدا فرموده: ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾، همان دارالسلام است نه دنیا و نه عند قبرهم.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَلَكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۱۲۹﴾ يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۱۳۰﴾﴾ [الأنعام: ۱۲۸-۱۳۰]

**ترجمه:** و روزی که (خداوند) همه ایشان را محشور کند (یعنی شیاطین جن، انس و یا همه کفار را) گفته شود ای گروه جن به تحقیق بسیار از آدمیان را (پیرو) گرفتید و دوستان ایشان از آدمیان گویند پروردگارا بهره‌مند گردید بعضی از ما (دو گروه) به بعضی دیگر و رسیدیم به آن اجلی که برای ما معین کرده بودی، خدا گوید آتش جای شماس است در آن می‌مانید مگر آنچه خدا خواهد، به راستی که پروردگار تو حکیم داناست (۱۲۸) و این چنین بعضی از ستمگران را متولی بعضی دیگر قرار می‌دهیم به سبب آنچه کسب می‌کردند (۱۲۹) ای گروه جن و انس، آیا از جنس شما رسولانی برایتان نیامد که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از برخورد این روزتان بترسانند گویند (آری) ما بر ضرر خود شهادت می‌دهیم و زندگی دنیا ایشان را فریب داد و شهادت دهند بر ضرر خود که ایشان کافر بوده‌اند. (۱۳۰)

**نکات:** ﴿رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ﴾ دلالت دارد که جن و انس از یکدیگر بهره‌دنیوی برده‌اند و اما بهره‌جن این است که آدمیان از ایشان اطاعت کردند و برای آدمیان فرمانفرما شدند و اما بهره‌آدمیان همان معاصی و حيله‌گری بوده که به امر شیاطین جنی انجام می‌دادند. و جمله: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ...﴾ دلالت دارد که رسولان آدمیان از جنس آدمیان بوده و رسولانی از طرف خدا بر جن فرستاده شده که از خود جن بوده است و جمله ﴿قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا﴾، دلالت دارد که چون در دنیا برای جن و انس رسولانی مبعوث گشته و آنان به تبلیغات و اندازات رسولان نشان اعتناء نکردند و فریب دنیا را خوردند، لذا در آن روز بر علیه خود گواهی خواهند داد.

﴿ذَلِكَ أَنْ لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكِ الْقَرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفِلُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۲﴾ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِن يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفَ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ ءآخِرِينَ ﴿۱۳۳﴾﴾ إِنَّ مَا

تُوعَدُونَ لَأَنْتُمْ مُمْعِرِينَ ﴿۱۳۵﴾ قُلْ يَقَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَقِيبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۳۶﴾ [الأنعام: ۱۳۱-۱۳۵]

**ترجمه:** این بعثت رسل برای این است که پروردگار تو از روی ستم قریه‌ها را هلاک نکرده در حالیکه اهل آنها غافل باشند (۱۳۱) و برای هرکس درجاتی است از اثر آنچه کرده‌اند و پروردگار تو از آنچه می‌کنند غافل نیست (۱۳۲) و پروردگار تو بی‌نیاز صاحب رحمت است، اگر بخواهد شما را می‌برد و پس از شما آنچه را بخواهد جانشین شما می‌گرداند همچنان که شما را از نسل قوم دیگری ایجاد کرد (۱۳۳) به راستی آنچه وعده داده شده‌اید آمدنی است و شما عاجزکننده حق نیستید و گریزی ندارید (۱۳۴) بگو ای قوم من به قدر توانایی خود عمل کنید به راستی که من نیز عمل کننده‌ام، پس به زودی خواهید دانست که عاقبت نیک سرا برای کیست به درستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند. (۱۳۵)

**نکات:** جمله: ﴿أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ...﴾ دلالت دارد بر قبح عقاب بلا بیان و با بعث رسل

اتمام حجت شده و دیگر پس از رسل حجتی نیست. ﴿رَبُّكَ الْغَنِيُّ﴾ دلالت دارد بر بی‌نیازی حق تعالی از تمام مخلوقات و از عبادت آنها. و بعضی در جمله ﴿أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ﴾ استدلال کرده‌اند که تکلیف به قدر تمکن است و حق تعالی بیش از تمکن تکلیف نخواست است. ولی ظاهر آن است که این آیه مربوط به تکلیف نیست بلکه راجع به توبیخ است که خطاب به مشرکین مکه می‌باشد، یعنی؛ ای پیغمبر به ایشان بگو هر چه از دستتان برآید کوتاهی نکنید که مرا از انجام وظیفه رسالت و تبلیغ باز نخواهید داشت.

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرَعِيهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾ وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۷﴾ وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءَ بِرَعِيهِمْ وَأَنْعَمَ حُرِمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَمَ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾﴾ [الأنعام: ۱۳۶-۱۳۸]

**ترجمه:** و برای خدا از از زراعت و چهارپایانی که خود ایجاد کرده، بهره‌ای قرار دادند پس به گمان خود گفتند: این برای خدا و این هم برای شریکانی که قرار دادیم، پس آنچه برای شریکانشان بود به خدا نمی‌رسید و آنچه برای خدا بود به شریکانشان می‌رسید، بد است آنچه



حکم می‌کنند (۱۳۶) و این چنین شرکای ایشان برای بسیاری از مشرکین کشتن اولادشان را زینت دادند تا ایشان را هلاک کنند و تا دینشان را بر ایشان ملبس کنند و اگر خدا خواسته بود این کار را نمی‌کردند، پس ایشان را رها کن با آنچه به دروغ می‌بندند (۱۳۷) و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است نمی‌خورد اینها را مگر کسی که ما بخواهیم به گمانشان. و چهارپایانی دیگر که پشت‌هاشان (برای سواری) حرام شده و چهارپایان دیگری که نام خدا را بر آنها نمی‌برند، (این احکام) افتراء بر خداست، به زودی خدا ایشان را به سبب آنچه به دروغ می‌بیسستند جزا خواهد داد. (۱۳۸)

**نکات:** در زمان جاهلیت قوانین و احکام غلطی به وجود آورده بودند و متولیان بتکده از آن احکام سوءاستفاده می‌کردند و جاعل آن احکام خود متولیان بودند، از آن جمله این بود که هر چه خدا به ایشان داده بود از زراعت و چهارپایان مانند جو، خرما، بز، میش، گاو و شتر یک سهم و قسمتی از آنها را به نام خدا قرار می‌دادند و یک سهم برای بت و متولی بتکده و اگر سهم بتکده هلاک و یا فاسد می‌شد از آنچه سهم الله بود می‌زدند به حساب بتکده و می‌دادند به متولیان آن ولی اگر از سهم الله فاسد می‌شد و از بین می‌رفت چیزی به جای آن نمی‌گذاشتند و اگر به قحط گرفتار می‌شدند سهم الله را تصرف می‌کردند ولی به سهم بتکده کاری نداشتند و اگر سهم الله نمو می‌کرد و یا می‌زایید آن را به حساب بتکده می‌آوردند و می‌گفتند: این بتان خرج دارند. به هر حال از سهم بتان به حساب خدا نمی‌آمد ولی از سهم خدا خرج بتکده می‌شد.<sup>(۱)</sup>

قسم دوم: از احکام فاسدهٔ ایشان این بود که دخترهای خود را از ترس فقر و تزویج زنده زنده دفن می‌کردند و پسرهای خود را نذر و قربانی بت‌ها می‌کردند و این اعمال جنایتکارانه در نظرشان تسویل و تزیین شده بود.

قسم سوم: از احکام باطلهٔ ایشان این بود که مقداری از چهارپایان و زراعتی که کنار می‌گذاشتند می‌گفتند: این ممنوع و حرام است، ﴿لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ﴾، هیچکس نباید از آن بخورد جز متولیان بتکده.

قسم چهارم: از احکام باطلهٔ ایشان این بود که حیواناتی را بنام بحائر و سوائب و حوامی آزاد می‌گذاشتند و می‌گفتند: بر پشت آنها سوار شدن حرام است: ﴿حَرِّمَتْ ظُهُورُهُمْ﴾.

قسم پنجم: ﴿أَنْعَمُ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾، بر پشت حیوانات معینی حج نمی‌کردند و نام خدا یعنی «البیک اللهم» را نمی‌بردند و همچنین در ذبح، نام خدا را بر آنها ذکر نمی‌کردند. و اقسام

دیگری از احکام داشتند که در آیه ذیل خواهد آمد:

﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَمِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءَ سَيَجْرِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۴۰﴾﴾  
[الأنعام: ۱۳۹-۱۴۰]

**ترجمه:** و گفتند آنچه در شکمهای این چهار پایان است مخصوص مردان ما و حرام است بر همسران ما و اگر آنچه در شکم مرده بود پس مرد و زن در آن شریکند، به زودی خدا وصف ایشان را جزا خواهد داد، به راستی که او حکیم داناست (۱۳۹) محققاً زیان کردند آنان که اولاد خود را از روی بی‌خردی و نادانی کشتند و آنچه را خدا روزیشان نموده بود، حرام کردند از روی افتراء بر خدا. به تحقیق گمراه شدند و طالب هدایت نبودند. (۱۴۰)

**نکات:** قسم ششم: از احکام فاسده ایشان این بود که هر چه در شکم حیوانات بود اگر زنده متولد می‌شد می‌گفتند: این خالص برای مردها می‌باشد و بر زنان حرام است و اگر مرده متولد می‌شد می‌گفتند: همه در آن شرکت دارند. و این احکام را بر خدا افتراء می‌بستند.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مُمْتَلِبَهَا وَعَيْرٍ مُتَشَبِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَعَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۴۱﴾ وَمِنَ الْأَنْعَمِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۴۲﴾ تَمَنَّىٰ أَرْوَاحٌ مِّنَ الضَّالِّينَ أُنثَىٰ وَمِنَ الْمَعْرِزِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدَ كَرِيمٍ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثَىٰينَ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَىٰينَ نَبِيُّنِ بَعْلَمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۴۳﴾ وَمِنَ الْأَبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدَ كَرِيمٍ حَرَّمَ أُمَّ الْأُنثَىٰينَ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَىٰينَ أَم كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّكُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۴﴾﴾  
[الأنعام: ۱۴۱-۱۴۴]

**ترجمه:** و او آن خدایی است که ایجاد کرد بوستانهای با داربست و بی‌داربست و درخت خرما و کشتزار با محصولات و خوراکیهای گوناگون و زیتون و انار شبیه به هم و غیر شبیه به هم، از ثمرات آنها وقتی ثمر داد بخورید و حق آن را روز درو کردن (و چیدن) آن، بدهید و اسراف مکنید

زیرا او دوست نمی‌دارد اسراف‌کنندگان را (۱۴۱) و از چهارپایان، برای بارکشی و فرش (آفریده است)، از آنچه خدا روزی شما کرده بخورید و گامهای شیطان را پیروی نکنید زیرا او برای شما دشمن آشکاری است (۱۴۲) (آفرید) هشت زوج را، از گوسفند دو تا و از بز دو تا، بگو: آیا (خدا) آن دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه رحمهای آن دو ماده بردارد؟ از روی علم خبر دهید مرا اگر راست می‌گوئید (۱۴۳) و از شتر دو تا و از گاو دو تا (آفرید) بگو آیا آن دو نر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه را رحمهای آن دو ماده در بردارد، یا هنگامی که خدا شما را به این سفارش کرد شما حاضر بودید؟ پس کیست ظالم‌تر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء ببندد تا مردم را بدون علم گمراه کند، به راستی که خدا هدایت نمی‌کند قوم ستمکاران را. (۱۴۴)

**نکات:** طبق این آیات حق تعالی تمام میوه‌جات و حبوبات را آفریده که انسان بهره برد و باید حقی هر میوه را چه انار و چه زیتون و چه میوه‌جات دیگر و حبوبات دیگر همه را وقت درو و چیدن بدهد یعنی زکات را بپردازد. زیرا ﴿ءَاتُوا حَقَّهُ﴾ امر است و امر حقیقت در وجوب است، پس زکات واجب منحصر به ۹ چیز که فقهاء گفته‌اند نمی‌باشد. و مقصود از آیات ﴿ثَمْنِيَّةَ اَرْوَاحٍ...﴾ تا آخر این است که اهل جاهلیت، گاهی نر و گاهی ماده این حیوانات را بر خود حرام می‌کردند و گاهی توی شکمی را حرام می‌کردند، خدا این آیات را نازل نموده برای رد احکام آنان.

﴿قُلْ لَا اَجِدُ فِي مَا اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلٰى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ مَيْتَةً اَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا اَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَاِنَّهُ رِجْسٌ اَوْ فِسْقًا اٰهْلًا لِّغَيْرِ اللّٰهِ بِهِۦٓ فَمَنْ اَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَاِنَّ رَبَّكَ عَفُوٌّ رَّحِيْمٌ ﴿١٤٥﴾ وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُوْمَهُمَاۗ اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَاۗ اَوْ الْحَوَايَاۗ اَوْ مَا اَحْتَلَطَ بِعَظْمٍۙ ذٰلِكَ جَزٰٓئِنٰهُمۡ بِبِعْيِهِمْۗ وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ﴿١٤٦﴾ فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَّسِعَةٍ وَّلَا يُرَدُّ بِاْسُهُۥ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِيْنَ ﴿١٤٧﴾﴾

[الأنعام: ۱۴۵-۱۴۷]

**ترجمه:** بگو: در آنچه به من وحی شده هیچ چیز برخوردارنده‌ای که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم مگر اینکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد زیرا آن پلیدی است و یا حیوانی که (هنگام ذبح) از روی فسق نام غیر خدا به آن برده شده باشد، پس هرکس ناچار شد (به خوردن آنها) در صورتی که از روی ستم و سرکشی نباشد و (از حد ضرورت) تجاوز نکند پس به راستی که پروردگار تو آمرزنده رحیم است (۱۴۵) و بر آنکه بیهودند هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند پیه آنها را بر ایشان حرام کردیم مگر پیهی که بر پشت آنها و یا روده‌ها باشد و یا آنچه با استخوانی آمیخته باشد، این چنین جزا دادیم ایشان را به

سبب ستمشان و به درستی که ما راستگوییم (۱۴۶) پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما صاحب رحمت و وسعه است و غضب و سطوت او از گروه گنهکاران رد نمی‌شود. (۱۴۷)

**نکات:** حکم ناچاری و اضطراب که در این آیات آمده حد و حدود آن در سوره بقره آیه ۱۷۳ بیان شد.

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الحُجَّةُ البَلِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَلَكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾﴾

[الأنعام: ۱۴۸-۱۴۹]

**ترجمه:** آنان که به خدا شرک آورده خواهند گفت اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما مشرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم، آنان که پیش از ایشان بودند نیز این چنین تکذیب (انبیاء) نمودند تا آنکه عذاب ما را چشیدند، بگو آیا نزد شما دانشی است پس آنرا برای ما بیرون آورید، شما پیروی نمی‌کنید مگر گمان را و نیستید جز دروغ سازان (۱۴۸) بگو پس (دلیل و) حجت رسا برای خدا است، اگر می‌خواست همه شما را هدایت کرده بود. (۱۴۹)

**نکات:** این آیات دلیل بر بطلان جبر است زیرا مشرکین شرک خود را به خواست خدا و اراده او می‌دانستند و خود را مقصر می‌دانستند، حق تعالی ایشان را رد کرده و چنین گفتار را تکذیب خدا و رسول شمرده و آن را مستحق عذاب دانسته است.

﴿قُلْ هَلَمْ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْهِمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَلَّيْتُ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾﴾

[الأنعام: ۱۵۰-۱۵۱]

**ترجمه:** بگو ببیاورید گواهانتان را آن کسان را که گواهی می‌دهند که خدا این حرامها را (که شما قائلید) حرام کرده، پس اگر خود گواه بر قول خود شدند تو با ایشان گواهی مده و پیروی مکن هواهای آنانکه به آیات ما تکذیب کردند و آنانکه به آخرت ایمان نمی‌آورند و ایشان برای پروردگار خود شریک می‌گیرند (۱۵۰) بگو ببیاید تا آنچه را پروردگار شما بر شما حرام کرده برایتان بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک نکنید و به والدین احسان نمایید و اولاد خود را از

جهت فقر مکشید، ما شما و ایشان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت چه آشکار آن و چه سری آن نزدیک نشوید و نفس محترمی را که خدا حرام کرده مکشید مگر بحق، این‌ها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما ببندیشید. (۱۵۱)

**نکات:** جمله: ﴿لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ...﴾ دلالت دارد که پیروی آراء مردم جائز نیست، آراء مردم غالباً یا عقاید پدر و مادری است و یا چون بزرگان به نظر ایشان، گفته‌اند به آن توجه دارند و یا به واسطه شبهاتی به چیزی معتقد شده‌اند و حاضر نیستند عقل خود را به کار اندازند و عقل را قاضی کنند و یا به عقیده ای نشو و نما کرده و به آن الفت گرفته و جدا شدن از آن برای ایشان مشکل است و امثال اینها که تماماً بدون مدرک الهی می‌باشد و نباید انسان پیروی کند.

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصْنُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۲﴾ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصْنُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾﴾

[الأنعام: ۱۵۲-۱۵۳]

**ترجمه:** و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به وجهی که نیکوتر باشد تا هنگامی که به رشد خود برسد و کیل، ترازو و میزان را تمام بدهید عادلانه، کسی را مکلف نمی‌کنیم مگر به اندازه وسعش و چون سخن گوئید به عدالت گوئید و اگر چه درباره خویشان باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این است آنچه خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما متذکر گردید (۱۵۲) و محققاً این است راه من در حالیکه راست است پس آنرا پیروی کنید و راههای دیگر را پیروی نکنید که شما را از راه خدا جدا و پراکنده می‌کند، این است آنچه خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما پرهیزگار شوید. (۱۵۳)

**نکات:** آنچه در این سه آیه امر و نهی شده مجموعه‌ای است از وسائل سعادت که حق تعالی آنها را راه راست خود معرفی کرده و پیروی آن را از بندگان خواسته. اما کسانی که قرآن را به میل خود تأویل و تحریف کرده‌اند در زیارتی به نام زیارت عید غدیر نوشته‌اند: هذا صراطی، در این آیه یعنی علی علیه السلام است، سخن ایشان بازی با قرآن و بدون قرینه است. و مقصود از: ﴿لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ همان راه‌های غیر قرآنی و راه‌های خرافاتی یعنی راه عرفان و فلسفه‌های بشری و مذاهب من درآوری است.

﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۱﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۵۲﴾ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴿۱۵۳﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۴-۱۵۷]

**ترجمه:** سپس به موسی کتاب دادیم برای آنکه نعمت را تمام کنیم بر آنکه نیکوکار است و برای تفصیل و بیان بودن بر هر چیزی و برای آنکه هدایت و رحمتی باشد. باشد که ایشان به ملاقات پروردگارش ایمان بیاورند (۱۵۴) و این (یعنی قرآن) کتابی است که آنرا با برکت نازل کردیم پس آنرا پیروی کنید و پرهیزگار باشید تا باشد که مورد رحمت شوید (۱۵۵) تا اینکه مبدا بگوئید همانا کتاب بر دو طائفه پیش از ما (یهود و نصاری) نازل شد و حَقًّا ما از خواندن ایشان غافل بودیم (۱۵۶) و یا بگوئید اگر بر ما کتاب نازل شده بود البته ما از آنان بهتر هدایت می‌شدیم، پس به تحقیق شما را از پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمتی آمد. پس کیست ظالم‌تر از آنکه آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند، به زودی آنان را که از آیات ما روی می‌گردانند به سبب اعراضشان به عذابی سخت جزاء خواهیم داد. (۱۵۷)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که تورات کتاب مفصلی بوده که بیان هر چیزی از امور دین بوده و اگر قوم یهود از آن پیروی می‌کردند به هدایت و سعادت می‌رسیدند. و جمله: ﴿يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ﴾ دلالت دارد که عذاب دنیا و آخرت اهل کتاب و مسلمین به واسطه اعراض و بی‌خبری ایشان از کتاب آسمانی می‌باشد.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضَرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿۱۵۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۸-۱۵۹]

**ترجمه:** آیا منتظرند و ایمان نمی‌آورند مگر اینکه فرشتگان برای ایشان بیایند و یا پروردگار تو بیاید و یا بعضی از آیات پروردگار تو بیاید، روزی که بعضی از آیات پروردگار بیاید ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا با ایمان خود کار خوبی نکرده باشد، فائده ندارد، بگو

منتظر باشید که ما منتظریم (۱۵۸) به راستی آنانکه دین خود را فرقه فرقه ساختند و شیعه شیعه شدند، در هیچ مورد تو از ایشان نباشی، فقط امر ایشان به سوی خداست سپس خدا خبر می دهد ایشان را به آنچه می کرده اند. (۱۵۹)

**نکات:** در جملات: ﴿أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ...﴾ ظاهراً آمدن پروردگار اشاره به آمدن عذاب او می باشد و شاید این آیه اشاره باشد به توقعاتی که اصحاب موسی از موسی عليه السلام داشتند و اصحاب محمد عليه السلام نیز همین توقعات را از او داشتند، گاهی می گفتند: برای هر یک هر یک ما ملائکه نازل کن و گاهی چیزهای دیگری را می خواستند و جمله: ﴿فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا﴾ دلالت دارد که رسول خدا عليه السلام و حق تعالی بیزارند از این فرقه های اسلامی به نام شیعه فلان و شیعه فلان و رسول خدا عليه السلام از هیچ کدام ایشان نیست بلکه رسول خدا مسلمان بود و اسلام نام دین او بود نه سنی بود، نه شیعه، نه جعفری، نه حنفی و نه غیر اینها.

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۰﴾ قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِثْلَهُ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۶۱﴾ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾﴾

**ترجمه:** کسی که کار نیکی بیاورد جزای او ده برابر است و کسی که کار بد بیاورد جزا داده نمی شود مگر به مانند آن. و ایشان مورد ستم نمی شوند (۱۶۰) بگو به راستی که پروردگار مرا هدایت کرده به راه راست، به دین استوار پابرجا، کیش ابراهیم حق جو و او از مشرکین نبود (۱۶۱) بگو که نماز، آداب حج، زندگی و مماتم برای خدای پروردگار جهانیان است (۱۶۲) نیست شریکی برای او و به همین مأمورم و من اولین مسلمانم. (۱۶۳)

**نکات:** مقصود از حسنه، چون مطلق است باید هر کار نیکی باشد و همچنین سیئه هر کار بدی است. از کلمه ﴿نُسُكِي﴾ معلوم می شود که باید قربانی که یکی از مناسک حج است فقط برای خدا باشد. و جمله ﴿أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ دلالت دارد که خود رسول خدا عليه السلام مأمور بوده که اسماً و رسماً مسلمان و نام او مسلمان باشد.

﴿قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾

[الأنعام: ۱۶۴]

**ترجمه:** بگو آیا غیر خدا پروردگاری بجویم و اوست پروردگار هر چیزی و هیچ کس کاری نمی کند مگر برای خودش و هیچکس بار گناه دیگری را عهده دار نیست، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت شما است پس او خبر می دهد شما را به آنچه در آن اختلاف می کردید. (۱۶۴)

**نکات:** ربّ به معنی صاحب اختیار و پرورش دهنده است و ارباب از همین ماده است یعنی کسی

که پرورش بندگان و حوائج ایشان را اداره کند جز خدا نیست نه ملائکه، نه انبیاء و نه غیر ایشان. و ﴿لَا تَزِرُ﴾ دلالت دارد که هرکس کار بدی و یا خوبی کرده بر عهده خودش می باشد و به دیگران مربوط نیست، خصوصاً گذشتگان از این امت هر کاری کرده اند مسؤلیت بر گردن خودشان است و آیندگان نباید کار آنان را مورد بهانه قرار دهند و خود به کاری نپردازند جز ذکر آنان.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلِيفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَعَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

[الأنعام: ۱۶۵]

**ترجمه:** و او خدایی است که شما را جانشینان زمین قرار داد و بعضی از شما را به درجات برتر از بعض دیگر نمود تا شما را در آنچه به شما داده بیازماید، به درستی که پروردگار تو سریع العقاب و براستی که او آمرزنده رحیم است. (۱۶۵)

**نکات:** ﴿جَعَلَ لَكُمْ خَلِيفَ الْأَرْضِ﴾ دلالت دارد که تمام این امت خلیفه هستند برای گذشتگان

نه اینکه خلیفه خدا باشند مانند حضرت آدم علیه السلام که او نیز خلیفه گذشتگان بود. و جمله: ﴿رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ﴾ دلالت دارد که حق تعالی در عقل، مال و رزق بعضی را بر بعض دیگر برتری داده اما نه به جهت عجز، یا جهل و یا بخل بلکه برای اینکه بندگان خود را به این وسایل آزمایش کند. در گلشن قدس گفته ام:

همه افعال او با چند و چونست	ولسی از فهم ما وجهش برونست
اگر گویی چرا عقلی که داده است	به بعضی کم به آن دیگر زیاد است
جوابت آنکه دادش چون زداد است	چرا و چون ما جمله زیاد است
خدایی که حکیم و اصل داد است	به هر کس هرچه قابل بوده داده است



بشر از ابتدا نی هست قابل  
 یکی حق جو شد و شد عقل کامل  
 یکی دیگر به شهوتهای تن رفت  
 به ضد عقل و طبق نفس راندی  
 اگر عقل همه می بود کامل  
 تمام کار عالم بود تعطیل  
 نبودی کارگر نی کارفرما  
 اگر می شد مساوی عقل قسمت  
 بشر با گرگ و سگ بودند همدوش  
 و گر درندگان با عقل بودند  
 مسلم هست نزد هر خردهمند  
 ندانند بنده اسرار خدا را

که حق بخشد و را یک عقل کامل  
 به تدریجش تکامل گشت حاصل  
 به دنبال هوای خویشتن رفت  
 خرد مستور و اندر نقص ماندی  
 یکی بهر دگر نی بود عامل  
 نبودی کارها را نظم و تشکیل  
 نگشتی در جهان حل معما  
 نمی شد رام حیوانی به خدمت  
 بدی یکسان همه انسان و خرگوش  
 زانسان راحتی را می ربودند  
 که کس نی آگه از کار خداوند  
 نزیید گفتن چون و چرا را



## سورة الأعراف (مکیة وهي مئتان وست آیات)

### سورة أعراف مکی و دارای ۲۰۶ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْمَصَّ ١﴾ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ ۚ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ ۚ أُولَٰئِكَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات والصفات رحمن رحیم\* المص (۱) کتابی است که به سوی تو نازل شده پس در سینهات از آن فشار و تنگی نباشد، تا به وسیله آن بترسانی و برای مؤمنین تذکری باشد (۲) پیروی کنید آنچه را که از پروردگارتان به سوی شما نازل شده و غیر از او اولیای دیگری را پیروی نکنید، پند گیرندگان کمند. (۳)

**نکات:** در اینجا چون از عظمت و خصوصیات قرآن یادی شده باز حروف هجا آمده برای توجه دادن مخاطبین. جمله: ﴿لَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ ۚ أُولَٰئِكَ﴾ دلالت دارد که از غیر قرآن و خدا نباید پیروی کرد و ولی و سرپرستی جز خدا نیست.

﴿وَكُم مِّن قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بِأُسْنَا بَيْنَنَا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ٤﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٥﴾ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ٦﴾ فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ٧﴾

**ترجمه:** و چه بسا قریه‌هایی که آنها را هلاک کردیم که عذاب ما بر آنان آمد در شب و یا در حالیکه ایشان در خواب نیم روز بودند (۴) پس هنگامی که عذاب به سویشان آمد سخنی نداشتند جز اینکه گفتند محققاً ما ستمگر بودیم (۵) پس البته ما سؤال می‌کنیم آنان را که به سویشان رسول فرستاده شد و البته سؤال می‌کنیم پیغمبران فرستاده شده را (۶) و البته سرگذشتشان را به علم و دانش برایشان بخوانیم و ما غائب (از احوال و اعمالشان) نبوده‌ایم. (۷)

**نکات:** جمله: ﴿فَلَنْسَأَلَنَّ...﴾ دلالت دارد که از تمام امت‌ها و از خود پیغمبران سؤال و مؤاخذه خواهد شد، پس کسی به خبر مجعولی اعتماد نکند و نگوید شیعهٔ فلان و پیرو فلان سؤال و جواب ندارد. جمله: ﴿وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾ دلالت دارد که خدا همه جا حاضر و ناظر است و از اعمال بنده مطلع است.

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾﴾ [الأعراف: ۸-۹]

**ترجمه:** و سنجش اعمال در آن روز حق است، پس هرکس ترازوهای او سنگین در آید همانان رستگارانند (۸) و کسی که ترازوهای او سبک در آید ایشانند آنانکه به خودشان زیان وارد کردند به سبب آنکه به آیات ما ستم می‌کردند. (۹)

**نکات:** حقیقت میزان و کیفیت و کمیت آن بر ما مخفی است ولی به طور اجمال باید ایمان داشت. و کلمه ﴿مَوَازِينُهُ﴾ دلالت دارد که هرکس چندین میزان دارد، با یکی اعمال او و با دیگری ایمان او و با دیگری رفتار او سنجیده می‌شود.

﴿وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَةً قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿۱۰﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿۱۱﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴿۱۲﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿۱۳﴾ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿۱۴﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿۱۵﴾﴾

[الأعراف: ۱۰-۱۵]

**ترجمه:** و به تحقیق که ما شما را در زمین تمکن دادیم و برای شما در آن وسایل معاش قرار دادیم چه کم شکر می‌گزارند (۱۰) و به تحقیق ما شما را خلق کردیم آنگاه صورت بخشیدیم سپس به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس سجده کردند جز ابلیس، که از سجده کنان نبود (۱۱) (خدا به ابلیس) گفت: چه مانع شد تو را که سجده نکردی چون امرت کردم، گفت: من بهتر از اویم مرا از آتش آفریدی و او را از گل (۱۲) گفت: پس فرود آی از آن مقام و درجه که تو را نرسد در آن بزرگی نمودنت. پس بیرون رو که تو از خوارشدگانی (۱۳) گفت: مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته شوند (۱۴) گفت: محققاً تو از مهلت یافتگانی. (۱۵)

**نکات:** جمله: ﴿مَكَانَكُمْ﴾ دلالت دارد که زمین را خدا در اختیار بشر قرار داده و وسایل معاش به او داده تا او زمین را آباد کند و معاش خود را اداره کند. در جمله: ﴿خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ﴾ چون ضمیر مخاطب جمع است دلالت دارد که مقصود خلقت فردی نیست بلکه خلقت نوعی است و ملائکه در پیشگاه نوع بشر باید متواضع باشند. مقصود از ﴿أَسْجُدُوا﴾، همان فروتنی برای بشر است نه سجده عبادتی و شیطان که از تکبر و کفر گفت: «أنا خیر منه» به قیاس عقلی تمسک جست که آتش فروغی دارد و بهتر از خاک تیره است و بهتر برای پست‌تر نباید سجده کند ولی غافل از اینکه قیاس باطل است، زیرا اگر قیاس صحیح بود ملائکه باید به قیاس عقلی تمسک جویند زیرا ملائکه از نورند و نور به طریق اولی بهتر از خاک است. و شیطان به ظاهر آدم و به بدن خاکی او نظر کرد و اگر به روح او نظر می‌افکند چنین قیاسی نمی‌کرد. پس بنده حقیقی آن است که مطیع امر پروردگار باشد و به قیاس عقلی که اول من قاس ابلیس، تمسک نجوید:

بنده آن باشد که بنده خویش نیست	جز رضای خواه‌اش در پیش نیست
گر بگوید چاکر این باش و آن	بر زند از بهر خدمت او میان
همچو آن روحانیان کز امر رب	سجده کردند و نگفتند از سبب
زان میان شیطان که خاکش بر دهن	گفت ناید سجده آدم ز من
من از آن خاکی نسب بالاترم	اوز خاک پست و من از آذرم
من ز نار نورانی بود	اوز خاک و خاک ظلمانی بود
خاک بر فرق وی و بر نور او	ای تفو بر او و چشم کور او
نی از آتش هر چه زاید خوش بود	دود و دوده زاده آتشش بود
گر نبودی دیده آن کور کور	دیدنی از آدم همه اشراق و نور
جان آن دیدنی که نور مطلق است	زاده قدس است و پرورده حق است

مقصود از جمله: ﴿فَأَهْبِطُ﴾، آیا هبوط از مقام قرب و مقام قبلی است و یا هبوط از آسمان؟ و آیا ضمیر ﴿مِنْهَا﴾ به کجا برمی‌گردد؟ ذکر آسمان قبلا نشده تا ضمیر را به آن برگردانیم، پس می‌توان گفت: مقصود از درجه قرب است به قرینه مقام. جمله ﴿مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾ دلالت دارد که خدا مدت

مهلت را برای شیطان معین نکرده تا اینکه خاطر جمع و مغرور به حیات خود نباشد و هر آن احتمال فناى خود را بدهد<sup>(۱)</sup>.

﴿۱۵﴾ قَالَ فِيمَا أَعْوَيْنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱۶﴾ ثُمَّ لَأَنْتَبَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ  
وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿۱۷﴾ قَالَ أَخْرَجَ  
مِنْهَا مَذْعُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۸﴾

[الأعراف: ۱۶-۱۱۸]

**ترجمه:** گفت: به سبب آنچه مرا گمراه کردی البته (من هم) بر سر راه راست تو به کمین ایشان (برای گمراه کردنشان) می‌نشینم (۱۶) سپس از جلوی ایشان و از پشت سرشان و از راست و چپشان به سوی ایشان می‌آیم و اکثرشان را شکرگزار نمی‌یابی (۱۷) گفت: خارج شو از آن درجه در حال نکوهیده و رانده شده و محققاً هرکس از ایشان تو را پیروی کند البته دوزخ را از همه شما پر می‌کنم. (۱۸)

**نکات:** شیطان در جمله: ﴿عَوَيْنِي﴾، إغواء خود را به خدا نسبت داده و جبری شده ولی در آیات دیگر خود را مُغْوِي مردم دانسته، گویا مذهب مستقیمی نداشته است.

﴿وَيَسْأَلُكُمْ فِي الْكَلْبِ أَنَّ الْكَلْبَ فِي الْبَيْتِ طَائِفَةٌ لَمْ يُغْرَبُوا بِهِ وَأَعْيُنُهُمْ فِي الْبَيْتِ نَائِطَةٌ يَضْرِبُ الْبَيْتَ﴾ ﴿۱۹﴾ فَتَكَوَّنَا مِنْ الظَّالِمِينَ ﴿۲۰﴾ فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۱﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۲﴾ فَدَلَّهُمَا بِعُرْوَةٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۲۳﴾

[الأعراف: ۱۹-۲۲]

**ترجمه:** و ای آدم، سکنی گزین تو و زنت در بهشت، پس، از هر چه خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید (۱۹) پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا

۱- رک: تفسیر آیات سوره‌های «حجر» و «ص»: ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿۲۷﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿۲۸﴾﴾ [الحجر: ۳۷-۳۸ و ص: ۸۰-۸۱] «(الله) فرمود: یقیناً تو از مهلت یافتگانی \* تا (آن) روز وقت مقرر (و معین

آنچه را از عورتهاشان که از دیدشان مستور بود برایشان ظاهر سازد و گفت: پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده مگر اینکه مبدا شما دو ملک شوید و یا جاودان بمانید (۲۰) و برای آنان قسم خورد که به راستی من برای شما از خیر خواهانم (۲۱) پس آن دو را با فریب دادن به سقوط کشاند، پس چون از آن درخت چشیدند عورتهاشان برای آنان آشکار شد و شروع کردند از برگهای بهشت بر خودشان چسبانیدن و پروردگارشان ندا کردشان که آیا شما را از این درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است. (۲۲)

**نکات:** ﴿مَا وَرِيَّ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَاتِهِمَا﴾ دلالت دارد که عورتین آدم و حوا مستور بوده حال مستور به نور بوده و یا به چیز دیگری معلوم نیست و از این آیه معلوم می شود کشف عورت از اول خلقت قبیح و زشت بوده و ستر آن لازم بوده. و جمله: ﴿... أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ﴾ دلالت دارد که ملائکه افضل از نوع انسان است و آدم و حوا میل داشتند دو ملک باشند و گر نه گول شیطان نمی خوردند و عداوت آشکار شیطان از سجده نکردنش معلوم شد.

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (۳۳) قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۳۴﴾ قَالَ فِيهَا مَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا مَخْرَجُونَ ﴿۳۵﴾ [الأعراف: ۲۳-۲۵]

**ترجمه:** آن دو گفتند: پروردگارا ما به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامیزی و بر ما رحم نکنی البته از زیانکاران خواهیم بود (۲۳) گفت: پایین بروید در حالی که بعضی از شما دشمن بعض دیگر است و برای شما در زمین جای برقرار و مایه زندگی است تا مدتی (۲۴) گفت: در آن زندگانی می کنید و در آن می میرید و از آن خارج می شوید. (۲۵)

**نکات:** جمله: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا﴾ دلالت دارد که آدم و حوا مبادرت کردند به توبه و اظهار ندامت و آن کلماتی که خدا به ایشان یاد داده که فرموده: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾<sup>(۱)</sup>، همین کلمات و جملاتی است که در اینجا آمده نه آنچه در کتب حدیث ذکر شده که در قرآن نیست و احتمال جعل دارد. جمله: ﴿إِلَىٰ حِينٍ﴾ دلالت دارد که زمین تا مدتی مورد استفاده بشر است و ممکن است از مورد استفاده خارج شود همانطوری که انرژی کروات دیگر تمام می شود. ﴿أَهْبِطُوا﴾ دلالت دارد که از مقام قربی که داشتند پایین رفتند و یا از بهشت خارج شدند و ظاهر این است که در بهشت روی زمین بودند و از آنجا به جای دیگر منتقل شدند چنانکه خدا به یهود فرموده: ﴿أَهْبِطُوا مِصْرًا﴾.

۱- «پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت و (خداوند) توبه او را پذیرفت.» [البقرة: ۳۷].

﴿يَبْيِئَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾ ﴿٢٦﴾  
[الأعراف: ٢٦]

**ترجمه:** ای فرزندان آدم به تحقیق ما لباسی که عورات شما را بپوشاند و لباس زینت بر شما نازل کردیم و لباس تقوی، این بهتر است، این از آیات خداست تا شاید ایشان پند گیرید. (۲۶)

**نکات:** جمله: ﴿يُورِي سَوْءَاتِكُمْ﴾ دلالت دارد که خدا منت گذاشته و لباس ساتر برای بشر فرستاده، پس برهنه بودن بر خلاف آئین الهی است و بشر نباید برهنه زندگی کند. و اما جمله: ﴿أَنْزَلْنَا...﴾ معنی آن چنین نیست که از آسمان لباس نازل شده باشد بلکه مقصود نزول از مقام خالق برای مخلوق است، مانند جمله: ﴿أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ﴾. پس خدا باران رحمت را فرستاده و به زمین امر کرده تکویناً گیاه بدهد و انسان از گیاهان لباس بسازد. اما لباس زینت که ریش باشد چون ریش به معنای پر است، چون پر پرندگان برای آنان زینت است، پس مقصود لباس حریر و لباس زینت است. اما لباس تقوی اگر لباس به معنای حقیقی خود به معنی ملبوس باشد پس ممکن است همان لباس ساتر باشد که تکرار شده برای اهمیت آن که خلع آن برخلاف تقوی است و ممکن است لباس تقوی، لباس پرهیز از دشمن باشد که در جنگ باید در بر کرد مانند زره، خود و جوشن. و ممکن است لباس پاک حلال برای عبادت باشد و ممکن است مجموع اینها باشد. اما اگر لباس به معنای مجازی باشد پس مقصود آن صفات حسنه‌ای است که ساتر صفات رذیله باشد مانند ایمان، عفت، تقوی و حیا که اینها لباسهای روحی و باعث قرب الی الله است.

﴿يَبْيِئَ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرْنِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾﴾

[الأعراف: ۲۷-۲۸]

**ترجمه:** ای فرزندان آدم، شیطان شما را البته نفریبد چنانکه والدین شما را از بهشت خارج کرد و از آن دو لباس هایشان را بر کند تا عوراتهایشان را بر آنان بنمایاند. به درستی که شیطان و قبیلۀ او از آنجا که ایشان را نمی‌بینید، شما را می‌بینند. به راستی که ما شیاطین را دوستان و یاوران مردم بی‌ایمان قرار دادیم (۲۷) و چون کار زشتی کنند گویند ما پدران خود را بر این



کار یافتیم و خدا ما را به آن امر کرده، بگو به راستی که خدا امر به زشتی‌ها نمی‌کند، آیا بر خدا می‌گویید آنچه نمی‌دانید. (۲۸)

**نکات:** ﴿إِنَّهُ يَرْتَكِبُ...﴾ دلالت دارد که شیاطین انسان را می‌توانند ببینند اما انسان آنان را نمی‌بیند زیرا انسان جسم کثیف و ایشان اجسام لطیفه می‌باشند. جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ رد است بر قول جبریین که کارهای زشت خود را به اراده خدا و امر خدا می‌دانند. کفار کار زشت خود را مستند به دو چیز قرار می‌دادند: یکی تقلید از آباء و دیگر اینکه خدا ما را امر کرده، حق تعالی جواب سخن اول ایشان را نداده زیرا تقلید واضح البطلان است و هر ملتی تقلید می‌کند از آباء خود و اگر چه دو طریقه ضد یکدیگر باشد، اگر بگوییم تقلید باطل نیست باید بگوییم دو قول متضاد هر دو صحیح است و این چیزی است که عاقل نمی‌پذیرد. و اما خدا جواب سخن دوم را داده که شما وحیی قائل نیستید زیرا مشرکین مکه منکر وحی بودند پس بدانید خدا امر به فحشاء نمی‌کند. مخفی نماند آنان کار زشت خود را زشت نمی‌دانستند، بلکه به امر خدا می‌دانستند مانند برهنه طواف کردن را، مانند ملت ما که زنجیر زدن، تصنیف خواندن و رقصیدن در عزا را عبادت و به امر خدا می‌دانند. جمله: ﴿أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ دلالت دارد بر بطلان فتوای ظنی که مجتهدین ملت ما فتوای ظنی خود را برای مقلد حجت می‌دانند و می‌گویند: هذا ما أدى إليه ظني وكل ما أدى إليه ظني فهو حكم الله! گویا از این آیه خبر ندارند که فرموده آنچه نمی‌دانید یعنی علم به آن ندارید بر خدا نگوید.

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [الأعراف: ۲۹-۳۰]

**ترجمه:** بگو پروردگارم امر نموده به عدالت و به اینکه روهای خود را راست بدارید در هر زمان سجده و مکان سجده (یعنی در زمان نماز و مکان نماز که مسجد باشد روی خود را به قبله متوجه سازید) و او را بخوانید در حالیکه دین را برای او خالص کرده باشید، همچنانکه شما را ابتدا به وجود آورد، دوباره برمی‌گردید (۲۹) گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت بر ایشان ثابت است زیرا ایشان در مقابل خدا، شیاطین را سرپرستان خود گرفتند و خیال می‌کنند که هدایت یافتگانند. (۳۰)

**نکات:** اگر مسجد را اسم مکان بگیریم، مقصود این است که در مساجد یعنی در هر مسجدی توجه به خدا کنید زیرا تمام مساجد از خداست و اگر اسم زمان گرفتیم مقصود اوقات نماز است. جمله: ﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ راجع به مشرکین است که کارهای شرک و زشت را عبادت و هدایت می‌دانستند عیناً مانند امروزه و ملت ما، که جمع می‌شوند به نام عبادت توجه به غیر خدا کرده و بندگان صالحین را می‌خوانند به نام دعای توسل و یا ندبه و مانند آن و خیال می‌کنند اینها هدایت است.

﴿يٰۤاَيُّهَا اٰدَمُ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ﴿۳۱﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِيْنَةَ اللّٰهِ الَّتِيْ اُخْرِجَ لِعِبَادِهٖۙ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ كَذٰلِكَ نُفِصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ ﴿۳۲﴾﴾  
[الأعراف: ۳۱-۳۲]

**ترجمه:** ای فرزندان آدم زینت خود را با خود بگیرید نزد هر مسجدی (و یا در هر زمان سجده و نمازی) و بخورید، بیاشامید و اسراف نکنید زیرا خدا دوست نمی‌دارد اسراف‌کنندگان را (۳۱) بگو چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش (از زمین) بیرون آورده و رزقهای پاکیزه را حرام کرده؟! بگو اینها در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند در حالیکه روز قیامت خالص برای مؤمنین است، این چنین بیان می‌کنیم آیات را برای قومی که دانا می‌باشند. (۳۲)

**نکات:** مردم جاهلیت برهنه حج می‌کردند، خدا فرموده: ﴿خُذُوا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾، یعنی لباس خود را که زینت انسان است با خود بگیرید و باید گفت آیه مطلق است در هر وقت نماز و مکان نماز که مسجد باشد خود را زینت کنید یعنی لباس فاخر بپوشید و عطر بزنید.

﴿قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَاَنْ تُشْرِكُوْا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهٖ سُلْطٰنًا وَاَنْ تَقُوْلُوْا عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۳۳﴾﴾ [الأعراف: ۳۳]  
**ترجمه:** بگو جز این نیست که پروردگارم حرام کرده زشتی‌ها را آنچه ظاهر باشد از آن و آنچه نهانست و (نیز) گناه و گردنکشی به ناحق را و اینکه برای او شریک بیاورید آنچه را که دلیلی به آن نازل نشده و اینکه بگویید بر خدا آنچه را نمی‌دانید (همه را حرام کرده است). (۳۳)

**نکات:** مقصود از فحشاء کار زشت و محرمات است چه آشکارا باشد مانند دروغ‌گفتن، فحاشی و چه باطنی باشد مانند زنا و سرقت و مقصود از ﴿الْاِثْمَ﴾ هر گناهی است و بعضی گفته‌اند مقصود شراب است چنانکه خدا فرموده: ﴿وَاِثْمُهُمَا اَكْبَرُ﴾. مقصود از جمله: ﴿وَاَنْ تَقُوْلُوْا عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾، فتوهای ظنی و گفتارها و حدیث‌های مذهبی ضد قرآنی است.

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾ يَبْنِيْءَ آدَمَ  
 إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ  
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ  
 النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾﴾

**ترجمه:** و برای هر امتی مدّت معینی است پس چون اجل ایشان آمد نه ساعت و لحظه‌ای تأخیر کند و نه پیش بیفتند (۳۴) ای فرزندان آدم، هرگاه شما را رسولانی از جنس خودتان برایتان آمد تا آیات مرا بر شما بخوانند پس هر کس پرهیزگار باشد و به صلاح آید، پس خوفی برایشان نیست و نه محزون شوند (۳۵) و آنان که تکذیب کنند به آیات ما و از قبول آن تکبر ورزند ایشان اهل آتشند و آنان در آن ماندگارند. (۳۶)

**نکات:** این خطابات با بنی آدم وقتی شده که ابتدای خلقت بوده چنانکه در تورات نیز چنین خطاب موجود است زیرا سخن در این سوره شروع از خلقت آدم شده و سپس هبوط به زمین و سپس خطابات و تکالیف فرزندان آدم و این آیه خطاب به رسول خاتم و امت او تنها نیست که خدا گفته باشد ای امت محمد اگر پس از این رسولی آمد به او ایمان آورید زیرا گر چنین باشد خاتم بودن او معنی ندارد، پس اگر کسی پیدا شود ادعای رسالت کند و بگوید خدا به این امت گفته اگر رسولی آمد ایمان آورید، باید فهمید که چنین کسی معنای آیه را درک نکرده است.

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُم مِّنَ  
 الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَقَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا  
 ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ قَالَ أَدْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ  
 مِن قَبْلِكُم مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا  
 فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُحْرَبُهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَعَاتِبِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ  
 قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِن لَّا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُحْرَبُهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا  
 مِن فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾﴾

**ترجمه:** پس کیست ستمکارتر از کسیکه به دروغ بر خدا افتراء زند و یا به آیات او تکذیب کند؟ ایشان نصیبشان از آنچه برایشان نوشته شده، به ایشان می‌رسد، تا وقتی که فرستادگان ما بیایند که جانیشان را بگیرند گویند کجاست آنچه غیر از خدا می‌خواندید، گویند از ما گم شدند و از دست ما رفتند و بر علیه خودشان گواهی دهند که ایشان کافر بوده‌اند (۳۷) خدا

گوید داخل شوید در امتهایی که پیش از شما گذشتند از جن و انس در آتش، هر زمان که امتی داخل (آتش) شود لعن کند همانند خود را؛ تا وقتی که همه یکدیگر را در آتش درک کنند و همه جمع شوند، پیروان نسبت به پیش‌قدمان خود گویند: پروردگارا ایشان ما را گمراه کردند پس ایشان را دو چندان از عذاب آتش بده، خدا گوید: برای هر کدام دو چندان است ولیکن نمی‌دانید (۳۸) و پیش‌قدمان به پیروان گویند: شما را بر ما فضیلتی نبوده (شما بهتر از ما نبوده‌اید) پس عذاب را بچشید به جزای آنچه بودید کسب می‌کردید. (۳۹)

**نکات:** به دنبال اجتماع رفتن و یا پیروی گذشتگان نمودن نتیجه‌ای ندارد جز اینکه در قیامت در آتش دوزخ باید با آنان شرکت کردن، بدان که گمراه کردن سابقین لاحقین را و گمراه شدن پیروان به واسطه پیشروان به این است که آنان به باطل رفته و باطل را برای اینان زینت داده‌اند و یا دلیل‌های بر بطلان را پنهان کرده‌اند و یا متأخرین آنان را بزرگ شمرده و به اباطیل آنان اقتداء کرده و تقلید نموده‌اند. به هر حال عقل خود را به کار نینداخته و به سخن خالق گوش نداده‌اند، چنانکه فعلاً در میان مردم، هزاران زیارت خرافی و بدعت‌ها به تقلید از بزرگان گذشته باقی مانده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾﴾

**ترجمه:** به تحقیق آنانکه به آیات ما تکذیب کرده از قبول آیات ما تکبر ورزیدند درهای آسمان بر ایشان باز نگردد و داخل بهشت نشوند تا اینکه شتر داخل در سوراخ سوزن گردد و مجرمین را این چنین جزاء می‌دهیم (۴۰) برای ایشان از دوزخ بستری است و از بالای ایشان پوششها (رواندازهای آتشین) است و این چنین جزاء می‌دهیم ستمگران را. (۴۱)

**نکات:** حق تعالی تشبیه کرده محالی را به محال دیگر و می‌فرماید همانطوری که محال است شتر به سوراخ سوزن وارد شود همانطور هم چون مکذبین و مستکبرین به راه باریک حق و حقیقت نمی‌روند محال است به بهشت وارد شوند، چون در عرف عرب چیزی از شتر بزرگتر نبوده و چیزی هم از سوراخ سوزن در نظرشان کوچکتر نبوده لذا خدا این مثل را زده و بهشت رفتن مکذبین و مستکبرین به آیات الهی را تعلیق به محال نموده است.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ تَجْرِي مِّنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلًا رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةَ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ [الأعراف: ٤٢-٤٣]

**ترجمه:** و آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام دادند (به قدر توانایی خود) ما کسی را تکلیف نمی‌کنیم مگر به قدر وسعتش، ایشانند اهل بهشت که در آن ماندگارند (۴۲) و بیرون آوریم آنچه در سینه‌های ایشان است از کینه، از زیر کاخ ایشان نهرها جاری شود و گویند ستایش مخصوص خدایی است که ما را به این راه هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد ما هدایت یافته نبودیم، به تحقیق رسولان پروردگار ما به حق آمدند. و آنان ندا داده شوند که این است همان بهشتی که شما ارث داده شدید به سبب آنچه عمل می‌کردید. (۴۳)

**نکات:** وُسع به معنای توانایی به آسانی و وسعت است نه توانایی به فشار و سختی. و معنی اینکه اهل بهشت گویند اگر هدایت الهی نبود ما هدایت نیافته بودیم این نیست که هدایت ما از خود ما نیست بلکه معنای آن این است که چون خدا ما را به آیات تکوینی و آیات کتاب آسمانی خود راهنمایی کرد و ما خود توجه کردیم و اعراض نکردیم این است که هدایت یافتیم، زیرا بر خدا لازم است به توسط وحی و ارسال کتب خود را معرفی کند و به اسماء و صفات خود، بندگان را راهنمایی و هدایت کند سپس معرفت خود و هدایت را از بندگان بخواهد.

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ [الأعراف: ٤٤-٤٥]

**ترجمه:** و اهل بهشت ندا کنند اهل آتش را که به تحقیق ما آنچه پروردگارمان وعده کرده بود حق یافتیم پس آیا شما آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید گویند: آری، پس اعلام کننده‌ای میان ایشان اعلام کند که لعنت خدا بر ستمگران (۴۴) آنان که (مردم را) از راه خدا بازدارند و کجی آن را خواهند و ایشان به آخرت کافرنند. (۴۵)

**نکات:** غرض از این ندا توبیخ اهل آتش و زیاد کردن غم آنهاست و با اینکه بین اهل بهشت و اهل دوزخ مسافتی وجود دارد، مع ذلک صدای یکدیگر را به قدرت حق می‌شنوند.

﴿وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ

رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَتِهِمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾  
 أَهْوَلَاءَ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يِنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ  
 حَزَنُونَ ﴿٤٩﴾ [الأعراف: ٤٦-٤٩]

**ترجمه:** و بین اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ پرده‌ای است و بر اعراف (مکانهای بلند) مردانی هستند که همه را به سیمایشان می‌شناسند و اهل بهشت را ندا کنند که سلام بر شما (و اهل بهشت هنوز) داخل بهشت نشده‌اند در حالیکه ایشان طمع دارند (٤٦) و چون دیده‌های ایشان (اهل بهشت) متوجه شود به طرف اهل آتش گویند پروردگارا ما را با قوم ستمگران قرار مده (٤٧) و اصحاب اعراف مردانی را که به سیمایشان می‌شناسند ندا کنند گویند شما را بی‌نیاز نکرد و کفایت از شما نمود جمع شما و آنچه به آن تکبر می‌کردید (٤٨) آیا ایشانند (اشاره به اهل بهشت) آنانکه قسم می‌خوردید که خدا رحمت خود را به ایشان نمی‌رساند، داخل بهشت شوید نه خوفی بر شما و نه شما محزون می‌شوید. (٤٩)

**نکات:** ﴿الْأَعْرَافِ﴾ به جاها و مکانهای بلند و تپه‌ها گفته می‌شود سیما به معنای علامت است، از این آیه استفاده می‌شود که در صحرای محشر مکانهای بلندی است که در آن مردانی بزرگ مانند انبیاء، اوصیاء، شهداء و صالحین ایستاده‌اند و مردم بهشت و دوزخ را به وسیله علامتهایی که خدا در اهل بهشت و دوزخ قرار داده، می‌شناسند و با اهل بهشت و دوزخ سخن می‌گویند و اینان به اهل بهشت سلام کرده و مژده می‌دهند. زیرا چنانکه آن بزرگان در زندگی دنیای خود ناظر اعمال مردم بوده احکام خدا را ابلاغ می‌کردند، در قیامت نیز رحمت خدا را به اذن خدا به اهل بهشت ابلاغ می‌کنند و بعضی گفته‌اند در همان اعراف عده‌ای بلا تکلیف نیز با ایشان هستند که امیدوار به رحمت حق می‌باشند و مردم دنیا ایشان را قابل رحمت حق نمی‌دانسته‌اند ولی بالأخره وارد بهشت می‌شوند. و این قول ضعیف است.

﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِفُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾﴾

[الأعراف: ٥٠-٥١]

**ترجمه:** و اهل آتش اهل بهشت را ندا کنند که بر ما مقداری از آب و یا از آنچه خدا روزی شما کرده بریزید، گویند به تحقیق خدا حرام کرده اینها را بر کافران (٥٠) همانان که دین خود را بازیچه و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا ایشان را مغرور کرده بود، پس امروز ما فراموش

می‌کنیم ایشان را چنانکه ایشان ملاقات چنین روز خود را فراموش کردند و چنانچه به آیات ما انکار و اعراض داشتند. (۵۱)

**تکات:** از این آیات معلوم می‌شود اهل بهشت و دوزخ از دور یکدیگر را می‌بینند و ندا می‌کنند. مقصود

از جمله: ﴿فَالْيَوْمَ نَنسَبُهُمْ﴾ این است که ما جزای نسیانکاری ایشان را می‌دهیم و ایشان را مشمول رحمت نمی‌کنیم و مانند فراموش شده ترکشان می‌کنیم و گر نه خدایا تعالی نسیان ندارد و منزه است از آن.

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۵۳﴾﴾

**ترجمه:** و به تحقیق که ما برای ایشان کتابی آوردیم که از روی علم آنرا تفصیل دادیم، درحالیکه هدایت و رحمت است برای مردمی که ایمان بیاورند (۵۲) آیا منتظرند و انتظار تأویل آن را می‌کشند، روزی که تأویل آن بیاید آنان که آن را پیش از آن فراموش کرده بودند می‌گویند: به تحقیق رسولان پروردگار ما به راستی آمدند پس آیا شفیعیانی برای ما هست تا برای ما شفاعت کنند و یا (به دنیا) برگشت داده شویم تا عمل کنیم غیر آنچه عمل می‌کردیم. به تحقیق خود را دچار خسارت کردند از ایشان ناپیدا شد آنچه به دروغ بسته بودند. (۵۳)

**تکات:** کلمه ﴿عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ دلالت دارد که بیان قرآن بر پایه علم است نه بر شک، ظن و تأویل در آن به معنای تحقق خارجی و مرجع حقیقی است که وجود خارجی و حقائق واقعی آیات دیده شود و آن روزی که تحقق خارجی به وجود آید قیامت است که منکرین آیات و معرضین، آن روز یکی از دو چیز را می‌خواهند یکی شافع و دیگری برگشت به دنیا که هیچ یک را نیابند. به مقدمه ۱۹ رجوع شود.

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُعْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۵۴﴾ اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۵۵﴾ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾﴾

**ترجمه:** به راستی پروردگار شما خدایی است که در شش روز آسمانها و زمین را آفرید سپس بر

سلطنت و ملک خود مستقر شد<sup>(۱)</sup>، روز را با شب می‌پوشاند، شب روز را شتابان طلب می‌کند و خورشید، ماه و ستارگان رام شده به فرمان اویند، آگاه باشید که اختصاص به او دارد آفرینش و فرمان، با برکت است خدای پروردگار جهانیان (۵۴) پروردگار خود را به زاری و در پنهان بخوانید، زیرا او دوست نمی‌دارد تجاوزگران را (۵۵) و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و بخوانید او را از ترس و از طمع، به راستی که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران. (۵۶)

**نکات:** خلقت تدریجی آسمان و زمین در شش روز، بیشتر دلالت دارد بر قدرت حق و به اضافه بطلان سخن فلاسفه را می‌رساند که گفته‌اند: «لَا يَصْدُرُ مِنَ الْوَاحِدِ إِلَّا الْوَاحِدُ»<sup>(۲)</sup> که می‌گویند از خدا یک چیز بیشتر خلق نشده و خدا خالق یک چیز است! جمله: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ دلالت دارد که در دعا داد و فریاد جایز نیست.

اشکال شده بر دعا که: اگر مطلوب از دعا معلوم الوقوع فی علم الله است، پس شدنی است و دعا فایده ندارد. دوم: اگر خدا در ازل اراده کرده وقوع مطلوب را واقع خواهد شد و اگر اراده نکرده تغییر در اراده و مقدرات ممکن نیست. سوم: اگر مطلوب دارای مصلحت است خدا عطا خواهد کرد چه دعا بکند و چه نکند زیرا خدا بخیل نیست. چهارم: دعا مانند ارشاد کردن پروردگار و سوء ادب است. پنجم: اقدام بر دعا دلیل بر عدم رضایت به قضای الهی است زیرا آنکه راضی است به قضاء، چیزی نمی‌طلبد. ششم: اقدام بر دعا به خیال نفع مطلوب است و حال آنکه گاهی مضر است. هفتم: توجه دادن قلب به مطلوبی غیر خدا بر خلاف معرفت است. هشتم: روایت است که فرموده: «مَنْ سَعَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ لِسَائِلِينَ»<sup>(۳)</sup>. نهم: علم حق محیط به حاجت عبد است و

۱- بلکه صحیح آن است که آیه کریمه فوق اینگونه ترجمه شود: «سپس بر عرش استوا کرد». یعنی: سپس بر عرش قرار گرفت.

راجع به صفت استوای بلاکیف خداوند متعال بر عرش خویش - همانگونه که سزاوار او تعالی است -، نگا: تعلیق مُصحح در پاورقی تفسیر آیه ۲ سوره رعد. [مُصحح]

۲- «از چیز واحد و یگانه، (بیش از) یک چیز صادر نمی‌شود.»

۳- «کسی که ذکر من او را از بیان خواسته‌هایش به خود مشغول دارد، چیزی برتر از آنچه که به درخواست کنندگان (دعا کنندگان) عطا شده، به او می‌بخشم.» ابن ابی شیبیه در المصنّف (ش: ۲۹۸۸۱ و ۲۹۸۸۳)؛ بخاری در خلق أفعال العباد (ص: ۱۰۹، ش: ۶۹)؛ بیهقی در شعب الإیمان (۴۱۳/۱، ش: ۵۷۲). و حافظ عراقی در تخریج أحادیث الإحیاء در مورد این روایت می‌گوید: «این حدیث: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ سَعَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ» را بخاری در تاریخ و بزار در المسند و بیهقی در الشعب از عمر بن الخطاب روایت کرده‌اند. در میان راویان آن، صفوان بن ابی الصفا وجود دارد که ابن حبان وی را در «الضعفاء» و همچنین در



بنده اگر خدا را عالم به حاجت خودش بداند ساکت می‌شود و حاجت را ذکر نمی‌کند و لذا خلیل خدا گفت: «حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي»<sup>(۱)</sup>.

جواب تمام این اشکالات این است که:

**اولاً:** این اشکالات در تمام عبادات وارد است زیرا اگر سعادت‌مند است در علم خدا دیگر احتیاج به عبادت ندارد و اگر شقی است عبادات فائده ندارد. پس تمام عبادات را باید ترک کرد مانند دعا!  
**ثانیاً:** اگر انسان در علم خدا گرسنه باید باشد پس خوردن غذا چه فائده دارد و اگر در علم خدا سیر خواهد بود پس باید غذا نخورد و هکذا.

**ثالثاً:** مقصود از دعا شناختن ذلت عبودیت، عزت ربوبیت و معرفت به احتیاج به مطلوب است و بدانند خود عاجز از تحصیل آن و خدای او قادر و بدانند که خدا حاضر، ناظر، شنوا، قادر و عالم به حاجات اوست. پس در حقیقت در دعا جمیع معارف و خصوصاً ذلت عبد و عزت مولاست و لذا برای چنین مولایی تضرع و زاری می‌کند، زیرا او کامل و خود فاقد و ناقص است و لذا برای دعا آن همه

«الثقات» ذکر کرده است. و حافظ زیلعی در **تخریج الأحادیث والآثار الواقعة في تفسير الكشاف للزمخشري** می‌گوید: «و در الصَّحیح چنین آمده است: «مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ»». و در ترمذی در باب فَصَائِلِ الْقُرْآنِ با سند ضعیف از ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایات شده است: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ شَغَلَهُ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ»: «خداوند متعال می‌فرماید: هرکس، خواندن قرآن وی را از بیان خواسته‌هایش مشغول دارد، به او چیزی می‌بخشم برتر از آنچه که به درخواست‌کنندگان داده شده است.»

و در **مُصَنَّفَ عَبْدِ الرَّازِقِ** در کتاب الصَّلَاةِ چنین آمده است: «أَنَا سُفْيَانُ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِذَا شَغَلَ عَبْدِي ذَنَاؤُهُ عَلَيَّ عَنْ مَسْأَلَتِي، أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ»: «چون حمد و ستایش من بنده‌ام را از بیان خواسته‌هایش به خود مشغول دارد به او چیزی می‌بخشم برتر از آنچه به درخواست‌کنندگان داده شده است.» و آلبانی در **ضعيف الجامع الصغير**، ش: (٦٤٣٥) آن را ضعیف دانسته است. [مُصَحَّح]

۱- بغوی آن را در تفسیرش از ابی بن کعب، ذیل تفسیر آیه ٦٨ سورة انبیاء روایت کرده است. و ابن عَرَّاق کنانی در تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأحادیث الشیعة الموضوعة (ج ١، ص: ٢٨٥) می‌گوید: «ابن تیمیه در مورد) حدیث «علمه بحالی یعنی عن سؤالی» که از خلیل الله ﷺ حکایت شده (می‌گوید): این حدیث موضوع است.»

[مُصَحَّح]

تأکید شده و آن همه فضیلت دارد<sup>(۱)</sup>. مراد از جمله ﴿... بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾، آن است که پس از آمدن انبیاء و ارشاد مردم، شما مردم را گمراه نکنید.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقِنَهُ لِبَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْأَيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾﴾

[الأعراف: ۵۷-۵۸]

**ترجمه:** و او آن خدایی است که بادهای باران را بشارت دهنده پیشاپیش رحمت خود یعنی باران می‌فرستد تا آن که بادهای ابرهای سنگین را بردارند، ما آن را به سرزمین مرده می‌رانیم پس آب آن را به زمین فرو فرستیم و با آن از همه گونه میوه‌جات بیرون آوریم، این چنین مردگان را بیرون می‌آوریم، باشد شما متذکر شوید (۵۷) و زمین پاک گیاهش به فرمان پروردگارش بیرون آید و آنکه ناپاک است گیاه آن بیرون نیاید مگر اندک بی‌فائده، این چنین آیات را برای قومی که سپاسگزارند، گوناگون می‌آوریم. (۵۸)

**نکات:** مقصد از مثال ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ...﴾ این است که زمین شوره‌زار نفع آن کم است و زحمت برای آن زیاد ولی با این حال صاحب آن نباید مأیوس شود و خود را به زحمت می‌اندازد برای نفع کم، پس اگر کسی برای آخرت که بهره زیاد دارد خود را به زحمت افکند جا دارد و ممکن است بگوییم این مثل را برای مؤمن و کافر زده است که آیات الهی بذری است: در دل مؤمن منافع بسیار دارد ولی در دل کافر نتیجه ندارد.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَتَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ

۱- مولف در مبحث دعا و اشکالات و پاسخ‌های آن تماماً از تفسیر فخر الدین رازی، **مفاتیح الغیب** (ج: ۱۴، ص: ۱۲۸-۱۲۹) استفاده کرده است و به صورت مختصر به ذکر آن‌ها پرداخته است. اما بنده برای توضیح بیشتر، اشکالات و پاسخ‌های آن‌ها را از منبع و مصدر آن، به صورت کامل و به هدف توضیح، بیان نمودم.

عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَجْتَبَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ  
فِي الْفُلِكِ وَأَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾ [الأعراف: ۵۹-۶۴]

**ترجمه:** به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت: ای قوم من، خدا را عبادت کنید برای شما الهی (ملجأی) غیر او نیست، به راستی که من می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (۵۹) اشراف از قوم او گفتند: به درستی که ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم (۶۰) نوح گفت: ای قوم من، گمراهی با من نیست ولیکن من پیامبری از پروردگار جهانیانم (۶۱) پیغامهای پروردگارم را به شما می رسانم و شما را پند می دهم و از خداوند می دانم چیزی را که نمی دانید (۶۲) و آیا عجب کرده اید از اینکه شما را ذکری و تذکری از پروردگارتان بر مردی از خودتان آمده است تا شما را بترساند و تا پرهیزگار شوید و تا شاید مورد رحمت شوید (۶۳) پس او را تکذیب کردند پس ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم و آنان را که به آیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم زیرا ایشان قومی بودند کوران. (۶۴)

**نکات:** حق تعالی برای تسلی دل رسول و تقویت او و سایر مؤمنین قصه انبیاء گذشته را آورده. مقصود از ﴿الْمَلَأُ﴾، سادات و اشراف قوم می باشند. از این آیات معلوم می شود که تمام انبیاء کارشان دعوت به توحید بوده چنانچه نوح می گوید: ﴿أَعْبُدُوا اللَّهَ...﴾ و علت آن را ذکر می کند که غیر از خدا ملجأ، مقصد و پناهی در حوائج شما نیست، پس سزاوار نیست که غیر او را بپرستید. جمله: ﴿ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾، دلالت دارد که انبیاء برای تذکر آمده اند و گر نه خداشناسی فطری است.

﴿وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾  
قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَنَّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾  
قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي  
وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ  
لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً  
فَأَذْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ [الأعراف: ۶۵-۶۹]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی عاد برادرشان هود را، گفت: ای قوم من عبادت خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی در حوائج) غیر او نیست آیا نمی پرهیزید (۶۵) اشرافی که کافر بودند از قوم او گفتند: به راستی که ما تو را در سفاهت می بینیم و به راستی که ما تو را از دروغگویان گمان می کنیم (۶۶) گفت: ای قوم من سفاهتی با من نیست ولیکن من پیامبری

از پروردگار جهانیانم (۶۷) پیغامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و من برای شما پندگویی امینم (۶۸) و آیا عجب کرده‌اید که بر مردی از خودتان تذکری از پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بترساند و به یاد آرید که خدا شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان نموده و شما را در خلقت اندام زیادتی داد، پس نعمتهای خدا را یاد آرید شاید رستگار شوید. (۶۹)

**نکات:** حق تعالی برای جلب توجه و پذیرش مردم عاد فرموده: ﴿أَخَاهُمْ هُودًا...﴾ برادرشان را فرستادیم و او گفت: ای قوم من، مقصود آنکه برادر خیرخواه است و از خود شماست و بد شما را نمی‌خواهد ولی مردم را عادت چنین است که هرکس خلاف سلیقه و برخلاف عقاید خرافاتی ایشان سخن گوید او را سفیه می‌خوانند و او را هو می‌کنند. مقصود از ﴿وَرَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً﴾ این است که ایشان قوی هیكل و بلند بالا و پر نیرو بودند.

﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۷۰﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَظْبٌ أَنْجِدِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَبَاؤُكُمْ مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿۷۱﴾ فَأَجْبَيْنَهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۷۲﴾﴾

[الأعراف: ۷۰-۷۲]

**ترجمه:** گفتند آیا تو به سوی ما آمده‌ای که ما تنها خدا را پرستش کنیم و رها کنیم آنچه را پدران ما همواره می‌پرستیدند، پس بیار برای ما آنچه ما را وعده داده‌ای (یعنی عذاب را) اگر از راستگویانی (۷۰) هود گفت: به تحقیق از پروردگار شما بر شما عذاب و غضب حتمی شده، آیا با من مجادله می‌کنید درباره نامهایی که شما و پدرانتان نامیده‌اید که درباره آنها دلیلی خدا نازل ننموده، پس منتظر باشید برآستی که من با شما از منتظرانم (۷۱) پس او و کسانی را که با او بودند به رحمت خودمان نجات دادیم و بریدیم ریشه آنان که به آیات ما تکذیب کردند و ایمان آورنده نبودند. (۷۲)

**نکات:** کفار یاور خدایان خود هستند. مقصود از: ﴿أَسْمَاءِ سَمَيْتُمُوهَا﴾ نامهای بزرگی بود که بر بتان خود گذاشته بودند مانند إله و معبود و مانند آن، پس مسلمین باید گول نامهای بزرگ را که وسیله گمراهی است نخورند، مانند آنکه فلان آیت‌الله، فلان مجتهد و یا فلان شاعر بزرگ، فلان مطلب را گفته، در صورتیکه همان مطلب، باعث گمراهی پیروان شده است.

﴿وَالِى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ﴿٧٣﴾ وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾﴾

[الأعراف: ۷۳-۷۴]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را، گفت: ای قوم من بندگی خدا را کنید نیست برای شما الهی (یعنی ملجأ در حوائج) غیر او، به تحقیق از طرف پروردگارتان برای شما دلیل روشنی آمده است این ماده شتر خداست که برای شما آیتی است، پس او را رها کنید در زمین خدا بخورد و او را آسیبی مرسانید که عذاب دردناک شما را فراگیرد (۷۳) و به یاد آرید که پس از قوم عاد شما را جانشینان قرار داد و در زمین جایتان داد که در قسمت‌های سهل آن قصرها می‌سازید و از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید، پس نعمت‌های خدا را یاد کنید و در زمین خرابکار و فسادکننده نباشید. (۷۴)

**نکات:** جمله: ﴿جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ دلالت دارد که تقلید جائز نیست و باید دین را با

دلیل روشن پذیرفت. قوم صالح پس از مدتی به او گفتند: ما روز عید بیرون می‌رویم و بتهای خود را می‌بریم تو از إله خود و ما از آلهه خود سؤال می‌کنیم، اگر اثر دعای تو ظاهر شد ما پیرو تو می‌شویم و اگر اثر دعای ما ظاهر شد تو پیرو ما باش، پس حضرت صالح عليه السلام با ایشان بیرون رفت و هر چه ایشان از آلهه خود خواستند اجابت نشد، پس، از صالح خواستند که برای ایشان شتر ماده بزرگی از سنگ معینی بیرون آورد، پس حضرت صالح عليه السلام از ایشان پیمان گرفت که اگر چنین کاری شد ایمان آورند ایشان پذیرفتند، پس او دو رکعت نماز خواند و گفت: خدایا هر کاری برای تو آسان است و قوم من چنین خواسته‌اند، ناگاه آن کوه سنگ نالید مانند زنی که می‌خواهد وضع حمل کند و شکافت و شتر ماده‌ای از وسط آن خارج شد. و چون آب ایشان کم بود پس آب یک روز را برای شتر قرار دادند و روز دیگر را برای خودشان و آن شتر می‌چرید و به قدری که برای همه کافی باشد، شیر می‌داد و روز دیگر که ایشان آب داشتند نزد قوم نمی‌آمد بلکه با کره خود می‌چرید، پس نه نفر از جوانان شراب‌خور روزی می‌خواستند شراب بخورند و آن را به آب ممزوج کنند، آن روز آب نبود چون نوبت شتر بود، این برایشان سخت آمد و به یکدیگر پیشنهاد پی کردن شتر را دادند، یکی از آنان که جوانی بود حمله کرد به آن شتر، آن شتر فرار کرد به پشت سنگی، پس او را دو کردند و آن جوان او را پی کرد و شتر افتاد چنانکه

خدا فرموده: ﴿فَتَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ﴾<sup>(۱)</sup>، که خواهد آمد. و آیه بودن این شتر از جهاتی معلوم و روشن است<sup>(۲)</sup>.

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِءِ مُؤْمِنُونَ ﴿۷۵﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِءِ كَافِرُونَ ﴿۷۶﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ اتِّبْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۷۷﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثِيمِينَ ﴿۷۸﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ التَّلَاصِحِينَ ﴿۷۹﴾﴾ [الأعراف: ۷۵-۷۹]

**ترجمه:** اشراف از قوم صالح که تکبر می‌ورزیدند به آن مؤمنینی که به نظرشان ضعیف می‌آمد گفتند: آیا شما می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاد شده است؟ ایشان گفتند: به راستی که ما به آنچه به او فرستاده شده ایمان داریم (۷۵) آن متکبرین گفتند: همانا ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم (۷۶) پس شتر را پی کردند و از امر پروردگارش سرکشی کردند و گفتند: ای صالح، آنچه را به ما وعده می‌کنی برای ما بیاور اگر تو از مرسلین بوده‌ای (۷۷) پس زلزله شدیدی ایشان را فرا گرفت پس بوقت صبح در خانه خودشان از پای درآمدند (۷۸) پس صالح از ایشان رو گردانید و گفت: ای قوم من به تحقیق پیغام پروردگارم را به شما رسانیدم و شما را نصیحت کردم ولیکن دوست نمی‌دارید نصیحت‌کنندگان را. (۷۹)

**نکات:** ﴿لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا﴾ همان فقراء بودند که به نظر اغنیاء، قدرتمندان و اشراف ناتوان می‌آمدند. از این آیه استفاده می‌شود که ثروت خطرناکتر از فقر است و با اینکه ناقه را یک نفر پی کرده بود خدا عقر را به همه ایشان نسبت داده، برای اینکه بقیه نیز به این عمل راضی بودند و پس از پی کردن، گوشت ناقه را عده‌ای بردند و باقی همه سکوت کردند و نهی نکردند.

۱- «پس رفیق خود را صدا زدند او سلاح بر گرفت و ناقه را پی کرد.»

۲- مولف در بیان قصه شتر و کیفیت کشته شدن آن از تفسیر فخر الدین رازی، **مفاتیح الغیب** (ج: ۱۴، ص: ۱۶۲) استفاده کرده است. و رازی جنبه‌های مختلف معجزه بودن شتر را چنین ذکر می‌کند: «۱- خروج شتر از کوه. ۲- مذکر و مونث نبودن آن. ۳- خلقت و آفرینش آن شتر بدون فرایند تدریجی آفرینش؛ و دیدگاه دوم در مورد آن این است که از این جهت آیت و نشانه‌ای بود که سهمیه آب در یک روز از آن شتر و در یک روز از آن قوم ثمود بود. و اینکه سهمیه آب یک روز یک امت به شتری تعلق گیرد امری عجیب است هرچند علاوه بر این آب، آنچه بوسیله آن بدست می‌آمد مانند گیاهان و علوفه مصرف می‌کرد...».

﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿۸۱﴾ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ ۚ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿۸۲﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ ۖ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ ۚ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۸۳﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿۸۴﴾

[الأعراف: ۸۰-۸۴]

**ترجمه:** و فرستادیم لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا کار زشتی را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آنرا مرتکب نشده (۸۰) شما از روی شهوت به جای زنان با مردان می‌آمیزید بلکه شما قومی تجاوز کارید (۸۱) ولی جواب قوم او جز این نبود که گفتند: ایشان را از شهرتان بیرون کنید زیرا اینان مردمی طهارت مآبند (۸۲) پس لوط و اهلس را نجات دادیم جز زنش را که او از باقی ماندگان بود (۸۳) و بارانی (از سنگ) بر آنان بارانیدیم، پس بنگر که چگونه بود سرانجام گنهکاران (۸۴)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود قبل از قوم لوط اقوام دیگر مرتکب این کار زشت نمی‌شدند و یا اگر می‌شده‌اند به ندرت بوده زیرا این کار به نزد تمام عقلای عالم، کاری برخلاف فطرت و زشت بوده و باعث قطع نسل می‌شده است. مقصود از جمله: ﴿إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾، تمسخر بوده، چنانکه اراذل و اوباش زمان ما نیز اگر کسی ایشان را از اعمال زشت نهی کند، همین جملات را می‌گویند.

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ يَبْقَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ ۚ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۚ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ۚ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۸۵﴾ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ ۚ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبِعُونَهَا ۖ عِوَجًا وَأَدُّرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ ۚ وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۸۶﴾ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ ۖ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ۚ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۸۷﴾ ۚ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أُولُو كُنَّا كَرِهِينَ ﴿۸۸﴾ قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۖ إِنَّا عِدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا ۖ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا أَفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿۸۹﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِن آتَيْتُمْ

شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٩٠﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَثِمِينَ ﴿٩١﴾ الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْتَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَأَنوُا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٢﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾

[الأعراف: ۸۵-۹۳]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی مدین برادرشان شعیب را، گفت: ای قوم من بندگی خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی) غیر او نیست، به تحقیق برای شما از جانب پروردگارتان دلیل روشنی آمده است، پس پیمانۀ و ترازو را تمام بدهید و چیزهای مردم را کم مدهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد روا مدارید، این خوبست برای شما اگر ایمان داشته باشید (۸۵) و بر سر هر راهی منشینید که بترسانید و کسی را که ایمان آورده از راه خدا بازدارید و کجی راه خدا را بجوید و به یاد آرید که شما کم بودید خدا شما را زیاد نمود و بنگرید چگونه بود عاقبت فسادکنندگان (۸۶) و اگر طائفه‌ای از شما ایمان آورده‌اند به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام و طائفه‌ای ایمان نیاورده‌اند پس صبر کنید تا خدا حکم کند بین ما و اوست بهترین حکم‌کنندگان (۸۷) گروه اشرافی از قوم او که خود را بزرگ می‌شمردند گفتند: ای شعیب البته تو را با همراهانت از شهرمان بیرون می‌کنیم یا اینکه برمی‌گردید به آئین ما، شعیب گفت: آیا اگرچه ما (آئین شما را) نخواستہ باشیم (۸۸) اگر برگردیم در کیش شما پس از آنکه خدا ما را از آن نجات داده به تحقیق افتراء و دروغ بر خدا بسته‌ایم و ما را نمی‌رسد که به آن برگردیم مگر خدا پروردگار ما بخواهد، پروردگار ما علمش همه چیز را فراگرفته، فقط بر خدا توکل کرده‌ایم. پروردگارا، بین ما و بین قوم ما به حق راهی بگشا که تو بهترین گشایندگانی (۸۹) و بزرگان قوم او که کافر بودند گفتند: البته اگر از شعیب پیروی کنید محققاً در این هنگام شما از زیانکارانید (۹۰) پس زلزله ایشان را فرا گرفت و در خانه خودشان از پای درآمدند (۹۱) آنان که تکذیب شعیب کردند گویا هرگز در آنجا نبوده‌اند، آنانکه تکذیب شعیب کردند همانان زیانکار بودند (۹۲) پس (شعیب) از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم من به تحقیق پیغامهای پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما نصیحت کردم، پس چگونه افسوس خورم بر قوم کافران. (۹۳)

**نکات:** ﴿قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ دلالت دارد که دلیل روشنی به توسط شعیب برای قومش بوده و اما معجزه بوده و معجزه چه بوده معلوم نیست. هر پیغمبری که مبعوث می‌شد باید از هر منکری نهی کند، خصوصاً منکری که میان قوم او متداول بوده، چون در قوم شعیب کم‌فروشی معمول بوده و لذا او از آن به خصوص نام برده.



﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ  
 بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ ءَابَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ  
 بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّن  
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلَ الْقُرَىٰ  
 أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ آمِنَ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ  
 يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ لَمْ يَهْدِ  
 لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ  
 فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾﴾ [الأعراف: ٩٤-١٠٠]

**ترجمه:** و ما هیچ پیامبری را در هیچ شهری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختیها و رنجها دچار ساختیم تا باشد که به زاری پردازند (٩٤) سپس (چون توبه نکردند) تبدیل کردیم به جای بدی نیکی را (به جای گرفتاری، رفاه جایگزین کردیم) تا (از نظر جان و مال) زیاد شدند و گفتند: به تحقیق پدران ما نیز به سختیها و خوشیها مبتلا شدند (و این عادت دنیاست و مربوط به خدا و امتحان نیست) پس ناگهان ایشان را (به عذاب) گرفتیم در حالیکه نمی فهمیدند (٩٥) و اگر اهل شهرها و قریه ها حقیقتاً ایمان آورده و تقوی پیشه کنند البته بگشاییم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به سبب آنچه کسب می کردند (٩٦) پس آیا اهل این قریه ها ایمند از اینکه عذاب ما شبانگاه برای ایشان بیاید در حالیکه خفته باشند (٩٧) و آیا اهل قریه ها ایمند از اینکه عذاب ما در چاشت ایشان را بیاید در حالی که ایشان به بازی مشغولند (٩٨) آیا پس، از مکر خدا ایمند؟ پس جز مردمان زیانکار کسی از مکر خدا ایمن نمی شود (٩٩) و آیا برای آنان که زمین را پس از هلاک اهلس به میراث می برند، روشن نشد که اگر بخواهیم آنان را به سزای گناهشان مجازات کنیم و بر دلشان مهر می زنیم که ایشان شنوا نباشند. (١٠٠)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ...﴾ این است که همواره در هر زمان که خدا رسولی فرستاد برای اینکه مردم به خدا ایمان آورند و از کفر و فسق دست بردارند ایشان را به سختیها، رنجها، کم نعمتی و گرانی مبتلا کرده تا بیدار شوند و این اختصاص به زمان محمد ﷺ ندارد، چون کفار می گفتند از وقتی که محمد ﷺ مدعی نبوت شده هزاران سختی و قحطی به ما روی کرده. جمله: ﴿أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ...﴾ فاعل ﴿يَهْدِ﴾ جمله ﴿أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ﴾ می باشد، یعنی این خواست ما که ایشان را مبتلا می کردیم باعث هدایت ایشان نشد و چرا نباید بشود، چون استفهام، استفهام توبیخی و

تقریعی است. مقصود از ﴿فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ گوش سر نیست بلکه گوش دل است:

گوش سر با جمله حیوان همدم است  
 گوش دل مخصوص نسل آدم است  
 قل تعالوا قل تعالوا گفت: رب  
 ای ستوران رمی شده از ادب  
 گوش بعضی زین تعالوها کر است  
 هر ستوری را صطبلی دیگر است

﴿تِلْكَ الْقَرْيُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾﴾ [الأعراف: ۱۰۱-۱۰۲]

**ترجمه:** این قریه‌ها را بر تو از اخبارشان می‌خوانیم و به تحقیق پیامبرانشان با دلیلهای روشن به سویشان آمدند، پس آنان ایمان آورنده نبودند به آنچه که از پیش تکذیب کرده بودند، این چنین خدا مهر می‌زند بر دلهای کافران (۱۰۱) و برای اکثر ایشان هیچ تعهدی نیافتیم و براستی که بیشتر ایشان را نابکاران یافتیم. (۱۰۲)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿...بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ﴾ این است که چون قبل از آمدن انبیاء خرافاتی را پذیرفته بودند و لذا بدین واسطه پس از آمدن انبیاء به تکذیب خود باقی ماندند و یا پس از اینکه ابتداءً به انبیاء تکذیب کردند نخواستند بطلان خود را اقرار کنند و به همان تکذیب روی تکبر باقی ماندند، مانند زمان ما که اکثر مردم اگر بطلان عقاید خرافی خود را بفهمند باز از خرافات دست بر نمی‌دارند. مقصود از عهد پیمان فطری است که اکثراً از آن منحرف شدند.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ يَافِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿١٠٧﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾ يَا تَوَكُّبِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾﴾ [الأعراف: ۱۰۳-۱۱۲]

**ترجمه:** سپس موسی را با آیات خودمان پس از انبیاء گذشته به سوی فرعون و کسان وی فرستادیم و ایشان به سبب آن آیات به مردم ستم کردند (هر کس ایمان به آنها می‌آورد در

شکنجه می گذاشتند) پس بنگر چگونه بود عاقبت مفسدین (۱۰۳) و موسی گفت: ای فرعون به تحقیق من رسولی از پروردگار جهانیانم (۱۰۴) سزاوار است بر من که بر خدا نگویم مگر به حق، به تحقیق آوردم برای شما دلیل روشنی از پروردگارتان، پس بنی اسرائیل را همراه من (۱۰۵) فرعون گفت: اگر معجزه‌ای داری بیاور آن را اگر از راستگویانی (۱۰۶) پس انداخت عصای خود را که ناگاه اژدهایی آشکار شد (۱۰۷) و بیرون کشید دست خود را که ناگاه دست او نورانی شد برای بینندگان (۱۰۸) اشراف قوم فرعون گفتند: محققاً او ساحری است دانا (۱۰۹) می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند چه فرمان می‌دهید (۱۱۰) گفتند: او و برادرش را مهلت ده و بفرست در شهرها جارچیان (۱۱۱) که برای تو حاضر سازند هر ساحر دانایی را. (۱۱۲)

**نکات:** جمله: ﴿فَظَلَمُوا بِهَا﴾ را مطابق لغت ترجمه کردیم و ممکن است چنین ترجمه شود؛ پس کافر شدند به آن آیات، که ظلموا را به معنی کفروا بگیریم اگر چه نتیجه دو ترجمه یکی است. حضرت موسی علیه السلام ابتدا دعوتش آزادی بنی اسرائیل از اسارت فرعونیان بود و لذا گفت: ﴿فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ اما فرعون به عنوان خیر خواهی با قوم خود حقه‌بازی می‌کرد و لذا می‌گفت: ﴿يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ﴾ «موسی می‌خواهد سرزمین شما را از شما بگیرد» و مردم دنیاپرست به همین سخنان گول می‌خورند.

﴿وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾ قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْتَمِينَ ﴿١١٥﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْتَرَهُبُهُمْ وَجَاءَهُ بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾ فَغَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴿١١٩﴾ وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدِينَ ﴿١٢٠﴾ قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٢﴾﴾

**ترجمه:** و ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا برای ما مزدی است اگر ما غلبه کردیم؟ (۱۱۳) فرعون گفت: آری و محققاً شما از مقربین باشید (۱۱۴) گفتند: ای موسی یا تو بیفکن و یا ما بیندازیم (۱۱۵) موسی گفت: بیفکنید پس چون افکندند چشمان مردم را سحر کردند و ایشان را ترسانیدند و سحر بزرگی آوردند (۱۱۶) و به سوی موسی وحی کردیم که عصایت را بیفکن، پس ناگهان فرو برد (بلعید) آنچه به دروغ می‌ساختند (۱۱۷) پس حق

ثابت و آنچه می‌کردند باطل گشت (۱۱۸) پس (فرعونیان) همانجا مغلوب شدند و به خواری برگشتند (۱۱۹) و جادوگران به سجده افتادند (۱۲۰) گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (۱۲۱) پروردگار موسی و هارون. (۱۲۲)

**نکات:** ﴿لَأَجْرًا﴾ تنوین تنکیر دارد که دلالت بر بزرگی اجر دارد، ساحران میل داشتند که خود اول سحر خود را به کار برند تا شاید نوبت به موسی نرسد و لذا گفتند: ﴿وَأَمَّا أَنْ نَكُونَ خُنَّ الْمُلْقِينَ﴾ و ضمیر فصل بعد از ضمیر مستتر آوردند ولی چون ادب کردند، حق تعالی برای هدایت موفّقشان کرد، جمله: ﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ﴾ دلالت دارد که سحرشان واقعیتهای نداشت و به چشم مردم چنین نمودار کردند که کار مهمی کردند به اصطلاح چشم‌بندی کردند و لذا حق تعالی از عمل آنان تعبیر به ﴿يَأْفِكُونَ﴾ کرده و فرموده: ﴿تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونَ﴾ و ﴿أَسْتَرْهَبُوهُمْ﴾ نیز دلالت دارد که عملشان حقیقتی نداشت ولی بر دل مردم رعب می‌افکندند که مردم خیال کنند ایشان کار مهمی کرده‌اند، مثلاً می‌گفتند: آهای بروید عقب پامال نشوید.

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ ثُمَّ لَأَضِلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا نَنقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَأَمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّفْنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾﴾ [الأعراف: ۱۲۳-۱۲۶]

**ترجمه:** فرعون به ساحران گفت: پیش از آنکه به شما اذن بدهم به او ایمان آوردید، به راستی که این مکرری است که شما در این شهر مرتکب شده‌اید تا اهل آنرا از آن بیرون کنید، پس به زودی خواهید دانست (۱۲۳) البته البته قطع می‌کنم دستهای شما و پاهای شما را از خلاف سپس البته همگی شما را به دار می‌آویزم (۱۲۴) به تحقیق ما به سوی پروردگارمان برگشته‌ایم (۱۲۵) و دلیل کینه‌ای که موجب انتقام باشد از ما نداری جز اینکه ما به آیات پروردگارمان زمانی که آیات برای ما آمد، ایمان آورده‌ایم. پروردگارا صبر را بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران. (۱۲۶)

**نکات:** ساحران آن دشت را پر کرده بودند از چوبها، طنابها و وسائل سحر ولی یک مرتبه آن ازدهای عظیم الهی به جنبش آمد و هر چه بود بلعید و مردم پا به فرار گذاشتند به طوری که عده‌ای از وحشت و ترس مردند. مقصود از خلاف ممکن است به معنی مخالف باشد یعنی چون با من مخالفت کردید شما را به دار می‌زنم و ممکن است خلاف در قطع دست و پا باشد یعنی اگر دست راست را بریدم پای چپ را

می‌برم. جمله: ﴿وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا...﴾ دلالت دارد که فرعون نتوانست عیبی و کار خلافی از ایشان پیدا کند جز اینکه ایمان به خدا آورده بودند و این اگر چه در نظر فرعون گناه بود ولی در واقع بهترین ثواب می‌بود. جمله: ﴿وَتَوَقَّأْنَا مُسْلِمِينَ﴾ دلالت دارد که دین حضرت موسی و پیروانش اسلام بوده است.

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ آبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ أَسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾﴾ [الأعراف: ۱۲۷-۱۲۹]

**ترجمه:** و اشراف قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌گذاری تا در زمین فساد کنند و تو و إله‌های تو را رها کنند (بتهایی که ملجأ و مقصد در حوائج بودند) گفت: به زودی می‌کشیم پسران ایشان را و زنده می‌گذاریم زنانشان را و محققاً ما بر آنها چیره‌ایم (۱۲۷) موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری بجوید و صبر کنید که زمین از خداست، آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد ارث می‌دهد و عاقبت برای پرهیزکاران است (۱۲۸) اصحاب موسی گفتند: ما اذیت شدید قبل از آنکه نزد ما بیایی و پس از آنکه نزد ما آمدی، موسی گفت: امید است پروردگار شما دشمن شما را هلاک کند و شما را جانشین در زمین کند تا بنگرد شما چگونه عمل می‌کنید (۱۲۹).

**نکات:** جمله: ﴿أَتَدْرُ مُوسَى...﴾ دلالت دارد که اشراف قوم فرعون ترسیدند از ازدیاد قوم و پیروان موسی. جمله: ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ﴾ دلالت دارد که حضرت موسی پیروانی پیدا کرده بود به طوری که مجزا شده بودند از قوم فرعون. ابن عباس گفته: چون ساحران به حضرت موسی عليه السلام ایمان آوردند، ششصد هزار نفر به موسی ایمان آوردند. ولی باز قدرت و اکثریت ملت با فرعون بودند<sup>(۱)</sup>. جمله: ﴿عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ﴾، نویدی از طرف خدا بوده که موسی به قوم خود گفته: فرعونیان هلاک و شما جانشین ایشان می‌شوید. کلمه ﴿آلِهَتَكَ﴾ دلالت دارد که فرعون بت پرست بوده و بتان متعددی داشته است. جمله: ﴿فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾ اشاره به این است که

چون شما غالب و جانشین فرعونیان شدید باید مواظب باشید که مانند آنان عمل نکنید و اتفاقاً هیچ بدی نرفت که بهتر بیاید.

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِّنَ الشَّمْرِ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ ﴿۱۳۰﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُٗٓ أَلَّا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالذَّمَ عَائِتٍ مُّفْصَلَتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَىٰ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۳۴﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلِّغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ﴿۱۳۵﴾﴾

**ترجمه:** و به تحقیق ما پیروان فرعون را گرفتار کردیم به قحطی سالها و نقصان میوه جات، باشد که ایشان پند گیرند (۱۳۰) و چون نعمت و نیکی برای ایشان می آمد می گفتند: اینها برای خاطر ما است و اگر بدی و رنجی به ایشان می رسید فال بد به موسی و همراهانش می زدند، آگاه باش وسائل خیر و شرشان نزد خداست ولیکن اکثر ایشان نمی دانند (۱۳۱) و (به موسی) گفتند: هر آیتی برای ما بیاوری تا ما را به آن جادو کنی پس ما به تو ایمان نیاوریم (۱۳۲) پس فرستادیم بر ایشان طوفان، ملخ، کنه، قورباغه ها و خون را، آیات جداگانه، پس سرکشی کردند و قومی گنهکار بودند (۱۳۳) و چون عذاب برایشان فرود آمد گفتند: ای موسی پروردگارت را به آن عهدی که نزد تو دارد برای خاطر ما بخوان (دعا کن) که اگر عذاب را از ما برطرف کنی البته البته به تو ایمان می آوریم و البته با تو روانه می کنیم بنی اسرائیل را (و آزاد می گذاریم) (۱۳۴) پس چون برطرف می کردیم از ایشان عذاب را تا مدت معین که ایشان به آن می رسیدند، ناگهان پیمان شکنی کردند. (۱۳۵)

**نکات:** قوم فرعون به چندین بلا گرفتار شدند تا بلکه ایمان آورند بالأخره هوی و هوس مانع

ایمانشان گردید:

۱- به قحطی و گرانی.

۲- نقص میوه جات.

۳- طوفان.

۴- ملخ.

۵- کنه.

۶- قورباغه.

۷- خون.

پس هر دفعه که مبتلا به یکی از بلاها گرفتار می شدند می آمدند و می گفتند: دعا کن از خدا بخواه این بلا برطرف گردد ما ایمان می آوریم و چون بلا رفع می شد عهد خود را می شکستند و تفصیل آن<sup>(۱)</sup> چنین است که چون طوفان آمد به واسطه کثرت باران و آمدن سیل، آمدند که ای موسی دعا کن، چون برطرف شد باز به همان طغیان و سرکشی خود ادامه دادند، پس خدا ملخ را فرستاد که تمام حبوبات و زراعتها را حتی درها و سقفهای خانه را خورد، باز آمدند، حضرت موسی علیه السلام دعا کرد باز به پیمان خود وفا نکردند، سپس کنه را فرستاد که رختخواب و لباس ایشان را فرا گرفت و خون ایشان را مکید، باز به نزد موسی آمدند، دعا کرد و باز به پیمان ایمان خود وفا نکردند و گفتند: به ما ثابت شد که تو ساحری، خدا قورباغه را بر ایشان فرستاد که آبها و خانهها و رختخوابهای ایشان را فرا گرفت، گفتند: این مرتبه دعا کن ای موسی ما توبه کردیم و دیگر بر نمی گردیم از قول خودمان، باز حضرت موسی علیه السلام دعا کرد خدا آنرا برطرف کرد، چون ایمان نیاوردند خدای تعالی خون را برای ایشان فرستاد، آبهای ایشان مملو از خون بود<sup>(۲)</sup> تا بیست سال این قبیل آیات را دیدند و ایمان نیاوردند تا خدا نابودشان کرد.

﴿فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي أَلِيمٍ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿۱۳۶﴾ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿۱۳۷﴾ وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامِهِمْ لَّهُمْ قَالُوا يَمُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۱۳۸﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ

۱- مولف تفصیل این آیات را با استفاده از روایت مفصلی که مفسران به ویژه بغوی در معالم التنزیل (۳/ ۲۶۹ -

۲۷۲) ذکر کرده اند، به صورت بسیار مختصر بیان می کند.

۲- برخی از مفسران سلف (مثل زید بن اسلم) روایت کرده اند: خونی که بر آنها مسلط شد، خونی بود که از بینی آنها

بیرون می آمد. و این دیدگاهی معقول تر می باشد چراکه تغییر تمام آب نیل و آب چاهها و دریاچهها به خون - عکس

آیات گذشته - نشانه ای هولناک و بر خلاف قوانین طبیعت می باشد و در واقع چنین نشانه ای ایمان آوردن تمام

کسانی را که شاهد آن هستند، ضمانت می کند. و این بر خلاف سنت الهی می باشد.

مَا هُمْ فِيهِ وَبَطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۶﴾ قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَيْهَا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۷﴾ [الأعراف: ۱۳۶-۱۴۰]

**ترجمه:** پس، از ایشان انتقام گرفتیم و ایشان را در دریا غرق ساختیم به سبب اینکه به آیات ما تکذیب کردند و از آنها غافل بودند (۱۳۶) و مشرقهای آن سزمین و مغربهای آن را که در آن برکت داده بودیم به ارث دادیم به قومی که ضعیف شمرده می شدند و فرمان نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل تحقق یافت به سبب صبری که کردند. و آنچه را که فرعون و قومش (از قصرها و عمارات) ساخته بودند و آنچه داربست کرده بودند ویران کردیم (۱۳۷) و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس، به قومی رسیدند که بر بتان خودشان معتکف و پابند بودند، گفتند: ای موسی برای ما الهی (ملجای و معبودی در حوائج) قرار بده همچنانکه برای ایشان إله‌هایی هست، موسی گفت: به راستی که شما قومی نادانید (۱۳۸) به راستی آنچه که این گروه (بت پرست) در آن هستند تباه و آنچه می کنند باطل است (۱۳۹) (سپس) گفت: آیا غیر از خدا برای شما الهی بجویم و حال آنکه او شما را بر جهانیان برتری داد. (۱۴۰)

**نکات:** مقصود از کلمه ﴿فِي الْيَمِّ﴾ رود نیل است که مانند دریا است و عرب به آب زیاد دریا نیز می گفته، چنانچه این تقسیمات جغرافیایی از قبیل دریا، دریاچه، رود و غیره ظاهراً در زمان حضرت موسی علیه السلام نبوده بلکه بعداً تعیین و وضع گردیده است. و مقصود از ﴿مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا﴾، سرزمین مصر، فلسطین و یا فقط فلسطین است که با برکت و پر از انهار و اشجار بوده و در آنها همه گونه میوه می روید. و مقصود از ﴿مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ...﴾ همان کاخهای اداری و بناهای رفیع و سلطنتی است. و چون مردم یهود و قوم موسی دینی تحقیقی و علمی نداشتند تا قومی را دیدند که بر بتان خود معتکفند و از بتان خود حاجت می طلبند و در حوائج آنها را نزد خدا وسیله می دانند، اینان هم خیال کردند که خوب است برای ایشان نیز الهی باشد که حوائج خود را به او عرضه کنند و لذا موسی به ایشان گفت: شما نادانید و به ایشان تغییر کرد که منصرف شدند و گر نه مشرک می شدند، زیرا غیر خدا، الهی و ملجای در حوائج نیست.

﴿وَإِذْ أَخْبَيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَالِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿۱۴۱﴾ وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِيقَتِ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۴۲﴾ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ



قَالَ رَبِّ ارْنِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَنِي وَلَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَنِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾ قَالَ يَمُوسَى إِنِّي أَصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَالَمِي فَخُذْ مَا آتَيْنِكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾

[الأعراف: ۱۴۱-۱۴۵]

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی را که شما را از آل فرعون که شما را به عذاب بدی عذاب می کردند نجات دادیم، پسران شما را می کشتند و زنان شما را زنده می گذاشتند و در این برای شما بلای بزرگی بود از پروردگارتان (۱۴۱) و وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا به ده شب دیگر تمام و کامل نمودیم پس وقت مقرر پروردگارش به چهل شب تمام شد و موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاح کن و پیرو راه مفسدین مباش (۱۴۲) و چون موسی برای وقت مقرر ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا خود را به من بنما که نظر کنم به تو، گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولیکن بنگر بسوی کوه پس اگر در جایش قرار گیرد به زودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگار او تجلی به کوه نمود آنرا ریزه ریزه کرد و موسی بیهوش افتاد، پس چون به هوش آمد گفت: منزهی تو به سوی تو توبه کردم و من اولین مؤمنم (۱۴۳) خدا گفت: ای موسی به راستی که من تو را برگزیدم بر مردم به پیامهایم و به کلامم، پس آنچه به تو دادم بگیر و از شکرگزاران باش (۱۴۴) و برای او در الواح تورات نوشتیم از هر گونه پند و بیان هر چیزی، پس آنرا به تصمیم جدی بگیر و قوم خود را امر کن بگیرند نیکوتر آنرا، به زودی سرای فاسقان را به شما بنمایم. (۱۴۵)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ﴾ این است که: کوه به این عظمت ممکن است ذره ذره شود ولی رؤیت خدا امکان ندارد<sup>(۱)</sup>. و تجلی پروردگار به کوه، نشان دادن ذات و یا صورت نیست بلکه تجلی امر است. و مقصود از ﴿دَارَ الْفَاسِقِينَ﴾ در دنیا است و یا در برزخ.

۱- روشن است که مذهب مولف رحمه الله در مساله رویت و دیدار خداوند، همان مذهب معتزله (و شیعیان و اباضی هایی که با آنها موافقت کرده اند) می باشد. کسانی که امکان دیدن ذات باری تعالی را در دنیا و آخرت نفی می کنند، درحالی که بقیه مسلمانان معتقد به محال بودن آن در دنیا و اثبات آن در آخرت می باشند. در این مورد مراجعه شود به تفاسیر اهل سنت پیرامون این آیه. [مترجم]

و نگا: تعلیق مصحح در هاشم تفسیر آیه سوم از سوره بقره و تفسیر این آیه که می فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاظِرَةٌ﴾

إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳]. [مصحح]

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾﴾ [الأعراف: ۱۴۶-۱۴۷]

**ترجمه:** به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از آیات خویش منصرف می‌کنم و اگر هر آیه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه حقی را ببینند آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا راه می‌گیرند، این بسبب این است که ایشان به آیات ما تکذیب کردند و از آن غافل بودند (۱۴۶) و آنان که به آیات ما و ملاقات آخرت تکذیب کردند اعمالشان تباه (و یا هدر) است، آیا جز به آنچه می‌کرده‌اند جزا داده می‌شوند؟ (۱۴۷)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود که گمراهی مردم همه از جهت غفلت از کتاب آسمانی است و چون از آیات الهی بی‌خبرند به موهومات و راههای کج گرفتارند و چون تکبر ورزیده و به کتاب خدا و فرمان او بی‌اعتناء شدند خدا ایشان را به گمراهی خودشان وا می‌گذارد. و معنای ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ...﴾ همین است که چون اعراض و تکذیب کرده سزای او خذلان الهی است که حق تعالی نعمت فهم آیات کتابش و توفیق ایمان آوردن را از او سلب می‌کند.

﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُمْ خُورًا ۗ أَمْ يَرَوْا أَنَّهُمْ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرِحْمَنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾﴾ [الأعراف: ۱۴۸-۱۴۹]

**ترجمه:** و قوم موسی پس از رفتن او از زیورهای خودشان گوساله بیجانی گرفتند (و ساختند) که صدایی داشت، آیا نمی‌دیدند که آن جسد بی‌جان با ایشان سخن نمی‌گوید و ایشان را به راهی هدایت نمی‌کند، آن را گرفتند در حالی که ستم کردند (۱۴۸) و چون پشیمان شده و دیدند که محققا گمراه شده‌اند گفتند: اگر پروردگار ما ما را رحم نکند البته از زیانکاران می‌باشیم. (۱۴۹)

**نکات:** بنی اسرائیل پس از غرق شدن فرعون و اتباعش زیورهایی را تصاحب کردند و سامری که مردی صنعتگر بود از آن زیورها گوساله‌ای بی‌روح ساخت ولی طوری ساخته بود که گاهی صدایی از او صادر می‌شد. چون برگشتن موسی از طور به تأخیر افتاد او برای اینکه دکانی برای خود درست کند به بنی اسرائیل گفت: موسی از شما بیزار شده و نیامده ولی خدای او - نعوذ بالله - آمده و گوساله را خدای

موسی خواند و خود سجده کرد. چون او به سجده افتاد تمام مردم به سجده افتادند و گوساله را سجده کردند و پس از وجد، مشغول رقص شدند و - نعوذ بالله - برای دیدن خدا رقصیدند و این کار برای جهل مردم بود به توحید حقیقی و خدای منزّه از مکان و حد و حدود را درست درک نکرده بودند یعنی دین تحقیقی نداشتند و لذا به این شرک مبتلا شدند.

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي ۖ أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۖ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۚ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي ۖ فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾﴾ [الأعراف: ١٥٠-١٥١]

**ترجمه:** و چون موسی در حال غضب و تأسف به سوی قوم خود برگشت، گفت: پس از من چه بدجانشینی برای من بودید، آیا تعجیل کردید در امر پروردگارتان و الواح را افکند و موی سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید، برادرش گفت: ای پسر مادرم به راستی که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را به شمامت من شاد مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده (۱۵۰) موسی گفت: پروردگارا مرا و برادرم را بیامرز و ما را در رحمتت داخل کن و تویی رحم کننده ترین رحم کنندگان. (۱۵۱)

**نکات:** موسی چون از طور برگشت و وضع قوم خود را دید که به شرک مبتلا شده اند در نهایت غضب شد و تأسف می خورد به طوری که الواح تورات را انداخت و موی سر برادرش را گرفت و کشید و به او تغییر کرد که چرا ایشان را نهی نکردی؟ هارون گفت: من در اقلیت بودم و چون با ایشان موافقت نکردم نزدیک بود مرا بکشند. در هر دوره اکثریت با جهال بوده و حقّه بازان از جهل مردم سوءاستفاده کرده و مردم را به خرافاتی به نام خدا و دین کشیده اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَخَذُوا الْعَجَلَ سَيَأْتِيهِمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَعَٰمَنُوا ۖ إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٥٣﴾﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ ۖ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾﴾ وَأَخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَتِنَا ۖ فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّيَّ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا ۖ إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ ۖ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاغْفِرْ

[الأعراف: ۱۵۲-۱۵۵]

لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿۱۵۵﴾

**ترجمه:** به راستی آنانکه گوساله را معبود خود گرفتند به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلّتی در زندگی دنیا به ایشان می‌رسد و چنین کیفر دهیم دروغ‌سازان را (۱۵۲) و آنانکه کارهای بد کردند سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند بر راستی پروردگار تو پس از آن آمرزنده رحیم است. (۱۵۳) و چون خشم موسی فرو نشست، الواح را برگرفت در حالی که در نوشته‌های آن هدایت و رحمت بود برای آنان که نسبت به پروردگارشان ترسان می‌باشند (۱۵۴) و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای وعده‌گاه ما برگزید، پس چون زلزله‌ای ایشان را فرو گرفت گفت: پروردگارا اگر می‌خواستی ایشان را و مرا از پیش هلاک کرده بودی آیا ما را به سزای آنچه سفهای ما کرده‌اند، هلاک می‌کنی؟ نیست این مگر امتحان تو، هر که را خواهی به- وسیله آن گمراه و هر که را خواهی به آن هدایت می‌کنی، تویی یاور و سرپرست ما، پس ما را بیامرز و ما را رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی. (۱۵۵)

**نکات:** مقصود از ﴿عَظَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ همین است که به غضب خدا و

ذلت و در بدری و اخراج از بلدشان مبتلا شدند. و جمله: ﴿ثُمَّ تَابُوا﴾ دلالت دارد که عده‌ای پس از گوساله‌پرستی فوری توبه کرده بودند و مشمول رحمت خدا شدند. ﴿وَأَخْتَارَ مُوسَى﴾ تا آخر دلالت دارد که حضرت موسی عليه السلام هفتاد نفر از میان قوم خود انتخاب کرد برای اینکه با او به طور بروند و کلام خدا را بشنوند و چون به طور آمدند و سخن خدا را شنیدند خواستار رؤیت خدا شدند و گفتند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾، «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم». پس صاعقه آمد و ایشان هلاک شدند و موسی افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد زبان به تضرع و زاری گشود و از سفاهت قوم خود نالید.

﴿وَأَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءَ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۶﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۶-۱۵۷]

**ترجمه:** و بنویس برای ما (یعنی مقدر کن) در این دنیا نیکی (عافیت و زندگی پاکیزه) و در

آخرت نیکی، به راستی که ما هدایت شدیم به سوی تو، خدا گفت: عذابم را به هرکس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته، پس به زودی آن را مقرر می‌دارم برای آنان که پرهیزکاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند (۱۵۶) آنان که پیروی می‌کنند از این رسول و پیامبر درس ناخوانده‌ای که (وصف) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند که ایشان را به کار خوب امر و از منکر نهی می‌کند و حلال می‌کند بر ایشان پاکیزه‌ها را و حرام می‌گرداند بر ایشان خبائث را و برمی‌دارد از ایشان بار سنگین و بندهایی که بر ایشان بود، پس آنانکه به او ایمان آورند و تأییدش کنند و یاریش نمایند و نوری را که به او نازل شده پیروی کنند همانانند رستگاران. (۱۵۷)

**نکات:** جمله: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ چون دلالت دارد بر اینکه رحمت حق هر چیزی را فرا گرفته ممکن است اشرار و کفار به این جمله مغرور شوند لذا پس از آن فرموده: ﴿فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...﴾ یعنی این رحمت واسع به همین زودی محدود می‌شود و اختصاص داده می‌شود به متقین و فقط برای ایشان حتمی است طبق وعده الهی و برای دیگران چون حتمی نیست باید مغرور نگردند. مقصود از جمله ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ همان تکالیف شاقه‌ای بود که بر دوش مردم سنگین می‌باشد و آخوندهای یهود برای ایشان وضع کرده بودند مانند سوزانیدن غنایم و تحریم کسب در روز شنبه<sup>(۱)</sup> و مانند اینها و مراد از اغلال همان بند و زنجیرهای عادات و آداب و قیودی است که فعلاً نیز مانند آنها در میان مسلمین زیاد است، هرکس بمیرد چه قیود سختی برای او گذاشته‌اند از ایام ثلاثه، هفته، چله، سال، دادن وجوه شرعی از قبیل خمس و سهم امام که در اصل شرع نبوده و به آن اضافه کرده‌اند و بار سنگین شده و مانند آنکه هرکس بخواهد دو رکعت نماز بخواند باید چند هزار مسئله را فراگیرد و هکذا....

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾﴾

[الأعراف: ۱۵۸-۱۵۹]

**ترجمه:** بگو: آهای مردم، به راستی که من رسول خدا به سوی همه شما هستم، آن خدایی

۱- واقعیت این است که این خداوند بود که کسب و کار در روز شنبه را بر یهودیان حرام نمود چنانکه تعدادی از آیات قرآن به این مسأله اشاره دارند.

که ملک و سلطنت آسمانها و زمین برای اوست، الهی (ملجأ حوائج) جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس ایمان آورید به خدا و رسول او، آن پیامبر درس‌نخوانده‌ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد و او را پیروی کنید تا باشد هدایت یابید (۱۵۸) و از قوم موسی جماعتی هستند که به راه حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند. (۱۵۹)

**نکات:** ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ دلالت دارد که محمد ﷺ مبعوث به تمام مردم است و مخاطب خدا مردمند و خطاب حق قابل فهم است و مقصود از جمله: ﴿...يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ﴾، ایمان رسول خدا ﷺ است به فرمانهای الهی که در کتب آسمانی می‌باشد و اگر چه از پیامبران قبل از خودش باشد.

﴿وَقَطَعْنَهُمْ أَنْتَقَى عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَمَهُ قَوْمُهُ أَنْ أُضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ أَتْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَمَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾ وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾

[الأعراف: ۱۶۰-۱۶۱]

**ترجمه:** و امت موسی را به دوازده قبیله و گروه تقسیم کردیم و و حی نمودیم به موسی آنگاه که قوم او از او آب خواستند که عصایت را به سنگ بزن، (چون زد) پس دوازده چشمه از آن جاری شد که هر دسته مردم محل آبخور خود را دانستند و ابر را بر ایشان سایبان کردیم و من و سلوی را بر ایشان نازل نمودیم، بخورید از طیبات آنچه شما را روزی دادیم. و ما ستم نکردیم ولیکن ایشان به خود ستم می‌کردند (۱۶۰) و چون به ایشان گفته شد در این قریه ساکن شوید و هر چه از آن خواستید بخورید و بگویید خدایا گناهانمان را بریز و به دروازه شهر در حال فروتنی درآیید، ما برای شما گناهانتان را می‌آمیزیم و به زودی پاداش نیکوکاران را زیاد می‌کنیم. (۱۶۱)

**نکات:** سبط به معنی نواده است از اولاد یعقوب دوازده جماعت به وجود آمد از نواده‌های او که هر یک امتی بزرگ شدند و این جماعات در بیابان از موسی ﷺ آب خواستند، خدا به او خطاب کرد عصای خود را به سنگ معینی بزن، آن جناب عصای خود را به سنگی زد و از آن دوازده چشم جوشید که هر یک از اسباط از چشمه‌ای آب برمی‌داشتند. و حق تعالی در آن بیابان به توسط ابر بر آنان سایه افکند و من و سلوی بر ایشان نازل نمود (که مرغ بریان و ترنجبین باشد) و خطاب رسید که باید هنگام ورود به شهر به حال فروتنی وارد شوید و بگویید خدایا گناه ما را بریز ولی بنی اسرائیل با این همه

الطاف الهی سرکشی کردند و آن کلماتی را که امر شده بودند هنگام ورود بگویند تغییر دادند و در عوض حطّه (گناه ما را بریز) بطور مسخره حنطه (گندم) می گفتند.

﴿قَبِلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾ وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِزِّهِمْ لَمَّا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهَوُّوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١٦٦﴾﴾

[الأعراف: ۱۶۲-۱۶۶]

**ترجمه:** پس کسانی از آنان که ستم کردند، گفتار را به غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند، پس عذابی از آسمان بر ایشان نازل کردیم به سبب آنچه ستم می کردند (۱۶۲) و سؤال کن ایشان را از آن قریه‌ای که کنار دریا بود هنگامی که در شبانه تجاوز می کردند، آنگاه که ماهیان ایشان روز شبانه ایشان برای ایشان به طور آشکار و زیاد می آمدند و روزی که شبانه نبود نمی آمدند، این چنین ایشان را به سبب اینکه نافرمانی می کردند می آزمودیم (۱۶۳) و چون جماعتی از ایشان گفتند: چرا موعظه می کنید قومی را که خدا هلاکشان کند و یا عذابشان کند به عذاب سختی، گفتند: برای اینکه ما را نزد پروردگارتان عذری باشد و شاید ایشان پرهیز کنند (۱۶۴) پس چون فراموش کردند آنچه را به آن تذکر داده شد بودند، آنان را که از بدی نهی می کردند نجات دادیم و آنان را که ستم کردند به عذاب سختی بگرفتیم به سبب آنچه نافرمانی می کردند (۱۶۵) پس چون در مورد آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند به ایشان گفتیم بوزینگان دور از رحمت باشید. (۱۶۶)

**نکات:** عده‌ای از بنی اسرائیل معروفند به اصحاب سبت که ایشان نزدیک دریا منزل داشتند و کار ایشان ماهیگیری بود و ماهی فروش بودند. دستور دینشان این بود که روز شبانه تعطیل کنند و به عبادت مشغول شوند، اتفاقاً روزهای شبانه ماهی بیشتر می آمد، از آنجائیکه خدا می خواست ایشان را امتحان کند، ماهیان لب دریا جمع می شدند و ایشان توانستند صرف نظر کنند و بدنبال امر خدا بروند، آمدند حيله‌ای کردند و نزدیک دریا گودالها کنده به طوریکه آب دریا به آن گودالها جاری شود و روز شبانه ماهیان دریا بسوی گودالها بروند و سپس راه ماهیها را به توسط بته و هیزم قطع می کردند که ماهیان در گودالها بمانند تا اینکه روز یک شبانه صید کنند و در جواب خدا بگویند ما روز شبانه ماهی صید

نکردیم، حق تعالی ایشان را به صورت بوزینه مسخ نمود و قبل از اینکه مسخ شوند عده‌ای از اهل ایمان، ایشان را از این حيله نهی کردند و عده دیگر ساکت بودند و می‌گفتند: ایشان را نهی نکنید که فائده ندارد و خدا ایشان را عذاب خواهد کرد. حق تعالی فقط عده ناهین از منکر را نجات داد و باقی را عذاب نمود. پس مؤمن در مقابل منکرات نباید ساکت شود و یا اگر کسی نهی از منکر نمود او را مأیوس کند که مثلاً بگوید نهی شما چه فایده دارد و یا بگوید چون مردم گوش نمی‌دهند خود را خسته مکن و از این قبیل سخنان یأس آور: که در این صورت با مجرمین شرکت کرده و با آنان محشور و معذب خواهد شد.

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَعِّثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٧﴾ وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَاللَّذَارِ الْأَخْرَجَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾﴾

[الأعراف: ۱۶۷-۱۶۹]

**ترجمه:** و یاد آور آنگاه که پروردگارت اعلان کرد که تا روز قیامت کسی را بر ایشان برانگیزد که ایشان را به عذاب بدی عذاب کند، به درستی که پروردگارت سریع العقاب و به راستی که او آمرزنده رحیم است (۱۶۷) و ایشان را در زمین به ورت گروه گروه پراکندید، بعضی از ایشان شایستگان و بعضی از ایشان غیر این می‌باشند. و آزمایش کردیم ایشان را به نعمتها و بلاها (یا به کارهای خوب و بد) تا باشد ایشان بازگردند (۱۶۸) پس جانشین ایشان شد بعد از ایشان جانشینانی بد که وارث کتاب الهی شدند، متاع این دنیا را گیرند و گویند به زودی آمرزیده خواهیم شد و حال آنکه اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد آنرا نیز می‌گیرند (یعنی عادت کرده‌اند به خوردن مال دنیا). آیا در کتاب آسمانی از آنان پیمان گرفته نشد که بر خدا جز حق نگویند و حال آنکه آنچه در آن کتاب بود خوانده بودند. و سرای آخرت برای آنانکه پرهیزکاری کنند بهتر است، آیا نمی‌اندیشید. (۱۶۹)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿لِيُبَعِّثَنَّ عَلَيْهِمْ...﴾ این است که کسی را بر ایشان مسلط کند که تا قیامت ایشان را شکنجه کنند چنانکه مجوس را خدا مسلط بر یهود کرد که از ایشان جزیه می‌گرفتند و پس از مجوس مسلمین از ایشان جزیه می‌گرفتند. و ممکن است مقصود بخت النصر و سایر سلاطین



مانند: هیتلر باشد که همواره بر یهود مسلط بوده‌اند و تا قیامت چنین خواهد شد. جمله ﴿وَقَطَعْنَهُمْ...﴾ دلالت دارد که یهود همواره پراکنده بودند در اطراف جهان و در هر گوشه‌ای عده‌ای از دیگران جدا بوده‌اند. و مقصود از ﴿يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى﴾ گرفتن رشوه است که از مردم می‌گرفتند و احکام تورات را عوض می‌کردند و به ناحق به خدا دروغ می‌بستند. و کلمه ﴿الْأَدْنَى﴾ مشتق از دنی و پست می‌باشد چون متاع دنیا بی وفا و پست می‌باشد. شاعر گوید:

چونکه دنیا مؤثثِ أدنی است هر که أدنی است طالب دنیا است

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿۱۷۰﴾ وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۷۱﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۰-۱۷۱]

**ترجمه:** و آنانکه به کتاب خدا چنگ می‌زنند و نماز را برپا دارند به راستی که ما ضایع نمی‌کنیم پاداش اصلاح‌کنندگان را (۱۷۰) و چون کوه را بالای سر ایشان گویا سایانی بالا بردیم و گمان کردند که بر ایشان خواهد افتاد، (و به ایشان) گفتیم آنچه شما را داده‌ایم به جدیت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید، باشد شما پرهیزکار شوید. (۱۷۱)

**نکات:** جمله: ﴿يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ﴾ دلالت دارد که تمسک به کتاب الهی موجب اصلاح امری است. جمله: ﴿وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ﴾ دلالت دارد که هر امتی باید آنچه در کتاب آسمانی ایشان می‌باشد به ذهن خود بسپرد و از یاد مبرند، جایی که تمسک به تورات و تذکر مطالب آن موجب اصلاح و تقوی باشد تمسک به قرآن و یاد گرفتن مطالب آن به طریق اولی موجب نجات و رستگاری است.

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۱۷۳﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۲-۱۷۳]

**ترجمه:** و چون پروردگارت از اصلاب بنی‌آدم ذریه ایشان را بیرون آورد و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهییم، تا مبادا روز قیامت بگویند که ما از این ربوبیت غافل بودیم (۱۷۲) و یا بگویند همانا پدران ما از پیش شرک آوردند و ما ذریه پس از ایشان بودیم آیا که ما را هلاک می‌کنی به آنچه اهل باطل کردند؟ (۱۷۳)

**نکات:** بعضی از نادانان این آیه را دلیل بر ثبوت عالم ذر و یا به قول شعرای جبریّه عالم ﴿أَلَسْتُ﴾ گرفته‌اند، در صورتی که این آیه دلالتی بر مطلب ایشان ندارد و صریح است بر خلاف ایشان. اینان چون دلیلی بر مطلب خود نداشته‌اند خواسته‌اند به توسط این آیه مطلب موهوم خود را با مدرک نشان دهند، زیرا ایشان می‌گویند عالم ذر همان اجتماع ذرات نطفه‌هاست در پشت حضرت آدم که خدا از آن ذرات پیمان به یگانگی خود گرفته<sup>(۱)</sup>.

۱- اهل سنت و جماعت به طور کلی به میثاق (عهد و پیمان) و عالم ذر ایمان دارند. چنانکه طحاوی در عقیده‌اش می‌گوید: «والميثاق الذي أخذه الله تعالى من آدم وذريته حق»: «و میثاقی که خداوند از آدم و فرزندانش گرفت، حق است». اما در اینکه این مسأله، تفسیر آیه فوق [الأعراف: ۱۷۲] باشد، علمای اهل سنت و جماعت در مورد آن اختلاف کرده‌اند؛ جمهور آنها این آیه را به آن میثاق و عهد و پیمان و عالم ذر تفسیر کرده‌اند، و به احادیث و آثاری که در این زمینه روایت شده، استدلال نموده‌اند. و برخی دیگر از علما، این تفسیر را انکار کرده‌اند و بین میثاق اشاره شده در آیه و میثاق ثابت شده در احادیث و روایات، تفاوت قائل شدند. و احادیثی را که به گواه گرفتن بنی‌آدم در عالم ذر تصریح دارد، تضعیف کرده‌اند. و گواهی گرفتن از آنان در آیه را فطرت توحیدی تفسیر کرده و دلالت احادیث را در اثبات تقدیر و آفرینش چهره‌های بنی‌آدم و جدا شدن اهل سعادت از شقاوت‌مندان محدود کرده‌اند. و این دیدگاهی است که ابن قیم در (أحكام أهل الذمة) به آن اشاره می‌کند؛ چنانکه دلالت احادیث صحیح در این زمینه را به این مفهوم محدود نموده و سپس می‌گوید: «اما آثاری که اشاره دارد آن‌ها سخن گفته و گواهی دادند و مخاطب قرار گرفتند و به صورت موقوف و مرفوع روایت شده‌اند، اسناد آن‌ها صحیح نیست... اما به طور کلی آثار و روایات بیانگر خروج فرزندان از پشت آدم و قرار گرفتن در دو قبضه‌ی بلا کیف الهی، بسیار است و راهی برای رد و انکار آن‌ها وجود ندارد و برای اثبات آن، رسیدن سلسله‌ی سند به تابعین کفایت می‌کند چه رسد به صحابه و چنین مواردی با حدس و گمان و تخمین مطرح نمی‌گردد. اما آنچه روایات صحیح در این زمینه به آن اشاره دارند، اثبات تقدیر و این است که خداوند از علم و دانش آنچه قرار است به وجود آید، قبل از اینکه ایجاد شود، برخوردار و آگاه است. و علم و دانش هر یک از فرزندان آدم از جهت شقاوت و سعادت نزد او می‌باشد چه آنانی که به وجود آمده‌اند و آدم آن‌ها را دیده و چه آنانی که پس از وی آفریده شدند و آن‌ها را ندیده است. اما اینکه آن‌ها سخن گفته باشند در هیچ‌یک از احادیثی که بوسیله آن‌ها حجت اقامه می‌شود ذکر نشده است و قرآن نیز بر آن دلالت نمی‌کند.» و این دیدگاهی است که برخی از اهل علم آن‌را ترجیح داده‌اند از جمله شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن ابی العز حنفی و ابن کثیر و...

اما احادیث مرفوع و موقوف دیدگاه جمهور علما را تأیید می‌کند و آن اینکه: خداوند متعال تمام فرزندان آدم را در پشت پدران‌شان در قالب ذره‌هایی خارج نمود و با لسان قال آنان را بر خودشان گواه گرفت که: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ط قَالَوْا بَلَىٰ﴾؛ و پس از این، پیامبران را به سوی آن‌ها فرستاد تا این میثاق را یادآور شوند. پیروان این دیدگاه بر این باورند که ظاهر قرآن بر این امر دلالت می‌کند و نیز احادیث صحیح مرفوع و موقوف آن‌را تأیید می‌کند. از جمله

باید گفت: پیمان از ذرات بی شعور معنی ندارد، انسان تا به حد رشد و تکلیف نرسد پیمان با او اعتبار ندارد. ثانیاً: پیمانی که احدی آن را یاد ندارد اعتباری به آن نیست. ثالثاً: عبارت آیه، اجتماع ذرات در پشت آدم را نمی‌رساند زیرا خدای تعالی فرموده: ﴿إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ﴾ و بر ذرات صدق بنی آدم نمی‌کند و دیگر فرموده: ﴿مِنْ ظُهُورِهِمْ﴾ و اگر پشت آدم مقصود بود باید بگویند من ظهره زیرا آدم مفرد است و یک پشت دارد، بلکه مقصود از اصلاص بنی آدم است نه صلب آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و ضمیر

حدیث ابن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به این مساله تصریح دارد. آنجا که رسول خدا فرمودند: «أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ بِنِعْمَانَ - يَعْنِي عَرَفَةَ - فَأَخْرَجَ مِنْ صُلْبِهِ كُلَّ ذُرِّيَّةٍ ذَرَأَاهَا، فَتَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالَّذِرِّ، ثُمَّ كَلَّمَهُمْ قَبْلًا قَالَ: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ ﴿۱۷۲﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ ﴿۱۷۳﴾ [الأعراف: ۱۷۲-۱۷۳]

«خداوند متعال در عرفه از پشت آدم عهد و پیمان گرفت؛ پس تمام فرزندان وی را چون ذره‌هایی از کمر وی خارج نموده و در برابر خود پراکنده نمود سپس با آن‌ها سخن گفته و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، (هستی) گواهی می‌دهیم.» و (این گواهی بدین خاطر بود که مبدا) در روز قیامت بگویید: «ما از این، بی‌خبر بودیم.» یا (مبدا) بگویید: «پدران ما، از پیش شرک آورده بودند و ما هم فرزندان بعد از آن‌ها بودیم، آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام دادند، نابود (و مجازات) می‌کنی؟». [مسند احمد، ح (۲۴۵۵)؛ السنة، ابن ابی عاصم، ح (۲۰۲)؛ سنن النسائي الكبرى (۱۱۱۹۱)؛ مستدرک الحاکم (۵۴۴/۲) و... حاکم اسناد این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی و آلبانی با وی موافقت کرده‌اند.]. علامه ملا علی قاری می‌گوید: «خداوند متعال با آدمیزادگان دو میثاق و عهد و پیمان دارد؛ اول آنکه عقل با شمردن دلایل به آن دست می‌یابد و دیگری آن است که عقل بدان دست نمی‌یابد بلکه متوقف بر خبر کسی است که از احوال بندگان از ازل تا ابد آگاه است چنانکه پیامبران از سوی خداوند چنین خبر داده‌اند. رسول خدا خبر داده و امت را آگاه نموده در ورای میثاقی که عقل‌های‌شان درک می‌کند میثاق ازل دیگری نیز وجود دارد؛ بنابراین از مسح پشت آدم در ازل و اخراج فرزندان و گرفتن عهد و پیمان از آن‌ها خبر می‌دهد. و با این توضیح بسیاری از اشکالات برطرف می‌شود. پس چنانکه باید در آن تأمل کن.» [مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح (۱۴۰/۱-۱۴۱)] و آلبانی می‌گوید: «روایات در این مورد به طور صحیح و مرفوع وارد شده‌اند بنابراین ایمان به آن‌ها و ترک جز آن‌ها واجب است و نیز آثار و روایات موقوف، احادیث مرفوع وارد شده در این زمینه را تأیید می‌کنند. و عدم ذکر این میثاق در برخی از احادیث، مستلزم عدم آن نیست.» و علما بر این باورند که اشهاد (گواهی) ذکر شده در آیه حقیقی است چه از سوی ارواح بوده یا اینکه از ارواح در اجساد.

یادآوری این نکته لازم است که انکار عالم ذر به طور کلی و اینکه فرزندان آدم از پشت او خارج نشده و میثاقی از آن‌ها گرفته نشده، دیدگاهی نادرست می‌باشد. و احادیث و آثار آن‌را رد می‌کند و اتفاق اهل سنت بر خلاف آن است و بر این اساس است که حافظ ابن عبدالبر چنین دیدگاهی را به اهل بدعت نسبت می‌دهد. اما علمای اهل سنت در

اینکه این میثاق تفسیر آیه باشد، اختلاف کرده‌اند - همانطوری که بیان گردید-. [مُصحح]

﴿ظُهُورِهِمْ﴾ برمی‌گردد به بنی آدم و این آیه ﴿وَأَشْهَدُهُمْ﴾ تمثیل معقول است به محسوس، یعنی خدای تعالی با نصب دلیل و دادن عقل و وجدان از بنی آدم در حالی که صدق بنی آدم بر ایشان بکند و مصداق بنی آدم بشوند و عاقل گردند پیمان فطری و عقلی بسته است و عقل و وجدان ایشان را بر خودشان گواه گرفته که هر مخلوقی خالق دارد و هر اختراعی مخترعی دارد و هر نقشه علمی نقاشی دارد و تمام عقول بر این گواهی می‌دهد. و مقصود از ﴿ظُهُورِهِمْ﴾ از «أصلاهم» می‌باشد و خدا از این عهد و پیمان در چند جای دیگر قرآن یادآوری کرده و یکجا فرموده: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیَّ عَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۶﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۱۷﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿۱۸﴾﴾<sup>(۱)</sup> [یس ۶۰-۶۲] که این از خطاب های خدا به عقلاست و لذا فرموده: ﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾، پس در حال عقل پیمان بسته شده نه در حال جمادیت ذرات.

﴿وَكَذَلِكَ نَفِصَلُ الْأَيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱۷۶﴾ وَأَثَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْضِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۷۴﴾ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿۱۷۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۴-۱۷۷]

**ترجمه:** و این چنین آیات را روشن و به طور تفصیل بیان می‌کنیم که شاید ایشان بازگردند (۱۷۴) و بخوان بر ایشان خبر آن کسی را که آیات خود را به او دادیم پس، از آن آیات جدا شد و سرپیچی کرد پس شیطان او را به دنبال خود برد و او از گمراهان شد (۱۷۵) و اگر می‌خواستیم به آن آیات او را به مقام بالا می‌بردیم ولیکن او به سوی زمین دل بست و هوای نفس خود را پیروی کرد که مثل او مانند مثل سگ شد اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و یا او را رها کنی زبان از دهان در آرد، این است مثل آنانکه به آیات ما تکذیب کردند، پس این قصه‌ها را بر ایشان بخوان شاید که ایشان فکر کنند (۱۷۶) بد است مثل آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند و به جان خود ستم می‌کردند. (۱۷۷)

۱- «آیا به سوی شما پیمان نفرستادیم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید زیرا او برای شما دشمنی آشکار است. و اینکه مرا بپرستید راه راست این است. و حقیقتا از شما گروهی بسیار را گمراه کرد پس آیا به عقل در نیافته بودید.»

**نکات:** سه آیهٔ اخیر راجع به «بلعم باعور» و کسانی است که مانند او عالم باشند به امور دین ولی به توسط میل به دنیا و هوی و هوس از آیات خدا صرف نظر کنند و ملازم دنیا گردند. حق تعالی مثل ایشان را به سگ لاهث زده که متملق ترین سگهاست و عادت کرده که زبان خود را از دهان خارج کند چه در حال عطش و چه در حال سیرابی، اما حیوانات دیگر اگر تشنه شوند زبان را خارج و به دور دهان می گردانند. و وجه شبه عالم بی عمل به سگ لاهث از چند جهت است: اول: از جهت تملق که عالم بی عمل از هر کس و ناکسی متملق می گوید برای ربودن از دنیای او. دوم: از جهت حرکت زبان، عالم بی عمل متصل بیانات علمی دارد برای جلب توجه دیگران و عادت دارد که هر کجا دم از دانش خود بزند چه سیر باشد و چه گرسنه مانند سگ لاهث که در حال عطش و غیر عطش عادت کرده به زبان حرکت دادن<sup>(۱)</sup>. سوم: از جهت لفت و لیس که همواره به فکر لیسیدن شیرینی دنیا است از مردم پست. به هر حال هواپرستان که به دین و هدایت پشت کرده آیات الهی را عملاً تکذیب و جیفهٔ دنیا را هدف قرار داده اند خوی حیوانیت دارند و لو به مقاماتی در علم هم برسند خوی حیوانیت را ترک نمی کنند و در هر دو حال به خاطر دنیا و هواهای خود عوعو می کنند. حکایت شده که طفلی به معلمش گفت: خوابی دیده ام بیان کنم؟ گفت: بگو، گفت: دیشب خواب دیدم که بدن من غرق نجاست است و بدن شما غرق عسل است، معلم گفت: خوب خوابی است، گفت: صبر کنید بقیهٔ خواب را عرض کنم، گفت: بگو، گفت: شما بدن مرا می لیسیدید و من از عسل شما می لیسیدم. معلم عصبانی شد. و در واقع این خواب او واقعیت دارد زیرا متعلم از عسلی که شفاء است یعنی علم معلم استفاده می کند ولی معلم از مال دنیای او که به منزلهٔ نجاست است بهره می برد.

گویند: بلعم، عالمی بود عابد، ساکن شهر شام، چون سلطان شهر شام مطلع شد که موسی علیه السلام به جانب شام برای فتح شام می آید و فهمید در مقابل موسی که پیغمبر خداست نمی توان قد علم کرد، آمد متوسل به بلعم شد که دعا کند علیه موسی علیه السلام و عدم توفیق او، او نپذیرفت. سلطان شام رشوه ای برای او و رشوه ای برای عیال او فرستاد تا که او را وادار کند به نفرین بر موسی. به هر حال بلعم گول مال و عیال را خورد و به دنیا مایل شد و علیه موسی دعا کرد و زبان خود را مانند سگ از دهان خارج ساخت و اگر خدا می خواست او را به واسطهٔ علمش بالا می برد ولیکن چون به دنیا میل کرد خدا او را وا گذاشت.

﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَصْلٌ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾﴾

[الأعراف: ۱۷۸-۱۷۹]

**ترجمه:** هرکس را خدا هدایت کند او راه یافته و طالب هدایت است و هرکس را گمراه کند پس ایشان همان زیانکارانند (۱۷۸) و به تحقیق بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم برای آنان دل‌هایی است که به آن نمی‌فهمند و برای ایشان دیده‌هایی است که به آن نمی‌بینند و برای ایشان گوش‌هایی است که به آن نمی‌شنوند، ایشان مانند چهارپایانند بلکه ایشان گمراه‌ترند، ایشان همان غافلانند. (۱۷۹)

**نکات:** خدا هیچکس را بی‌جهت گمراه نمی‌کند بلکه هرکس خود گمراهی را انتخاب کند خدا او را

به گمراهی خودش واگذارد، چنانکه کلمه ﴿الْمُهْتَدَى﴾ در آیه دلالت دارد، زیرا ﴿الْمُهْتَدَى﴾ به معنی طالب هدایت است و هرکس طالب هدایت باشد خدا از هدایت او دریغ ندارد. و اینکه فرموده: ﴿الْمُهْتَدَى﴾ «برای دوزخ آفریدیم» چون خدا دانسته که اکثر جن و انسان از حق اعراض و به هوی و هوس می‌روند و لذا اهل دوزخ می‌شوند و با این حال خلقشان کرده پس برای همان هدف خودشان خلقشان کرده و گر نه حق تعالی تمام را برای عبادت و سعادت آفریده چنانکه فرموده: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>(۱)</sup> [الذاریات: ۵۶].

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧٨﴾ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٧٩﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٠﴾ وَأُمَلِّ لَهُمْ إِنَّا كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨١﴾ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١٨٢﴾﴾

[الأعراف: ۱۸۰-۱۸۴]

**ترجمه:** و برای خداست نام‌های نیک پس خدا را به آن نامها بخوانید و رها کنید آنان را که در اسماء او انحراف می‌جویند به زودی جزاء داده شوند به آنچه می‌کرده‌اند (۱۸۰) و بعضی از کسانی را که خلق کردیم گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به او توجه می‌کنند (۱۸۱) و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج هلاکشان می‌کنیم از آنجا که ندانند

۱- «و نیافریدیم جن و انس را مگر برای اینکه مرا بندگی کنند.»

(۱۸۲) و ایشان را مهلت می‌دهم زیرا کید من متین است (۱۸۳) آیا فکر نکردند که همنشین ایشان (محمد ﷺ) جنون ندارد، نیست او مگر ترساننده آشکار (۱۸۴).

**نکات:** یکی از مشرکین شنید که یک نفر مسلمان می‌گوید: یا الله و یا رحمن، او گفت: این مسلمان را بنگرید دو خدا دارد، خدای تعالی در جواب او فرموده<sup>(۱)</sup>: این الله و رحمن و سایر اسمای خدای تعالی نامهای یک ذات است که باید آن خدای یکتا را به این اسماء خواند. یعنی اگر چه الفاظ متعدد است ولی معنی یکی است، باید معنی را خواند به توسط این اسماء. و الحاد در اسماء خدا این است که اسماء خاصه او را به غیر او اطلاق کنی و یا نامهایی که لائق ذات خدا نیست بر آن ذات بگویی و لذا اسمای خدای تعالی توقیفی است، یعنی تا از وحی وارد نشود نامی بر او اطلاق نگردد و متوقف بر وحی است. مقصود از استدراج و املاء این است که خدا همه گونه نعمت می‌دهد و قدرت و صحت و سایر چیزهایی که موجب غفلت از حق و توجه به دنیا است به بنده عطاء می‌کند و بنده به جای شکر، با کفران و گناه عذاب خود را زیاد می‌کند و خدا هم او را مهلت می‌دهد و این کید الهی است زیرا به ظاهر احسان است.

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۵﴾ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۸۶﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْرُورًا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۷﴾﴾

**ترجمه:** آیا نظر نکردند در فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه خدا خلق کرده از هر موجودی و در اینکه شاید اجل آنان نزدیک شده باشد، پس به کدام حدیثی پس از قرآن ایمان می‌آورند (۱۸۵) هر که را خدا گمراه کند او را راهنمایی نیست و رها می‌کند ایشان را در طغیانشان سرگردان باشند (۱۸۶) از تو درباره ساعت قیامت سؤال می‌کنند که چه وقت وقوع آن است؟ بگو علم آن فقط نزد پروردگار است، آشکار نمی‌کند آن را به وقتش جز او، سنگین است وقوع آن در آسمانها و زمین، نیاید شما را مگر ناگهانی، از تو می‌پرسند گویا تو از آن جستجو کرده و مطلعی، بگو علم آن فقط نزد خداست ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند. (۱۸۷)

**تکات:** جمله: ﴿وَيَذُرْهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ دلالت دارد که گمراه کردن خدا به این معناست که بنده خود سرکش می شود و راه طغیان را پیش می گیرد و خدا او را به همان طغیانش رها می کند.

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]

**ترجمه:** بگو مالک نیستم برای خودم نفعی و نه ضرری را مگر آنچه خدا خواسته و اگر می دانستم غیب را هر آینه خیر بسیاری می اندوختم و بدی به من نمی رسید، نیستم من جز ترساننده و بشارت دهنده برای قومی که ایمان بیاورند. (۱۸۸)

**تکات:** از این آیه و آیه قبل که تذکر داد علم ساعت قیامت را ندارم معلوم می شود حدیث «إِنَّا نَعْلَمُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ» دروغ است. ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي...﴾ دلالت دارد که من چنان بنده ضعیفی هستم که اختیار نفع و ضرر خود را ندارم و مالک آن نیستم مگر آنچه که خدا بخواهد نفعی به من برسد و ضرری از من دفع شود و اگر علم غیب داشتم از ضررهای بعدی اجتناب می کردم و یک روز غالب و یک روز مغلوب نمی شدم و در معاملات خود مغبون نمی شدم و هرچه نفع داشت می خریدم و ذخیره می کردم. حال با این آیات روشن عده ای بی خبر از دین، فرزندان این پیغمبر را عالم به غیب می دانند، نعوذ بالله.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبُّهَا لِيَنْصَلِحَ لَهَا فَتَعَلَّى لَوْنًا مِمَّنْ يَنْشُرُونَ مِنَ الشُّجْرَةِ فَلَمَّا أَتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَ لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَتْهُمَا فَتَعَلَّى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيْشُرُّكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَالِتُونَ ﴿١٩٣﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۹-۱۹۳]

**ترجمه:** و او آن خدایی است که شما را از یک نفس آفرید و جفت او را از (جنس) او قرار داد تا به او آرام و انس گیرد، پس چون با او آمیزش کرد، باری سبک برداشت و (مدتی) با آن بار مستمر بود، پس چون سنگین بار شد هر دو پروردگارش را خواندند که اگر فرزند صالحی به ما بدهی البته از شکرگزاران خواهیم بود (۱۸۹) پس چون خداوند به ایشان فرزند صالحی داد برای او شریکانی در آنچه به ایشان داده قرار دادند، پس خدا برتر است از آنچه شریک او



می گردانند (۱۹۰) آیا شریک می کنند آنچه را که چیزی خلق نمی کنند و آنان خود مخلوقند (۱۹۱) و نمی توانند ایشان را یاری کنند و نه خودشان را یاری می کنند (۱۹۲) و اگر ایشان را به هدایت دعوت کنید بدنبال شما نیایند، مساوی است بر شما چه بخوانید ایشان را و چه ساکت باشید. (۱۹۳)

**نکات:** آیه و جمله: ﴿خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ با حضرت آدم تطبیق نمی شود و این آیه خطاب به مشرکین قریش است. البته نوعی است زیرا هر طائفه ای را خدا از نفس واحد آفریده و با آل قصی نیز تطبیق می شود که قصی زن قرشی گرفت و آن دو از خدا فرزند صالحی خواستند و خدا به ایشان فرزندان داد و آنان در عوض نام عبدالله، نام عبدمناف، عبدالعزی، عبدالدار و عبد قصی بر اولاد خود گذاشتند و فرزندان خود را بندگان بتها خوانده و بتها را شریک خدا قرار دادند. در صورتی که آن بتان نه کسی را یاری می کنند و نه خود را یاورند و اگر آنها را بخوانی نمی شنوند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَمْ أَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَمْ أَأْذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾ إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾﴾

**ترجمه:** به راستی کسانی را که به جز خدا می خوانید، بندگان امثال شما هستند پس بخوانیدشان تا به شما جواب دهند اگر راستگو می باشید (۱۹۴) آیا برای ایشان قدمهایی است که به آن راه روند و یا برای ایشان دستهایی است که با آن حمله کنند و یا برای ایشان دیدگانی است که با آن ببینند و یا برای ایشان گوشهایی است که به آن بشنوند؟ بگو بخوانید شریکان خود را سپس مکر کنید با من و مهلتم ندهید (۱۹۵) بدرستی که ولی من آن خدایی است که نازل کرده این کتاب را و او متولی امور صالحین است (۱۹۶) و آنان را که می خوانید غیر او نتوانند شما را یاری کنند و نه خودشان را یاری می کنند. (۱۹۷)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که خواندن غیر خدا جائز نیست و در واقع شرک است و حتی انبیاء و اولیاء را نباید خواند زیرا آنان مصداق ﴿عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ﴾ می باشند و خصوصاً چون از دنیا رفته اند در دنیا نیستند و خواندن ایشان لغو است زیرا گویی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند.

اگر کسی بگوید از کلمه ﴿الَّذِينَ﴾ در: ﴿الَّذِينَ تَدْعُونَ...﴾ و هم از ضمائر جمع که اطلاق بر عقلاء می شوند استفاده می شود که بت پرستان بتان را عاقل می دانستند! و یا می گوید: اولیاء و عقلائی

غیر بتان خود را می‌خواندند این چگونه است؟ جواب این است که در بیشتر آیات قرآن از معبودها و مدعوهای بت‌پرستان تعبیر شده به کلماتی که اطلاق بر عقلاء می‌شود، برای اینکه بت‌پرستان بت را می‌خواندند و عبادت می‌کردند و از بتها حاجت می‌خواستند اما نه بالاستقلال بلکه مرآة و آلة، یعنی بتان مجسمه‌های اولیاء خدا و یا بزرگانی بودند که این مجسمه‌ها را مظاهر آن اولیاء و یا آن بزرگان می‌دانستند که در حقیقت آن بزرگان را می‌خواندند و توجهشان به آن بزرگان بود، مانند زمان ما که به عکس امام و یا به قبر او توجه دارند، اما نه بالاستقلال بلکه عکس و یا قبر و یا مجسمه امام را مرآة و آلة للتوجه إلى الامام قرار می‌دهند و در حقیقت خود بت را نمی‌خواندند بلکه آن بزرگی را می‌خواندند که این بت مرآت (آینه) او بود و معلوم است که آن بزرگان از عقلاء بودند و لذا جمع موصول عاقل و یا ضمیر عاقل برای آنها آورده شده است.

﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُفْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۸-۲۰۲]

**ترجمه:** و اگر ایشان را به سوی هدایت بخوانی نمی‌شنوند و می‌بینی که ایشان به تو می‌نگرند و حال آنکه نمی‌بینند (۱۹۸) و بگیر عفو را و امر به معروف نما و از نادانان اعراض کن (۱۹۹) و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسید پس پناه ببر به خدا زیرا او شنوای داناست (۲۰۰) به راستی آنانکه پرهیزکارند چون حالتی از شیطان به ایشان برسد متذکر شوند پس ناگهان بینا گردند (۲۰۱) و برادران مشرکین، (شیاطین) ایشان را به گمراهی می‌کشند و کوتاهی نمی‌کنند. (۲۰۲)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿خُذِ الْعَفْوَ﴾ این است که با مردم سختگیری مکن، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «يَسْرُوا وَلَا تَعْسَرُوا» یعنی از افعال و اخلاق مردم بگذر. روایت شده که چون این آیه نازل شد جبرئیل آمد که: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَتُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ، وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ». جمله: ﴿وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ...﴾ دلالت دارد که شیطان، رسول خدا ﷺ را نیز وسوسه می‌کند و رسول خدا خود دفع شر شیطان نتواند و باید به خدا پناه برد. جمله ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا...﴾ دلالت دارد که اهل تقوی و ایمان باید تا مبتلا به یکی از حالات شیطانی می‌شوند فوری نهی خدا را متذکر شوند مثلاً اگر غضب کردند فوری یاد غضب خدا کنند.

﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ  
مِّن رَّبِّكُمْ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾﴾ [الأعراف: ٢٠٣]

**ترجمه:** و چون نیاوری بر ایشان معجزه‌ای گویند چرا آن را اختیار نکردی و نیاوردی، بگو من فقط آنچه را از پروردگارم به سویم وحی می‌شود پیروی می‌کنم، این (قرآن) بصیرتها از پروردگارتان است و هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند. (٢٠٣)

**نکات:** از رسول خدا ﷺ معجزه‌های تکوینی می‌خواستند از قبیل اینکه چرا کوه را طلا نمی‌کنی و چرا ایجاد باغ و بستان در مکه نکردی؟ حق تعالی در جواب ایشان فرموده بگو من تابع وحیم و ایجاد معجزه با من نیست.

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾ وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ  
تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾ إِنَّ  
الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾﴾ [الأعراف: ٢٠٤-٢٠٦]

**ترجمه:** و چون قرآن قرائت شد پس گوش بدهید و ساکت شوید تا باشد که مشمول رحمت گردید (٢٠٤) و پروردگارت را در دل خویش در حال زاری و خوف و پایین‌تر از صدای بلند در صبح‌ها و شب‌ها یادکن و از غافلین مباش (٢٠٥) به راستی آنان که نزد پروردگارت می‌باشند از عبادت و بندگی او تکبر نمی‌ورزند و او را تسبیح می‌کنند (منزه از صفات نقص می‌دانند) و فقط برای او سجده می‌کنند. (٢٠٦)

**نکات:** ظاهر امر ﴿فَاسْتَمِعُوا...﴾ برای وجوب است یعنی واجب است وقت قرائت قرآن انسان گوش بدهد و ساکت باشد و سخن نگوید ولی مسلمین زمان ما از این امر الهی بی‌خبرند. جمله: ﴿وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ...﴾ دلالت دارد که باید هر دعا، تسبیح و ذکری از توجه قلب و بدون سر و صدا باشد و خصوصاً ﴿الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ﴾ دلالت دارد که ذکر و دعا بلند نباشد ولی ملت ما به عکس این، در دعا و ذکر به صوت بلند دم می‌گیرند و گویا با آیات الهی و فرمان او لجبازی می‌کنند. و ﴿الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ...﴾ فرشتگان هستند، مقصود این است که آنان با مقام قربی که دارند از بندگی خدا تکبر نمی‌ورزند پس بشر به طریق اولی نباید تکبر ورزد. و از این آیه ممکن است استفاده شود که ملائکه اشرف از انسان می‌باشند.



## سورة الأنفال (مدنیة وهی خمس وسبعون آیه)

### سورة انفال مدنی و دارای ۷۵ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَإِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾﴾

[الأنفال: ۱]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. سؤالت می کنند از انفال، بگو انفال اختصاص به خدا و رسول دارد، پس از خدا بترسید و میان خود اصلاح کنید و خدا و رسول او را اطاعت نمایید اگر ایمان دارید. (۱)

**نکات:** انفال<sup>(۱)</sup> عبارت است از هر چه از کفار حربی بدون قتال گرفته شود و زمین هایی که اهل آن اعراض کرده اند بدون قتال<sup>(۲)</sup> و زمینهای موات بائر<sup>(۳)</sup>، نیزارها، شکم وادیها، تپه ها، جنگلها و قطعه هایی که مال حکام و مخصوص آنان بوده<sup>(۴)</sup> و مال بدون وارث که خرید و فروش اینها برای کسی جائز نیست

---

۱- انفال در لغت جمع نَفْل با سکون فاء و فتح آن می باشد. و از این جهت نافله نامیده شده که افزون بر فرض می باشد. و انفال به معنای غنایم می باشد و مفرد آن نَفْل می باشد. و «النَّفْل» به معنای غنیمت و هدیه می باشد و غنایم انفاق نامیده شده است. (نگا: لسان العرب، مادة نفل).

۲- و با وجود بقای آنها در سرزمین شان همچون بحرین در زمان رسول خدا ﷺ؛ یا اینکه از آن سرزمین گریخته و آنرا برای مسلمانان رها کرده اند.

۳- الأَرْض المَوَات (زمین های موات): عبارت است از سرزمینی که اهل آن از بین رفته اند چه مسلمان باشند یا کافر؛ یا اینکه به سرزمینی اطلاق می شود که صاحب و مالک شناخته شده ای ندارد.

۴- و ضابطه آنچه پادشاه کفار از اموال منقول و ... به خود اختصاص داده این است که آنها را از مسلمان یا کسی که با او عهد و پیمان دارد، غصب نکرده باشد.

و باید در زمان رسول خدا ﷺ به اختیار او باشد و صرف منافع مسلمین نماید و پس از او به دست زمامدار مسلمین است<sup>(۱)</sup> و باید صرف منافع و مصالح مسلمین شود.

﴿۱﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾

[الأنفال: ۲-۳]

**ترجمه:** همانا مؤمنین کسانیند که چون ذکر خدا شود دلهایشان بترسد و چون آیات او بر ایشان خوانده شود ایمانشان زیاد شود و فقط بر پروردگارشان توکل می‌کنند (۲) آنانکه نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند (۳) ایشانند همان مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان و آموزش و روزی نیک بی‌منت. (۴)

**نکات:** ﴿وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ با جمله ﴿وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ...﴾ که در سوره رعد است منافات ندارد زیرا اطمینان در اثر یقین به قدرت و عظمت اوست و ترس در اثر حضور و عقاب اوست. جمله ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ دلالت دارد که ایمان قابل نقص و زیاده است و این آیه درباره مؤمنین کامل‌الایمان نازل است. مقصود از ﴿رِزْقٌ كَرِيمٌ﴾: روزی بی‌منت و بهشت ابدی مدت است.

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكٰرِهُونَ ﴿۲﴾ يُجَدِّدُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۳﴾ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿۴﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿۵﴾﴾

[الأنفال: ۵-۸]

**ترجمه:** چنانکه ترا پروردگارت از خانهات به حق بیرون آورد و به تحقیق گروهی از مؤمنین کراهت داشتند (۵) با تو مجادله می‌کنند درباره حق پس از آنکه آشکار شد گویا به سوی مرگ رانده می‌شوند در حالیکه می‌نگرند (۶) و هنگامی که خدا وعده می‌داد شما را به یکی از دو

۱- در مورد این تعریف نگا: الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، زين الدين بن علی بن أحمد عاملی (ت ۹۶۶ هـ. ق.)، (ط-الحدیثة)، (۲/۸۴-۸۵). و کتاب ریاض المسائل في تحقیق الأحكام بالدلائل، تألیف سید علی بن محمد طباطبائی معروف به صاحب الریاض (ت ۱۲۳۱ هـ. ق.)، (ط-الحدیثة)، (۵/۲۵۴-۲۵۵).

گروه که از آن‌ها شما و به نفع شماست و دوست داشتید که گروه بدون اسلحه برای شما باشد و خدا می‌خواست حق را به فرمانهایش پابرجا کند و ریشه کافران را قطع نماید (۷) تا حق را ثابت و باطل را زائل کند و اگرچه گناهکاران خوش نداشتند. (۸)

**نکات:** مقصود از ﴿أَخْرَجَكَ رَبُّكَ﴾، بیرون رفتن پیغمبر است از مدینه برای جنگ بدر، اگر چه خود بیرون رفته ولی چون به امر خدا بوده خدا فرموده پروردگارت تو را بیرون آورد. به هر حال اگر بخواهیم جملات آیات فوق و آیات بعدی روشن شود باید قضیه بدر را ذکر کنیم تا خواننده آیات را به آسانی درک کند.

بدانکه<sup>(۱)</sup> بدر در ۱۵۰ کیلومتری مدینه میان راه مکه است و در آن چاههای آب است و آب فراوان است و آن چاهها را بدر نامی احداث کرده که به نام او مانده است. در سال دوم هجرت در ماه رمضان جبرئیل خبر آورد که کاروان تجارت قریش از شام برمی‌گردد با هزار شتر بار و هفتاد سوار به ریاست ابوسفیان. رسول خدا ﷺ با ۳۱۳ تن از مهاجر و انصار حرکت کرد به قصد «عمیر» یعنی کاروان قریش و ندانستند که جنگی پیش می‌آید و لذا بدون اسلحه و وسائل، فقط دو شتر در میان آنان بود از مقدار و مصعب بن عمیر و با همه لشکر بیست شمشیر بود و باقی با چوب و چماق بودند. رسول خدا ﷺ با دو نفر قبلاً به بدر رفتند برای خبرگیری از قافله و معلوم شد قافله در راه است. از آن طرف منافقان مدینه قاصدی پیش ابوسفیان فرستادند که محمد از مدینه بیرون شده با اصحاب، قصد شما دارد. ابوسفیان مرد کردانی بود، جلوتر از قافله آمد به بدر برای خبرگیری، اهل بدر به او گفتند: ما خبری نداریم جز اینکه دیروز دو شتر سوار آمدند فلان محل، شتران را خوابانیده و به سوی ما آمده و از ما خبر کاروان را پرسیدند، ابوسفیان پشکل شترها را بهم مالید اثر هسته خرما دید و گفت: دو تن از اصحاب محمد بوده‌اند. و فوری برگشت و قافله را از کنار دریا عبور داد و ضمضم غفاری را فرستاد به مکه تا خبر کند که محمد قصد کاروان ما دارد، ما را دریابید.

۱- سیاقی را که مولف در مورد واقعه بدر ذکر نموده و تفصیل و اتفاقاتی را که بیان می‌کند در هیچ‌یک از مراجع تاریخی به طور منسجم نیافتم و گمان می‌کنم آن‌ها را از مرجع فارسی متأخر نقل کرده است. آری، بسیاری از مطالبی که مولف ذکر نموده در کتاب‌های سیرت چون سیره ابن هشام و مغازی واقدی و ... وجود دارد. و آنچه را مولف ذکر نموده به همان صورت که عنوان کرده، ترجمه نمودم و گاهی عبارتهای مصادره معروف را چنانچه نزدیک به مطالبی بود که مولف به فارسی نوشته است، آورده‌ام.

پیش از آنکه ضمضم به مکه برسد عاتکه بنت عبدالمطلب در خواب دید سواری آمد به طرف مکه به صدای بلند گفت: «يَا آلَ غَالِبِ، أُغْدُوا إِلَيَّ مَصَارِعَكُمْ»<sup>(۱)</sup> آنگاه سنگی از کوه بکند و در مکه انداخت و در تمام خانه‌های مکه از پاره آن بیفتاد، آن خواب در مکه نشر شد، ابوجهل با عده‌ای در سایه کعبه نشسته بودند، چون عباس را دید او را صدا زد بیا با تو سخنی دارم، چون عباس آمد گفت: یا آل عبدالمطلب کفایت نکرد شما را که مردی از شما دعوت نبوت کرد اکنون زنی مدعی نبوت شده و چنین خواب دیده، به لات و عزی قسم که اگر آن خواب راست نیاید خواهیم نوشت که آل عبدالمطلب دروغگوترین عربند، عباس گفت: روز دیگر مهیا شدم که بروم جواب ابوجهل گویم، چون قدم به مسجدالحرام نهادم آواز ضمضم را شنیدم که گوش شتر خود را بریده و جامه بدریده و وارونه بر شتر نشسته و خاک بر سر می‌کند و صدا می‌زند: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشِ؛ الْمُسْتَعَاثُ مِنْ مُحَمَّدٍ»<sup>(۲)</sup>، کاروان و تجارت قریش را دریابید. در مکه جنبشی شد و مردم به عجله به جمع سلاح و مرد پرداختند تا هزار مرد. چون از مکه خارج شدند قاصد ابوسفیان رسید که کاروان به سلامت رسید. لشکر گفتند: به حرب یتیم ابوطالب رفتن فائده ندارد و خواستند برگردند ولی اخنس بن شریق و ابوجهل مانع شدند، سراقه کنانی آمد که یا معشر قریش اکنون که بیرون آمده‌اید بروید شتر محمد را کفایت کنید، تا به بدر بروید، اگر محمد را دریابید او را به قتل رسانید و اگر نه به لهو و طرب پردازید. جبرئیل، رسول خدا ﷺ را خبر داد که کاروان جستند و لشکر قریش پیش آمدند، دل بر حرب بنه که خدا شما را یاری کند. رسول با اصحاب مشاوره کرد و فرمود کاروان گذشت و لشکر قریش آمد چه باید کرد؟ ابوبکر گفت: تن و جانم فدای تو و فرمان خدای تو، هر چه فرمایید به جان حاضریم تا یکی از ما بماند حرب می‌کنیم. رسول خدا فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا»، بنشین. دو مرتبه فرمود: چه نظر دارید؛ «أَشْهِرُوا عَلَيَّ». عمر برخاست و گفت: یا رسول الله رأی ما آن است که ابوبکر گفت. باز رسول خدا ﷺ تکرار کرد، سعد بن معاذ از انصار بر پاخاست و عرض کرد: مقصود از خطاب ماییم؟ فرمود: «نَعَمْ يَا سَعْدُ»، عرض کرد ما با تو عهد بسته‌ایم و پایداریم به خدایی که تو را به خلق فرستاده «لَوْ اسْتَعْرَضْتَ هَذَا الْبَحْرَ لَا تَبْعُنَاكَ»<sup>(۳)</sup> و همه انصار بر قول من هستند. رسول خدا ﷺ شاد شد و انصار را دعا کرد. مقداد بن عمرو برخاست و

۱- «ای خاندان غالب، بشتابید به سوی میدان جنگ.»

۲- «ای گروه قریش، به یاری در برابر محمد بشتابید.»

۳- «اگر به این دریا وارد شوی، به دنبال تو خواهیم آمد.»



گفت: یا رسول الله، ما مانند قوم موسی نمی‌گوییم: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»، لیکن ما می‌گوییم: «سمعاً وطاعة لله ولرسوله».

به هر حال چون مهیای جنگ نبودند از جنگ کراهتی داشتند، حباب بن منذر برخاست و گفت: یا رسول الله حرب با ایشان به امر خدا می‌کنی یا به رأی خود؟ فرمود: به فرمان خدا، حباب گفت: صواب آن است که ما برویم بدر و چاههای آب را در تصرف گیریم، رسول خدا ﷺ فرمود: رأی، رأی حباب است. چون به بدر رسیدند، دو غلام از قریش آمده بودند، اصحاب رسول ایشان را بگرفتند در حالیکه رسول خدا ﷺ در نماز بود، به ایشان گفتند: لشکر قریش چند نفرند؟ گفتند: هزار سوار، اصحاب گفتند: دروغ می‌گویید، می‌خواهید ما را بترسانید و ایشان را بزدند، ایشان گفتند: دروغ گفتیم تا دست از ایشان برداشتن. رسول خدا ﷺ سلام نماز را بداد و فرمود: واعجباً! تا راست گویند ایشان را می‌زنید و چون دروغ گویند دست برمی‌دارید نزد من آرید. پس به ایشان فرمود: راست بگویید، گفتند: لشکر بسیار است و ما به تفصیل ندانیم و دروغ نگوییم. رسول خدا ﷺ فرمود: روزی چند شتر می‌کشند؟ گفتند: گاهی ده بکشند و گاهی نه شتر. رسول خدا ﷺ فرمود: الله اکبر میان هزار و نهصد می‌باشند و در واقع ۹۵۰ نفر بودند. اصحاب شب را به بدر ماندند، در آنجا آب کم و ریگ نرم بسیار بود چنانچه پای بشر به آن فرو رفتی و در موقع جنگ حمله نتوانستند. خدای تعالی بارانی بفرستاد که در آیه ۱۱ همین سوره ذکر شده و به سبب آن گودالها پر از آب شد و زمین زیر پای ایشان سخت گردید. مسلمین شادی کردند و به نصرت خدا امیدوار شدند.

آنگاه لشکر مشرکین رسیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «هَذِهِ مَكَّةُ قَدْ رَمْتَكُمْ بِأَفْلَازٍ كَبِيدَها»<sup>(۱)</sup>. مسلمین ایشان را دو برابر خود دیدند و لشکر مشرکین ایشان را اندک دیده و دلیرتر شدند. یکی از مشرکین به تاخت بر گرد لشکر اسلام و بازدید کرد برگشت و گفت: «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا كِبِينَ لَهُمْ وَلَا مَدَدَ إِلَّا سُيُوفُهُمْ»<sup>(۲)</sup>. عتبه گفت: یا معشر قریش می‌دانید که من شما را ناصحم، صواب نیست که با این مرد حرب کنید، یا نبی است، یا سلطان و یا کذاب، اگر نبی است ما اولی‌ترین به وی هستیم و اگر سلطان باشد اگر پیش برد ما در سایه وی بهتر باشیم و اگر کذاب است بیگانگان او را کفایت کنند، ما اگر مغلوب وی شویم بد نام عرب گردیم و اگر غالب شویم غلبه بر مستی برهنه و گرسنه فخری نباشد. ابوجهل گفت: «قد انتفخ سحره»، (شش او باد کرده)، یعنی ترسیده است. عتبه گفت: «یا مصفر

۱- «این مکه است که جگرگوشه هایش را نزد شما انداخته است.»

۲- «آنها قومی هستند که نه کمینی دارند و نه یاوری جز شمشیرهایشان.»

استه»<sup>(۱)</sup>! به مانند منی چنین گویی، به تو نشان دهم که مرد کیست، این بگفت و مهبای حمله شد، لشکر اسلام در میان آفتاب بودند، برای رسول خدا ﷺ عریشی از چهارچوب برپا کردند. رسول خدا ﷺ در آنجا دعا کرد تضرع نمود. و نصرت خواست، جبرئیل رسید با سه هزار فرشته به یاری مسلمین و فرمود: «الْجَبَّارُ يُقْرِتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ أَنْتَ فِي الظِّلِّ وَأَصْحَابُكَ فِي الشَّمْسِ»<sup>(۲)</sup>! رسول خدا آن عریش را واژگون کرد.

از مشرکین عتبه بن ربیع و وحیه قریش و برادرش شیبه و ولید بن عتبه سه تن پیر و کامل و جوان به میدان آمده و مبارز خواستند. از انصار سه تن؛ پیر و کامل و جوان بنام معوذ و معاذ و پدرشان حارث به میدان آمدند. مبارزان قریش گفتند: من اَنتم؟، شما کیستید؟ ما قوم خود را می خواهیم. رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروه مهاجرین، جواب گوئید. ابوبکر برخاست برود رسول خدا ﷺ او را نشانید، عمر برخاست، رسول او را نیز نشانید، پس حمزه و علی و عبیده بن الحارث برخاستند. و حمزه در مقابل عتبه و علی در مقابل ولید و عبیده در مقابل شیبه آمد، پیر با پیر و جوان با جوان. علی علیه السلام ولید را فرصت نداد و سرش را پرانید و حمزه عتبه را درنگ نداد و عبیده با شیبه بماندند و بر یکدیگر حمله کردند و جولان می دادند، آخر شیبه ضربتی زد پای عبیده را قلم کرد و عبیده ضربتی بر دوش او زد که هر دو بیفتادند، حمزه و علی برجستند و کار شیبه را تمام کردند. و عبیده را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، رسول خدا ﷺ سر او را در دامن گرفت و او به هوش آمد و چشم باز کرد و گفت: «أولست علی الإسلام؟»<sup>(۳)</sup>. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلی و علی الشهادة»<sup>(۴)</sup>، عبیده دو شعری گفت و بر کنار رسول خدا جان داد. رسول خدا ﷺ فرمان حمله بداد و ریگی بر گرفت و در روی لشکر مشرکین پاشید و گفت: «شاهت الوجوه»<sup>(۵)</sup>، خدای تعالی چنان تقدیر کرد که هر یک از مشرکین را ریگی به چشم فرو رفت، مسلمانان همی کشتند و بستند و مشرکین پا افتادند و یا کشته و یا فرار کردند.

۱- اینکه می گوید: «یا مصفّر استه»: (ای مردک گوزو!) کنایه از راحت طلبی است؛ چنانکه انسان دور از جنگ با بوی عطر آراسته است و اینگونه با چنین عبارتی قصد مبالغه در اهانت وی داشت که در واقع دوری از آن پاکیزگی بدن است.

۲- «خداوند جبار به تو سلام رسانده و می فرماید: تو در سایه و اصحابت در گرمای خورشید هستی.»

۳- آیا تو بر اسلام نیستی؟

۴- آری، گواهی می دهم.

۵- زشت باد این چهره ها.

در آن جهاد هفتاد نفر از مشرکین کشته و هفتاد نفر اسیر و هفتاد نفر مجروح شدند و از مسلمین ۱۴ نفر کشته شدند و رؤسای مشرکین اکثراً کشته شدند. جمله ﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ دلالت دارد که مسلمین میل داشتند قافله تجارت به دست ایشان بیفتد ولی خدا اراده کرد که جنگی واقع شود و مسلمین عزیز و سربلند شوند. جمله: ﴿لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَطْلَ﴾ دلالت دارد که جنگ باعث شد بر پیروزی ابدی اسلام و شکست شرک و ضلال ولی مسلمین چون عدّه نداشتند در وحشت بودند.

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ ﴿۹﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِءَ قُلُوبُكُمْ وَمَا الْقَاصِرُ إِلَّا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾ إِذْ يُغَشِّيكُمُ الْتُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿۱۱﴾﴾ [الأنفال: ۹-۱۱]

**ترجمه:** هنگامی که شما مسلمین پروردگارتان را به فریاد رسی خواندید پس برای شما اجابت کرد که من شما را مدد می کنم به هزار فرشته ردیف یکدیگر (۹) و خدا این مدد را قرار نداد جز بشارتی و برای اینکه به آن دل‌های شما آرام گیرد و نصرتی جز از جانب خدا نیست، به راستی که خدا عزیز حکیم است (۱۰) هنگامی که خدا برای ایمنی، شما را به چرتی فرو برد و نازل می کرد بر شما آبی از آسمان تا شما را پاک کند و آلودگی شیطان را از شما ببرد و دل‌های شما را به هم ببیوندد و به سبب آن قدم‌های شما را ثابت بدارد. (۱۱)

**نکات:** ﴿تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ﴾ همان وقتی بود که رسول خدا ﷺ نظر به قلت مسلمین و کثرت مشرکین استغاثه می کرد. جمله ﴿فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾، همان وقتی بود که جبرئیل با سه هزار ملک آمد. و بعضی گفته اند: ﴿إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِءَ قُلُوبُكُمْ﴾ دلالت دارد که ملائکه عبارت بودند از صفات حسنه مسلمین از قبیل توکل، طمأنینه، شهامت، شجاعت، امن و مانند اینها (!) که این قول، موافق آیات قرآن نیست.

مقصود از جمله: ﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ الْتُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ﴾ همان شبی است که در بدر روی شما بودند و پای ایشان فرو می رفت و لذا خدا باران را فرستاد زیر پای ایشان سخت شد و روح ایشان شاد شد و به یاری خدا دلگرم شدند زیرا شیطان وسوسه می کرد که شما آب ندارید و کافران در زمین سخت هستند و خدا باران را فرستاد و وسوسه شیطان رفع شد.

﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۱۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۴﴾ ذَلِكَ كُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۵﴾﴾

[الأنفال: ۱۲-۱۴]

**ترجمه:** هنگامیکه پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما ایم مؤمنین را ثابت بدارید به زودی در دل‌های کفار ترس می‌اندازم پس بزنید بالای گردنها را و بزنید از کفار همه سرانگشتان را (۱۲) این برای آن است که ایشان با خدا و رسول او مخالفت کردند و هرکه با خدا و رسول او مخالفت و عداوت ورزد پس محققاً خدا شدید العقاب است (۱۳) این است شما را پس بچشید آنرا و محققاً برای کافران عذاب آتش است. (۱۴)

**نکات:** یکی از علل پیروزی مسلمین با اینکه نه عدد زیادی داشتند و نه وسائل و نه مال زیاد، همانا ایمان و ثبات قدم بود و علت دیگرش بی‌ایمانی و ترس کفار بود چنانکه فرموده: ﴿فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ و مقصود از ﴿فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾، زدن بر سر و دست و پای کفار به وسیله ملانکه است در جنگ بدر. و مقصود از جمله ﴿ذَلِكَ كُمْ فَذُوقُوهُ﴾، یعنی این اسیری، قتل و جراحت، در دنیا است آنرا بچشید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ ﴿۱۵﴾ وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ ذُبْرَةٌ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۶﴾ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۷﴾ ذَلِكَ كُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۸﴾﴾

[الأنفال: ۱۵-۱۸]

**ترجمه:** ای مؤمنین چون کافران را ملاقات کردید در حالیکه زیاد بودند و به شما رو آورند پس به آنان پشت نکنید (۱۵) و هرکس در آن روز، جز برای بازگشت و آماده‌شدن و یا برای مکان‌گیری و ملحق شدن به گروه دیگر از مجاهدین، به ایشان پشت کند پس به تحقیق غضب خدا را پذیرفته و جای او دوزخ و بد بازگشتی است (۱۶) پس شما ایشان را نکشتید ولیکن خدا ایشان را کشت و تونینداختی در وقتی که انداختی ولیکن خدا انداخت و تا اینکه مؤمنین را از آن قتل و رمی بی‌زمامید به بلاء نیکو. به درستی که خدا شنونده داناست (۱۷) این است (عنایت خدا، فتح و غلبه) و خدا سست‌کننده مکر کافران است. (۱۸)

**نکات:** حق تعالی منزّه است از کارهای بشری و کار بشری مستند به او نیست ولیکن معجزات و کارهای خارق العاده را نسبت به خود داده و اما معجزات پس مسلم است که کار خدا و به ایجاد اوست برای تصدیق او به رسالت رسولانش و اما کارهای دیگری مانند: قتل عدهٔ قلیلی عدهٔ کثیری را بدون وسائل جنگی و یا انداختن یک مشت ریگ و رسیدن آن ریگها به چشمان تمام کفار، این هم چون به مدد ملائکه، فرشتگان و مأمورین الهی بوده نسبت آنرا به خدادادن اشکالی ندارد، چون به مدد خدا بوده است و لذا خدا فرموده: ﴿وَلَا كُنَّ لِلَّهِ رَمِيًّا﴾.

﴿إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدًا وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتِكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَاتَّبَعْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْأُبْكُمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [الأنفال: ۱۹-۲۳]

**ترجمه:** اگر شما فتح و گشایش بخواهید پس به تحقیق فتح برای شما آمد و اگر خودداری کنید پس آن برایتان بهتر است و اگر باز گردید ما باز می گردیم و شما را هرگز بی نیاز نکند گروهتان از چیزی و اگر چه بسیار باشد و به تحقیق که خدا با مؤمنین است (۱۹) ای مؤمنین خدا و رسول او را اطاعت کنید و از او رو نگردانید و حال آنکه می شنوید (۲۰) و نباشید مانند آنانکه گفتند شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند (۲۱) محققاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی هستند که نمی اندیشند (۲۲) و اگر خدا خیری در ایشان می دانست هر آینه ایشان را شنوانیده بود و اگر به ایشان می شنوانید محققاً رو گردانیده بودند در حالیکه اعراض داشتند. (۲۳)

**نکات:** خطاب ﴿إِنْ تَسْتَفْتِحُوا﴾ با کفار است و یا با مؤمنین، به نظر می آید که خطاب با کفار باشد. و اگر خطاب به مؤمنین بگیریم آن هم اشکالی ندارد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ نُحْشِرُونَ ﴿٢٤﴾ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾﴾ [الأنفال: ۲۴-۲۵]

**ترجمه:** ای مؤمنین اجابت کنید خدا و رسول را در وقتی که شما را دعوت کنند به آنچه شما را زنده می کند و بدانید خدا حایل می شود بین مرد و دل او و محققاً به سوی او محشور می شوید (۲۴) و بپرهیزید از فتنه ای که به خصوص ستمگران از شما نمی رسد (بلکه همه را فراگیرد) و بدانید که خدا شدیدالعقاب است. (۲۵)

**نکات:** ﴿أَسْتَجِيبُوا﴾ دلالت دارد بر وجوب اجابت اوامر الهی زیرا امر برای وجوب است و طبق این آیه روایتی آمده که رسول خدا ﷺ بر درب خانه ابی بن کعب عبور کرد و او را ندا کرد، او مشغول نماز بود، نماز خود را به عجله تمام کرد و آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: چرا دیر اجابت کردی؟ عرض کرد: مشغول نماز بودم. فرمود: مگر خبر نداری که خدا فرموده: ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾<sup>(۱)</sup>. و مقصود از جمله: ﴿لَمَّا يُحْيِيكُمْ﴾ دعوت به جهاد و یا مطلق دعوت است چه به اسلام و ایمان باشد و چه به امر جهاد و یا سایر خیرات که به واسطه تمام اینها دلها زنده می‌شود و از موت کفر نجات پیدا می‌کند و مقصود از جمله: ﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾، این است که خدا به دل انسان نزدیکتر از خودش است و از باطن و خیالات او مطلع است و معنی دیگر این است که قلب انسان به اختیار خداست به هر جا و به هر چه خدا بخواهد متوجه می‌سازدش، البته معانی دیگری نیز ذکر کرده‌اند.

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>(۲۶)</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ<sup>(۲۷)</sup> وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ<sup>(۲۸)</sup> [الأنفال: ۲۵-۲۸]

**ترجمه:** و به یاد آرید وقتی که شما کم بودید و در زمین ضعیف شمرده می‌شدید ترس داشتید که مردم شما را برابند، پس خدا جایتان داد و به یاری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد تا شکرگزار باشید (۲۶) ای مؤمنین خدا و رسول را خیانت مکنید و امانات خود را خیانت مکنید و حال آنکه می‌دانید (زشتی و بال آن را) (۲۷) و بدانید جز این نیست که اموال شما و اولاد شما فتنه است و محققاً که نزد خداست اجر بزرگ. (۲۸)

**نکات:** مقصود از ﴿مُسْتَضْعَفُونَ﴾ این است که شما مؤمنین حجاز مغلوب و ناتوان بودید و از تمام جهان ذلیل‌تر و زندگانی شما سخت‌تر و گرسنه و برهنه بودید و اقویا شما را می‌خوردند، پس خدا شما را تمکّن داد و بر ممالک دنیا مسلط کرد. و مقصود از فتنه سبب فتنه است و یا اینکه اموال و اولاد برای امتحان و آزمایش است.

۱- بغوی، معالم التنزیل (۳/۳۴۴) و نگا: طبری، جامع البیان (۱۳/۴۶۷)؛ و مانند آنرا ترمذی در فضائل القرآن، باب ما جاء فی فضل فاتحة الكتاب روایت کرده است. و می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است. و أحمد بن حنبل در المسند (۲/۴۱۲-۴۱۳)؛ و منذری می‌گوید: ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحیهما و حاکم به اختصار از ابوهیره از ابی روایت کرده است. و حاکم می‌گوید: به شرط مسلم صحیح است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾﴾

[الأنفال: ٢٩]

**ترجمه:** ای مؤمنین اگر از خدا بترسید و پرهیزکاری کنید او برای شما فرقانی قرار می‌دهد و جبران می‌کند از شما بدیهای شما را و برای شما می‌آمزد و خدا صاحب فضل بزرگ است. (٢٩)

**نکات:** فرقان نیرویی است که می‌توانید به آن فرق بین حق و باطل بگذارید و هر کدام را امتیاز بدهید. و چون ملت اسلام در زمان ما از خدا نمی‌ترسند نیروی امتیاز بین حق و باطل را ندارند. و روز جنگ بدر را خدا یوم الفرقان خوانده زیرا در آن روز مسلمین از مشرکین جدا شدند و در مقابل هم صف کشیدند و فرقان را می‌توانیم به معنای شرح صدر و قوه‌ای ذهنی بدانیم که انسان به آن قوه، ممیز بین خوب و بد است. و فرقان در این آیه امتیازی است که خدا متقین را می‌دهد از تمام اهل زمین.

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُجْرِبُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٣٠﴾﴾

[الأنفال: ٣٠]

**ترجمه:** و به یاد آور وقتی را که کفار در مقابل تو مکر می‌کردند تا تو را زندانی کنند و یا تو را بکشند و یا بیرون کنند و ایشان مکر می‌کنند و خدا مکر می‌کند و خدا بهترین مکرکنندگان است. (٣٠)

**نکات:** این آیه راجع به شورای «دارالندوه» است و «دارالندوه» مجلس شورایی بود در مکه که برای امور خود در آن جمع می‌شدند برای مشورت، پس در سال ۱۳ بعثت مشرکین مکه یعنی بزرگان قریش در آن جمع شدند برای دفع رسول خدا ﷺ و پیرمردی از نجد که گویند شیطان بوده مجسم شده، بر ایشان وارد شد، پس بعضی گفتند: محمد را غل و زنجیر کنید تا مرگش برسد، پیرمرد گفت: صلاح نیست زیرا فامیل او برای او غضب می‌کنند تا او را نجات دهند. بعضی گفتند: او را از مکه خارج کنید تا از شر او راحت شوید، پیرمرد گفت: صلاح نیست زیرا هر جا برود مردم را جمع می‌کند و در مقابل شما به جنگ می‌پردازد، ابوجهل گفت: رأی این است که از هر قبیله مردی حاضر شود و همگی با شمشیرهای خود به ضربه واحده او را بکشند که خون او در میان قبائل پخش شود تا بنی‌هاشم نتوانند با همه طرف شوند و به گرفتن دیه راضی شوند. پیرمرد گفت: رأی صواب همین است. پس خدا به رسول خود وحی نمود که از مکه خارج و به سوی مدینه هجرت کن و در خوابگاه خود مرو و علی را بگو بخوابد به جای خودت. پس رسول خدا ﷺ علی را امر فرمود که برد یمانی مرا بروی خود بکش و در جای من بخواب. از آن طرف مشرکین با شمشیرهای خود کمین کردند که شبانه بریزند میان خانه و او را بکشند. رسول خدا ﷺ شبانه مشت خاکی بر هوا ریخت و خود از میان غبار بیرون رفت و با ابوبکر به

غار ثور تشریف برد و پس از سه شبانه روز به طرف مدینه هجرت کرد<sup>(۱)</sup>.

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرٌ الْأُولِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنزِلْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾﴾

[الأنفال: ۳۱-۳۳]

**ترجمه:** و چون آیات ما بر ایشان قرائت شود گویند به تحقیق شنیدیم اگر بخواهیم به مانند آن خواهیم گفت نیست این مگر افسانه‌های گذشتگان (۳۱) و هنگامی که گفتند خدایا اگر این قرآن همان حق از نزد توست، پس بر ما سنگی از آسمان بباران و یا بیاور ما را عذابی دردناک (۳۲) و خدا چنین نبوده که ایشان را عذاب کند در حالی که تو در میان ایشان و خدا عذاب کننده ایشان نبوده در حالیکه ایشان طلب آمرزش می‌کنند. (۳۳)

**نکات:** جمله ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرٌ...﴾ از سخنان نصر بن حارث مشرک است که در میان اهل فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار و کتاب کلیله و دمنه را آورده بود. و می‌گفت: کلام محمد مانند همین‌هاست و از افسانه‌های مردم گذشته است و ما اگر بخواهیم مانند آن می‌گوییم و همان بود که می‌گفت: خدایا بر ما سنگ بباران. ولی خدا او را جواب داده که تا محمد میان شماست خدا کسی را عذاب نمی‌کند. و علی رضی الله عنه در نهج البلاغه در کلمه ۸۸ کلمات قصار می‌فرماید: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْأَخْرَفَتَمَسَّكُوا بِهِ أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَلَا سِتْغْفَارَ». یعنی «در زمین دو امان از عذاب خدا بود و به تحقیق یکی از آنها برداشته شد، پس چنگ بزیند به امان دیگر، اما امانی که برداشته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که از دنیا رفت و اما آن امانی که باقی مانده پس استغفار است.» سپس حضرت اشاره به این آیه نموده است.

در اینجا به اهل خرافات که دعای توسل می‌خوانند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا ائمه علیهم السلام متوسل می‌شوند باید گفت: این بیچاره‌ها نمی‌دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را خدا برده است. پس باید متوسل به توبه، تقوی، جهاد و امثال این امور شوند تا نجات پیدا کنند.

﴿وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ

۱- بغوی، معالم التنزیل (۳/۳۴۹-۳۵۰)، و نکا: طبری، جامع البیان (۱۳/۴۹۶) با تعلیق شیخ محمود شاکر؛ هیشمی در مجمع الزوائد (۷/۲۷) و سیوطی در الدر المنثور (۴/۵۱-۵۲).



أُولِيَاءُؤُهُوَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾

[الأنفال: ۳۴-۳۵]

**ترجمه:** و ایشان را چه باشد که خدا عذابشان نکند در حالی که ایشان مردم را از مسجد الحرام منع می کنند و ایشان دوستان خدا نبودند، دوستان خدا به جز پرهیزکاران نباشند ولیکن اکثر ایشان نمی دانند (۳۴) و نماز ایشان نزد خانه خدا نبود جز صغیری و دست زدنی، پس بچشید عذاب را به سبب آنچه کافر بودید. (۳۵)

**نکات:** مقصود از ﴿يُضِدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ واقعه سال هفتم هجرت است که رسول خدا ﷺ با اصحاب خود عازم حج شدند<sup>(۱)</sup> و در حدیبیه لشکر مشرکین رسیدند و سد راه رسول خدا ﷺ شده و نگذاشتند که مسلمین وارد مکه شوند. در جمله ﴿وَمَا كَانُوا أُولِيَاءَهُوَ﴾ اگر ضمیر ﴿أُولِيَاءَهُوَ﴾ به خدا برگردد معنی چنان می شود که ذکر گردید ولی ممکن است ضمیر را برگردانیم به مسجد الحرام، یعنی سرپرستان و متولیان مسجد نیستند مگر پرهیزکاران و مشرکین نباید متولی مسجد الحرام باشند، چرا برای دو جهت: یکی اینکه پرهیزکار نیستند و دیگر اینکه نمازشان و عبادتشان یک نوع سفاهت است که دست زدن و سوت کشیدن باشد چنانکه رسم بود زن و مرد گاهی که لباس احرام نداشتند برهنه به دور خانه کعبه طواف می کردند و دست می زدند و سوت می کشیدند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰلِيسِرُونَ ﴿٣٧﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾﴾

[الأنفال: ۳۶-۳۸]

**ترجمه:** به راستی آنانکه کافرند مالهای خود را انفاق می کنند تا (مردم را) از راه خدا بازدارند، آنان، آنها را خرج خواهند کرد، سپس بر ایشان حسرت و افسوس خواهد شد سپس مغلوب شوند و آنان که کافر شدند به سوی دوزخ محشور گردند (۳۶) تا اینکه خدا ناپاک را از پاک جدا گرداند و ناپاکها را روی هم قرار دهد پس همه را جمع کند و در دوزخ قرار دهد. ایشانند همان

۱- این سفر به سوی مکه آغاز شد که در حدیبیه با مشرکان برخورد کردند. و این واقعه در سال ششم و نه هفتم هجری بوده است. و سفر رسول خدا در این زمان برای عمره و نه حج بوده است.

زیانکاران (۳۷) بگو به کفار اگر (از کفر و عداوت) خودداری کنند آنچه گذشته برای ایشان آمرزیده شود و اگر به کفر و عداوت برگردند پس به تحقیق روش پیشینیان گذشت. (۳۸)

نکات: جمله: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ﴾ راجع به اهل مکه است که اموال خود را در راه کوییدن اسلام و مسلمین خرج می‌کردند. ولی به تجربه رسیده همواره اهل باطل برای پیشرفت باطل خود اموال خود را انفاق می‌کنند ولی اهل حق چنین نیستند! در زمان ما برای نشر خرافات، موهومات، باطلهای مذهبی و بدعتها روزی میلیونها خرج می‌شود ولی برای نشر توحید انفاق نمی‌شود حتی موحدین از انفاق مال خود دریغ دارند! جمله ﴿يُعْفِرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾، دلالت دارد که اگر کافری و یا مرتدی مسلمان شد خدا او را می‌آمرزد و از کارهای سابق او درمی‌گذرد و رسول خدا ﷺ فرموده: «الإسلام يجبُّ ما قبله». و جمله: ﴿فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾، این است که همان معامله‌ای که خدا با کفار سابقین کرده با ایشان خواهد کرد چنانکه در این باره فرموده:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾<sup>(۱)</sup> [المجادلة: ۲۱].

و ﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>(۲)</sup> [الصافات: ۱۷۳].

وَقَتَلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ آنتَهُوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۹﴾ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿۴۰﴾ وَأَعْلَمُوْا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِيْنَ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعَيْنِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۱﴾ [الأنفال: ۳۹-۴۱]

ترجمه: و کارزار کنید با ایشان تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد، پس اگر باز ایستادند پس محقق است که خدا به آنچه می‌کنند بیناست (۳۹) و اگر رو گردان شدند (از ایمان و توبه) پس بدانید که خدا مولای شماست خوب مولا و خوب یابوری است (۴۰) و بدانید که هر چه غنیمت گرفتید پس محققاً یک پنجم آن برای خدا و برای رسول و برای صاحب قرابت، یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه نازل کردیم بر بنده خود در روز جدا شدن (حق از باطل) روزی که آن دو گروه با هم روبه رو شدند، ایمان دارید و خدا بر همه چیز تواناست. (۴۱)

۱- «خدا مقرر داشته که من با رسولانم حتماً غلبه خواهیم کرد حقا که خدا نیرومند و عزیز است.»

۲- «و حقا که لشکر ما همان پیروزانند.»

نکات: جمله: ﴿وَأَعْلَمُوا...﴾ عطف است بر جمله: ﴿فَقَتِلُوهُمْ...﴾. و دلالت دارد که مقصود از ﴿عَنِتُّمْ﴾، غنائم در قتال است و چون غنائم جنگی قبل از تقسیم مالک ندارد خدا فرموده: ﴿وَأَعْلَمُوا...﴾ «بدانید» و نفرموده بدهید و اگر مالک داشت باید بگوید: «وأتوا خمسة» که این دلیل دیگری است بر اینکه خمس، خمس ارباح مکاسب نیست زیرا ارباح مکاسب مالک دارد و باید ﴿أَتُوا﴾ گفته شود. مانند ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾<sup>(۱)</sup>، که در قرآن مکرر آمده، پس این قرینه‌ای است که این خمس غنائم جنگی است فقط اولاً. و ثانياً: عطف ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ بر ﴿فَقَتِلُوهُمْ﴾ و ثالثاً: سیاق آیات که تماماً در جنگ است. رابعاً: ذیل آیه صریح است در قتال و غنائم قتال که فرموده: ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ﴾. و خامساً: آیه بعد که فرموده: ﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا...﴾ که خواهد آمد. سادساً: در قرآن هر جا کلمه ﴿عَنِتُّمْ﴾ و ﴿مَعَانِمٌ﴾ آمده مربوط به غنائم جنگی آمده. عجب است با این همه قرائن، سیاق و صراحت چگونه مدعیان دانش و دین این خمس را تعمیم داده‌اند در تمام ارباح مکاسب. با اینکه رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین از ارباح مکاسب خمس نگرفتند! و اگر تعمیم داشت باید ایشان عمل کنند و آن را از مردم بگیرند.

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنَّ لِيُقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۴۲)</sup>

**ترجمه:** هنگامی که شما به کنار وادی نزدیکتر (به مدینه) بودید و ایشان به کناره وادی دورتر و کاروان پائین‌تر از شما بود و اگر با یکدیگر وعده (جنگ) می‌کردید البته در وعده‌گاه اختلاف می‌کردید ولیکن خدا خواست به انجام رساند آنچه انجام شدنی بود، تا اینکه هرکس هلاک می‌شود از روی دلیل روشن هلاک شود و هرکس حیات می‌یابد از دلیل روشن حیات یابد و به راستی که خدا شنوای داناست. (۴۲)

**نکات:** در این آیه حق تعالی بیان می‌کند غنائم چه روزی را و بر مسلمین منت می‌گذارد و فرموده: هنگامی که شما در وادی نزدیکتری به آب و طرف مدینه بودید ولی کفار آن طرف بدر که از مدینه دورتر است بودند. و مقصود از جمله: ﴿وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ...﴾ این است که مسلمین برای ضعف و قلت نفراتشان اگر برای جنگ وعده‌گاهی قرار داده بودند خود اختلاف می‌کردند در تعیین روز و در اینکه حاضر شوند و یا خیر.

﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا ۖ وَلَوْ أَرَنَّاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ۗ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾﴾

[الأنفال: ۴۳-۴۵]

**ترجمه:** هنگامیکه در خوابت خدا ایشان را به تو کم نشان داد و اگر به تو ایشان را زیاد نشان داده بود البته سست می‌شدید و در کار جنگ نزع می‌کردید ولیکن خدا سلامت داشت شما را، زیرا او به آنچه در سینه‌ها باشد داناست (۴۳) و هنگامی که ملاقات کردید ایشان را در چشم شما کم می‌نمود و شما را در چشم ایشان کم می‌نمود تا اینکه خدا به انجام رساند امری را که شدنی بود و به سوی خدا کارها بازگردانیده می‌شود (۴۴) ای مؤمنین چون گروهی را ملاقات کردید پس ثابت باشید و بسیار یاد خدا کنید تا باشد شما رستگار شوید. (۴۵)

**نکات:** جمله: ﴿يُرِيكَهُمُ اللَّهُ...﴾ دلالت دارد که خدا جمعیت کفار را در خواب به رسول خدا ﷺ نشان داده بود و به نظر رسول خود عدهٔ خیلی آورده بود و اگر چنین نبود رسول خدا ﷺ و سایر مؤمنین در اقدام به جنگ کوتاهی می‌کردند و همچنین در روز بدر طبق جمله: ﴿فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا...﴾ لشکر مسلمین، کفار را کم و نفرات خیلی می‌پنداشتند و به نظر ایشان زیاد نمی‌آمد و همچنین جمعیت مسلمین به نظر کفار کم آمد که طرفین به کارزار دلیر شوند. خدا طرفین را به یکدیگر کم نشان داد تا جنگ واقع شود.

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَأَصْبِرُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ حَمِيضٌ ﴿٤٧﴾ وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَّكُمْ ۖ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِيئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ۗ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾﴾

[الأنفال: ۴۶-۴۸]

**ترجمه:** و خدا و رسول او را اطاعت کنید و نزاع مکنید که سست می‌شوید و عظمت شما می‌رود و صبر کنید که خدا با صابرین است (۴۶) و نباشید مانند آنانکه از شهر و دیار خود خارج شدند برای خوشگذرانی، سرکشی و وانمودن به مردم و منع می‌کردند از راه خدا و خدا

به آنچه می‌کنند محیط است (۴۷) و هنگامی که شیطان اعمالشان را برای ایشان زینت داد و گفت امروز کسی از مردم بر شما پیروز نشود و من محققاً پناه می‌دهم شما را، پس چون دو گروه بایکدیگر روبرو شدند، به عقب برگشت بر دو پاشنه خود و گفت محققاً من از شما بیزارم به راستی که من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید به راستی که من از خدا می‌ترسم و خدا شدید العقاب است. (۴۸)

**نکات:** لشکر مشرکین با دم و دستگاه برای عیش و نوش و تفاخر از مکه بیرون آمدند ولی لشکر اسلام برای جهاد در راه خدا. لشکر کفار از محمد ﷺ وحشت داشتند با اینکه از هر جهت برتری داشتند زیرا پیشرفت محمد ﷺ را در امور دیده بودند. و ضمناً از طائفه بنی‌کنانه که سر راهشان بود و قبلاً یک نفر از ایشان را کشته بودند واهمه داشتند، شیطان به شکل سراقه بن مالک که از اشراف بنی‌کنانه بود به ایشان رسید و گفت: من شما را امان می‌دهم از شر طائفه خودم ولذا دل ایشان را از این جهت خاطر جمع نمود ولی در ضمن جنگ فرار کرد و گفت: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید.

﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَوَاهُ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٥١﴾﴾

[الأنفال: ۴۹-۵۱]

**ترجمه:** هنگامی که منافقان و آنانکه در دلشان مرض بود می‌گفتند: دین ایشان، ایشان را مغرور کرده و هرکس بر خدا توکل کند پس محققاً خدا عزیز حکیم است (۴۹) و اگر ببینی هنگامیکه ملائکه قبض روح کفار می‌کنند به صورتها و پشتهای ایشان می‌زنند و گویند بچشید عذاب سوزاننده را (۵۰) این به سبب اعمالی است که انجام داده‌اید و بر راستی که خدا به بندگان ستمگر نیست. (۵۱)

**نکات:** منافقین و کفار جرأت مؤمنین بی‌خانمان را که در اقدام به جنگ و جهاد می‌دیدند می‌گفتند: اینان نه بودجه دارند و نه اسلحه و نه نفرات، پس ایشان مغرور شده‌اند و دین باعث غرور ایشان شده و محمد ایشان را گول زده است!

﴿كَذَابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥١﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٢﴾ كَذَابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥١﴾

[الأنفال: ۵۲-۵۴]

**ترجمه:** (عادت ایشان) همانند عادت آل فرعون و کسانی که پیش از ایشان بودند، به آیات خدا کافر شدند پس خدا به سبب گناهانشان ایشان را گرفت زیرا خدا نیرومند شدیدالعقاب است (۵۲) این به سبب این است که خدا نعمت خود را بر قومی که به ایشان داده تغییر نداده تا آنان خودشان را تغییر دهند و به راستی که خدا شنوای داناست (۵۳) همانند شیوه آل فرعون و آنان که قبل از ایشان بودند، به آیات پروردگارشان تکذیب کردند پس به گناهانشان هلاکشان کردیم و آل فرعون را غرق نمودیم و همه ستمگر بودند. (۵۴)

**نکات:** ﴿حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ دلالت دارد که مردم تا خود را تغییر ندهند خدا نعمت‌های خود را تغییر ندهد و از ایشان نگیرد و تا ملتی عملاً خواستگار چیزی نباشند خدا به ایشان ندهد وقتی که ملتی قدر عقل و قدرت خود را ندانست و آنها را صرف هوی و هوس کرد، خدا هم ایشان را مبتلا می‌کند به آثار هوی و هوس و چون صرف علم، هدایت و صنعت کرد خدا هم آنها را نصیبشان گرداند. و این آیه رد است بر کسانی که به نعمتهای عقل و هدایت پشت کرده و معتقدند باید خدا به مدد غیبی و فرستادن امامی به زور مردم را تغییر و اصلاح دهد و مردم را به وعده‌های جعلی مغرور و منتظر داشته‌اند. جمله: ﴿وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾ دلالت دارد که به ظلم به هلاکت و نابودی رسیدند. «اللَّهُمَّ أَهْلِكَ الظَّالِمِينَ فَقَدْ عَظَمْتَ فِتْنَتَهُمْ وَكَثُرَ شَرُّهُمْ وَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَىٰ دَفْعِهِمْ إِلَّا أَنْتَ فَادْفَعْهُمْ يَا قَهَّار!»<sup>(۱)</sup>.

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾ فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ ﴿٥٣﴾ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿٥٤﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [الأنفال: ۵۵-۵۹]

**ترجمه:** به راستی که بدترین جنبنده‌ها نزد خدا کسانی که کافر شدند که ایمان نیاورند (۵۵) آنانکه از ایشان پیمان گرفتی سپس پیمان خود را در هر مرتبه شکستند و ایشان پرهیز ندارند (۵۶) پس اگر در جنگ بر ایشان پیروز شدی پس به سبب (سختگیری با) ایشان پراکنده ساز کسانی را که پشت سر ایشانند، باشد که ایشان پند گیرند (۵۷) و البته اگر از

۱- «پروردگارا، ظالمان را نابود گردان که فتنه آنان بزرگ شده و شرارت آنها افزایش یافته و کسی را یارای دفع آنان نیست

مگر تو؛ پس آنان را دفع کن ای قهَّار.»

قومی (که با ایشان پیمان بسته‌ای) ترس خیانتی داشتی پس بینداز به سوی ایشان پیمان‌نشان را به طور منصفانه، زیرا خدا دوست نمی‌دارد خیانت‌کاران را (۵۸) و آنان که کافر شده‌اند البته گمان مبرند که از قدرت ما بدر رفته‌اند، بدرستی که ایشان (ما را) عاجز نمی‌کنند (یعنی گریزی از عذاب ما ندارند). (۵۹)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿فَشَرِدْ بِهِم...﴾ این است که ایشان را چنان در تحت شکنجه بگذار که کفار پس از ایشان بترسند و هوس فتنه نکنند. و مقصود از ﴿تَخَافَنَّ...﴾ این است که اگر علائم و آثار نقض پیمان کفار بر امام مسلمین ظاهر شد باید پیمان ایشان را جلو ایشان بیندازند.

﴿۵۹﴾ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿۶۰﴾

[الأنفال: ۶۰]

**ترجمه:** و مهیا سازید برای ایشان هر چه می‌توانید از نیرو و از اسبان مهیای بسته‌شده، که به آن نیروها بترسانید دشمن خدا و دشمن خود و دیگران غیر ایشان را که شما نمی‌دانید و نمی‌شناسید خدا ایشان را می‌شناسد و آنچه در راه خدا انفاق کنید هر چه باشد پاداشش به شما رد می‌شود و بر شما ستم نشود. (۶۰)

**نکات:** مسلمین باید هر چه می‌توانند بر نیروی جنگی خود بیفزایند. جمله: ﴿... لَا تَعْلَمُونَهُمْ﴾، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ دشمنان دیگری داشته غیر از کفاری که با او جنگ می‌کردند ولی آن حضرت نمی‌دانسته. پس آنان که می‌گویند فلان بنده صالح از همه چیز اطلاع دارد بیایند این آیه را بخوانند و بروند از غلّ خود توبه کنند!

﴿۶۰﴾ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶۱﴾ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۲﴾ وَاللَّفْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۶۳﴾

[الأنفال: ۶۱-۶۳]

**ترجمه:** و اگر به سلم و صلح میل کردند، تو نیز به آن میل کن و بر خدا توکل نما زیرا او شنوای داناست (۶۱) و اگر با تو اراده خدعه کنند پس محققاً خدا ترا کافی است، اوست آن خدایی که ترا تأیید کرده با یاریش و به سبب مؤمنین (۶۲) و الفت انداخت بین دلهای مؤمنین که اگر

انفاق کرده بودی تمام آنچه در زمین است الفت بین دل‌هایشان نمی‌انداختی ولیکن خدا بین ایشان الفت انداخت، به راستی که او عزیزی حکیم است. (۶۳)

**نکات:** ﴿مَا أَلْفَتْ...﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ در کائنات و تکوینیات فاعلیتی ندارد و فقط خدا مقلب القلوب، مؤثر و مکون است.

﴿يَأْتِيهَا النَّيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾ يَأْتِيهَا النَّيُّ حَرِيصٌ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ أَلَنْ حَقَفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الأنفال: ۶۴-۶۶]

**ترجمه:** آهای پیغمبر: خدا کافی است ترا و هر کس از مؤمنین را که پیروی تو کنند (۶۴) آهای پیغمبر؛ مؤمنین را بر کارزار ترغیب کن، اگر از شما بیست نفر صابر باشد بر دویست نفر غلبه کند و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کفار پیروز می‌گردند به واسطه اینکه این کفار قومی نفهمند (۶۵) اکنون خدا از شما سختی را برداشت و تکلیف شما را سبک کرد و دانست که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد نفر باشد بر دویست نفر غلبه کند و اگر هزار نفر باشد بر دو هزار غالب آید به اذن خدا و خدا با صابری است. (۶۶)

**نکات:** صدر اسلام در اوائل هجرت؛ حکم الهی این بود که هر یک نفر از مؤمنین در مقابل ده نفر مقاومت کند ولی مؤمنین ضجه کردند و بر ایشان سنگین آمد و چون مسلمین زیاده‌تر شدند آن حکم تخفیف داده شد و یک نفر مسلمان باید در مقابل دو نفر مقاومت کند و این نسخ نیست بلکه فقدان شرط است زیرا شرط مقاومت، صبر و دانش بود چون نداشتند با وصف عدم شرط باید یک نفر در مقابل دو نفر ایستادگی کند.

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾﴾ [الأنفال: ۶۷-۶۹]

**ترجمه:** هیچ پیغمبری را نشاید که برای او اسیرانی باشد تا در زمین قتل بسیار (از مهاجمین) کند، شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا برای شما آخرت را می‌خواهد و خدا عزیزی حکیم



است (۶۷) اگر از خدا در پیش مقرر نشده بود هر آینه در آنچه گرفتید به شما عذاب بزرگی می‌رسید (۶۸) پس از آنچه در جنگ به غنیمت گرفته‌اید بخورید در حالیکه حلال پاکیزه است و از خدا بترسید زیرا خدا آمرزنده رحیم است. (۶۹)

**نکات:** پس از آنکه مسلمین هفتاد نفر از مشرکین را در جنگ بدر اسیر گرفتند، رسول خدا ﷺ دربارهٔ اسراء با اصحاب خود مشورت کرد، ابوبکر گفت: از ایشان فداء بگیر و آزادشان کن، عمر گفت: همه را به قتل رسان. رسول خدا ﷺ پیشنهاد ابوبکر را پذیرفت و بنا شد هر کدام از اسیران فدایی بدهند و آزاد شوند، جبرئیل این آیات را آورد. از این آیات معلوم می‌شود اسیر گرفتن و به واسطهٔ فداء و گرفتن سربها آزاد کردن به اذن الهی نبوده و لذا جمله: ﴿لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ نازل شده است.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِيَكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾﴾ [الأنفال: ۷۰-۷۱]

**ترجمه:** آهای پیامبر، به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو که اگر خدا بداند در دل‌های شما خیر را، خیری بهتر از آنچه از شما گرفته به شما می‌دهد و شما را می‌آمرزد و خدا آمرزنده رحیم است (۷۰) و اگر بخواهند با تو خیانت کنند پس به تحقیق قبلاً با خدا خیانت کردند، پس خدا تمکن و تسلط داد تو را بر ایشان و خدا دانای حکیم است. (۷۱)

**نکات:** چون رسول خدا ﷺ در جنگ بدر از اسیران فداء گرفت حق تعالی برای جذب قلوب اسیران این آیات را نازل نمود. از جمله کسانی که اسیر شدند عباس عموی پیغمبر ﷺ بود با عقیل و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب. و چون بنا شد فدیه بدهند و آزاد شوند، عقیل و نوفل چیزی نداشتند ولی عباس داشت، بیست و قیه طلا داشت که تقریباً صد و بیست دینار می‌شد که همراه خود آورده بود برای اینکه لشکر کفار را طعام بدهد و او یکی از ده نفری بود که باید هر روز به نوبت خودشان یک نفر مخارج لشکر را بدهد و ده شتر قربانی کند و نوبت به عباس نرسید تا اسیر شد و پول او را گرفتند و از غنائم شد. عباس خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد: من مسلمان بودم ولی کفار مرا به اکراه آوردند. حضرت فرمود: اگر این سخن تو راست باشد خدا تو را جزاء خواهد داد اما ظاهراً علیه ما بوده‌ای، پس عباس گفت: دینارهای مرا پس بدهند، حضرت فرمود: نمی‌شود و تو باید فدیه خودت، عقیل و حارث را پردازی تا هر سه آزاد شوید. عباس گفت: مرا میان قریش محتاج می‌کنی؟ حضرت فرمود: کجاست آن طلاهایی که به ام الفضل عیالت دادی در وقتی که از مکه خارج می‌شدی و گفتی: من نمی‌دانم از این سفر برمی‌گردم یا نه، اگر حادثه‌ای برایم رخ داد این دینارها مال تو، عبیدالله، عبدالله و فضل. عباس

گفت: از کجا دانستی، حضرت فرمود: پروردگارم به من خبر داد. عباس گفت: پس من شهادت می‌دهم که تو راستگویی و شهادتین بر زبان جاری نمود و گفت: غیر خدا احدی بر این مطلع نبود، زیرا من دینارها را در تاریکی شب به عیالم دادم و من در رسالت تو شک داشتم، پس چون چنین خبری به من دادی شک من بر طرف گردید. و بعدها عباس به برکت اسلام ثروت بیشتری پیدا کرد و چنانکه خدا فرموده: ﴿يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ﴾ گردید<sup>(۱)</sup>. مقصود از جمله: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ...﴾ این است که این اسیران که آزاد می‌شدند طبق رسم باید تعهد کنند که دیگر به جنگ رسول نیایند و با مشرکین معاهده علیه مسلمین نبندند و اسیران تعهد می‌کردند. در اینجا خدا می‌فرماید اگر عهد خود را بشکنند و وفا نکنند خدا باز رسول خود را بر ایشان تمکن دهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلِيَّتِهِم مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۲]

**ترجمه:** به راستی آنانکه ایمان آورده و هجرت نموده و بامالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کردند و آنان که مأوی داده و مهاجرین را یاری کردند ایشان بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و آنان که ایمان آورده و هجرت نکرده‌اند شما را از دوستی ایشان چیزی نیست مگر هجرت کنند و اگر از شما در دین یاری خواستند بر شما یاری ایشان لازم است مگر علیه قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی است و خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۷۲)

**نکات:** حق تعالی مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ را بر چهار قسم نموده: **قسم اول:** آنانکه با رسول خدا ﷺ از مکه هجرت کردند به سوی مدینه. ایشان مهاجرین اولین می‌باشند و اینان چهار امتیاز داشتند: ۱- ایمان به خدا، ملائکه، کتب، رسل الهی، روز قیامت و تمام تکالیف الهی را پذیرفته و تمرد نکردند. ۲- از وطن و خویشان و همسایگان خود صرف نظر کرده و برای رضای خدا مفارقت کردند و این کار عدل قتل نفس است زیرا خدا فرموده: ﴿اقتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِن دِيَارِكُمْ﴾. ۳- با جان و مال جهاد کردند و به هر غزوه‌ای که می‌رفتند از مال خود خرج می‌کردند، حتی بدون وسائل جنگی مانند جنگ بدر با مشرکین می‌جنگیدند. ۴- سبقت در دین و در هجرت و جهاد داشتند که خدا در حق ایشان فرموده:

۱- تمام این مطلب را از تفسیر فخر الدین رازی، **مفاتیح الغیب** در ذیل تفسیر آیه مذکور از سوره انفال بیان نموده است.

﴿... لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾<sup>(۱)</sup> [الحديد: ۱۰]

و در آیه دیگر در وصفشان فرموده:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>(۲)</sup>

[التوبة ۱۰۰]

که اینان مقتدای مسلمین هستند تا قیامت.

**قسم دوم - انصارند** که چون رسول خدا ﷺ با اصحابش به سوی ایشان آمدند از بذل مال و جان و مسکن مضایقه نکردند و به اصلاح مهمات مهاجرین پرداختند و اگر ایشان نبودند کار تمام نمی‌شد ولی مهاجرین اولین از ایشان مقدم و افضلند زیرا ایشان سابقین در ایمان و فضائلند و دیگر اینکه روزگاری زحمت و سختی کشیدند و دیگر اینکه از خانه و زندگی صرفنظر کردند.

**قسم سوم - مؤمنینی** که ایمان آورده ولی هجرت نکردند و در مکه ماندند.

**قسم چهارم - آنها** که پس از مؤمنین اولین مهاجرت کردند که فرموده: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا﴾.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾<sup>(۳)</sup>

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾<sup>(۴)</sup> ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>(۵)</sup>

[الأنفال: ۷۳-۷۵]

۱- «کسانی از شما که پیش از فتح انفاق کرده و کار زار نموده‌اند با دیگران مساوی نیستند آنان به درجه و مرتبه بزرگترند از آنان که پس از فتح انفاق نموده و قتال کرده‌اند و همه را خدا وعده نیکو داده و خدا به اعمالی که می‌کنید آگاه است.»

۲- «و پیش‌آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنانکه به نیکی و نیکوکاری پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند و خدا برای ایشان بوستانهائی که نه‌رها از زیر آنها جاری است مهیا نموده در آن همیشه جاودانند این است کامیابی بزرگ.»

**ترجمه:** و کفار برخی دوستان بعضی دیگرند، اگر شما دوستی مؤمنین را رعایت نکنید در این زمین فتنه و فساد بزرگی خواهد بود (۷۳) و آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد در راه خدا کردند و آن کسانی که مأوی داده و یاری کردند، ایشانند همان مؤمنین حقیقی و واقعی، برای ایشان است آمرزش و روزی کریم. (۷۴) و کسانی که پس از آنان ایمان آوردند و هجرت کرده و همراه با شما جهاد کردند پس ایشان از شمایند و صاحبان خویشی (خویشاوندان) بعضی از ایشان سزاوارترند به بعض دیگر در کتاب خدا، به راستی که خدا به هر چیزی داناست. (۷۵)

**نکات:** اولیاء و ولایت (به فتح واو) را به معنی؛ دوستی گرفتیم. ولی بعضی بر خلاف ظاهر به معنی؛ سرپرستی و قیمومیت و یا به معنی؛ ولایت ارث گرفته‌اند. و مقصود از جمله: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ...﴾ این است که: ای مؤمنین اگر به آنچه ذکر شد از هجرت، دوستی، تعاون و تبری از کفار عمل نکنید، فتنه و فساد شما را در برگیرد. و به واسطه تفرقه و قلت عدد و ضعف: کثرت پیدا نخواهید کرد و مورد رغبت دیگران نمی شوید و دیگران به شما ملحق نمی شوند. و مقصود از جمله: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِن بَعْدُ وَهَاجَرُوا...﴾ کسانی که پس از نزول این آیات هجرت کنند و با سایر مهاجرین و انصار جهاد کنند، ایشان نیز از مهاجرین محسوب می شوند. و مقصود از جمله: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾، این است که در ارث، خویشان مقدم بر دیگرانند و خویشان از یکدیگر ارث می برند. لیکن قبل از نزول این آیه ارث به اخوت و برادری بوده چنانچه رسول خدا ﷺ بین مؤمنین اخوت و برادری را برقرار نمود و چون عده مؤمنین قلیل بودند به اخوت از یکدیگر ارث می بردند ولیکن مسلمین زیاد شدند ارث برای خویشاوندان مسلمان برقرار شد.

## سورة التوبة (مدنية وهي مائة وتسع وعشرون آية)

سورة توبه که آنرا سورة براءة نیز گویند و آن مدنی و دارای ۱۲۹ آیه

می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آغاز این سوره «بسم الله الرحمن الرحيم» دیده نمی شود، که بنا به قولی این سوره با سوره قبله که انفال باشد یک سوره بوده و دیگر اینکه این سوره در رفع امان و قتل مشرکین پیمان شکن و عذاب ایشان نازل شده نه برای رحمت و این سوره به ضمیمه سورة انفال از سوره های طوال است و رسول خدا ﷺ دستور گذاشتن «بسم الله الرحمن الرحيم» در اول آن نداده است.

﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱﴾ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكٰفِرِينَ ﴿۲﴾ وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳﴾ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَاهِدُهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿۴﴾﴾ [التوبة: ۱-۴]

**ترجمه:** بیزاری از طرف خدا و رسول اوست به سوی مشرکینی که با ایشان پیمان بسته‌اید (وایشان نقض پیمان کردند) (۱) پس (ای مشرکان پیمان شکن) چهار ماه به آزادی در این سرزمین بگردید و بدانید که شما عاجزکننده خدا نباشید و خدا خوارکننده کافران است (۲) و اعلامی است از خدا و رسول او به سوی مردم در روز حج اکبر که خدا بیزاراست از مشرکین و رسول او (نیز)، پس اگر توبه کردید آن برای شما خوب است و اگر اعراض کردید پس بدانید که عاجزکننده خدا نیستید و با خدا ستیزه نتوانید و کافران را به عذاب دردناک بشارت ده (۳) مگر آن مشرکینی که با ایشان پیمان بسته‌اید سپس از پیمانتان چیزی کم نکرده و علیه شما

تظاهر نکرده و به یکی از دشمنان شما مدد ننمودند پس پیمان ایشان را به اتمام برسانید زیرا خدا دوست می‌دارد پرهیزکاران را. (۴)

**نکات:** کلمه ﴿بِرَاءةٍ﴾ خبر مبتدای محذوف است که «هذا» باشد و می‌توان آن را مبتداء گرفت و خبر آن جمله: ﴿إِلَى الَّذِينَ...﴾ باشد. بدان که فتح مکه در سال هشت از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه واقع یافت و رسول خدا ﷺ عتاب بن اسید را فرماندار مکه قرار داد و این سوره توبه در سال نه از هجرت نازل شد و چون این سوره نازل شد، رسول خدا ﷺ چهل آیه اول آن را به ابوبکر داد با امارت حاج یعنی ابوبکر را امیر حج تعیین فرمود و فرمود: این آیات را در موسم حج بر مردم قرائت کن، پس از آنکه ابوبکر به طرف مکه حرکت کرد، علی را مأمور نمود که برود و آن آیات را به اهل موسم قرائت کند. به حضرت رسول ﷺ عرض شد اگر این سوره و مأموریت ابلاغ آن را به ابوبکر واگذار می‌کردید خوب بود؟ فرمود: این سوره را ادا نمی‌کند جز کسی که از خود من یعنی از خانواده من باشد. پس علی ﷺ حرکت کرد و به ابوبکر ملحق شد. (۱)

۱- خازن می‌گوید: «برخی گمان کرده‌اند که فرستاده شدن علی برای قرائت ابتدای سوره برائت، عزل ابوبکر از امارت و برتری وی بر ابوبکر بوده است درحالی‌که چنین تصویری جهل است و توهم؛ و حدیث ابوهریره چنانکه در صحیحین آمده است بر آن دلالت دارد که ابوبکر رضی الله عنه همواره در موسم حج آن سال امیر بوده است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعَثَهُ، فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهَا قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَدُّنُ فِي النَّاسِ...»: «قبل از حجة الوداع، همان سالی که ابوبکر توسط رسول خدا ﷺ بعنوان امیر حجاج تعیین شده بود، به من و چند نفر دیگر مأموریت داد تا در روز عید قربان، اعلام کنیم...». و در لفظ ابوداود و نسائی چنین آمده است: «بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِيمَنْ يُؤَدُّنُ يَوْمَ النَّحْرِ بَيْنِي: أَنْ لَا يَخِجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ...»: «ابوبکر در روز قربان مرا با کسانی به منی فرستاد که در میان مردم اعلام کنیم: از امسال به بعد، هیچ مشرکی حق ندارد به حج بیاید و هیچ شخص لخت و عربانی نمی‌تواند، کعبه را طواف نماید.»

اینکه می‌گوید: «بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ» بیانگر آن است که ابوبکر رضی الله عنه امیر مردم بود و حج را برای مردم اقامه داشت و مناسک را به ایشان آموزش می‌داد.

و علما در مورد فرستاده شدن علی رضی الله عنه توسط رسول خدا ﷺ برای اعلان برائت در میان مردم، چنین توضیح داده‌اند: عادت اعراب در انعقاد عهد و پیمان و نقض آن چنین بود که معمولاً عهده‌دار این امر، بزرگ قبیله یا کسی از نزدیکان و خویشاوندان وی بود و در این زمینه علی بن ابی طالب نسبت به ابوبکر به رسول خدا ﷺ نزدیک‌تر بود چراکه پسر عموی رسول خدا بود. پس رسول خدا ﷺ وی را برای این مهم فرستاد تا از جانب او اعلان برائت کند تا عادت و روش عرب را رعایت کرده باشد و (مشرکان) نگویند (و بهانه نیاورند که) رفتار پیامبر بر خلاف عادت و

روش ما در عقد عهد و پیمان و نقض آن است». تفسیر الخازن (۲/۳۳۵). [مُصَحَّح]

و مناسک حج را به ایشان تعلیم داد زیرا او امیر حج بود. و اما علی علیه السلام در روز عید قربان در منی نزدیک جمره عقبه ایستاد و این آیات را برای مردم قرائت نمود و فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ فَرَسْتَادَةَ رَسُولِ خَدَائِمِمْ. كَفْتَنْد: بٲ ٲه ٲه ٲیز؟ ٲس این آیات را بلند قرائت نمود و فرمود: «لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ وَلَا يُحْجِنَنَّ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ مُدَّةٌ فَهُوَ إِلَىٰ مُدَّتِهِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مُدَّةٌ فَمُدَّتُهُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»<sup>(۱)</sup>. ٲون زنان مشرکه ٲبل از نزول این آیات می آمدند و برهنه طواف می کردند و ٲون رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست برای سال دیگر، حج نماید دستور اعلان داد که برهنه طواف نکنند و ٲون در سال ششم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود به قصد عمره تا حدیبیه تشریف آوردند و اهالی مکه مانع ورود او به مکه شدند و حضرت با ایشان پیمان بست برای عدم تعرض مشرکین به مسلمین و عدم تعرض مسلمین به مشرکین با شرایطی که در جای خود خواهد آمد، مشرکین به پیمان خود وفا نکرده و نقض نمودند و از جمله با هم پیمانان خود از مشرکین بنی بکر به طایفه خزاعه که از هم پیمانان رسول خدا بودند حمله کردند و کسی از آنان را کشتند، ایشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند از نقض عهد مشرکین، ٲس در سال نهم طبق سوره براءة مقرر شد که به تمام مشرکین ابلاغ شود که آنانکه نقض عهد کرده اند تا ٲهار ماه مهلت داده شده یا مسلمان شوند و یا تن به کشته شدن بدهند و اما آنانکه نقض عهد نکرده اند و عهدی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند مهلت ایشان تا وقتی است که مدت عهدشان تمام شود و ٲس از آن دیگر امان و علاقه ای بین ایشان و مسلمین نخواهد بود.**

﴿فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾﴾

[التوبة: ٥-٦]

**ترجمه:** ٲس ٲون ماههای حرام منقضی شد آن مشرکین (پیمان شکن) را هر جا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و محاصره شان نمایید و به هر رهگذری در کمین ایشان بنشینید، ٲس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند راهشان را باز کنید و رهانشان سازید زیرا خدا آمرزنده رحیم است (٥) و اگر یکی از مشرکین از توپناه جوید او را پناه

۱- «(ٲس از این) هیچ کس لخت و عریان طواف نمی کند و هیچ مشرکی حج خانه خدا را به جای نمی آورد؛ و هر مشرکی که تا مدتی مشخص عهد و پیمان دارد، عهد و پیمان وی تا پایان مدت باقی است و هرکس عهد و پیمانی ندارد، مدت زمان تعیین شده برای وی ٲهار ماه است.»

بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امن خودش برسان، این برای این است که ایشان قومی نادانند. (۶)

**نکات:** مقصود از ماههای حرام، همان چهار ماهی است که خدا به ایشان مهلت داده، از دهم ذیحجه تا دهم ربیع الآخر، اگرچه قول دیگری نیز گفته‌اند که از اول شوال باشد تا آخر محرّم. ولی همین قول اول صحیح است زیرا ابتدای چهار ماه باید از وقت ابلاغ حساب شود. از این آیات قبح پیمان‌شکنی معلوم می‌شود، چون مشرکین علاوه بر شرک، اذیت و آزار مسلمین، مکرّر پیمان‌شکنی کردند تا خدا چنین شکنجه‌ای بر ایشان معین نمود ولی برای سایر کفار چنین دستوری نیامد و از جمله: ﴿حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ استفاده می‌شود که قرآن را می‌فهمیدند و برای همه قابل فهم بوده و گر نه هدایت نمی‌شدند. و مقصود از جمله: ﴿وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ این است که راه را بر ایشان سد کنید تا در بلاد دیگر منتشر نشوند. در حدیث آمده که در صدر اسلام تا وفات رسول خدا ﷺ حکم مشرکین پیمان‌شکن گاهی قتل و گاهی عفو و گاهی گرفتن فدا بود، نقل شده که مردی که به اسیری نزد رسول خدا ﷺ آوردند بنام امامه و او سید و بزرگ یمامه بود، رسول خدا ﷺ به او فرمود: اسلام بیاور و یا خود را خریداری کن و گر نه تو را بکشم و یا آزادت کنم. او گفت: ای محمد اگر مرا بکشی مرد بزرگی را کشته‌ای و اگر فداء بگیری از مرد بزرگی فداء گرفته‌ای و اگر آزاد کنی بزرگی را آزاد کرده‌ای و اسلام آوردن من بعید است. رسول خدا ﷺ فرمود: آزادت کردم، چون امامه این سخن شنید گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله»، حسن خلق تو دلیل بر نبوت توست. پس به یمامه رفت و چون طعام اهل مکه از یمامه می‌آمد او مانع شد و گفت: نمی‌گذارم به مشرکین برسد تا ایمان آورند و اهل مکه آن وقت با رسول خدا ﷺ در مقام محاربه بودند و ناچار و بیچاره شده و به رسول خدا ﷺ نامه نوشتند و شکایت از منع طعام امامه نمودند، رسول خدا ﷺ نامه به او نوشت که منع طعام از مکیان نکند.

﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقِيمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾﴾

**ترجمه:** چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسول او پیمانی می‌باشد مگر آنان که با ایشان نزد مسجد الحرام عهد بستید پس مادامی که به عهد خود ثابتند شما نیز با ایشان ثابت بمانید،



زیرا خدا متّقین را دوست می‌دارد (۷) چگونه برای ایشان عهدی باشد و حال آنکه اگر بر شما ظفریابند در حقّ شما هیچ خویشاوندی و پیمانی را مراعات نکنند، شما را با زبانهای خود خوشنود می‌کنند و حال آنکه دل هایشان اِبا دارد. و اکثرشان فاسقند. (۸)

**نکات:** کسی که پیمان‌شکن باشد خدا پیمان او را به هیچ گیرد مگر کسی که به عهد خود ثابت بماند. و طبق تواریخ، آنان که نسبت به رسول خدا ﷺ به عهد خود وفا کردند: طائفه خزاعه و بنی‌ضمیره بودند. در تاریخ آمده که جمعی از خوارج به راه‌زنی و قتل مسلمین پرداختند به عنوان اینکه مردم به حکم غیر خدا گردن می‌نهند. اتفاقاً «ابوالهذیل علاف» با کاروانی به ایشان رسیدند و سخت بترسیدند و از حیات خود قطع امید کردند. ابوالهذیل گفت: ترسید و کار خود را به من واگذارید، من ایشان را دفع خواهم کرد. پس خوارج پرسیدند و گفتند: شما چه کسانی و از چه قومید؟ ابوالهذیل گفت: ما قومی از مشرکانیم و به تجارت می‌رویم و مقصود ما از این سفر این است که کلام خدا را بشنویم و در آن تأمل کنیم و اگر دیدیم خوب است ایمان آوریم. خوارج گفتند: مرحبا و آیاتی از قرآن قرائت کردند. ابوالهذیل و رفقای او گفتند: آمنا و صدقنا، خوارج گفتند: در جوار ما بمانید. گفتند: شما حق ما را اداء نمایید. خوارج گفتند: حق شما چیست؟ ابوالهذیل گفت: حق ما این است که ما را به محل امن برسانید چنانچه خدا فرموده: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾<sup>(۱)</sup> پس خوارج ایشان را به محل امن رسانیدند!

﴿اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹﴾ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿۱۰﴾ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ فَأَخْوَنَكُمْ فِي الدِّينِ وَنَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَنَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتَلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿۱۲﴾ أَلَا نُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَنَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾﴾

**ترجمه:** آیات خدا را به بهای اندکی معامله کردند پس مردم را از راه خدا بازداشتند حقاً ایشان بد عملی می‌کردند (۹) در حق هیچ مؤمنی قربت و پیمانی را مراعات نمی‌کنند و ایشان همان تعدی‌کنندگانند (۱۰) پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکات را بدادند، برادران

۱- «و اگر یکی از مشرکین از تو پناه جوید او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امن خودش برسان.»

شمایند در دین و ما بیان می‌کنیم آیات را برای قومی که می‌دانند (۱۱) و اگر سوگندهای خود را پس از پیمانشان شکستند و در دین شما طعن زدند پس پیشوایان کفر را بکشید زیرا اینان را سوگندها نباشد تا شاید خودداری کنند (۱۲) آیا با قومی که پیمانشان را شکستند و به بیرون راندن رسول خدا همت گماشتند قتال نمی‌کنید درحالی که ایشان بودند که اول بار قتال را با شما آغاز کردند، آیا از ایشان می‌ترسید، پس خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده‌اید. (۱۳)

**نکات:** خدای تعالی صفات مشرکین را برای بیداری مؤمنین شمرده تا به آنان اعتماد ننمایند: اول: برای چند درهم دنیا، آیات خدا را ندیده گرفته و چند درهم را بر عقل و علم و وحی ترجیح دادند. دوم: اگر غلبه کنند سوگند و خویشی و پیمان را مراعات نخواهند کرد. سوم: عادتشان تعدی و تجاوز است. چهارم: به تجربه رسیده که در موقع نیرومندی چه ستمها کردند؛ بر قتل رسول خدا ﷺ متحد شدند و رسول خدا ﷺ را فراری دادند و گفتند: ﴿لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾<sup>(۱)</sup> [المنافقون: ۸]<sup>(۲)</sup>. جمله: ﴿وَهُمْ أَيْخَارُجَ الرَّسُولِ﴾ مشرکین و یا هم کفار و مشرکین را شامل می‌شود. و اینها دلیل است که کفار و مشرکین تابع منطق عقل و دلیل نیستند. نویسنده گوید: عیناً مانند زمان ما که مردم متعصب خرافاتی اگر قدرتی داشته باشند به ضرب و قتل طرف اقدام می‌کنند و بعضی از مروجین مذهبی چون قدرت ندارند به تکفیر و لعن می‌پردازند و هرکس حقی را اظهار کند گرفتار چنین مردمی است و رنج می‌برد.

﴿قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۝ وَيَذْهَبُ غِيْظُ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝﴾ [التوبة: ۱۴-۱۶]

**ترجمه:** با ایشان کارزار و پیکار کنید، خدا ایشان را به دست شما عذاب می‌کند و خوارشان می‌نماید و شما را بر ایشان یاری می‌دهد و سینه‌های قوم با ایمان را شفا می‌بخشد (۱۴) و خشم دلهاشان را می‌برد و خدا توبه هرکس را بخواهد می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است (۱۵) آیا پنداشته‌اید که رها می‌شوید و هنوز خدا مجاهدین شما و آنان را که جز خدا و رسول و

۱- «عزیزتر، ذلیل‌تر را از مدینه خارج می‌کند.»

۲- کسی که این مقوله را بر زبان آورد عبدالله بن ابی سلول رهبر منافقان در مدینه بود. (مصحح)

مؤمنین را دوست نهانی نگرفته‌اند، ندانسته، در حالیکه خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. (۱۶)

**تکات:** در صدر اسلام از کثرت اذیت، آزار کفار و مشرکین، دل‌های مسلمین پر از خشم بود ولی مأذون به جهاد نبودند چون عده کافی نداشتند، اما چون عدد کافی تحقق پیدا کرد خدا امر به جهاد نمود و دل‌های مؤمنین را به برکت شمشیر مجاهدین شفاء داد و کفار و مشرکین را عذاب کرد. و مقصود از جمله: ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ...﴾ این است که هنوز معلوم حضرت باری تحقق پیدا نکرده، اگرچه در ازل هر چیز را دانسته ولی تا فداکاری خود را بروز ندهید معلوم حق ظاهر نگردد.

﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾﴾

[التوبة: ۱۷-۱۸]

**ترجمه:** برای مشرکین روا نیست که مساجد خدا را آباد کنند در حالیکه بر کفر خود گواهند، ایشانند که اعمالشان هدر است و ایشانند که در آتش دوزخ جاودانند (۱۷) همانا مساجد خدا را آنکه ایمان به خدا و روز جزاء دارد و نماز را به پا می‌دارد و زکات می‌دهد و جز خدا از کسی نمی‌ترسد، آباد می‌کند، پس امید است که ایشان از هدایت یافتگان باشند. (۱۸)

**تکات:** از این آیات استفاده می‌شود که متصدیان امور مساجد باید دارای ایمان و خالی از خرافات باشند و تمام اعمال کسی که توحید صحیحی ندارد هدر و مانند نبود است و کسی که به آبادی مساجد می‌پردازد باید از غیر خدا نترسد و غیر او را ملاحظه نکند. متأسفانه متصدیان امور مساجد و مجالس دینی فعلی زمان ما یک مشت مردم هوی‌پرست می‌باشند و لذا تمام تبلیغات دینی آلوده به شرک و خرافات است. و جمله: ﴿وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ دلالت دارد که مشرک به تمام اقسام آن ولو اینکه نامش مسلمان باشد حق دخالت در امور مسجد ندارد، چه علیّ اللّهی، چه شیخی و چه سایر غالیان.

جمله: ﴿فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه مسلمان موحد جامع الشرائط نیز باید امیدوار به هدایت و رحمت حق باشد و مغرور نباشد. شاعر گوید:

مباش غره به علم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه عزّت دور

﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَلْدِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾﴾

[التوبة: ۱۹-۲۲]

**ترجمه:** آیا سیراب کردن حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را مانند عمل کسی قرار داده‌اید که ایمان به خدا و روز جزاء دارد و در راه خدا جهاد می‌کند، اینان نزد خدا مساوی نیستند و خدا قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند (۱۹) آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جان‌های خود جهاد کرده‌اند، درجه ایشان نزد خدا بزرگتر است و ایشانند کامیابان و بهره‌برندگان (۲۰) پروردگارشان ایشان را به رحمت و رضوان خود، مژده می‌دهد و برای ایشان است باغهایی که در آنها نعمتهای پاینده است (۲۱) در آن باغها همیشه جاویدانند، بی‌گمان خدا نزد اوست اجر بزرگ. (۲۲)

**نکات:** بعضی از اصحاب رسول که تازه مسلمان بودند به اعمال، افعال و عناوین خود افتخار می‌کردند، از جمله عباس عموی رسول خدا ﷺ افتخار می‌کرد به اینکه سقای حاجیان بوده و آنان را سیراب می‌کرده و طلحه بن شیبه می‌گفت: من کلیددار کعبه و تعمیر کننده مسجد الحرامم و افتخارات خود را به علی رضی الله عنه عرضه کردند. حضرت فرمود: ایمان به خدا، هجرت و جهاد در راه خدا موجب فضیلت است تا آنکه قضاوت را نزد رسول خدا ﷺ بردند رسول خدا ﷺ چیزی نفرمود تا این آیات نازل گردید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ إِن كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾﴾

[التوبة: ۲۳-۲۴]

**ترجمه:** ای مؤمنین، پدرانتان و برادرانتان را دوست نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند و هر کس از شما آنان را به دوستی بگیرد، پس همانان ستمگرند (۲۳) بگو: اگر پدران شما و پسران شما و برادران شما و زنانتان و فامیلتان و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از

کسادی آن می‌ترسید و مساکنی که آنها را می‌پسندید (و به آنها دل بسته‌اید) نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او محبوبتر است پس منتظر باشید تا خدا امر خود را بیاورد و خدا قوم فاسقین را هدایت نمی‌کند. (۲۴)

**نکات:** صدر اسلام هر فردی که مسلمان می‌شد و خدای یکتا را می‌پذیرفت مانند زمان ما با خویشان و کسان او که همه از کفار بودند باید قطع دوستی و ملامت کند. در حدیث آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا يَجِدُ أَحَدَكُمْ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ فِي اللَّهِ أَبْعَدَ النَّاسِ وَيُبْغِضَ فِي اللَّهِ أَقْرَبَ النَّاسِ»<sup>(۱)</sup>. یعنی: «کسی از شما مزه ایمان را نمی‌یابد تا در راه خدا دورترین مردم را دوست بدارد و نزدیک‌ترین مردم را [به خاطر خدا] دشمن بدارد». و مقصود از جمله: ﴿حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾، آمدن عذاب خداست.

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۲۶﴾ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

[التوبة: ۲۵-۲۷]



**ترجمه:** محقق است که خدا شما را در مواقع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین هنگامی که کثرت نفرات شما، شما را به شگفت آورده بود، پس، آن کثرت هیچ بهره‌ای به شما نداد و برای شما مفید نشد و زمین با وسعتی که داشت بر شما تنگ شد سپس به دشمن پشت کردید در حال ادبار و پراکندگی (۲۵) سپس خدای تعالی آرامش دل را بر رسول خدا و بر مؤمنین نازل نمود و نازل کرد لشکرهایی را که آنها را ندیدید و عذاب نمود کفار را و این است

۱- در این معنا احادیث صحیحی وارد شده است چنانکه بخاری در صحیحش به شماره ۱۶ چنین روایت می‌کند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ السَّمْرَةَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ ... الحديث»: «هرکس سه خصلت در وجود وی باشد، حلاوت ایمان را می‌چشد: الله و رسولش از هر چیزی نزد وی محبوب‌تر باشد؛ و کسی را جز به خاطر الله دوست نداشته باشد و...» و ابن ابی شیبه در المصنّف: ۳۵۹۱۵ از مجاهد از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: «أَحَبُّ فِي اللَّهِ، وَأَبْغِضُ فِي اللَّهِ، وَوَالٍ فِي اللَّهِ، وَعَادٍ فِي اللَّهِ، فَإِنَّمَا تُنَالُ وَوَلَايَةُ اللَّهِ بِذَلِكَ، لَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ»: «در راه خدا دوست بدار و در راه خدا دشمن بدار و در راه خدا دوستی و دشمنی کن؛ چراکه ولایت و دوستی خداوند چنین به دست می‌آید؛ کسی طعم ایمان را نمی‌چشد هرچند بسیار نماز بخواند و بسیار روزه بگیرد تا اینکه چنین باشد.»

جزای کفار (۲۶) سپس خداوند بعد از آن، توبه هر کس را که بخواد می‌پذیرد و خدا آمرزنده رحیم است. (۲۷)

**نکات:** طبق این آیات، خدا رسول خود را در مواقع بسیاری یاری کرده و روایت کرده‌اند که موطن کثیره که در آنها رسول خدا ﷺ یاری شده هشتاد موطن بوده و مقصود از روز حنین روز جنگ حنین است و حنین زمینی است بین مکه و طائف که آن جنگ در آنجا واقع شده و قضیه چنان است که پس از فتح مکه، طائفه هوازن و ثقیف که چهار هزار مرد بودند و ۲۶ هزار مرد دیگر از طوائف دیگر که با ایشان سی هزار نفر بودند به جنگ با رسول خدا ﷺ آماده شدند و لشکر اسلام دوازده هزار و یا شانزده هزار نفر بودند و بعضی از مسلمین می‌گفتند: «لَنْ نُغَلَبَ الْيَوْمَ...» یعنی؛ «ما امروز با این کثرتی که داریم مغلوب نخواهیم شد و از کثرت خود شاد بودند». و لذا خدا فرموده: ﴿أَعَجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ﴾ و چون دو لشکر بهم آمیختند در ابتداء مسلمین غلبه کرده و ایشان را پراکنده کردند و مشغول گرفتن غنیمت شدند. مشرکین که زنان و حیوانات خود را همراه آورده بودند برای اینکه نگریزند همت و عصیّت ایشان به جوش آمد یک‌دیگر را آواز دادند: یا حماة السوء کجا می‌گریزید و زنان و فرزندان خود را رها کرده‌اید، پس به اتفاق بازگشته و کمین نموده و بر مسلمین یورش آوردند، مسلمین مضطرب شده و فراری شده و شکست بزرگی بر ایشان وارد شد و با رسول خدا ﷺ کسی نماند جز نه نفر از بنی‌هاشم و یک نفر از انصار به نام ایمن بن ام ایمن که در آن جنگ کشته شد و آن نه نفر عبارت بودند از: علی بن ابی‌طالب، عباس، فضل بن عباس، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث، ربیع بن حارث، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عتبّه و معتب پسران ابولهب. و بقیّه فرار کردند و علت فرار این بود که چون سفیده صبح آشکار شد سپاه مسلمین از راه سرازیری به وادی حنین آمدند و چون راه عبور تنگ بود لشکریان به تفاریق به طرق متعدّد رهسپار بودند، در این هنگام مردم هوازن از کمین بیرون تاختند و مسلمین را تیرباران کردند، مقدّمه لشکر که فوج خالد بن ولید بود فاقد اسلحه بودند هزیمت شد و به دنبال ایشان مشرکین قریش که تازه مسلمان بودند گریختند، در این موقع سایر مسلمین نیز مضطرب شده و هزیمت شدند. رسول خدا ﷺ بر قاطر سفیدی سوار بود و فریاد می‌کرد: ﴿إِلَىٰ أَيْنَ أَيُّهَا النَّاسُ؟﴾ پس حضرت اشتر خود را حرکت داد و به کفار حمله نمود و با آن چند نفر قلیل به رزمی سخت اقدام کرد و جز در این جنگ رزم نداده بود و می‌فرمود:

أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب<sup>(۱)</sup>

۱- من پیامبر خدا هستم و این دروغ نیست؛ من فرزند عبدالمطلب هستم.

و در این جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از شجاعان را کشت، مردی از هوازن به نام «أبوجرول» علم سیاهی بر سر نیزه کرده و در جلو کفار مانند شعله جولان می داد و هر مسلمانی را که می کشت علم خود را حرکت می داد و کفار به دنبال وی می آمدند و رجز می خواند. امیرالمؤمنین علیه السلام بر او حمله کرد و او را کشت. مشرکین پس از قتل او تاب مقاومت نیاورده و به هزیمت شدند و عباس که مردی بلند آواز بود ندا می کرد «یا أَصْحَابَ بَيْعَةِ الشَّجَرَةِ». تا اینکه عده ای از مسلمین مجتمع شده و به حمله پرداختند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی خاک بر روی مشرکین انداخت و فرمود: «شاهت الوجوه»، تا اینکه غلبه با مسلمین شد. و مقصود از: ﴿أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ این است که خدا آرامش دل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین داد که از هجوم دشمن نترسیدند و مقاومت کردند و دو مرتبه خود را بر مشرکین زدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **الآن تَوْرَ جَنْجٍ كَرْمٌ شَدَّ وَ رَسُولُ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَمْ يَكُنْ فِي حَالٍ عَرَضَ مِثْلُ مَا كُنْتَ فِيهِ الْيَوْمَ الَّذِي كُنْتَ فِيهِ حِينَئِذٍ** در همان حال عرض می کرد: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمُسْتَعَانُ».

مقصود از جمله: ﴿وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا﴾ نزول فرشتگان و نیز صبر، ثبات، استقامت، طمأنینه و جرأت بوده که بر دل رسول و سایر مسلمین انداخته شده از طرف حق تعالی و در این جنگ نفرات بسیاری از کفار کشته شدند و شش هزار نفر از مرد و زن و فرزند ایشان اسیر گردید و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند به دست مسلمین افتاد و چون مشرکین مغلوب شدند منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندا کرد که اسیران جنگی را نکشند و به زنان نزدیک نشوند و باقی مشرکین پراکنده و به اوطاس رفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمور فرستاد و ایشان را تعقیب کردند تا اینکه مشرکین به شهر طائف رفتند و سایر مشرکین به ایشان پیوسته و لشکر اسلام رفتند و طائف را محاصره کردند و جنگ تا اول ماه ذیقعد طول کشید و چون ماه ذیقعد از ماههای حرام بود جنگ تعطیل شد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جعرانه مراجعت کرد و در آنجا مُحْرِمٌ به عمره شد و غنائم حنین و اوطاس را بین لشکر تقسیم کرد و ﴿مَوْلَفَةَ قُلُوبِهِمْ﴾ را زیاده از دیگران بداد و مانند ابوسفیان، عکرمة بن ابی جهل، صفوان بن امیه، حارث بن هشام، عبدالله بن امیه، معاویه بن ابی سفیان، هشام بن مغیره، اقرع بن حابس و امثال ایشان را از پنجاه شتر تا صد به ایشان داد. ولی به انصار بهره ای اندک بداد یعنی کمتر از مهاجرین، انصار افسرده شده بعضی گفتند: تمام غنائم را به قوم خود داد و ما را محروم کرد! بعضی گفتند: ما تیغ زدیم و غنیمت را کافران بردند و بعضی گفتند: فعلاً چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیرومند شده احتیاج به ما ندارد و لذا ما را بی بهره کرد. چون این کلمات به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید بفرمود تا همه انصار را جمع کردند و هر که غیر ایشان بود ممنوع از ورود در آن مجلس نمود، سپس فرمود: ای انصار از شما چیزی

می‌پرسم مرا جواب دهید؟ گفتند: بگوی یا رسول الله، فرمود: شما گمراه نبودید خدا شما را به واسطه من هدایت کرد؟ گفتند: «بلی، الله المنة ولسوله». فرمود: شما بر کناره دوزخ نبودید حق تعالی بواسطه من شما را برهانید؟ گفتند: «بلی یا رسول الله». فرمود: شما جمعی اندک نبودید حق تعالی بوسیله من شما را بسیار و توانا کرد؟ گفتند: «بلی یا رسول الله، الله المنة ولسوله». فرمود: شما دشمنان یکدیگر نبودید خدای تعالی به واسطه من دلهای شما را آفت داد و دوست یکدیگر شدید؟... پس حضرت لحظه‌ای سکوت کرد پس از آن فرمود: شما اگر بخواهید می‌توانید در جواب من بگویید: تو مطرود قوم خود بودی و نزد ما آمدی ما تو را منزل دادیم و تو فقیر بودی ما تو را بی‌نیاز کردیم و ترسناک بودی ما تو را امان دادیم و تو را به دروغ نسبت دادند ما تو را تصدیق کردیم. انصار که این کلمات را شنیدند همه به گریه افتادند و به‌های‌های گریستند و برخاستند بدست و پای رسول خدا ﷺ افتاده و عرض کردند: یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تو باد هر چه داریم به اختیار توست به هر که خواهی انفاق کن، جوانان ما که سخن بی‌ادبانه گفتند خیال کرده بودند قلت بهره‌ایشان از غنائم برای بی‌اعتنایی شماست به قدر ایشان، اکنون توبه کردند یا رسول الله برای ایشان استغفار کن. رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشت و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ وَالْأَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجَعَ غَيْرُكُمْ بِالشَّاةِ وَالنَّعْمِ وَتَرْجِعُونَ أَنْتُمْ وَفِي سَهْمِكُمْ رَسُولُ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. همه عرض کردند: «رَضِينَا بِاللَّهِ وَعَنْهُ وَبِرَسُولِهِ». پس رسول خدا فرمود: انصار صاحب سرّ منند، اگر مردمان به راهی روند و انصار به راهی، من به طریق انصار سلوک کنم.

به هر حال در میان اسیران کفار شیماء دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی رسول خدا ﷺ بود چون خود را معرفی کرد حضرت با او مهربانی کرد و ردای خود را برای او پهن نمود و با او بسیار سخن گفت و احوال‌پرسی نمود و او را مخیر کرد که با حضرت بماند یا به خانه‌اش برود، شیماء مراجعت به وطن را اختیار کرد، حضرت او را کنیزکی با دو شتر و چند گوسفند عطاء کرد، آن دختر در باب اسیران هوازن با آن حضرت سخن گفت و شفاعت نمود، حضرت فرمود: من نصیب خود و فرزندان عبدالمطلب را به تو بخشیدم، اما از آنچه از سایر مسلمین است تو خود از ایشان شفاعت کن به حق من بر ایشان، شاید

۱- «پروردگارا، انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را مورد مغفرت و آمرزش قرار ده؛ ای گروه انصار، آیا رضای نمی‌شوید که دیگران با گوسفند و چهارپایان بازگردند و شما درحالی بازگردید که در سهم شما رسول خدا باشد.»



ببخشند. پس چون حضرت نماز ظهر را خواند دختر حلیمه برخاست و سخن گفت همه از برای رعایت رسول خدا ﷺ اسیران هوازن را بخشیدند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

[التوبة: ۲۸]



**ترجمه:** ای مؤمنین همانا مشرکین نجس اند پس نباید که بعد از این سال به مسجد الحرام نزدیک نشوند و اگر از درویشی و فقر می ترسید پس به زودی خدای تعالی از فضل خود اگر بخواهد شما را بی نیاز کند بدرستی که خدا دانای حکیم است. (۲۸)

**نکات:** از کلمه ﴿إِنَّمَا﴾ استفاده می شود که فقط مشرکین نجسند و آیا نجاست ایشان ظاهری است یا باطنی؟ ظاهر قرآن مطلق است. اگر قرینه ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ قرینه نباشد زیرا ممکن است این جمله را قرینه بگیریم برای نجاست باطنی، برای اینکه اگر نجاست ظاهری باشد باید گفته شود: ﴿فَلَا يَمَسُّوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مِنْ زَمَانِ نَزُولِ الْآيَةِ﴾، زیرا نزدیک شدن به مسجد که مسجد را نجس نمی کند علی فرض نجاستهم، که آن هم خدا نفرموده و به علاوه اگر نجاست ظاهری منظور باشد باید همان سال یعنی سال نزول آیه نیز به مسجد الحرام نروند، درحالی که حق تعالی فرموده: از سال بعد به مسجد نزدیک نشوند و به اضافه پیغمبر دستور شستن مسجد را نداد. پس معلوم می شود مقصود دوری از مجامع مسلمین و بی اعتنایی مسلمین است نسبت به ایشان و این می رساند نجاست باطنی را.

مسلمین آن زمان خیال می کردند که اگر مشرکین به حج نیایند و به مسجد الحرام وارد نشوند موجب کسادى بازار مکه و فقر مسلمین می شود، حق تعالی در ردّ این گفتار و خیال فرموده خدا شما را بی نیاز خواهد کرد و همین طور شد، زیرا یمن و جدّه و طائف و سایر نواحی حجاز ایمان آوردند و از اطراف مکه هر چه باید و شاید به مکه وارد می کردند از غذاها، حبوبات و لباسها. و از جمله ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾ از باب تنقیح مناط استفاده می شود که مشرکین زمان ما که امام را همه جا حاضر و ناظر می دانند، حق ورود به مساجد مسلمین را ندارند، پس اگر مشرک بت پرست کم است به جای آن مشرک غیر بت پرست بسیارند مانند غلاة، شیخیه و کسانی که صفات خدا و یا افعال او را به هر بشری و یا به بندگان صالح خدا پرست نسبت می دهند و ایشان را در عبادتها می خوانند و حاضر و ناظر می دانند و

عموماً مشرکند و باید از مجامع مسلمین دور شوند. اشکال در این است که مسلمان واقعی کجا و مجامع اسلامی کجاست آیا چنین چیزی وجود خارجی دارد یا خیر؟!.

﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾<sup>(۱۹)</sup>

[التوبة: ۲۹]

**ترجمه:** با آنان که ایمان به خدا و روز قیامت نمی‌آورند و آنچه خدا و رسول او حرام کرده حرام نمی‌دانند و دین حق را نمی‌پذیرند از آنان که کتاب به ایشان داده شده، کارزار کنید تا وقتی که از دست خود جزیه دهند در حالیکه ایشان خوانند. (۲۹)

**نکات:** منظور از ﴿قَتِلُوا﴾ با توجه به شرایط نزول آیه، مقصود کفاری هستند که با مسلمین سر جنگ دارند که در این صورت مسلمین نیز باید با ایشان قتال کنند تا جزیه دهند به حال خواری و مادامی که جزیه نداده‌اند مسلمین از قتال ایشان دست برندارند. و کلمه «عَن يَدٍ» چند احتمال دارد:

**اول:** اینکه از دست خود بدهند و در دادن جزیه واسطه نگیرند زیرا هریک از ایشان وقت آداء جزیه چون در پیشگاه امراء اسلامی حاضر شوند و ذلت خود و عزت مسلمین را ببینند در هدایت ایشان مؤثر است. **دوم:** ﴿عَن يَدٍ﴾ به معنی؛ «عن قدرة» باشد یعنی هر یکی از اهل ذمه که فقیرند و استطاعت پرداخت جزیه ندارند جزیه از او ساقط است، اگر کسی گوید اهل کتاب به خدا و قیامت ایمان دارند چگونه خدا فرموده ایمان نیاورده‌اند؟ جواب آن است که ایمان به خدای واقعی ندارند زیرا ایشان خدایی را قائلند که پسر دارد و به تعدد قدماء قائلند، خصوصاً نصاری که اقانیم ثلاثه را قدیم می‌دانند چنانکه خواهد آمد. و همچنین به روز جزای حقیقی و کیفر واقعی اعمال قائل نیستند زیرا می‌گویند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾<sup>(۱)</sup>، مانند بعضی از ملت ما که خود را مسئول اعمال خود نمی‌دانند و به امید شفاعت زید و عمرو مغرور شده و می‌گویند شفاعت ما را از آتش می‌رهانند و دل خود را خوش کرده‌اند. و به علاوه کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد مطیع اوامر خداست و تحقیق می‌کند و خدا که گفته به محمد ﷺ ایمان آورید، او ایمان می‌آورد.. و اما مقدار جزیه بسته به نظر زمامدار مسلمین است که باید صلاح را در نظر بگیرد و از هر نفری چه مقدار اخذ کند. و چون مسلمان شوند جزیه ساقط است.

۱- «هرگز به ما آتش نرسد مگر چند روزی کم.»

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۳۰﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَتَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾﴾

[التوبة: ۳۰-۳۱]

**ترجمه:** و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این گفتار ایشان است به زبانشان، شباهت می‌رسانند به گفتار آنانکه از پیش کافر شدند، خدا بکشد ایشان را به کجا منحرف می‌شوند (۳۰) دانشمندان دینی و مقدسین خود را جز خدا به اربابی گرفتند و (همچنین) مسیح پسر مریم را و حال اینکه مأمور نبودند مگر اینکه عبادت کنند یک اله را، که نیست الهی جز او، منزّه و برتر است او از آنچه شریک او می‌کنند. (۳۱)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ...﴾ بعضی از فرق یهود می‌باشد که عزیر را پسر خدا دانستند و جهت اینکه او را پسر خدا دانستند این شد که بخت التّصرّ تمام یهودیان را قتل عام کرد و کتابهای ایشان را سوزانید و نابود کرد و اطفال ایشان را اسیر نمود و از جمله اسیران عزیر بود که پس از برگشت از اسیری کشف و کراماتی از او دیدند از جمله اینکه صد سال مُرد سپس زنده شد. و از جمله اینکه تورات به آن بزرگی را از حفظ می‌خواند. یهودیان تعجب کردند و در حق او غلو کرده و او را فرزند خدا خواندند. و اما نصاری چرا عیسی را پسر خدا خواندند با اینکه انبیاء دارای خوراک، خواب، بول و غایط می‌باشند و ممکن نیست خود را خدا و یا پسر خدا بدانند، پس نصاری این افتراءات را چگونه به عیسی بستند؟ جواب این است که این مزخرفات را قدیس پولس به وجود آورد.

و قصه او این است که پیروان مسیح قائل به خدای واحد لا شریک له و نبوت عیسی علیه السلام بودند تا اینکه جنگی بین ایشان و بین یهود واقع شد و یهود توانستند نصاری را مغلوب و منکوب و از بین ببرند تا اینکه یکی از شجاعان یهود بنام پولس یهودیان را جمع کرد و گفت: اگر حق با عیسی باشد ما همه کافر شده و اهل آتش دوزخ می‌باشیم و من نصاری را گمراه می‌کنم تا اینکه اگر بناست به دوزخ برویم آنان نیز اهل دوزخ شوند، سپس آمد در نزد نصاری و اسب خود را پی و از جنگی که به نصاری کرده اظهار ندامت کرد و سر خود را روی خاک گذاشت در حال گریه، سپس گفت: من از آسمان ندایی شنیدم که به من گفتند توبه تو پذیرفته نیست مگر اینکه به دین نصاری وارد شوی. و من توبه کردم و به دین نصاری وارد شدم، مردم نصاری خرسند شده و او را معزز داشته و به کنیسه بردند و یکسال آنجا ماند و انجیل را فرا گرفت و مورد محبت نصاری شد، سپس به بیت المقدس رفت و آنجا شاگردی را تربیت کرد به نام نسطور و به او آموخت که عیسی و مریم و خدا هر سه قدیم و منشأ عالم بودند، سپس به روم رفت و عالم لاهوت

و ناسوت را به ایشان یاد داد که عیسی دارای دو جنبه بوده که عیسی هم انسان بوده و هم خدا و مرد دیگری را آموخت که عیسی ازلی و ابدی است و به هریک از شاگردان خود گفت: تو خلیفه و جانشین منی و تو مردم را به آنچه به تو آموخته‌ایم دعوت کن و من عیسی را در خواب دیده‌ام و او اظهار رضایت کرده از من و من خود را فردا از بین می‌برم برای خشنودی عیسی، سپس خود را هلاک کرد و این شاگردان هر کدام پرداختند به دعوت مردم<sup>(۱)</sup> به سوی تثلیث و همان خرافاتی که قدیس بولس به ایشان آموخته بود و نصاری از غلو در حق عیسی علیه السلام خوششان آمد و لذا این عقاید همه را فرا گرفت.

جمله: ﴿ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ دلالت دارد که یهود و نصاری قلباً و عقلاً نمی‌فهمند چه می‌گویند ولی به زبان این گفتارها را رواج می‌دهند.

«احتجاج» طبرسی روایت کرده که روزی نصاری، یهود، دهریه و مشرکین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدند، یهودیان گفتند: ما برای مناظره آمده‌ایم و می‌گوییم عزیر پسر خداست، اگر تو پیروی ما کنی ما افضل و اسبق از تویم. و نصاری گفتند: ما می‌گوییم مسیح پسر خداست. حضرت به یهود فرمود: آیا امید تا قول شما را بدون دلیل بپذیریم؟ گفتند: خیر. حضرت فرمود: برای چه شما عزیر را پسر خدا می‌دانید؟ گفتند: برای اینکه تورات را پس از فقدان آورد و این کار او دلیل بر پسر بودن اوست برای خدا. حضرت فرمود: چگونه موسی را که ابتداءً تورات را آورد با آن همه معجزات، پسر خدا نمی‌دانید؟! موسی علیه السلام که کرامت بیشتری داشت و اگر می‌گویند خدا مانند پدران شما می‌باشد که از زنان، فرزند می‌آورند، پس حقیقتاً کافر شده‌اید و او را شبیه به مخلوق نموده‌اید و صفات حادثه برای او قائل شده‌اید؟ گفتند: خیر ما چنین نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم: عزیر پسر خداست به این معنی که او نزد خدا گرامی است چنانکه گاهی بعضی از علمای ما به کسی که نزد او محترم و گرامی است می‌گوید: ای پسر من! نه به عنوان اینکه فرزند ولادتی من باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بنابراین حضرت موسی علیه السلام نیز گرامی بود نزد خدا، پس باید او نیز پسر خدا باشد و بنا بر این دلیل شما که یک نفر از بزرگان شما به کسی که اجنبی از اوست می‌گوید پسر به دیگری نیز می‌گوید برادر، یا پدر و یا سیدی به

۱- مولف اطلاعات ذکر شده در مورد بولس و نقش وی در انتشار تثلیث را از تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی (۳۴/۱۶) اقتباس نموده است. اما روشن است که این اطلاعات دقیق و تاریخی نیست چراکه نسطور و یعقوب شخصیت‌هایی بودند که پس از گذشت قرن‌ها از رفع مسیح علیه السلام زندگی می‌کردند و ملک اسم شخص خاصی نیست بلکه نام مذهبی است که امپراطور قسطنطین آنرا به عنوان مذهب ملکانی منسوب به ملک (همان امپراطور) عنوان نمود. علاوه بر اینکه بولس خودکشی نکرد؛ و عقایدی که رازی به نسطور نسبت می‌دهد دقیق نیست و با مطالب تاریخی که از وی معروف است، مخالف می‌باشد.

عنوان اکرام؛ پس بنابراین باید نزد شما جایز باشد که موسی برای خدا به عنوان اکرام برادر، یا پدر، یا شیخ و سید باشد، آیا جایز است چنین سخنی درباره خدا و موسی؟ یهودیان در جواب مبهوت و عاجز شدند و گفتند: باید برویم فکر و نظر کنیم. حضرت فرمود: بروید به انصاف نظر کنید تا خدا شما را هدایت کند. سپس حضرت به نصاری توجه کرد و فرمود: شما می‌گویید خدای قدیم عزوجل با مسیح پسرش یکی شده، از این گفتار چه اراده کرده‌اید، آیا می‌گویید عیسی علیه السلام که حادث است به قدّم پروردگار قدیم شده است و یا می‌گویید بنده گرامی است و مخصوص به کرامت خداوندی است، اگر می‌گویید عیسی علیه السلام قدیم بوده و حادث شده پس وجود خدای قدیم را حادث و باطل گردانیده‌اید و اگر بگویید خدا با او متحد شده و هر دو حادثند پس خدا را حادث قرار داده‌اید؟ نصاری گفتند: چون خدا بر دست عیسی چیزهای عجیب و غریبی اظهار کرده پس او را فرزند خود قرار داده به عنوان کرامت. حضرت فرمود: جواب شما همان است که به یهود گفتیم که اگر به عنوان کرامت باشد بسیاری از بزرگان به مخصوصین خود پدر، برادر و عمو می‌گویند آیا جایز است که به عیسی حق تعالی بگوید پدر، برادر و عمو تا آخر حدیث که طولانی است، تا آخر آمدند بیست و پنج نفر از آنان مسلمان شدند<sup>(۱)</sup>.

در «مجمع البیان» روایت کرده از عدی بن حاتم که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در حالیکه در گردنم صلیب بود، حضرت فرمود: ای عدی این بت را از گردنت بینداز. عدی گفت: انداختم و خدمت حضرت رفتم دیدم این آیه را می‌خواند: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ و این جمله دلالت دارد که مسلمان نباید پیامبران، اوصیاء و دیگران را ارباب خود بدانند. در اصول کافی روایت کرده از ابوبصیر که از امام صادق سؤال کردم از این آیه:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾

حضرت فرمود: علماء و بزرگان ایشان دعوت نکردند ایشان را به عبادت خود و اگر دعوت می‌کردند ایشان اجابت نمی‌کردند و لکن علماء و بزرگان حرامی را برای ایشان حلال کردند و حلالی را حرام کردند و ایشان پذیرفتند پس همین عبادت کردن آنان است، پس ایشان را اربابی جز خدا گرفتند ولیکن بدون اینکه بفهمند<sup>(۲)</sup>. و امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر این آیه فرموده: بزرگانشان هر چه گفتند ایشان پذیرفتند و امر خدا و کتب الهی را پشت سر انداختند و همین عبادت است برای ایشان احبار و رهبان

۱- ابومنصور أحمد بن علی طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، تعلیقات و ملاحظات سید محمد باقر خراسان (۱۶/۱-۲۲)، به صورت مختصر.

۲- أصول الكافي، باب التقليد (۵۳/۱).

را، در حالیکه مأمور نشدند مگر به عبادت إله واحدی که ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup>. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: اطاعت بزرگان دین ایشان بدون مدرک همان عبادت ایشان می‌باشد. نویسنده گوید: همانطوریکه بعضی از علمای اسلام نوشته‌اند، بسیاری از مقلدین علماء را می‌بینیم که اگر آیات بسیاری از کتاب خدا را برای ایشان بخوانی نمی‌پذیرند و به نظر تعجب به انسان نظر می‌کنند و می‌گویند چگونه ممکن است ما به این آیات الهی عمل کنیم با اینکه احادیث و اقوال علمای ما برخلاف این آیات است و به همین بهانه‌ها بسیاری از مسلمانها از اسلام خارج و به کفر وارد شده‌اند. حتی بعضی از ایشان علماء و مرشدین را سجده می‌کنند و سخن ایشان را از کلمات خدا بهتر می‌پذیرند.

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّآ أَن يُثَمِّمَ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>  
 ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۳)</sup>  
 [التوبة: ۳۲-۳۳]

**ترجمه:** می‌خواهند که به دهانهایشان نور خدا را خاموش کنند و خدا إباء دارد و نمی‌خواهد مگر اینکه نور خود را تمام کند و اگرچه کافران کراهت دارند (۳۲) آن خدا همان است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آنرا بر تمام ادیان غالب گرداند و اگرچه مشرکین نخواهند. (۳۳)

**نکات:** مقصود از نورالله، دین و کتاب الهی است که به واسطه گفتارهای خیالی بشری جلو آنرا گرفته‌اند و با سخنان واهی خود از نشر کلمات حق مانع می‌تراشند، یکی با فلسفه و یکی با اشعار و یکی با عرفان و یکی مانند یهود با تأویلات دلبخواهی خود چنانکه یهود کلماتی که در تورات راجع به محمد ﷺ بود تأویل می‌کردند و حقائق تورات را بیان نمی‌کردند و نمی‌گذاشتند عوام عقل خود را به کار اندازند و ایشان را به تقلید عادت داده بودند و حاصل آنکه به مکر و خدعه از بیداری مردم و نشر کلمات الهی جلوگیری می‌کردند. و کمال هر دینی به سه چیز است:

**اول:** دلایل و براهین زیاد که موجب هدایت افکار و بیداری افراد گردد و مقصود از جمله ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ﴾ همین است. **دوم:** مشتمل بودن دین بر قواعد حکمت، صلاح، موافقت عقاید و قواعد آن با عقل سالم و توجه دادن مردم به خداپرستی و دورکردن ایشان از هوی پرستی و مقصود از

۱- «معبود بر حقی جز او نیست و از آنچه به او شرک می‌ورزند، پاک و منزّه است». مجلسی، بحار الأنوار (۲۱۱/۹) از تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

﴿دینِ الْحَقِّ﴾ همین است. سوم: برتری داشتن و غلبه نمودن بر سایر ادیان و مقصود از ﴿لِيُظْهِرَهُ﴾ همین است. و بنابراین اسلام چون واحد هر سه جهت است آکمل ادیان می باشد. و مقصود از غلبه، غلبه قهر و سلطه و یا غلبه برهان و دلیل است و اسلام هر دو را واجد است. و هیچ نقصی ندارد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۵﴾ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۳۶﴾﴾ [التوبة: ۳۴-۳۵]

**ترجمه:** ای مؤمنین به راستی که بسیاری از علماء و مقدّسین اموال مردم را به باطل می خورند و از راه خدا باز می دارند. و کسانی که طلا و نقره را جمع و کز می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده (۳۴) روزی که آن (طلا و نقره) در آتش دوزخ گرم و برافروخته شوند، پس پیشانیها، پهلوها و پشتهایشان به آن داغ کرده شود و گفته شود این است آنچه برای خودتان اندوختید، پس بچشید آنچه را که می اندوختید. (۳۵)

**نکات:** گویند این آیات در مذمت یهود است ولی چنین نیست! چون خدا به مؤمنین خطاب کرده، باید راجع به خود مؤمنین و مسلمین، باشد، به اضافه چیزی که برای یهود بد بوده برای مسلمین نیز بد است و آیه نیز اطلاق دارد و مورد نزول مخصّص نمی شود و مقصود از جمله: ﴿يَأْتِيهَا أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ﴾، این نیست که مال مردم را به زور و جبر می گرفتند، بلکه مال مردم را به عنوان دینی و جوه دینی می گرفتند. چنانکه زمان ما نیز بعضی از علما و مقدّسین مال مردم را به عنوان وجوه شرعیّه می گیرند و از نام دین نان می خورند و سهم امام و خمسی که از کار و کسب می گیرند اصلاً در دین اسلام نبوده از ارکان دین نموده اند! و زکاتی که مکرّر خدا در قرآن دستور داده به کلی متروک شده! چرا؟ زیرا زکات اختصاصی به علماء و مقدّسین ندارد و مصرف آن فقراء، مساکین و مصالح عمومی مسلمین است. اینان زکات را ندیده گرفته و وجوهاتی که مخصوص خودشان باشد به وجود آورده اند و اکثر مسلمین حس تحقیق ندارند زیرا تقلید را به ایشان تزریق کرده اند.

مقصود از جمله: ﴿وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾، این است که مردم را از راه خدا باز می دارند. اگر کسی بگوید چگونه علماء و مقدّسین مردم را از راه خدا بازمی دارند؟ جواب گوئیم: اینان علناً نمی توانند بگویند براه خدا نروید زیرا از این راه به اصطلاح تبلیغ و ترویج دین، می خواهند معاش خود

را ادامه دهند ولی راه خدا یعنی دین او را متروک کرده و مردم را از راه حق دور می‌کنند و چیزهایی به نام دین می‌آورند و نمی‌گذارند مردم به دین حق آشنا گردند و به راه خدا سیر کنند. مثلاً دین اسلام که دین تحقیق است اینان تحقیق را برای مردم روا نمی‌دانند و تقلید را به مردم ارائه می‌دهند و در عوض جهاد در راه خدا، گریه، زاری و دم‌گرفتن را به مردم آموخته‌اند و در عوض نماز جمعه و اجتماع در آن، تکیه، حسینی، خانقاه، مهدیه، فاطمیه، زینبیه، خواندن ندبه و اشعار به مردم آموخته‌اند. و در عوض توحید و توجه به خدای یکتا توجه به انبیاء و صالحین را به عنوان توسل به مردم یاد داده‌اند و یا به مردم تمرین تملق و چاپلوسی از اولیاء خدا که از این دنیا رفته‌اند یاد داده‌اند و همچنین... آنچه در اسلام نبوده زمان ما از مقررات اسلامی شده و آنچه اسلام مخالف با آن بوده جای اسلام را گرفته و تمام اینها از علماء و مقدّسینی است که ﴿وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ می‌باشند.

مقصود از جمله: ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ...﴾ این است که مالها را جمع و ذخیره می‌کنند و به مصارف خیر و مصالح مسلمین نمی‌رسانند. و پول زیاد و اسکناس و سایر اوراق بهادار نیز حکم طلا و نقره داشته و مشمول زکات و نیز مشمول این آیه است، چنانکه از روایات و احادیث نیز استفاده می‌شود. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «كُلُّ مَالٍ لَمْ تُؤَدَّ زَكَاتَهُ فَهُوَ كَنْزٌ وَإِنْ كَانَ ظَاهِرًا وَكُلُّ مَالٍ أُدِّيَتْ زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَنْزٍ»<sup>(۱)</sup>. یعنی: «هر مالی که زکات آن را نداده باشی آن گنج است و اگر چه پیدا باشد و هر مالی که زکات آن را داده باشی آن گنج نیست.» یعنی مشمول آیه فوق نیست.

روایت شده چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ سه مرتبه فرمود: «تَبَّ لِلدَّهَبِ وَالْفِضَّةِ». یعنی: «نابود شود طلا و نقره»، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله چه مالی را بگیریم برای خود؟ فرمود: «لِسَانًا ذَاكِرًا وَقَلْبًا شَاكِرًا وَزَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعِينُ أَحَدَكُمْ عَلَى دِينِهِ»<sup>(۲)</sup>. یعنی: «(برای خود تهیه کنید) زبان ذاکر و قلب شاکر و زنی مؤمنه که شما را بر دینتان یاری کند.» و قال رسول الله ﷺ: «مَنْ تَرَكَ

۱- مجلسی، بحار الأنوار (۲۴۲/۸). و از طریق اهل سنت: بیهقی در السنن الکبری (۸۳/۴)، حدیث ش: (۷۰۲۵)؛ هیشمی در مجمع الزوائد (۲۰۱/۳) و می‌گوید: گفتیم: در الصحيح مانند آن روایت شده است اما به صورت موقوف از ابن عمر روایت شده است. و طبرانی در الأوسط روایت کرده است. و در میان راویان آن سويد بن عبد العزيز است که ضعیف است.

۲- مسند أحمد (۳۶۶/۵)؛ و محقق آن شعيب ارنؤوط می‌گوید: مرتبه این روایت حسن لغیره می‌باشد و راویان آن از ثقات و راویان الصحيح می‌باشد. و بیهقی در شعب الإیمان (۴۱۹/۱)، حدیث شماره (۵۹۰) روایت کرده است.



كُنُزًا مِّثْلَ لَهْ يَوْمِ الْفِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ لَهُ رِيْبَتَانِ يَتَّبِعُ يَتَّبِعُهُ فَيَقُولُ: وَيَلِكَ مَا أَنْتَ، فَيَقُولُ: أَنَا كُنُزُكَ الَّذِي تَرَكْتَهُ بَعْدَكَ، فَلَا يَزَالُ يَتَّبِعُهُ حَتَّى يُلْقِمَهُ يَدَهُ فَيَقْضِقُصَهَا، ثُمَّ يَتَّبِعُهُ سَائِرَ جَسَدِهِ»<sup>(۱)</sup>.

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۶﴾﴾

**ترجمه:** به تحقیق که شماره ماهها نزد خدا در کتاب (تکوین) خدا، روزی که آسمانها و زمین را آفرید، دوازده ماه است. چهار ماه از آنها ماه حرام است، این است دین پایدار، پس در این چهار ماه بر خویشان ستم مکنید و با همه مشرکین (متجاوز) قتال کنید چنانکه ایشان با همه شما قتال می کنند و بدانید خدا با پرهیزکاران است. (۳۶)

**نکات:** مقصود از ماهها، ماههای قمری است که در عرب معمول بوده و حق تعالی از ابتدای خلقت چنین مقرر داشته که هر ماه با تغییر شکل ماه و طلوع و غروب آن، اول، وسط و آخر ماه معلوم شود و برای عالم و جاهل فرقی ندارد. و هرکس به آسمان نظر کند و شکل ماه را ببیند می فهمد اوائل ماه است و یا اواخر آنو این طلوع و غروب را خدا چنین قرار داده و اما ماههای شمسی که در سایر ملل مرسوم است نشانه کیهانی که عموم مردم حساب آن را داشته باشند ندارد. اما مشرکین عرب دیدند که اگر ماههای قمری را رعایت کنند گاهی حج به تابستان می افتد و گاهی به زمستان و بر مسافرین حج مشکل می گردد، آمدند ماهها را طبق ماههای شمسی قرار دادند و چون ماههای شمسی سالی ده روز زیادتر بر ماههای قمری می شود آمدند کیسه قرار دادند. و کیسه این است هر سه سال یک مرتبه یک ماه بر دوازده ماه افزودند و ماههای قمری را سیزده ماه می کردند! و ماه حج را گاهی به تأخیر می انداختند به ماه دیگر تا طبق ماههای شمسی بشود. حق تعالی این کار را مذمت کرده و فرموده ماهها طبق خلقت دوازده ماه است: محرم، صفر، ربیع الأول، ربیع الثانی، جمادی الاول، جمادی الثانی،

۱- «هرکس پس از مرگ خود گنجی (مال و ثروت انبوهی) به جای گذارد، چنین مالی در روز قیامت به ازدهایی تبدیل می شود که دارای دو نیش زهرآگین است که او را دنبال می کند. پس وی می گوید: وای بر تو، کیستی؟ می گوید: من مال و ثروت تو هستم که پس از خود به جای گذاشتی؛ پس همواره او را دنبال می کند تا اینکه دستش را می بلعد و آنرا می شکند سپس سراغ سایر اعضای بدنش می رود». به روایت بزَّار چنانکه در **مجمع الزوائد** (۶۴/۳) روایت شده است. هیشمی می گوید: بزَّار آنرا روایت نموده و می گوید: اسناد آن حسن است. می گویم: و راویان آن از ثقات هستند. و ابن خزیمه: ۱۱/۴، ش: (۲۲۵۵)؛ و ابن حبان: ۴۹/۸، ش: (۳۲۵۷) و حاکم در **المستدرک**: ۵۴۶/۱، ش: (۱۴۳۴) و می گوید: بنابر شرط مسلم صحیح است.

رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذیقعدة و ذیحجه. و چهار ماه از این ۱۲ ماه را حرام قرار داده یعنی؛ جنگ جدال در این چهار ماه جائز نیست، چون در زمان جاهلیت این تحریم متعارف بود. حق تعالی مقرر داشت که در اسلام نیز همان تحریم باشد و کسی ابتداءً به قتل و جدال در این چهار ماه اقدام نکند. اما اگر مشرکین و کفار ابتدا به جنگ کردند، باید با ایشان معامله به مثل کرد. چنانکه در سوره بقره شرح آن گذشت.

نکته دیگر این است که ﴿كَافَّةً﴾ را می توان حال گرفت برای فاعل ﴿فَقَاتِلُوا﴾ و می توان حال گرفت برای مفعول ﴿فَقَاتِلُوا﴾ و ما در ترجمه آنرا حال گرفتیم برای مفعول و اگر برای فاعل حال بگیریم معنی چنین می شود: قتال کنید همگی متفقاً به حال اتفاق با مشرکین یعنی شما با هم متفق باشید چنانکه مشرکین در قتال با شما متفقند. و عجب این است که امامیه در کتب خود ۲۹ روایت نقل کرده اند که مقصود از دوازده ماه همین ماههای قمری است طبق صریح آیه قرآن ولی یک روایت که راوی آن از غلاة است گفته این دوازده ماه دوازده امام است، آن وقت گویندگان از همه جا بی خبر تمام آن ۲۹ روایت ائمه خود را مسکوت گذاشته و صرف نظر کرده اند و همان یک روایت را در منابر به رخ مردم می کشند، یعنی با قرآن کلام خدا بازی می کنند. باید از ایشان سؤال نمود: ﴿مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ﴾، یعنی چه؟!

﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيَحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَلِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾﴾

**ترجمه:** همانا تأخیر انداختن و تغییر در ماه حرام، زیاد نمودن در کفر است گمراه می شوند به آن کسانی که کافر شدند. یکسال آن را حلال و یک سال آن را حرام می شمارند تا با شماره ماههایی که خدا حرام کرده موافق نمایند پس حلال کنند آنچه را خدا حرام کرده، اعمال بدشان بر آنان زینت داده شده و خدا قوم کافرین را هدایت نمی کند. (۳۷)

**نکات:** ﴿النَّسِيءُ﴾ به معنی تأخیر انداختن است و چنانکه در ذیل آیه قبل بیان شد اعراب زمان جاهلیت ماههای حرام را گاهی عقب می انداختند مثلاً؛ اعلان می کردند که سال دیگر ماه حج در ماه محرم باشد و محرم را به جای ذیحجه و ماه صفر را به جای محرم از ماههای حرام می شمردند، پس یک ماه را گاهی ماه حرام و گاهی ماه حلال می کردند و تغییر می دادند.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ  
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا  
تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ  
شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین چه شده شما را که چون به شما گفته شود در راه خدا (برای جهاد) کوچ کنید، سنگین می‌شوید و میل به زمین دارید، آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ پس نیست متاع زندگی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی (۳۸) اگر کوچ نکنید خدا شما را عذاب می‌کند به عذاب دردناکی و به جای شما قوم دیگری را می‌آورد و شما به هیچ وجه به او ضرر نمی‌زنید و خدا بر هر چیز تواناست. (۳۹)

**نکات:** این آیات راجع به عده‌ای از مسلمانان است که چون برای جنگ تبوک دعوت شدند کندی کرده و دچار تردید شدند. چون رسول خدا ﷺ پس از جنگ حنین و طائف به مدینه مراجعت کردند و مأمور به جهاد با روم شد و این در وقتی بود که هوا در شدت گرم بود و میوه‌های مدینه رسیده بود. و از جهاتی مردم بی‌ربط به جنگ بودند؛ یکی از جهت گرما و قحطی، دوم از جهت دوری راه و احتیاج به زاد و توشه و استعداد قوای زیادتر از سایر جنگها، سوم از جهت رسیدن و به دست آمدن میوه‌ها<sup>(۱)</sup>، چهارم از جهت عظمت امپراطوری روم و کثرت قشون او. ولی با تمام اینها در مقابل امر الهی و منافع بزرگی که در جهاد بود نباید کندی کنند و ملتی که در جهاد کندی کند سرنوشت او نیستی و یا ذلت است و لذا به همین نیستی در جمله: ﴿وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ اشاره شده است. و ﴿عَذَابًا أَلِيمًا﴾ اشاره به ذلت دنیا و گرفتاریها و عذاب آخرت است.

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي أُنْتَنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾

**ترجمه:** اگر او را (یعنی پیغمبر را) یاری نکنید به تحقیق خدا او را یاری کرد وقتی که کفار او را از مکه خارج کردند در حالی که نفر دوم از دو نفر بود هنگامی که آن دو در غار بودند وقتی که به یار خود می‌گفت: محزون مباش زیرا خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او نازل نمود

۱- مولف این موارد را از تفسیر فخر الدین رازی اقتباس نموده است. مفاتیح الغیب (۵۹/۱۶).

و او را به لشکریانی که ندیده‌اید یاری کرد و قرار داد گفتار کفار را فروتر و گفتار (و آئین) خدا همانا برتر است و خدا عزیز حکیم است. (۴۰)

**نکات:** این آیه راجع به هجرت رسول ﷺ از مکه است که چون دعوت رسول خدا ﷺ منتشر و مردم مدینه آمدند در مکه و در عقبه منی با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، کفار مکه بر عداوت افزودند به طوری که در دارالتدوه که محل شورای ایشان بود چهل نفر از دانایان مجرب ایشان جمع شدند و پس از تبادل افکار، رأی ایشان بر آن قرار گرفت که از هر قبیله مرد دلآوری انتخاب گردد و چهل مرد با شمشیر برنده بر آن جناب بتازند و خونس بریزند تا خون او در میان قبائل پهن شود و عشیره او نیروی مقاومت با جمیع قبائل را ندارند و لابد دیه مطالبه کنند. پس همه مهیای این کار شدند و آن اشخاصی که ساخته این کار شدند در شب اول ماه ربیع الأول در اطراف خانه آن جناب کمین نهادند که چون به رختخواب رود بر سرش ریزند و خونس بریزند. حق تعالی او را از این قضیه آگاه کرد چنانکه آیه: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾<sup>(۱)</sup> که آیه ۳۰ سورة انفال است نیز راجع به همین مطلب نازل شده. و حضرت رسول ﷺ مأمور شد که علی عليه السلام را به جای خود بخواباند و از مکه بیرون شود. پس فرمود: یا علی امشب قریش قصد من دارند و خدا مرا امر کرده به غار ثور روم و تو را در جای خود بگذارم تا آنکه ایشان از خروج من مطلع نشوند تو چه می‌گویی؟ عرض کرد: یا رسول الله آیا تو به سلامت خواهی ماند؟ فرمود: بلی. پس علی عليه السلام خوشحال شد و سجده شکر گزارد. پس حضرت رسول ﷺ او را به خدا سپرد و خود از خانه بیرون رفت و آیه: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> را قرائت کرد و کف خاکی بر روی ایشان پاشید و فرمود: شاهت الوجوه و به غار ثور که در بالای کوه ثور در یک فرسخی مکه می‌باشد رفت. البته از خانه ابوبکر و به رفاقت او حرکت کردند. و چون به غار رفتند شب را در آنجا ماندند. شب در آنجا درخت مغیلان بر در غار رویانیده شد و جفتی کبوتر بر در غار آشیانه گرفتند و عنکبوتی بر در غار تنید. و چون روز شد کفار به طلب رسول خدا ﷺ از مکه بیرون شده و سراقه بن مالک را که در علم پیگیری قدم مهارتی داشت با خود بردند و سراقه پی آن حضرت را گرفت تا در غار رسیدند و ابوکرز که عالم به این علم بود گفت: واللّه این اثر قدم محمد و این دیگر اثر قدم ابوبکر و یا پسر اوست تا اینجا آمده‌اند و از اینجا یا به آسمان رفته‌اند و یا به زمین، پس شخصی درب غار پیدا شد و گفت: محمد را در کمرهای این کوه

۱- «و بیاد آور وقتی را که کفار در مقابل تو مکر می‌کردند.»

۲- «و قرار دادیم در جلو ایشان سدی و در پشت سرشان سدی پس پوشیدیم ایشان را که نمی‌بینند.»

بطلبید که در این غار نیست زیرا تار عنکبوت دریده نشده و لذا کفار در طلب رسول خدا ﷺ متفرق شدند. به هر حال مقصود این است که این آیه قبل از جنگ تبوک نازل شده که مسلمین در اعزام به جنگ کندی می‌کردند، خدا فرموده: اگر شما محمد را یاری نمی‌کنید خدا آن وقت که یک نفر یار بیشتر نداشت او را یاری کرد یعنی شب هجرت که کفار او را از مکه بیرون کردند و آن شب فقط، ابوبکر با او بود و برای ابوبکر گوسفندانی بود، چون بعد از نماز شام می‌شد عامر بن فهیره می‌آورد در غار و رسول خدا ﷺ و ابوبکر را از آن شیر می‌داد. پس سه شب در غار ماندند و پس از سه شب به طرف مدینه هجرت کردند و چون ابوبکر با رسول خدا ﷺ در غار بودند رسول خدا ﷺ به او فرمود: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا...﴾<sup>(۱)</sup>. بعضی از مردم بی‌اطلاع از قرآن این جمله را که مدح ابوبکر است برای ابوبکر ایراد دانسته‌اند که چرا محزون شد تا رسول خدا ﷺ به او بگوید: ﴿لَا تَحْزَنْ﴾؟! جواب این است که حزن ابوبکر برای او نقص نیست زیرا خود رسول خدا ﷺ مکرر محزون شده و خدا او را نهی کرده: در سوره حجر آیه ۸۸ به او فرموده:

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>(۲)</sup>

و در سوره نحل آیه ۱۲۷ فرموده:

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾

و در سوره عنکبوت است که ملائکه به حضرت لوط گفتند:

﴿لَا تَحْزَنْ وَلَا تَحْزَنْ﴾<sup>(۳)</sup> [العنکبوت: ۳۳]

و خدا به تمام مؤمنین در سوره آل عمران آیه ۱۳۹ فرموده:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾<sup>(۴)</sup>.

بنابراین بعضی از مردم خرافی که گفته‌اند نهی ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ نسبت به ابوبکر دلیل است بر اینکه حزن ابوبکر کار بدی بوده که نهی شده درست نیست و بر خلاف قرآن است چنانچه در آیات فوق ذکر شد که این نهی نسبت به خود رسول خدا ﷺ و سایر انبیاء علیهم‌السلام و مؤمنین نیز آمده. ثانیاً این کلمات

۱- «محزون مباش زیرا خدا با ماست.»

۲- «و بر ایشان اندوه مخور.»

۳- «ترس و اندوه مخور.»

۴- «و سست و محزون نگردید و حال آنکه شما برترید.»

برای دلداری ابوبکر است چنانکه خدا در دلداری به رسول خود در آیات فوق فرموده: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ و امثال آن، پس این قبیل مناهی نهی تحریمی نیست. و ثالثاً: حُزْنٌ به معنای غم و اندوه است، رسول خدا ﷺ به ابوبکر فرموده از عمل کفار، هجرت و بی‌یاوری ما محزون مباش خدا با ماست. چنانکه هر مؤمنی در این قبیل موارد محزون می‌شود و این صفت خوبی است، پس حزن ابوبکر خوب بوده و نهی رسول نهی دلداری بوده. و رابعاً: حزن به معنی خوف نیست و کسانی که می‌گویند ابوبکر ترسید و آن را دلیل بر ذم ابوبکر دانسته‌اند صحیح نیست زیرا حزن به معنی خوف نیست، خوف به معنی ترس و وحشت است ولی حزن به معنی غم و اندوه است نه به معنی وحشت. بنابراین ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ دلالت بر همان دلداری دارد.

مطلب دیگری که باید ذکر شود آن است که کلمه ﴿مَعَنَا﴾ به معنی معیت تکوینی نیست بلکه به معنی معیت تأییدی است زیرا معیت تکوینی حق با همه کس است و اختصاص به رسول و صاحبش ندارد، پس معنی ﴿مَعَنَا﴾ این است که خدا با ما یعنی با من و تو عنایت دارد و من و تو را تأیید می‌کند، پس هر کس این آیه را قرائت کند از طرفی قرائت قرآن نموده و از طرفی تأیید خدا را برای ابوبکر ذکر نموده که این قرائت و تأیید برای قاری ثواب است. و مردم که تا قیامت این آیه را می‌خوانند تأیید و تمجید ابوبکر کرده‌اند و اگر چه آگاه از معنای آیه نباشند. به هر حال معنای معنا در این آیه این است که خدا با من و تو عنایت دارد و ما را یاری می‌کند مانند آیه‌ای که خدا به حضرت موسی و هارون ﷺ فرموده که:

﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾<sup>(۱)</sup> [طه: ۴۶]

و چون از اول هجرت موحدین نیرومند شدند و کلمه توحید و دعوت اسلام قوی شد خدا فرموده:

﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup>.

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۲﴾ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا

۱- «خدا فرمود: ترسید زیرا من با شمایم می‌شنوم و می‌بینم.»

۲- «و قرار داد گفتار کفار را فروتر، و گفتار خدا همانا برتر است و خدا عزیز حکیم است.» [التوبة: ۴۰].

وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِيْنَ ﴿٤٣﴾ لَا يَسْتَعِزُّنَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اَنْ يُجٰهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْؕ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ ﴿٤٤﴾ اِنَّمَا يَسْتَعِزُّنَكَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاَرْتَابَتْ قُلُوْبُهُمْ فَهُمْ فِيْ رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُوْنَ ﴿٤٥﴾ وَاَوْ اَرَادُوْا الْخُرُوْجَ لِاَعْدُوْا لَهٗ وَاَعَدَّ وَاَلَكِنَّ كَرِهَ اللّٰهُ اَنْثِعَانَهُمْ فَنَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اَقْعُدُوْا مَعَ الْقٰعِدِيْنَ ﴿٤٦﴾ لَوْ خَرَجُوْا فِيْكُمْ مَّا زَادُوْكُمْ اِلَّا خَبٰلًا وَّلَا وُضِعُوْا خِلٰلَكُمْ يَبْغُوْنَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيْكُمْ سَمْعُوْنَ لَهُمْؕ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ ﴿٤٧﴾

[التوبة: ۴۱-۴۷]

**ترجمه:** کوچ کنید سبکبار و گرانبار و با مالهای خود و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید (۴۱) اگر (آنچه را دعوت می‌شوند) منفعتی زودیاب و سفری آسان باشد تو را پیروی کنند ولیکن این راه پرمشقت بر ایشان دور می‌نماید و به زودی سوگند به خدا خورند که اگر توانا بودیم با شما بیرون می‌آمدیم، (با این قسم) خود را هلاک می‌کنند و خدا می‌داند که ایشان دروغگویند (۴۲) خدا از تو بگذرد چرا إذن توقف به ایشان دادی (خوب بود إذن نمی‌دادی) تا برای تو راستگویان روشن گردد و دروغگویان را بدانی (۴۳) آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند برای جهاد با مالها و جانهایشان از تو اذن نمی‌گیرند و خدا به حال پرهیزکاران داناست (۴۴) فقط آنان که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند از تو اذن می‌طلبند و دلهایشان در شک است پس ایشان در شک خود سرگردانند (۴۵) و اگر اراده خروج داشتند هر آینه برای آن ساز و برگی آماده می‌کردند ولیکن خدا حرکت ایشان را نخواست و ایشان را بازداشت و گفته شد با نشستگان بنشینید (۴۶) و اگر در میان شما (برای جنگ) بیرون آمده بودند، جز فساد و مکر برای شما نمی‌افزودند و بین شما برای فتنه‌گری شتاب می‌کردند و در میان شما جاسوسانی برای ایشان است و خدا به حال ستمگران داناست. (۴۷)

**نکات:** حق تعالی در این آیات برای جهاد تحریص نموده ولیکن چون تمام اصحاب، اهل یقین و ایمان کامل نبودند و راه تبوک دور بود و جنگ با دولت روم کار مشکلی بود و لذا سستی می‌کردند. و بعضی از منافقین که میل نداشتند می‌آمدند نزد رسول خدا ﷺ و برای بیرون رفتن و برای شانه خالی کردن به عذرهای معتذر می‌شدند و رسول خدا ﷺ بدون تحقیق و بدون اینکه بداند راستگوی ایشان کدام و دروغگویان کدام است به ایشان اذن می‌داد و لذا از طرف حق تعالی به او عتاب شد که چرا ندانسته به ایشان اذن قعود دادی؟ پس معلوم می‌شود رسول خدا ﷺ به احوال ایشان علم نداشته و ندانسته کاری کرده و برای او سزاوار نبوده و معلوم باشد که حرکت منافقین با مجاهدین نفعی

نمی‌داشت زیرا کسی که ایمان به جهاد و شهادت ندارد در میدان مبارزه کاری صورت نمی‌دهد بلکه سخنانی فتنه‌انگیز، شک‌آمیز، زحمت‌آور و کارهای ناشایسته از ایشان صادر می‌شود چنانکه خدا در همین آیات بیان کرده ولی در عین حال نباید رسول خدا ﷺ بدون تحقیق ایشان را از جنگ و جهاد معذور دارد و اذن قعود بدهد بلکه آنان خودشان بدون اذن از سفر جهاد خودداری می‌کردند و عذری نداشتند و اذن رسول خدا ﷺ را بهانه نمی‌کردند و نفاقشان ظاهر می‌گشت، زیرا بدون اذن قعود، مؤمنین به حال ایشان آگاه می‌شدند. و معنی ﴿سَمِعُونَ لَهُمْ﴾ دو وجه است: یکی همان معنی که ذکر شد و معنی دوم که احتمال می‌رود این است که بعضی از مؤمنین به سخن ایشان گوش می‌دادند و گول سخنان ایشان را می‌خوردند و سست می‌شدند.

﴿لَقَدْ ابْتَعَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٤٨﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اضْحَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي ۗ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾ إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۗ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِلاَّ أَحَدَى الْحُسَيْنِيِّ ۗ وَخُنُّ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ ۗ أَوْ بِأَيْدِينَا ۗ فَتَرَبَّصُوا ۗ إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾﴾

[التوبة: ۴۸-۵۲]

**ترجمه:** و به تحقیق از پیش فتنه‌جویی می‌کردند و طالب فتنه بودند و امور را برای تو دگرگون می‌ساختند تا اینکه حق آمد و امر خدا اشکار شد و حال آنکه ایشان خوش نداشتند (۴۸) و بعضی از منافقین آناند که می‌گویند به من اذن بده (به جهاد نیایم) و مرا به فتنه می‌فکن آگاه باش که آنان در فتنه افتاده‌اند و محققاً دوزخ محیط به کافرین است (۴۹) اگر نیکی به تو رسد ایشان را خوش نیاید و اگر به تو مصیبتی برسد می‌گویند ما جلوتر احتیاط خود را گرفتیم (و پیش‌بینی کردیم که در خانه‌ها باشیم) و رومی‌گردانند در حالی که خوشحالند (۵۰) بگو: به ما نمی‌رسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته (و مقدر کرده) اوست مولای ما و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان (۵۱) بگو: آیا برای ما جز یکی از دو نیکی را انتظار می‌برید (یا شهادت و یا پیروزی) و برای شما ما انتظار داریم که خدا از جانب خودش و یا به دست ما عذابی به شما برساند، پس منتظر باشید که ما نیز با شما از منتظرانیم. (۵۲)



**نکات:** پیامبر اسلام ﷺ همواره مبتلا بود به یک عدّه مخالفین از مشرکین و یا منافقین و هرکس نیز در دنیا خواسته مردم را بیدار کند و به سعادت برساند مبتلا بوده به همین کسان. و مقصود از فتنه را در جمله: ﴿أَذِّن لِي وَلَا تَفْتِنِي﴾، ممکن است بگوییم زحمت است یعنی مرا مبتلا به زحمت سفر نکن و ممکن است بگوییم مقصود از فتنه عصیان است یعنی اگر اذن ندهی من نخواهم آمد و به کفر و عصیان مبتلا می‌شوم. و مقصود از احدی در ﴿إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ﴾ این است که مؤمن در جهاد منتظر یکی از دو نیکی است یا کشته شدن در راه خدا و با غنیمت بردن و پیروز شدن.

﴿قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۵۳﴾ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿۵۴﴾ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۵۵﴾ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنَّكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿۵۶﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَعْرَجًا أَوْ مَدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿۵۷﴾﴾

[التوبة: ۵۳-۵۷]

**ترجمه:** بگو: چه به رغبت و چه به کراهت انفاق کنید از شما پذیرفته نمی‌شود زیرا شما قومی تباهاکار و عصیانکارید (۵۳) و چیزی مانع قبولی نفقات ایشان نیست جز اینکه ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و جز در حال کسالت نماز را به پا نمی‌دارند و جز در حال کراهت انفاق نمی‌کنند (۵۴) پس اموال و اولادشان تو را به تعجب نیاورد، جز این نیست که خدا می‌خواهد با مال و اولاد ایشان را در زندگی دنیا عذاب کند و جانهایشان در حالی از دنیا برود که کافرند (۵۵) و قسم می‌خورند به خدا که ایشان از شما نیستند و حال آنکه از شما نیستند ولیکن ایشان قومی ترسو می‌باشند (۵۶) اگر پناهگاه یا غارها و یا سوراخی بیابند (برای فرار از جهاد) هر آینه با عجله به سوی آن روی می‌آورند (۵۷)

**نکات:** از این آیات روشن است که عمل خیر فاسق و کافر را خدا نمی‌پذیرد یعنی در مقابل آن ثواب نمی‌دهد ولی مخفی نماند اگر عمل خیری اثر طبیعی دنیوی داشته باشد اثر خود را می‌کند و اگر چه اجر آخرتی نداشته باشد و همچنین عمل منافق نیز پذیرفته نمی‌شود زیرا او عقیده ندارد و اگر عملی طبق قرآن کند یا از روی کراهت و یا بی‌رغبتی است. زیرا او عقیده‌ای به روز جزاء ندارد و عبادت او به کسالت بوده یعنی آن عمل را بر خود تحمیل دانسته و لذا حق تعالی نمی‌پذیرد. برخلاف مؤمن که در

عبادت میل و رغبت و خشوع داشته و انفاق و زکات او نیز با خشوع و رغبت است چنانکه خدا فرموده:

﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاغِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup>.

جمله: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ...﴾ دلالت دارد که اموال و اولاد داشتن هرکس به نفع او تمام نمی‌شود و بسا می‌شود مانند منافقین عمر خود را صرف تحصیل اموال و اولاد کرده و از خدا و دین خود بی‌خبر مانده و عمری به زحمت و مشقت برای به دست آوردن مال و از آن سخت‌تر حفظ مال از آفات و حوادث دنیوی، صرف کرده و آخر الامر چون عقیده پا برجایی به خدا و قیامت نداشته از مال و اولاد سودی نبرده جز تحمیل مشقات و این عذاب دنیوی آن. و اما در آخرت: ﴿فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ﴾.

﴿وَمِنْهُمْ مَن يَلْمِزَكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾<sup>(۵۸)</sup> وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَيْنَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾<sup>(۵۹)</sup>

[التوبة: ۵۸-۵۹]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان کسانند که در (تقسیم) صدقات از تو عیبجویی می‌کنند، پس اگر از صدقات داده شوند خشنودند و اگر داده نشوند ناگاه ایشان خشمناک می‌شوند (۵۸) و (چه خوب بود) اگر به آنچه خدا و رسول او به ایشان داده خشنود می‌شدند و می‌گفتند: خدا ما را کافی است، به زودی خدای تعالی از فضل خود و رسول او ما را عطا می‌کند، به راستی که ما به سوی خدا رغبت داریم. (یعنی، چنین گفتاری بهتر از اعراض است). (۵۹)

**نکات:** معلوم می‌شود عده بسیاری از مردم دین لقلقه زبانی دارند. و برای دنیا مدعی دین می‌باشند، اگر از صدقات و وجوهات دینی به ایشان برسد از دین و خدا خشنودند و اگر نه، خیر. چنانکه این آیات در روز جنگ حنین نازل شده که رسول خدا ﷺ غنائم هوازن را به مسلمین می‌داد، یک نفر به نام حرقوس بن زهیر که عاقبت در زمان خلافت علی رضی الله عنه سر خوارج شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «إِعْدِلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ» عدالت کن. حضرت فرمود: «وَيْلَكَ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ فَمَنْ يَعْدِلُ؟»: «وای بر تو اگر من عدالت نکنم پس چه کسی عدالت می‌کند؟!» و این شخص مقدس مآب بوده، حضرت به اصحاب خود فرمود: «إِحْذَرُوا هَذَا وَأَصْحَابَهُ فَإِنَّهُمْ مُنَافِقُونَ»<sup>(۲)</sup>.

۱- «و زکات می‌دهند در حالیکه خاضعند.» [المائدة: ۵۵].

۲- «از این شخص و یاران وی دوری کنید که آنها از منافقان می‌باشند.» لفظ حدیثی که در این واقعه وارد شده چنین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دَعَا لَهُ أَصْحَابًا يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ؛ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ..... الحديث»: «او

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ  
وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾﴾ [التوبة: ۶۰]  
ترجمه: جز این نیست که صدقات برای فقراء، مساکین و کارمندان بر آن (مأموران جمع آوری  
زکات) و آنان که با دریافت زکات دلهایشان (به سوی اسلام) جلب شود و آزادکردن بندگان و  
(پرداخت قرض) بدهکاران و در راه خدا و واماندگان در راه است. فریضه‌ای است از جانب  
خدا و خدا دانای حکیم است. (۶۰)

**نکات:** مقصود از این صدقات، زکات است زیرا در آخر فرموده ﴿فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ﴾، یعنی:  
«واجبی است که خدا معین نموده است.» و این زکات را چنانکه آیه فرموده در هشت طائفه می‌توان  
مصرف کرد:

- ۱- فقراء.
- ۲- مساکین.
- ۳- کارمندان دولت اسلامی در امر زکات.
- ۴- مؤلفه قلوبهم.
- ۵- آزادکردن بندگان.
- ۶- بدهکاران.
- ۷- در راه جهاد و تبلیغات اسلامی.
- ۸- در راه‌ماندگان.

و در صدر اسلام تمام بودجه مملکت اسلامی از هر جهت و تمام احتیاجات آن از صدقات و  
خراجات اداره می‌شده زیرا در همه چیز زکات بوده و هرکس درآمد سالیانه‌اش به قدر مخارج  
سالیانه‌اش نباشد او از فقراء و مساکین محسوب است و حق تعالی زکات را بر اغنیاء واجب کرده تا اینکه  
به واسطه عمل به آن ثابت کند که علاقه ایشان به خدا و اسلام بیشتر از علاقه به اموال است و دیگر  
اینکه مفاسد اجتماعی برطرف شود، اگر حق فقراء داده نشود به احزاب خارج از اسلام ملحق می‌شوند  
و دیگر اینکه اگر زکات مشروع داده نشود اداره مملکت از طریق نامشروع اداره خواهد شد.

را رها کنید، چراکه وی یارانی دارد که یکی از شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه وی ناچیز می‌شمارد؛ قرآن  
را می‌خوانند اما از گلوی‌شان بالاتر نمی‌رود؛ چنان از دین خارج می‌شوند که تیر از کمان بیرون می‌جهد...».  
صحیح بخاری (۳۶۱۰) و صحیح مسلم (۲۵۰۵).

به هر حال بر سر چهار صنف اول: لام جر و در سر چهار قسم دیگر کلمه فی آمده، برای اینکه هر یک از چهار صنف اول حق تملک دارند و به هر مصرف که بخواهند می‌توانند برسانند ولی چهار صنف دیگر نمی‌توانند به هر مصرف دلخواهی خود برسانند بلکه در همان وصفی که مجرور به فی شده باید صرف کنند، یعنی ﴿الْعَرْمِينَ﴾ در غرامت و دین خود و ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ در جهاد و یا آنچه راه خدا را باز کند نه در جای دیگر و ﴿ابْنِ السَّبِيلِ﴾ در موردی که او را به شهرش برساند نه زیادتر و همینطور در ﴿فِي الرِّقَابِ﴾.

از آیه استفاده می‌شود که زکات واجبه را در مصارف واجبه باید مصرف کرد و در مصارف مستحبّه مانند مسجدساختن و یا پل بناکردن نمی‌توان صرف نمود. و دیگر اینکه یک سهم از زکات اختصاص دارد به کارکنان ﴿الْعَمِلِينَ﴾، حال آیا می‌توان امام و زمامداران اسلام را از عاملین محسوب نمود یا خیر؟ اینجا مورد اختلاف است و حق این است که؛ می‌توان او را داخل عاملین نمود و دیگر اینکه عامل باید به قدر عمل خود از زکات بردارد نه زیادتر. و کلمه عاملین علیها دلالت دارد که زمامداران اسلامی باید مأمور بفرستند برای گرفتن زکات و واگذار به خود مردم نکنند و در زمان ما که دولتها به وظائف اسلامی خود عمل نمی‌کنند مردم باید زکات را به دست خود به پنج طائفه بدهند، زیرا فعلا رقاب و عاملین و مؤلفه قلوبهم وجود ندارد و باید آن پنج طائفه موصوف به وصف اسلام باشند، یعنی به فقیر کافر زکات نمی‌رسد و کلمه: ﴿فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ﴾، دلالت دارد که خدای تعالی خود متصدی تقسیم و تعیین اصناف شده و به رسول خود و دیگری واگذار نکرده چنانکه از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ بِقِسْمَةِ الزَّكَاةِ أَنْ يَتَوَلَّاهَا مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ حَتَّى تَوَلَّى قِسْمَتَهَا بِنَفْسِهِ»<sup>(۱)</sup>.

۱- «خداوند متعال راضی نشده که تقسیم زکات را فرشته‌ای مقرب و پیامبری مرسل به عهده گیرد بلکه خود تقسیم آن را به عهده گرفته است». مانند این حدیث را ابوداود در سنن، کتاب الزکاة، باب مَنْ يُعْطَى مِنَ الصَّدَقَةِ وَحَدُّ الْغَنِيِّ، حدیث ش: (۱۶۳۰) روایت کرده است: «عَنْ زِيَادِ بْنِ الْحَارِثِ الصُّدَائِيِّ قَالَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَبَايَعْتُهُ فَذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا قَالَ فَاتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَعْطِنِي مِنَ الصَّدَقَةِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ بِحُكْمِ نَبِيِّ وَلَا غَيْرِهِ فِي الصَّدَقَاتِ حَتَّى حَكَمَ فِيهَا هُوَ فَجَزَّأَهَا ثَمَانِيَةَ أَجْزَاءٍ، فَإِنْ كُنْتَ مِنْ تِلْكَ الْأَجْزَاءِ أُعْطِيْتُكَ حَقَّكَ». (از زیاد بن حارث صدائی روایت است که می‌گوید: نزد رسول خدا رفته و با ایشان بیعت کردم؛ پس حدیثی طولانی ذکر نمودند که مردی آمده و گفت: از زکات چیزی به من بده. پس رسول خدا به وی فرمود: خداوند متعال در امر زکات به حکم هیچ پیامبر و کسی (جز او) راضی نشده تا اینکه خود در مورد آن حکم نموده و آن را به

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ  
لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾﴾

[التوبة: ۶۱]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان آنها را آزار می‌کنند و می‌گویند او سراپا گوش است. بگو، گوش خوبی برای شماست، او به خدا ایمان دارد و برای مؤمنین ایمان دارد (و گفتارشان را می‌پذیرد) و برای آنان که از شما ایمان آورده‌اند رحمت است و آنان که رسول خدا را آزار می‌کنند بر ایشان عذابی دردناک است. (۶۱)

**نکات:** بعضی از منافقین به هم می‌گفتند در غیاب محمد ﷺ چیزی نگویید ممکن است به او برسد، دیگری جواب می‌داد اگر او بشنود ما می‌رویم قسم می‌خوریم که ما چیزی نگفته‌ایم او قبول می‌کند و غرض ایشان این بود که محمد ﷺ هوش، ذکاوت و بررسی ندارد، او سلیم القلب و زود باور است و هر کس هر چه گفت می‌پذیرد و برای همه گوش است، خدا در مقابل ایشان فرموده او ایمان به خدا دارد یعنی از خوف خدا شما را اذیت نمی‌کند و دیگر اینکه ﴿وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی قول مؤمنین را می‌پذیرد. یعنی؛ اگر سلیم است برای مؤمنین سلیم است و فرموده یؤمن بالمؤمنین بلکه فرموده: ﴿لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی ایمان او به خدا به نفع مؤمنین است و دیگر فرموده ﴿وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾، یعنی امر شما را بر ظاهر حمل می‌کند و تقیثش نمی‌کند<sup>(۱)</sup> و باعث رحمت بر شماست، پس گوش بودن او برای شما خیر است.

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾﴾

[التوبة: ۶۲]

**ترجمه:** برای شما قسم به خدا می‌خورند تا اینکه شما را خشنود کنند در صورتی که سزاوارتر است که خدا و رسول او را خوشنود کنند اگر ایمان آورده‌اند. (۶۲)

هشت صنف تقسیم کرده است پس اگر تو از یکی از آنها هستی، حقت را به تو می‌دهم». و منذری می‌گوید: در اسناد آن عبدالرحمن بن زیاد بن أنعم إفريقي وجود دارد که بسیاری از محدثین در ضعف او سخن گفته‌اند. عون المعبود (۳۹/۵).

۱- از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ أَنْ أُتَقَّبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشَقَّ بُطُونَهُمْ»: «من ماموریت نیافتم که از قلوب مردم پرده بردارم و سینه‌هایشان را بشکافم». مسلم در صحیحش، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، حدیث ش: (۱۰۶۴).

**نکات:** صفات منافقین را در آیات قبل شماره کرد، در این آیه فرموده یکی از صفات ایشان این است که قسم دروغ می‌خورند برای خشنود کردن و گول زدن مؤمنین و حال آنکه اگر ایمان داشتند باید خدا و رسول را از خود خشنود کنند. و ضمیر ﴿يُرْضَوْهُ﴾ را مفرد آورده زیرا رضای خدا عمده و باعث رضای رسول می‌شود. و رسول از خود رأیی ندارد و لذا یکی از کفار صدای خود را بلند کرد و گفت: ﴿إِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَلَا أَتُوبُ إِلَى مُحَمَّدٍ﴾ [قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: عَرَفَ الْحَقَّ لِأَهْلِهِ] <sup>(۱)</sup>. «من به سوی خدا و نه محمد توبه می‌کنم»، رسول خدا ﷺ شنید و فرمود: «سخن حقی درباره حقی گفتم».

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِيدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ﴾ <sup>(۱۳)</sup> يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزَّؤْا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿۱۴﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَلَيْسَ وَعَائِيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۵﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعُفَ عَن طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۱۶﴾ [التوبة: ۶۳-۶۶]

**ترجمه:** آیا ندانستند که هرکس مخالفت خدا و رسول او کند پس محققاً برای او آتش دوزخ است که در آن جاوید بماند این است خواری بزرگ (۶۳) منافقان حذر دارند از اینکه علیه ایشان سوره‌ای نازل گردد که ایشان را خبر دهد به آنچه در دلشان است بگو استهزاء کنید زیرا خدا آنچه را حذر می‌کنید فاش می‌کند (۶۴) و اگر از ایشان بپرسی و مؤاخذه کنی البته گویند که بیهوده می‌گفتیم و شوخی داشتیم، بگو آیا به خدا و آیات او و رسول او استهزاء می‌کردید (۶۵) عذر نیاورید به تحقیق شما پس از ایمانتان کافر شدید، اگر طائفه‌ای از شما را ببخشیم طائفه‌ای را عذاب می‌کنیم به سبب اینکه مجرم بوده‌اند. (۶۶)

**نکات:** مقصود از ﴿يُحَادِدِ اللَّهَ﴾ مخالفت با خداست از روی عناد، زیرا ﴿يُحَادِدِ﴾ به معنی؛ **يعاند** نیز آمده و گر نه هرکس یکی از اوامر الهی را مخالفت کند جهلاً و یا بدون عناد که در دوزخ جاوید نیست. اگر کسی گوید منافقین که اعتقاد به خدا و رسول او و وحی نداشتند چگونه از نزول سوره‌ای که

۱- مسند أحمد (۳/۴۳۵). و شعب أرنؤوط در تحقیقش می‌گوید: إسناد آن ضعیف است به خاطر انقطاعی که در سند آن است. و طبرانی در المعجم الكبير: ۲۸۶/۱، ش: (۸۳۹)، هیشمی می‌گوید (۱۹۹/۱۰): «در میان راویان آن محمد بن مصعب وجود دارد که أحمد او را توثیق نموده و دیگران او را ضعیف دانسته‌اند. و بقیه راویان آن، راویان الصحیح می‌باشد». و حاکم در المستدرک: ۲۸۴/۴، ش: (۷۶۵۴) و می‌گوید: إسناد آن صحیح است. و بیهقی در شعب الإیمان: ۱۰۳/۴، ش: (۴۴۲۵) و عجلونی می‌گوید (۷۶/۲): سند آن ضعیف است.

خبر از دل‌هایشان باشد می‌ترسیدند و حذر می‌کردند؟ جواب این است که **اولاً:** این اظهار حذرشان اعتقادی نبود بلکه به استهزاء بود. **ثانیاً:** ایشان اگرچه منکر رسالت او بودند اما مشاهده کرده و تجربه کرده بودند که بسیاری از اوقات خبری که به ایشان داده شده طبق واقع بوده و سرّ کتمان‌ی ظاهر شده بود. **ثالثاً:** می‌گوییم ایشان رسالت رسول خدا ﷺ را می‌دانستند ولی از حسد و عناد انکار داشتند<sup>(۱)</sup> زیرا به تجربه رسیده که حسود منکر حقائق محسوسه می‌شود و در زمان ما که ما مقداری از حقائق را بیان کرده‌ایم بسیاری از مخالفین ما می‌دانند حق با ماست ولی برای حسد دست از مخالفت بر نمی‌دارند و منافقان برای حسدشان وارد کفر شدند چنانکه در آیه ذکر شده است و لذا پس از مراجعت از جنگ تبوک عده‌ای از منافقین خواستند در یکی از گردنه‌ها شتر پیامبر را رم بدهند و آن جناب را از بین ببرند که خدا رسول خود را خبر داد و او حدیفه و عمار را مأمور حفاظت شتر خود گردانید و در آنجا برقی زده شد و حدیفه منافقان را شناخت ولی مأمور اظهار نبود برای انکار ایشان و شاید بعضی از اوقات اظهار کرده باشد. و از این آیات می‌توان استفاده کرد که استهزاء به خدا و رسول و قوانین خدا موجب کفر می‌شود.

﴿الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ لَآئِهِمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾ كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خٰصُوا أُولَآئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَآئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٦٩﴾﴾

[التوبة: ۶۷-۶۹]

**ترجمه:** مردان منافق و زنان منافق، بعضی از بعض دیگرند، به منکر امر می‌کنند و از معروف نهی می‌کنند و دستهای خود را از انفاق می‌بندند، خدا را فراموش کردند پس خدا ایشان را به فراموشی سپرد، به تحقیق منافقین همان فاسقانند (۶۷) خدا وعده کرده مردان و زنان منافق و کفار را آتش دوزخ که در آن بمانند، آن دوزخ ایشان را کافی است و خدا لعن نموده ایشان را و برایشان عذاب همیشگی است (۶۸) مانند آنان که پیش از شما بودند که به نیرو از شما سخت‌تر و به اموال و اولاد از شما بیشتر بودند، پس به نصیب خود (در دنیا) بهره‌مند شدند

۱- این سه مورد برگرفته از تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی ذیل تفسیر آیه مذکور می‌باشد.

پس شما به نصیب خود بهره‌مند شدید چنانکه آنانکه پیش از شما بودند به نصیب خود بهره‌مند شدند و شما در باطل فرو رفتید همانگونه که آنان فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شد و آنان خود زیانکارانند. (۶۹)

**نکات:** ﴿وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ﴾ دلالت دارد بر اینکه خودداری از انفاق در راه دین دلیل بر بی‌ایمانی و کفر و نفاق است زیرا اگر کسی به چیزی معتقد باشد و به آن اهمیت بدهد از مال برای آن دریغ ندارد. و مقصود از جمله: ﴿فَنَسِيَهُمْ﴾ با اینکه خدا منزه و مبراء از نسیان است باید این باشد که خدا توفیقات و لطف و رحمت خود را شامل حال ایشان نمی‌کند مانند آن که کسی را نسیان کرده باشد.

﴿أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾﴾

[التوبة: ۷۰]

**ترجمه:** آیا به ایشان نرسیده خبر آنان که پیش از ایشان بودند قوم نوح، عاد، ثمود، قوم ابراهیم، اصحاب مدین و شهرهای واژگون شده، پیامبران ایشان با دلیلهای روشن برایشان آمدند. پس خدا به ایشان ستم نکرده است ولیکن خودشان به خود ستم می‌کردند. (۷۰)

**نکات:** حق تعالی شش طائفه از کسانی که هلاک شدند را در این آیه تذکر داده برای اینکه این شش طائفه مساکنشان نزدیک حجاز بود و آثار بلاد ایشان مورد مشاهده بود و مقصود از ﴿وَالْمُؤْتَفِكَاتِ﴾ شهرهای واژگون شده قوم لوط است.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾﴾

[التوبة: ۷۱-۷۲]

**ترجمه:** و مردان مؤمن و زنان با ایمان بعضی از ایشان دوستان بعض دیگرند، به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و خدا و رسول او را اطاعت می‌کنند، آن گروه است که خدا به زودی زحمتشان می‌کند به راستی که خدا عزیز حکیم است (۷۱) خدا مؤمنین و مؤمنات را وعده داده به بوستان‌هایی که از زیر آنها نهرها جاری



است و در آن ماندگارند و مسکن‌های پاکیزه در باغهای عدن (که معدن هر خیر است). و خوشنودی خدا بزرگتر است، این است همان کامیابی بزرگ. (۷۲)

**نکات:** جمله: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ دلالت دارد بر اینکه بالاتر از لذتهای جسمی لذتهای معنوی و نشاط روحی است و رضوان خوشنودی پروردگار است از بنده و چقدر برای بشر لذت بخش است که حق تعالی از او خوشنود باشد.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جِهْدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَاَبْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٣﴾﴾ [التوبة: ۷۳-۷۴]

**ترجمه:** ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان درستی نما. و جایگاه ایشان دوزخ و بد جایگاهی است (۷۳) قسم به خدا می‌خورند که نگفتند و محققاً کلمه کفر گفتند و پس از اسلامشان کافر شدند و قصد کردند به چیزی که بدان نرسیدند و کینه‌ورزی ایشان نبود مگر اینکه خدا و رسول او ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کرد. پس اگر توبه کنند برای ایشان بهتر و اگر روگردان شوند خدا ایشان را به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت عذاب می‌کند و نیست برای ایشان در زمین دوستی و نه یآوری. (۷۴)

**نکات:** جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست. جهاد با منافقین به آوردن دلیل و بحث و موعظه و تخویف است. و رسول خدا ﷺ فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. یعنی: «چون بدعتها ظاهر شد بر عالم واجب است که علم خود را آشکار کند و با بدعتها پیکار کند و گر نه خدا او را لعن می‌کند.» و مسلمان باید با کافر و منافق به درستی و غلظت رفتار کند و روی خوش به ایشان نشان ندهد و اهل بدعت جمله‌ای از منافقین می‌باشند<sup>(۲)</sup>. با

۱- حافظ دیلمی در «مسند الفردوس»؛ و مانند آنرا حافظ بن عساکر در تاریخ دمشق (۸۰/۵۴) تخریح کرده است.

۲- روشن است که این تعمیم، غلو و بلکه به دور از واقعیت می‌باشد و هیچ‌یک از علمای امت چنین دیدگاهی را مطرح نکرده‌اند چرا که هیچ فرقه‌ای نیست مگر اینکه بدعت‌هایی دارد؛ بنابر قول مولف، امت اسلامی تماماً منافق خواهند بود که اظهار ایمان نموده و کفر به خداوند و روز قیامت را در باطن پنهان کرده‌اند!! و با این دیدگاه هیچ مسلمانی در روی زمین باقی نخواهد ماند. علما اتفاق دارند که روایت از اهل بدعت —چنانکه بدعت وی از نوع مکفره نباشد — در صورتی که اهل صدق و امانت باشد، پذیرفته می‌شود.

اینکه منافقین همه اظهار اسلام می‌کردند و نماز و روزه را انجام می‌دادند ولی چون کلمه‌ای برای تحقیر پیغمبر و یا انکار بر یکی از دستورات او گفته بودند خدا ایشان را کافر خوانده و مقصود از جمله: ﴿وَهُمْ أُولَٰئِكَ لَمَّا يَنْتَهِوا﴾ همان اصحاب عقبه می‌باشند که بر سر راه رسول خدا ﷺ در برگشتن به سوی مدینه در یکی از گردنه‌ها کمین کردند که شتر رسول خدا ﷺ را رم بدهند و او را به قتل برسانند ولی موفق نشدند. و ضمیر ﴿مِنْ فَضْلِهِ﴾ مفرد آمده و برمی‌گردد به الله و برای دفع توهم بعضی از ابلهان که خیال نکنند رسول خدا ﷺ نیز مانند خدا کسی را غنی می‌کند زیرا هرکس غنی شود فقط از فضل خداست و پیغمبر صفت خدا را ندارد و اگر از غنائم جنگی به ایشان داده به امر خدا بوده و از خود چیزی نداشته تا به کسی بدهد و لذا وقتی که رسول خدا ﷺ از خطیبی شنید که: «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ وَمَنْ يَعِصِهِمَا فَقَدْ عَوَى». فرمود: «يُنْسِ الْخَطِيبُ أَنْتَ! قُلْ وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»<sup>(۱)</sup>. «بد خطیبی بوده‌ای» چرا ضمیر تشبیه آوردی؟.

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَتَصَّدَّقَنَّ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>(۷۵)</sup>  
 فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِءٍ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۷۶﴾ فَأَعَقَبَهُمُ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ  
 إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۷۷﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
 يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۷۸﴾

[التوبة: ۷۵-۷۸]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان کسی است که با خدا پیمان بسته که اگر خدا ما را از فضل خود بدهد محققاً صدقه دهیم و البته از شایستگان باشیم (۷۵) پس چون خدا از فضل خود به ایشان بداد بخل به آن کردند و در حال اعراض رو گردان شدند (۷۶) پس تا روزی که او را ملاقات کنند در دل‌های ایشان در اثر بخل نفاق قرار داد، به سبب آنچه خلف وعده با خدا نمودند و به سبب آنچه عادت به دروغ داشتند (۷۷) آیا ندانستند که خدا پنهان و آشکار ایشان را می‌داند و اینکه خدا دانای غیبهاست. (۷۸)

**نکات:** انسان باید به هر چه دارد قانع و از خالق خود راضی باشد و با اصرار افزونی نطلبد. رسول خدا ﷺ فرمود: عاقبت ثروت در مظان خطر است چنانکه در ذیل آیات فوق روایت شده که این آیات در حق ثعلبه نازل شده و او به زهد و عبادت مانوس بود روزی خدمت رسول خدا ﷺ از فقر خود شکایت کرد و التماس کرد که دعا کنید خدا مرا توانگر کند، رسول خدا ﷺ او را پند داد که عاقبت توانگر در خطر

است! کمی که شکر آن کنی بهتر است از بسیاری که شکر آن بجا نیاوری. و من می بینم که عاقبت فقر به خیر و عاقبت غنا در مظنه شر است و تو به رسول خدا ﷺ اقتدا کن. مواظظ حضرتش مفید نشد و باز آمد و مستدعی دعا شد و عرض کرد من با خدا عهد کرده‌ام که اگر توانگر شوم حقوق مستحقین بدهم و صله رحم کنم و اصرار زیاد کرد. رسول خدا ﷺ دعا کرد که خدایا طبق دلخواه او مالی به او بده. دعای رسول خدا ﷺ مستجاب شد، گوسفند کم او برکت کرد و زیاد شد و نتوانست پنج وقت نماز با رسول خدا ﷺ حاضر شود و به صبح و شام اکتفا کرد تا کار او بالا گرفت و در حوالی مدینه گوسفندان او را جایی نماند و رو به بادیه آورد و به سبب بعد مسافت به جز نماز جمعه حاضر نمی شد تا آنکه از مدینه دورتر شد و از نماز جمعه محروم گردید. روزی رسول خدا ﷺ پرسید ثعلبه را چه شده که به نماز حاضر نمی شود؟ گفتند: یا رسول الله! چندان گوسفند دارد که در وادی مدینه نمی گنجد و لذا به وادی دوری رفته، رسول خدا ﷺ سه مرتبه فرمود: «یا ویح ثعلبه!» و چون آیه زکات نازل شد رسول خدا ﷺ مرد جهنی را با یکی از بنی سلیم نزد ثعلبه برای اخذ زکات فرستاد و نامه‌ای که متضمن شرایط و قواعد زکات بود برای او فرستاد، ایشان نزد ثعلبه آمدند و نامه رسول خدا ﷺ را بخواندند و از او زکات خواستند، محبت مال او را وادار کرد که از فرمان رسول خدا ﷺ سرکشی کرد و گفت: محمد از ما جزیه می طلبد! و زکات نداد. و گفت: به جای دیگر روید تا من با خود اندیشه کنم، ایشان نزد مرد سلیمی رفتند و آیه و نامه زکات را بر او خواندند گفت: «سَمِعاً وَطَاعَةً لِأَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمِ رَسُولِهِ»، پس در میان شتران خود برفت و آنچه بهتر و خوبتر بود جدا کرد و گفت: این را نزد رسول خدا ﷺ ببرید. ایشان گفتند: رسول خدا ﷺ نفرموده که بهترین مال بستانیم. او گفت: حاشا که من جز مال خوبتر را به خدا و رسول بدهم. ایشان گرفتند: و باز نزد ثعلبه آمدند و همان گفتار اول را شنیدند. ایشان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و صورت حال را به عرض رسانیدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «یا ویح ثعلبه!» و سلیمی را دعای خیر کرد. پس این آیات نازل شد. یکی از خویشان ثعلبه شنید و نزد او رفت و گفت: «ویحک یا ثعلبه!» در حق تو سه آیه آمده که دلالت بر خلف عهد و بخل تو و نفاق تو می کند. ثعلبه برخاست و نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله به هر طوری که بفرمایی من صدقه نزد تو حاضر کنم. رسول خدا ﷺ فرمود: چون تو زکات را جزیه خواندی از تو قبول نکنم. او برخاست و فریاد کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: هر چند با تو گفتم در فقر شکلیا باش و طلب ثروت مکن قبول نکردی ناچار به این قصه مبتلا شدی. پس ثعلبه مأیوس به جای خود برگشت. چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت نزد ابوبکر آمد و درخواست کرد که صدقه او را قبول کند،

ابوبکر نپذیرفت و گفت: چون رسول خدا ﷺ نپذیرفته من نپذیرم و چون عمر به خلافت رسید او نیز نپذیرفت تا اینکه ثعلبه از دنیا رفت.<sup>(۱)</sup>

۱- اصل این حدیث طولانی با الفاظ نزدیک به این و بدون برخی از زیاداتی که مولف ذکر نموده، در منابع زیر روایت شده است: طبری، **جامع البیان** (۳۷۲-۳۷۰/۱۴)؛ بغوی، **معالم التنزیل** (۷۷/۴)؛ واحدی، **أسباب النزول** (ص: ۲۹۰-۲۹۲)؛ ابن اثیر، **أسد الغابة** (۲۸۴/۱-۲۸۵) و اشاره می‌کند که آن نیز از ابن منده و ابونعیم و ابن عبدالبر قرطبی در **الاستیعاب** (۲۱۰/۱) روایت شده است. و هیشمی در **مجمع الزوائد** آن را به طبرانی نسبت می‌دهد و می‌گوید: «در میان راویان آن علی بن یزید الهانی وجود دارد که متروک است». و سیوطی در **الدر المنثور** (۲۴۶/۴) و هیشمی در **مجمع الزوائد** (۲۱/۷) آن را به حسن بن سفیان و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابی الشیخ و عسکری در **الأمثال** و ابن مردویه و ابونعیم در **معرفة الصحابة** و ابن عساکر نسبت می‌دهد. و معان بن رفاعه سلمی لاین الحدیث می‌باشد. و علی بن زید ضعیف است. بنابراین خبر ضعیف است. ابن حجر در مورد آن می‌گوید: «و اسناد این روایت خیلی ضعیف است.»

و همچنین ذهبی در «میزان الاعتدال» و سیوطی در «اسباب النزول» و دیگران این داستان را ضعیف می‌دانند. و شیخ محمود شاکر می‌گوید: «این روایت تماماً ضعیف است - شاهدهی برای آن وجود ندارد- و در برخی از راویان آن ضعف شدید است». آلبانی در **السلسلة الضعیفة** می‌گوید: «ضعیف جداً».

و اینکه منظور از آیه ثعلبه بن حاطب باشد، صحیح نیست چراکه وی به اتفاق اهل سیرت و شرح حال نویسان یکی از اصحاب بزرگوار اهل بدر می‌باشد. و از رسول خدا ﷺ ثابت شده که فرمودند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ»: «هیچ‌یک از کسانی که در کارزار بدر و حدیبیه شرکت داشتند وارد آتش نمی‌شوند». [صحیح مسلم، و مسند أحمد و صحیح ابن حبان و سنن ترمذی و ابن ماجه] و رسول خدا از خداوند متعال حکایت می‌کند که در مورد اهل بدر فرمودند: «لَعَلَّ اللَّهُ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»: «خداوند از اهل بدر آگاه بود که در مورد آنها فرمود: هرچه می‌خواهید بکنید که من شما را بخشیدم» [متفق علیه]. ابن حجر می‌گوید: «کسی که در چنین جایگاهی باشد چگونه خداوند متعال او را به خاطر نفاق مجازات می‌کند و در مورد وی چنین آیاتی را نازل می‌کند». قرطبی در تفسیرش می‌گوید: «ثعلبه بدری انصاری و کسانی که الله و رسولش به ایمان آن‌ها گواهی دادند، چیزی ناصحیحی از آن‌ها روایت نشده است.» و ابن حزم در **المحلی** می‌گوید: «اثری که در آن روایت شده آیه در مورد ثعلبه بن حاطب نازل شده، صحیح نیست و بلکه باطل است. چراکه ثعلبه از اهل بدر است». و ثعلبه بن حاطب رضی الله عنه که در کارزار بدر شرکت داشت در جنگ احد کشته شد؛ اما در این روایت وی در زمان خلافت عثمان کشته شده است. و این بیانگر آن است که این ثعلبه، ثعلبه بن حاطب بدری نیست. از این گذشته هرگز از رسول خدا دانسته نشده که توبه توبه کننده‌ای را که از عملکرد خود پشیمان شده، نپذیرفته باشد بلکه نپذیرفتن توبه چنین شخصی، صراحتاً با امور ضروری در دین چون پذیرفته شدن توبه‌ی بنده چون توبه کند، مخالف است. بلکه رسول خدا ﷺ توبه کسانی را که کفر آن‌ها بسیار شدیدتر از این بوده پذیرفته است.

﴿الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾﴾

[التوبة: ۷۹-۸۰]

**ترجمه:** آنان که مؤمنین راغب به خیر را که به میل خود صدقات زیادتری می دهند و (نیز) کسانی را که جز به اندازه توانشان چیزی (برای انفاق) نمی یابند، عیبجویند و عیب می کنند و ایشان را مسخره و استهزاء می کنند، خدا ایشان را استهزاء کند و برای ایشان عذاب دردناک است (۷۹) چه آموزش برای ایشان بطلبی و چه آموزش نطلبی، اگر هفتاد مرتبه برای ایشان آموزش به طلبی هرگز خدا ایشان را نیامرزد، این به سبب این است که ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی کند. (۸۰)

**نکات:** یکی از گناهان بزرگ عیبجویی است آن هم عیبجویی از کسانی که به ظاهر کار خوبی

کرده اند در عوض تشکر و ترغیب و تشویق. در ذیل این آیات روایات شده که چون رسول خدا ﷺ مردم را ترغیب کرد برای تجهیز و مهیا شدن و حرکت به سوی جنگ تبوک. عبدالرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت: یا رسول الله من هشت هزار درهم داشتم نصف آنرا برای عیال گذاشته نصف آنرا آوردم. رسول خدا ﷺ فرمود: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيمَا أَعْطَيْتَ وَفِيمَا أَمْسَكَتَ»<sup>(۱)</sup>. و عمر نیز همان مقدار آورد و عاصم بن عدی انصاری هفتاد سق از خرما آورد و عثمان نیز صدقه بزرگی آورد ولی ابوعقیل که مرد فقیری بود یک صاع خرما آورد و گفت: شب گذشته اجیر شدم و باغی را از چاه آبیاری کردم. پس دو صاع خرما میم دادند. یک صاع برای عیالم نهادم و یکی را برای پروردگارم. رسول خدا ﷺ امر نمود آنرا روی صدقات گذاشتند. منافقان همه را طعن زدند؛ اغنیاء را به ریا و سمعه طعن زدند و

با توجه به آنچه پیشتر گذشت، مصداق این روایت ثعلبه بن حاطب بدری رضی الله عنه نبوده است بلکه آنها گروهی از منافقان بودند که به توصیف مذکور در آیه متصف بودند. چنانکه حافظ بن حجر ذکر می کند: «ابن وهب می گوید: ابن زید در مورد این کلام الهی می گوید: ﴿وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنِ آتَيْنَا مِن فَضْلِهِ لَتَصَّدَّقَنَّ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [التوبة: ۷۵] آنها گروهی از منافقان بودند که چون این آیات نازل شد بخل ورزیدند و با نفاق تا روزی که خداوند را ملاقات کنند مجازات شدند که نه خداوند به سوی آنها باز خواهد گشت و نه برای آنان مغفرت و آموزش و بخششی خواهد بود چنانکه ابلیس با ابا ورزیدن از توبه به این امر گرفتار آمد». [مترجم. اضافه و تصرف از مُصحح]

۱- «خداوند در آنچه بخشیدی و در آنچه باقی گذاشتی برای تو برکت دهد.»

ابوعقیل را به خود نشان دادن به رسول خدا ﷺ و گفتند: ریا کرده و خدا بی نیاز است از صاع او. پس خدا این آیات را نازل نمود<sup>(۸۱)</sup>. و از آیه ۸۰ استفاده می شود که هرکس اگر مغفرت الهی بخواهد و حاجتی داشته باشد باید حقیقتاً خود به توبه بپردازد و از کفر و فسق خود برگردد و إلا وساطت رسول ﷺ بدون توبه فایده ندارد. و دیگر اینکه معلوم می شود دعای رسول خدا ﷺ در همه جا مستجاب نمی گردد و البته حق تعالی که تابع رسول خود نیست.

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَعِذْ نُوْكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَلِيفِينَ ﴿٨٣﴾ وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨٤﴾﴾

[التوبة: ۸۱-۸۴]

**ترجمه:** بجا ماندگان از جهاد به جلوس شان برخلاف رسول خدا شادند و نخواستند که به مال و جانشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند در گرما کوچ نکنید، بگو آتش دوزخ حرارتش سخت تر است اگر بفهمند (۸۱) پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند به جزای آنچه کسب می کردند (۸۲) پس اگر خدا تو را به سوی گروهی از ایشان برگردانید و از تو اجازه برای خروج به سوی جهاد خواستند بگو هرگز و ابداً با من خارج نخواهید شد و به همراه من با دشمن قتال نخواهید کرد زیرا شما بار اول به نشستن خشنود بودید پس بنشینید با بازماندگان (۸۳) و ابداً بر یکی از ایشان که مرده است نماز مخوان و بر قبر او مایست زیرا ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و مردند در حالی که نابکار بودند. (۸۴)

**نکات:** مقصود از ﴿الْمُخَلَّفُونَ﴾: متخلفین می باشند و به اعتبار اینکه خود رسول ﷺ ایشان را رها کرده و نخواست به جهاد حاضر شوند برای اینکه اگر حاضر می شدند فتنه و فساد می کردند و لذا ایشان را مخلفون خوانده اند. جمله: ﴿فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا﴾، یکی از اخبار غیب است زیرا پس از غزوة تبوک دیگر رسول خدا ﷺ به غزوه ای نرفته و وفات او رسیده و

۱- فخر رازی، مفاتیح الغیب. و مانند آن در معالم التنزیل بغوی (۷۹/۴) و جامع البیان طبری (۳۸۳/۱۴-۳۸۸) و الدر المنثور سیوطی (۲۴۹/۴-۲۵۰) روایت شده است.

منافقین موفق نشدند که با آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جهاد شرکت کنند. جمله: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ...﴾ دلالت دارد بر نماز میت که بر جنازه کفار نباید خواند و مفهوم آن این است که بر جنازه مسلمان باید خوانده شود و جمله: ﴿وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ مفهوماً دلالت دارد که بر سر قبر مسلمان توقف و دعا اشکالی ندارد.

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۸۵﴾ وَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةَ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿۸۶﴾ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۸۷﴾ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸۸﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۸۹﴾ وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۹۰﴾ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۱﴾ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿۹۲﴾﴾

ترجمه: و اموال و اولاد منافقین تو را به عجب نیاورد همانا خدا خواسته که به وسیله آنها در دنیا عذابشان کند و درحالی که کافرند جان ایشان بدر رود (۸۵) و چون سوره‌ای نازل شود که ایمان به خدا بیاورید و با رسول او جهاد کنید ثروتمندان ایشان از تو اجازه می‌خواهند و گویند ما را واگذار با نشستگان باشیم (۸۶) خشنودند که با ماندگان (زنان، پیران و اطفال) باشند و بر دل‌هایشان مهر زده شده پس آنان نمی‌فهمند (۸۷) لیکن پیغمبر و آنان که به او ایمان آورده‌اند با اموال و جان‌هایشان جهاد کردند و آنانند که دارای خیراتند و ایشانند که خود رستگارند (۸۸) خدا برای ایشان بوستانهایی آماده کرده که از زیر آنها نهرها جاری است در آنها ماندگارند و این است کامیابی بزرگ (۸۹) و عذر آوران از اعراب آمدند برای اینکه به ایشان (برای ترک جهاد) اجازه داده شود و آنان که به خدا و رسول او دروغ گفتند نشستند (و به جهاد نرفتند). به زودی به کافران ایشان عذاب دردناکی خواهد رسید (۹۰) بر ناتوانان، بیماران و فاقدان بودجه جهاد حرج و گناهی نیست (اگر به جهاد حاضر نشوند) وقتی که

برای خدا و رسول او خیرخواه باشند، راهی (عتاب و سرزنشی) بر نیکوکاران نیست و خدا آمرزنده رحیم است (۹۱) و نیز گناهی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند برای آنکه سوارشان کنی گفתי نمی‌یابم چیزی را که شما را بر آن سوار کنم (در نتیجه) برگشتند در حالیکه چشمانشان از اشک جاری بود از غصه اینکه نیافتند چیزی را که انفاق کنند. (۹۲)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ﴾: این است که نشر اراجیف نکنند و سعی کنند در خیر مجاهدین و به خانه و مسکن مجاهدین رسیدگی کنند و به اصلاح مهمّات مجاهدین پردازند و از کارهایی مانند اینها که خیرخواهی است مضایقه نفرمایند. مقصود از جمله: ﴿أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمْ﴾ کسانند که در سفر دور و دراز تبوک مرکب نداشتند و بدون مرکب نیروی پیاده رفتن نداشتند اگرچه فقیر بودند یعنی به قدر مخارج یومیّه خود نداشتند ولی از جمله: ﴿أَلَا يَجِدُوا مَا يُفْقُونَ﴾ ظاهراً استفاده می‌شود که مورد نزول فقرایی می‌باشند که مخارج یومیّه را نیز نداشتند.

﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَعِذُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿٩٣﴾ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَاللَّهِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾ [التوبة: ۹۳-۹۴]

**ترجمه:** همانا راه (مؤاخذه در امر جهاد) بر کسانی است که از تو اجازه می‌خواهند در حالیکه توانگرند، خشنود شده‌اند که با بازماندگان باشند و خدا بر دل‌های ایشان مهر زده پس ایشان نمی‌دانند (۹۳) هنگامی که (از سفر جهاد) به سوی ایشان برگردید، برای شما عذر می‌آورند، بگو عذرخواهی نکنید که هرگز برای شما ایمان نمی‌آوریم (عذرهای شما را باور نمی‌کنیم و به شما وسختنان ایمان و اعتقاد نداریم)، به تحقیق خدا ما را از اخبار شما خبر داده و به زودی خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید، سپس برگردانیده می‌شوید به سوی دانای غیب و شهادت پس شما را به آنچه می‌کردید خبر می‌دهید. (۹۴)

**نکات:** چون اعلان جهاد شد بر تمام مسلمین واجب است حضور یابند و عازم حرکت شوند مگر کسانی که در آیات قبل استثناء شده‌اند ولی عده‌ای از کسانی که توانگر بودند و نیروی جهاد داشتند چون منافق بودند و عقیده‌ای به جهاد اسلامی نداشتند از حرکت به جهاد تخلف کردند، خداوند در مذمت ایشان این آیات را نازل فرموده و چون رسول خدا ﷺ با مجاهدین از تبوک سالم‌اً غانماً برگشتند در حالیکه منافقین باور نمی‌کردند که لشکر اسلام از جنگ رومیان سالم برگردند این بود که آمدند زبان



به عذرخواهی گشودند درحالیکه در دل عقیده نداشتند. خدا در این آیات به رسول خود فرموده به ایشان بگو عذرخواهی نکنید خدا اخبار شما را به ما رسانیده ما شما را شناختیم و به زودی در آتیه عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید. پس این خطابات متعدده: ﴿أَخْبَارِكُمْ﴾، ﴿لَكُمْ﴾ و ﴿عَمَلَكُمْ﴾ تماماً راجع به منافقین است نه به مؤمنین و نه به سایر مسلمین زمانهای پس از وفات رسول خدا ﷺ. متأسفانه عده‌ای از مردم بی‌سواد و محدثین ساده‌دل ویا مغرض آمده‌اند با قرآن بازی کرده و خطابات این آیه را راجع به تمام مسلمین گرفته و احادیثی ضد قرآن جعل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ از اعمال تمام مسلمین خبر دارد و تمام اخبار مسلمین به رسول خدا ﷺ می‌رسد و این کار را برای این کردند که همین مقام جعلی را برای امامان پس از رسول ﷺ ثابت کنند و امامی که با خبر از کارهای معمولی مردم باشد درست کنند که امام از کار مردم خبر دارد، در حالی که این آیه مربوط به این سخنان نیست بلکه مخاطب آیه منافقین بوده و خدا فرموده؛ در آتیه از عمل شما من و رسولم مطلع خواهیم شد. گویا غلاة در بازی کردن با قرآن و تفسیر و تأویل بیجا اغراض زیاد و مهارت داشته‌اند و همچنین بازی کرده‌اند با آیه: ۱۰۵ همین سوره که خواهد آمد.

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِعُرْضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَآئِرَ عَلَيْهِمْ ذَاتُ السُّوءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ ۗ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيَدْخِلُهمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩٩﴾﴾

[التوبة: ۹۵-۹۹]

**ترجمه:** به زودی وقتی به سوی ایشان برگشتید برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف‌نظر کنید و از ملامتشان اعراض نمایید، پس از ایشان روی بگردانید زیرا ایشان پلیدند و جایگاهشان دوزخ است به جزای آنچه کسب می‌کردند(۹۵) سوگند برای شما می‌خورند تا از ایشان خشنود شوید، پس اگر از ایشان خوشنود شوید محققا خدا از این قوم فاسقان خوشنود نمی‌شود(۹۶) اعراب بادیه در کفر و نفاق سخت‌ترند و سزاوارترند که حدود آنچه را خدا بر رسول خود نازل کرده ندانند و خدا دانای حکیم است(۹۷) و بعضی از اعراب

کسی است که آنچه را انفاق می‌کند غرامت می‌شمارد و برای شما انتظار پیش‌آمدهای بد دارد: پیش آمد بد بر ایشان باد و خدا شنوای داناست (۹۸) و بعضی از اعراب کسی است که به خدا و روز دیگر ایمان دارد و آنچه را انفاق می‌کند سبب تقرب نزد خدا و سبب دعا‌های رسول می‌شمارد، آگاه باش که این سبب تقریبی برای ایشان است، به زودی خدا ایشان را داخل در رحمت خود می‌کند، به راستی که خدا آمرزنده رحیم است. (۹۹)

**نکات:** اعراب و اعرابی به کسی اطلاق می‌شود که بیابان نشین و بیابان‌گرد باشد ولی عرب به کسی می‌گویند که شهرنشین است و چون به کسی عرب یا عربی بگویی شاد می‌شود ولی اگر اعرابی بگویی خشمناک می‌شود. رسول خدا ﷺ فرموده: «حب العرب من الإيمان»<sup>(۱)</sup>؛ و دوست داشتن عرب برای آن است که کلام خدا طبق زبان ایشان نازل شده و باید زبان بین‌المللی مسلمین گردد. و عرب را عرب گویند برای اینکه زبان ایشان معرب (به تشدید و فتح راء) است و به اضافه معرب (به تخفیف راء و کسر آن) است. یعنی آنچه در ضمیر انسان است به واسطه آن زبان آشکار می‌شود زیرا لسان عرب فصیح است و تمام نکاتی که متکلم در نظر دارد می‌تواند به واسطه آن زبان آشکار نماید.

۱- بخشی از حدیث طولانی است که حاکم در المستدرک (۸۷/۴) آن را روایت کرده و می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است و شیخین آن را تخریح نکرده‌اند». اما ذهبی در التلخیص بدان تعلیق زده و می‌گوید: «هیثم بن حماد متروک است». و هیثمی در مجمع الزوائد (۲۱۵/۸) آن را روایت کرده و می‌گوید: «طبرانی در الأوسط آن را روایت کرده و در میان راویان آن هیثم بن جماز وجود دارد که متروک است». می‌گویم: طبرانی این روایت را در الأوسط از انس و ابن عساکر در تاریخ دمشق از جابر روایت می‌کند. نگا: جلال الدین سیوطی، الفتح الکبیر فی ضم الزیادة إلى الجامع الصغیر، احادیث ش: (۵۷۸۳) و (۵۷۸۵) و (۵۷۷۹). و البانی آن را ضعیف می‌داند: (۲۶۸۳) و (۲۶۸۴)؛ درحالی‌که سزاوار است گفته شود این روایت موضوع است چراکه در سند آن راوی متروک وجود دارد. و بلکه با کلام الهی مخالفت دارد که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ﴾ [الحجرات: ۱۳] «و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست». و نیز با اینکه رسول خدا ﷺ در حجة الوداع فرمودند: «أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ... إِلَّا بِالتَّقْوَى»: «بدانید و آگاه باشید که عربی بر عجمی و عجمی بر عربی برتری ندارد... مگر بر مبنای تقوا». احمد در المسند از أبي نضرة (۴۱۱/۵) و هیثمی در مجمع الزوائد (۵۶۲۲) می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و راویان آن، راویان الصَّحیح هستند». و طبرانی آن را در الأوسط و بَرَّار مانند آن را از ابوسعید روایت کرده‌اند. و هیثمی در مجمع الزوائد: (۱۳۰۷۹) می‌گوید: «و راویان بَرَّار، راویان الصَّحیح می‌باشد».

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة: ۱۰۰)

**ترجمه:** و پیش آهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنان که به نیکی و نیکوکاری پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند و خدا برای ایشان بوستانهایی که نهرها از زیر آنها جاری است مهیا نموده در آن همیشه جاودانند این است کامیابی بزرگ. (۱۰۰)

**نکات:** نخستین پیشاهنگان در ایمان و هجرت و نصرت رسول خدا ﷺ کسانند که به حبشه هجرت کردند و یا به مدینه هجرت نمودند و افرادی که در بدر حاضر شدند. و مقصود از انصار مردم مدینه می‌باشند همانان که در عقبه منی با رسول خدا ﷺ پیمان بسته و او را دعوت به مدینه نمودند و همچنین کسانی که در مدینه ساکن بودند و رسول خدا ﷺ و سایر مسلمین را نصرت داده و منزل و مأوی دادند و از ایمان و نصرت مسلمین خودداری نکردند. خدای تعالی در این آیه صریحاً از ایشان تمجید کرده و به تمام ایشان وعده بهشت داده و ایشان را مشمول رضایت خود قرار داده بنابراین بر مسلمین سب و بدگویی ایشان جایز نیست. و اگر کار بدی از ایشان صادر شده باشد حسابشان با خداست و به مسلمین بعدی مربوط نیست. متأسفانه عده‌ای از افراد زمان ما که به مقررات اسلام آگاهی ندارند کارشان و ورد زبانشان در محافل و مجالسشان بدگویی از مهاجرین اولین و انصار رسول خدا ﷺ می‌باشد. بر مسلمین لازم است بیدار شوند و طبق میل استعماریان رفتار نکنند و از این کار جلوگیری کنند و بارزترین افرادی که از مهاجرین و انصارند و از سابقین اولین می‌باشند همانا خلفای اربعه بوده و می‌باشند و اگر اختلاف جزئی بین ایشان باشد (اگر چه یقیناً اختلافی نداشته‌اند) خودشان می‌دانند با خدا و حسابشان با پروردگار است، فقط وظیفه مسلمین همان است که خدا در سوره حشر آیه: ۱۰ به ایشان دستور داده که ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup>.

۱- «و آنان که پس از ایشان آمدند می‌گویند: پروردگارا ما و برادران ما را بیمارز آنان که به ایمان از ما پیشی گرفتند و در دل ما برای اهل ایمان کینه قرار مده پروردگارا محققاً توئی مهربان رحیم.» [الحشر: ۱۰].

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ<sup>ط</sup> وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْإِتِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ<sup>س</sup> سَنَّعَدِبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾ وَعَاخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَعَاخِرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ<sup>ع</sup> إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾﴾

[التوبة: ۱۰۱-۱۰۲]

**ترجمه:** و بعضی از کسانی که اطراف شما از اعراب هستند منافقند و بعضی از اهل مدینه بر نفاق خو کرده‌اند تو نمی‌دانی و ایشان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم، به زودی دو مرتبه ایشان را عذاب خواهیم کرد سپس به سوی عذاب بزرگ رهسپار خواهند شد (۱۰۱) و عده دیگری هستند که اعتراف به گناهان خود نمودند و عمل صالح را با عمل بد دیگر آمیختند، امید است خدا توبه آنان را بپذیرد به راستی که خدا آمرزنده رحیم است. (۱۰۲)

**نکات:** طوائف جهینه، اسلم، اشجع، غفار و مزینه اطراف مدینه بودند و بسیاری از ایشان اهل نفاق بودند و همچنین از ساکنین مدینه عده‌ای اهل نفاق بودند ولی رسول خدا ﷺ طبق این آیه نمی‌دانست. پس کسانی که می‌گویند رسول خدا ﷺ، همه کس را می‌شناسد و همه چیز را می‌داند باطل گفته‌اند. و عجب این است که زمان ما یک حزب و جمعیت دو میلیونی<sup>(۱)</sup> را منافق می‌خوانند در حالی که نه اسم افراد آن را می‌دانند و نه افراد آن را دیده‌اند. جایی که رسول خدا ﷺ منافقین را نمی‌شناسد چگونه اینان شناخته‌اند و ندیده منافق می‌خوانند آن هم به تقلید از مرجع بی‌خبر خود. و مقصود از جمله: ﴿سَنَّعَدِبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ﴾ این است که همانطوری که مهاجرین و فدائیان پیش‌قدم و پیش‌آهنگ اجرشان زیاد است همانطور آنان که در نفاق پیش‌قدم بودند عذابشان باید زیاد باشد که مَرَّتَيْنِ را به معنی دو مقابل بگیریم یعنی دو برابر و یا اینکه بگویم خدا ایشان را در دنیا مبتلا به مرض می‌کند و مرض او موجب کفران او می‌شود و همچنین او را رسوا می‌کند و از ایشان تکلیف می‌خواهد باید نماز بخوانند و زکات بدهند در صورتیکه ثوابی ندارند و وقت رفتن از دنیا نیز معذبند. ﴿الْمَلٰئِكَةُ يَصْرُبُونَ وُجُوهُهُمْ وَاَدْبَرُهُمْ﴾<sup>(۲)</sup> و پس از همه اینها به عذاب بزرگ آخرت رهسپار خواهند شد و باید دانست که منافقین نشانه‌هایی دارند که ایشان را از مهاجرین و انصار جدا می‌کند و علامات منافقین در همین سوره ذکر شده.

۱- به نظر می‌رسد منظور مولف سازمان سیاسی مخفی مخالف در ایران به نام «سازمان مجاهدین خلق» می‌باشد. و روشن است که توصیف آنان به نفاق، نفاق سیاسی است نه نفاق دینی.

۲- «ملائکه قبض روحشان کرده بصورت‌های ایشان و پشت‌های ایشان می‌زنند.»

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾﴾

[التوبة: ۱۰۳-۱۰۴]

**ترجمه:** بگیر از اموالشان صدقه‌ای را که به آن ایشان را پاک و پاکیزه گردانی و بر ایشان دعا کن زیرا دعای تو آرامشی برای دل ایشان است و خدا شنوای داناست (۱۰۳) آیا ندانستند که خدا خود توبه را از بندگانش می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و اینکه خدا خود توبه‌پذیر رحیم است. (۱۰۴)

**نکات:** مقصود از این صدقه مورد اختلاف است ولی ظاهر حمل بر زکات واجب نمودن است. و

جمله: ﴿خُذْ...﴾ دلالت دارد که زمامدار مسلمین باید مأمور بفرستد و زکات را دریافت کند و کلمه: ﴿مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ دلالت دارد که باید بعضی از اموال ایشان را دریافت کند و آن بعض همان است که رسول خدا ﷺ دریافت می‌کرده از عشر، یا خمس، یا نصف‌العشر و یا ربع‌العشر به اختلاف متاعها و دیگر اینکه ظهور دارد که از خود اموال باید دریافت کند نه از قیمت آنها و ﴿أَمْوَالِهِمْ﴾ دلالت دارد که مال مال خود زکات‌دهنده است نه اینکه جزء مال زکات‌گیرنده یعنی فقیر باشد و دیگر اینکه دلالت دارد زکات بر ذمه مالک است، پس اگر قدر نصاب را به تفریط تلف نمود بر ذمه او برقرار است باید عوض آن را بدهد. و دیگر اینکه دلالت دارد که مالک باید زکات مال خود را بدهد ولو اینکه خود مدیون غیر باشد. چون فعلاً مال مال او است ولو اینکه قرض کرده باشد. و دیگر اینکه دلالت دارد بر اینکه زکات در تمام اموال است زیرا ﴿أَمْوَالِهِمْ﴾ جمع مضاف و مفید عموم است و منحصر به چیزی که فقهاء گفته‌اند نیست. ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ دلالت دارد که مالک باید بالغ و عاقل باشد تا او را از آلودگی پاک کنند و گر نه طفل و یا مجنون که «تطهرهم عن الآثام» بر آنان صدق نمی‌کند و مقصود از ﴿وَتُزَكِّيهِمْ﴾ غیر از ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ می‌باشد زیرا معطوف غیر از معطوف علیه می‌باشد. ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ تطهیر ایشان است از حب مال و بخل از انفاق، ﴿وَتُزَكِّيهِمْ﴾ پاکیزه کردن مال است به نمو کردن و زیاد شدن و رفع درجات و حسنات. جمله: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ دلالت دارد که گیرنده زکات باید دعا کند مثلاً بگوید: «أَجْرَكَ اللَّهُ فِيمَا أَعْطَيْتَ وَبَارَكَ لَكَ فِيمَا أَبْقَيْتَ» و از این جمله استفاده می‌شود که صلوات فرستادن بر مؤمنین جایز است و در سوره بقره نیز فرموده: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ﴾<sup>(۱)</sup> و جمله: ﴿...وَيَأْخُذُ

۱- «آنان بر ایشان درودها و رحمت است از پروردگارش.»

﴿الصَّدَقَاتِ﴾ دلالت دارد بر اینکه گیرنده زکات و صدقات خدا می‌باشد و منتی بر فقیر و یا عامل نیست و اگر چه رسول خدا ﷺ و یا دیگری می‌گیرد چون به امر خدا و حضور اوست پس در حقیقت گیرنده خدا و دیگران مباشرند.

﴿وَقُلِ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵]

**ترجمه:** و بگو عمل کنید که عمل شما را به زودی خدا و رسول او و مؤمنین خواهند دید و به زودی بسوی دانای نهای و آشکار برگردانیده می‌شوید پس شما را به آنچه کرده‌اید خبردار می‌کند. (۱۰۵)

**نکات:** جمله: ﴿وَقُلِ أَعْمَلُوا...﴾ تا آخر؛ بهترین کلام جامع ترغیب و تخویف است بر مطیعین و عاصین که خدا تمام کردار و رفتار شما را می‌بیند و همچنین رسول او و مؤمنین. و مقصود دیدن در حال عمل نیست که کسی بگوید چگونه مؤمنین و یا رسول خدا ﷺ عمل مردم را می‌بینند. با اینکه بر رسول خدا ﷺ و مؤمنین دیدن بسیاری از اعمال مردم حرام است. پس مقصود بررسی خدا و دادن جزاء اعمال است و نسبت به رسول و مؤمنین رسیدن خبر به ایشان است چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمِلَ عَمَلًا فِي صَخْرَةٍ لَا بَابَ لَهَا وَلَا كُوَّةَ لَخَرَجَ عَمَلُهُ إِلَى التَّائِسِ كَأَنَّ مَا كَانَ»<sup>(۱)</sup>. پس اگر کسی عملی را «قربه إلى الله» انجام دهد و لو مخفی باشد خدا آن را آشکار می‌کند. و دلیل ما بر این ترجمه کلمه «سین» ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ﴾ است که برای استقبال می‌باشد. و اگر مقصود دیدن حال عمل بود دیگر «سین» نمی‌خواست و اگر کسی بگوید بنابراین که خدا بررسی می‌کند و در آینده جزاء می‌دهد دیگر اخبار به رسول و مؤمنین چه فائده دارد؟ جواب او این است که: اولاً: عمل‌کننده چون بداند رسول خدا ﷺ و مؤمنین از عمل او خبر می‌شوند و عمل او را عظمت می‌دهند شوق، فرح و رغبت او به عمل خیر بیشتر می‌گردد. ثانیاً: گویا به عمل‌کننده در این آیه اشاره شده که تو اگر اهل یقینی و خدا را مستحق اطاعت می‌دانی برای او عمل کن و اگر دارای شک و ضعف یقین

۱- «اگر کسی عملی را در صخره‌ای که هیچ منفذ و شکافی در آن نیست، انجام دهد، عمل وی به سوی مردم خارج می‌شود هرکس که باشد». این روایت را امام أحمد در مسندش (۲۸/۳) با الفاظی بسیار نزدیک به این روایت کرده است. و ارتنوط می‌گوید: اسناد آن ضعیف است. و هیشمی در مجمع الزوائد (۲۲۵/۱۰) آن را روایت کرده و آن را به احمد در مسندش و ابویعلی در مسندش نسبت داده و می‌گوید: «اسناد این دو روایت حسن است». و ابن حبان در صحیحش: ۴۹۱/۱۲، ش: (۵۶۷۸)، و حاکم در المستدرک: ۳۴۹/۴، ش: (۷۸۷۷) و می‌گوید: صحیح الإسناد؛ و ذهبی در التلخیص بر تصحیح آن موافقت کرده است.

هستی برای مدح و ثناء رسول و مؤمنین عمل کن<sup>(۱)</sup>. **ثالثاً:** چون رسول و مؤمنین از اعمال صالحه خبر شوند شهادت می دهند طبق آیه: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾<sup>(۲)</sup>. پس اگر کسی بداند روز قیامت اولین و آخرین از اعمال او مطلع می شوند بیشتر به عمل خیر می کوشد و از عمل شر اجتناب می کند. از این بیان معلوم شد که مؤمنین در حال عمل: عمل مردم را نمی بینند و همچنین رسول خدا ﷺ. پس روایات مجعوله که می گوید مقصود از مؤمنین ائمه علیهم السلام می باشد که هر کسی را در حال عمل می بینند گفتار باطل و ضد عقل و قرآن است زیرا در قرآن خدا از تجسس و اطلاع بر گناهان غیر نهی کرده ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾<sup>(۳)</sup>. و اما عقلاً ممکن نیست یک بنده در دو جا باشد و ناظر به دو عمل باشد چه برسد به مکانهای بی شمار و اگر از اعمال مردم خبر شوند افسرده خواهند شد و دارالسلام دارالغصه شود.

﴿وَعَاخِرُونَ مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

[التوبة: ۱۰۶]

**ترجمه:** و عده دیگر (از متخلفین) به امر خدا موكول شده اند یا عذابشان می کند و یا توبه ایشان را می پذیرد و خدا دانای حکیم است. (۱۰۶)

**نکات:** بدانکه متخلفین از جنگ سه دسته اند: یک دسته منافقین که بر نفاق خو کرده و با نفاق مردند. دسته دوم: آنانکه توبه کردند که در آیه: ﴿وَعَاخِرُونَ أَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ﴾<sup>(۴)</sup> ذکر شد. دسته سوم: آنانکه سرعت به توبه نکردند ولی پشیمان و بلا تکلیف بودند که این آیه در شأن ایشان نازل شد. رسول خدا ﷺ به ایشان بی اعتنایی کرد و مردم را از مجالست ایشان نهی کرد و امر فرمود که زنانشان از ایشان کناره گیری کنند پس از آن زن **هلال** نامی که بسیار پیر بود آمد اذن گرفت که برای شوهر پیرش طعام بدهد یا خیر؟ رسول خدا ﷺ آن یک نفر را اذن داد و حتی مشرکین به بعضی از این مردان پیغام دادند که بیاید به ما ملحق شوید و بعضی از این مردان آن قدر گریه کردند که چشمانشان معیوب شد و به کلی مردم با ایشان فاصله گرفتند و حضرت روی خوش به ایشان نشان نداد تا اینکه زمین بر ایشان تنگ شد و پس از پنجاه روز توبه ایشان مقبول شد. و یکی از علامات نفاق همین تخلف از جنگ بود که در مهاجرین و انصار این صفت نبود.

۱- این دو مورد از تفسیر مفاتیح الغیب فخر الدین رازی، ذیل تفسیر این آیه اقتباس شده است.

۲- «پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر امتی به گواهی و تو را بر اینان گواه آوریم.» [النساء: ۴۱].

۳- «و بس است که پروردگارت به گناهان بندگان آگاه و بیناست.» [الاسراء: ۱۷].

۴- «و عده دیگری که اعتراف به گناهان خود نمودند.» [التوبة: ۱۰۲].

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ ۚ وَآيَحْلِفُونَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّظَرُوا اللَّهَ ۚ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾ أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَنُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَنُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَنُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾﴾

[التوبة: ۱۰۷-۱۱۰]

**ترجمه:** و آنان که مسجدی ساختند برای ضرر زدن، کفر و تفرقه بین مؤمنین و کمینگاه ساختن برای آنان که پیش از این با خدا و رسول او به محاربه برخاسته بودند و البته سوگند می‌خورند که ما جز نیکی نمی‌خواستیم و خدا گواهی می‌دهد که محققاً ایشان دروغ‌گویند (۱۰۷) هرگز در آن مسجد نیست، مسلم مسجدی که از روز اول بر تقوی تأسیس شده، سزاوارتر است که در آن بایستی، در آن مردانی باشند که پاک‌شدن خود را دوست می‌دارند و خدا پاکان را دوست می‌دارد (۱۰۸) آیا آنکه بنای خود را بر پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او بنا کرده بهتر است یا آنکه بنای خود را بر کنار رود خالی شده شکست خورده مشرف بر سقوط بنا کرده که با آن ساقط شود در آتش دوزخ؟ و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند (۱۰۹) همواره بنایی که ایشان بنا کردند در دلهاشان سبب شک شده مگر اینکه دلهاشان پاره‌پاره شود و خدا دانای حکیم است. (۱۱۰)

**نکات:** مسجد برای جمع‌شدن مردم برای عبادت است، بنابراین محلی که مسجدی ساخته شده اگر مسجد دیگری بسازند موجب تفرقه بین مسلمین خواهد شد. خصوصاً در شهری که رسول خدا ﷺ باشد که باید تمام مسلمین در مسجد رسول و محضر او ﷺ جمع شوند. در زمان رسول خدا ﷺ منافقین بسیار اخلاص می‌کردند از آن جمله دوازده نفر به بهانه اینکه خانه ما به مسجد الرسول دور است و شب تاریک است و یا بعضی از شبها باران است خواستند مسجدی بسازند و آنجا را برای خود پایگاه نفاق و تفرقه قرار دهند از آنجمله ابوعامر راهب که خود را از راهبان کرده و خود را نصرانی دانشجو می‌دانست با رسول خدا ﷺ عداوت داشت چون باعث بر سلب ریاست او بود و می‌گفت هرکس با محمد جنگ کند من یاور او می‌باشم و تا روز جنگ حنین با رسول خدا ﷺ مقاتله کرد و چون طائفه هوازن و ثقیف شکست خوردند او به سوی شام فرار کرد و به منافقین مدینه پیغام داد که شما هر قدر می‌توانید قوا و اسلحه تهیه کنید و برای من مسجدی بسازید که من می‌روم نزد قیصر و با



لشکری از نزد او به جانب شما می‌آیم تا محمد را از مدینه خارج سازیم. منافقین مسجدی ساختند و به رسول خدا ﷺ پیشنهاد کردند که بیاید برای افتتاح آن نمازی بخواند. رسول خدا ﷺ عازم حرکت به تبوک بود و فرمود: در مراجعت. و چون به مدینه مراجعت کرد و خواست در آن مسجد برود خطاب رسید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾<sup>(۱)</sup>. و خدا آن مسجد را به چهار صفت معرفی کرده:

**اول:** ضرار که باعث ضرر زدن به مسلمین است. **دوم:** کفر که موجب تقویت کفر است. **سوم:** ﴿تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ که تفرقه در بین مسلمانان می‌اندازد. **چهارم:** ﴿إِرْصَادًا...﴾ که کمینگاهی و سنگری خواهد شد برای دشمنان. اتفاقاً در زمان ما اکثر مساجد موجب تفرقه، ترویج کفر، شرک و نشر مطالب ضد قرآنی است و سنگری شده برای منافقین مانند خانقاه‌ها که غیر خدا را می‌خوانند. و آن را دکانی برای حزبی قرار داده‌اند.

مقصود از: ﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ مسجد قبا و یا مسجد رسول خدا ﷺ در مدینه است و ممکن است هر دو باشد و خوبی آن مسجد را به دو چیز بیان کرده:

**اول:** اینکه بنای آن به تقوی و برای ترس از خدا و رضای او و از مال حلال بنا شده. **دوم:** به واسطه بودن مردانی در آن که طالب طهارت بدنی و روحی می‌باشند که محبوب خدایند. و یکی از نشانه‌های منافقین ساختن مسجد ضرار بود که مهاجرین و انصار از این عمل بری بودند.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾ التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ الْحَمِيدُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَالْمَعْرُوفِ وَاللَّاتَّائِبِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾

**ترجمه:** محققاً خدا از مؤمنین جانهای ایشان و مالهای ایشان را خریده در مقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد. ایشان در راه خدا کارزار می‌کنند پس می‌کشند و کشته می‌شوند. این وعده راستی است که خدا بر عهده گرفته در تورات، انجیل و قرآن و کیست نسبت به عهد خود با وفاتر از خدا. پس شاد باشید به داد و ستدی که آنرا انجام داده‌اید و این است همان کامیابی بزرگ (۱۱۱) (آنان، همان مؤمنان)

توبه‌کننده بندگی‌کن حمد‌کننده روزه‌گیر رکوع‌کن سجده‌کننده آمر به معروف و نهی‌کننده از منکر و نگهدارنده حدود خدا هستند و بشارت بده چنین مؤمنین را. (۱۱۲)

**نکات:** جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى...﴾ دلالت دارد که جهاد معامله با خداست و این معامله را حق تعالی در کتب آسمانی ثبت نموده، مشتری؛ خدا و فروشنده؛ مؤمن و دلال؛ رسول خدا ﷺ، متاع؛ جان و مال، ثمن؛ بهشت عنبر سرشت. جمله: ﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ دلالت دارد که در جهاد، مؤمنین گاهی غالب و گاهی مغلوبند و اگر غالب شدند مغرور نشوند و اگر مغلوب شدند مأیوس نگردند و اوصاف ﴿الَّذِينَ يَبُؤُونَ الْعَهْدَ...﴾ دلالت دارد که اسلام کسانی را اهل جهاد می‌داند که دارای صفات و کمالات مذکوره در آیه باشند و مانند دولتهای کفر نیست که هرکس بی‌رحم‌تر و بی‌ایمان‌تر باشد اعزاز به میدان جنگ نمایند. زیرا جهاد اسلامی برای امر به معروف و نهی از منکر و ایجاد عدالت و ایمان در جامعه است و مقصود کشورگیری و استعمار نیست. مقصود از ﴿السَّيِّئُونَ﴾ چنانکه ذکر شد روزه‌داران می‌باشد طبق لغتی. و می‌توان گفت: از ماده سیاحت است یعنی کسانی که برای طلب علم، جهاد و نظر در مخلوقات الهی در زمین مسافرت می‌کنند.

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۳﴾ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿۱۱۴﴾ وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾﴾

[التوبة: ۱۱۳-۱۱۵]

**ترجمه:** برای این پیامبر و مؤمنین روا نیست (و اجازه ندارند) که طلب آمرزش کنند برای مشرکین و اگر چه نزدیکانشان باشند پس از آنکه برایشان آشکار شد که آنان اهل آتشند (۱۱۳) و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش نبود مگر به خاطر وعده‌ای که به او وعده داده بود پس چون برای او روشن شد که او دشمن خداست از او بیزارى جست. به درستی که ابراهیم دلسوز و بردبار بود (۱۱۴) و خدا چنین نبوده که گروهی را پس از آنکه آنان را راهنمایی نموده گمراه کند تا اینکه بیان کند برای ایشان آنچه را اجتناب کنند، همانا خدا به هر چیزی داناست. (۱۱۵)

**نکات:** جمله: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ نباید برای مشرکین طلب آمرزش کند زیرا وعد و وعید حق تعالی به درخواست هیچکس حتی به درخواست پیامبران ﷺ تغییر نمی‌کند

و حق تعالی از قول خود تخلف نمی‌کند. بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از مشرکین در این آیه والدین و اعمام رسول هستند. ولی باید گفت: **اولاً: مشرکین عام و مطلق است و ثانیاً:** از کجا محقق شده که والدین و با اعمام رسول مشرک بوده‌اند. اصلاً ذکر والدین رسول سزاوار نیست. چنین مفسران طالب غوغا و ایجاد عداوت و تجدید نفاق میان مسلمین شده‌اند. جمله: ﴿حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾ دلالت دارد بر اینکه خدا پس از بیان عقاب می‌کند و مواخذه می‌فرماید و چیزی از محرمات را که بیان نکرده، ترک آنرا نخواسته، مگر اینکه از مستقلات عقلیه و از واضحات عقول باشد و همچنین است عقاید.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى التَّيِّبِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَصَافَتْ عَلَيْهِمُ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾﴾

[التوبة: ۱۱۶-۱۱۸]

**ترجمه:** به راستی که خدای تعالی به او اختصاص دارد مُلک آسمانها و زمین، زنده می‌کند و می‌میراند و پس از خدا برای شما نه سرپرستی هست و نه یاور (۱۱۶) به یقین خدا پذیرفت توبه این پیغمبر و این مهاجرین و انصار را که پیروی او کردند در ساعت سختی پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان بگردد. سپس توبه ایشان را پذیرفت زیرا او به ایشان مهربان و رحیم است (۱۱۷) و پذیرفت توبه سه نفری که (بی جهت از جهاد) بازماندند تا آنکه زمین با آن وسعتی که داشت بر ایشان تنگ شد و جانشان بر ایشان تنگ آمد و دانستند که پناهی از خدا نیست مگر پناه بردن به سوی خودش، سپس توبه ایشان را پذیرفت تا توبه کنند به یقین خدا توبه‌پذیر و رحیم است. (۱۱۸)

**نکات:** جمله: ﴿تَابَ اللَّهُ...﴾ دلالت دارد که خدا توبه رسول خود را در ساعت عسرت پذیرفت.

در اینجا اشکال شده که رسول خدا ﷺ چه گناهی داشت که خدا بیامرزد؟ جواب این است که خدا فرموده گناه مهاجرین و انصار را نیز بخشید و توبه ایشان را پذیرفت، با اینکه مهاجرین و انصار گناهی نداشتند جز عده‌ای از ایشان که دلشان تنگ شد و حوصله‌شان سر آمد و از رفتن به جهاد پشیمان شده و خواستند برگردند، اما همه که گناهی نداشتند، ممکن است رسول خدا ﷺ و تمام مهاجرین و انصار که در جنگ تبوک حاضر شده بودند و به سختی افتادند هر یک مقداری بی‌صبری کرده باشند. و سختی

جنگ تبوک از جهاتی بود: از جهت دوری راه خصوصا برای پیادگان. و از جهت بی‌آبی. و از جهت تمام‌شدن آذوقه؛ کار به جایی رسیده شد که یک عدد خرما را ده نفر می‌مکید برای آنکه جانشان تلف نشود و دیگر از جهت گرمی هوا.

و مقصود از سه نفر که از رفتن به تبوک سستی کردند و بعد پشیمان شدند «کعب بن مالک» و «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه» می‌باشد که مدینه بر ایشان تنگ شد و به کوهستانها رفتند و کسانی که برای ایشان طعام می‌بردند با ایشان سخن نمی‌گفتند، پس خودشان به یکدیگر گفتند. حال که مردم با ما سخن نمی‌گویند بیایید ما هم از یکدیگر جدا شویم و با یکدیگر سخن نگوئیم تا خدا توبه ما را بپذیرد و تا پنجاه روز ماندند تا آیه توبه ایشان نازل شد. و طعام اکثر مجاهدین تبوک چیزی نبود جز آرد جو سبوس‌دار و خرمای کرم و روغن گاو متغیر شده و لذا ایشان را جیش العسرة گفتند و با وجود کمی مرکب گاهی شتری را می‌کشتند و از تشنگی به رطوبت احشا و شکم او دهان را تر می‌کردند. یکی از مجاهدین بنام ابوخیثمه از همراهی رسول خدا ﷺ تخلف کرد تا ده روز گذشت تا روزی وارد شد بر دوزن خود که هر یک سایبانی تهیه کرده بودند با طعام و آب سرد. پس برخاست و گفت: سبحان الله! رسول خدا ﷺ که خدا گناه او را آمرزیده در سرما و گرما اسلحه بردوش باشد و ابوخیثمه در سایه سرد و طعام مهیا و دوزن نیکو! این از انصاف نیست. سپس گفت: واللہ با شما زنان سخن نگویم و داخل سایه‌بان نشوم تا ملحق به رسول خدا ﷺ شوم. پس سوار بر شتر آب‌کش خود شد و زاد و توشه‌ای برداشت و به سرعت حرکت کرد و هرچه زن‌ها با او سخن گفتند جواب نداد، پس سیر کرد تا وارد به تبوک شد. مردم گفتند: سواری از دور می‌آید. رسول خدا ﷺ فرمود: باید ابوخیثمه باشد، پس وارد شد و سلام بر رسول خدا ﷺ کرد و قصه خود را بیان کرد. رسول خدا ﷺ در حق او دعا کرد. (۱) و همچنین است حال ابوذر که عقب ماند و تشنه شد و در بین راه آبی میان گودالی پیدا کرد ولی ننوشید و گفت این آب را برای رسول خدا ﷺ ببرم که تشنه نماند.

[التوبة: ۱۱۹]

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین از خدا بترسید و با راستگویان باشید. (۱۱۹)

**نکات:** در این آیه امر شده که هر مؤمنی با راستگویان باشد یعنی موافق و مصاحب ایشان باشد. عده‌ای از شیعه گفته‌اند که مقصود از صدقین ۱۲ نفر امام اثنی عشریه می‌باشد! ولی تخصیص به دوازده نفر دلیلی ندارد. زیرا خدا در سوره بقره آیه ۱۷۷ فرموده:

۱- ابن هشام، السیرة النبویة (۴/۱۳۳-۱۳۴) و بیهقی، دلائل النبوة (۵/۲۲۲-۲۲۳)

﴿مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا...﴾<sup>(۱)</sup>.

و این آیه عام است و شامل می شود هرکس را که دارای صفات مذکوره در آیه باشد. و در سوره حجرات آیه ۱۵ فرموده:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

و در سوره حشر آیه ۸ فقرای مهاجرین را که یاری خدا و رسول کرده اند فرموده: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾<sup>(۳)</sup> پس صادقین منحصر به دوازده نفر نمی باشد و ضمناً آیه دلالت بر عظمت و کمال صدق صادقین دارد.

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْعَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّؤْنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۴)</sup> وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>(۵)</sup>

[التوبة: ۱۲۰-۱۲۱]

**ترجمه:** و برای اهل مدینه و کسانی که اطراف ایشانند از بادیه نشینان، جایز نیست که از رسول خدا ﷺ تخلف کنند و به واسطه جان خود از حفظ جان او دریغ نمایند، این حکم به سبب این

۱- «هرکه ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران آورد؛ و مال را به دوستی او به خویشان و یتیمان و مساکین و براه ماندگان و سؤال کنندگان و در آزادی بندگان بدهد، نماز را بپا دارد و زکات را بدهد و چون پیمان ببندد به عهد و پیمان خود وفا کند و در سختی ها و فقر و مرض و هنگام جهاد صابر باشند، ایشانند راستگویان.»

۲- «همانا مؤمنین آنانند که به خدا و رسول او ایمان بیاورند سپس شک نمایند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کنند آنان فقط راستگویانند.»

۳- «آنان فقط راستگویند.»

است که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به ایشان نمی‌رسد و قدمی به محلی که کفار را به غضب بیاورد نمی‌گذارند و چیزی از دشمن تصرف نمی‌کنند مگر اینکه به سبب آن عمل صالحی برایشان نوشته شود، به درستی که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند (۱۲۰) و چیز کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و راهی را نمی‌پیمایند مگر اینکه به حسابشان نوشته شود، برای اینکه خدا ایشان را به نیکوتر از آنچه عمل می‌کردند جزا دهد. (۱۲۱)

**نکات:** جمله: ﴿وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ﴾ دلالت دارد که مسلمین باید به پیامبر بیش از جان خود علاقمند و فداکار باشند چنانکه در سوره احزاب آیه ۶ فرموده: ﴿الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ و باید در راه دین از مال و جان مضایقه نکنند. و جمله: ﴿لَا يُصِيبُهُمْ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که برای هر رنج و زحمتی و هر قدم و خرجی اجر بسیاری است چه قتال واقع بشود و چه نشود. و جمله: ﴿وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا﴾ دلالت دارد که مجاهدین در هنگام جهاد باید تا می‌توانند پیش‌روی کنند و از زمین و آبادی کفار تصرف کنند. به هر حال استفاده می‌شود که مقدمات جهاد نیز دارای اجر مستقلی است.

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿۱۲۲﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۱۲۳﴾﴾

[التوبة: ۱۲۲-۱۲۳]

**ترجمه:** و مؤمنین را توانایی نبوده که همگی (در راه جهاد و طلب علم) کوچ کنند پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای کوچ نکردند تا فقه در دین بیاموزند (خواهان فهم در دین باشند) و تا قوم خود را وقتی که به سوی ایشان برگشتند بترسانند شاید ایشان حذر نمایند (۱۲۲) ای مؤمنین با کسانی که از کفار به شما نزدیکند کارزار کنید و باید در شما شدتی بیابند و بدانید که محققاً خدا با متقین است. (۱۲۳)

**نکات:** ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ﴾ دلالت دارد که باید برای جهاد و طلب علم دین عده‌ای از مسلمین همواره مشغول باشند و آداب جهاد و فقه دین را بیاموزند و سپس به دیگران بیاموزند. و فقه به معنای فهم است و تفقه در دین یعنی تفهم و تعمق در کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ. بعضی از مجتهدین این آیه را دلیل بر وجوب تقلید آورده‌اند در صورتی که این آیه دلیل و تأکید بر وجوب تفقه و تعلّم است و هیچ دلالتی بر تقلید ندارد. یعنی همیشه باید گروهی دانش در دین بیاموزند و به دیگران تعلیم دهند و همواره مردم معلّم و متعلّم باشند. بعضی از مردم گمراه نیز می‌گویند چنانکه در کارها و در هر صنعتی باید

رجوع به متخصص نمود در دین نیز باید رجوع به مجتهد شود که او متخصص در دین است. جواب این است که اولاً: ایشان متخصص در دین نیستند خصوصاً در اسلام و لذا اصول و فروع اسلام را کم و زیاد کرده‌اند و تغییر داده‌اند و به اضافه بر ضد یکدیگر فتوی می‌دهند. ثانیاً: متخصص در هر کار و صنعتی باید جواز و تصدیق از دانشکده مناسب آن داشته باشد ولی ایشان از طرف خدا جواز فتوی که ندارند هیچ بلکه از طرف خدا مورد نهی نیز می‌باشند و خدا چنین اذنی به خصوص ایشان نداده بلکه عموم مسلمین در فهمیدن امور دین مسؤولند و باید تفقه کافی و وافی در حد توانائی در کتاب و سنت نمایند و رسوخ در علم پیدا کنند. ثالثاً: در مسائل صنعتی و طبی آثار تخصصی متخصصین را می‌توان فهمید که فلان متخصص راست می‌گوید یا خیر مثلاً طبیبی دارو و آمپول می‌دهد، اگر بیمار بهبود یافت تخصص او در دنیا معلوم می‌شود و اما اگر بیمار بدتر شود عدم تخصص او ظاهر می‌شود. ولی آثار تخصص و علمی مدعیان تخصص در دین را چگونه در دنیا می‌توان درک کرد؟ دین را باید تحقیق نمود که از امور معنوی است و نتیجه و آثار آن در آخرت معلوم شود. رابعاً: در واجبات کفای رجوع به متخصص می‌شود نه در واجبات عینی و علم دین از واجبات عینی است. خامساً: رسول خدا ﷺ فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»<sup>(۱)</sup> و فرمود التقلید فريضة! برای توضیح بیشتر به فصل ۲۳ مقدمه رجوع فرمایید. جمله: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ...﴾ دلالت دارد که مسلمین باید ابتدا کنند به جهاد با کفاری که به ایشان نزدیک می‌باشند سپس به دورتر بپردازند «الأقرب فالأقرب» مگر اینکه با کفار نزدیک معاهده‌ای بسته باشند.

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هِدْيَةً هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾﴾

[التوبة: ۱۲۴-۱۲۷]

۱- «فراگیری علم بر هر مسلمانی فرض است.» ابن ماجه در السنن: ۸۱/۱، ش: (۲۲۴). بوسیری می‌گوید: إسناده این روایت ضعیف است. و بسیاری از محدثین آن را روایت کرده‌اند مانند بیهقی در شعب الإیمان: ۲/۲۵۳، ش: (۱۶۶۳)؛ و می‌گوید: این حدیث مشهور و إسناده آن ضعیف است؛ و از طرق مختلف روایت شده که همگی ضعیف هستند.

**ترجمه:** و چون سوره‌ای نازل شود بعضی از ایشان می‌گویند: این سوره کدامتان را ایمانی افزود پس اما آنانکه ایمان آورده‌اند بر ایمانشان بیفزود و آنان شادمانند (۱۲۴) و اما آنانکه در دلشان مرض است ناپاکی بر ناپاکی ایشان افزود و بمیرند در حالی که کافرند (۱۲۵) آیا نمی‌بینند که ایشان در هر سالی یکبار و یا دوبار آزموده می‌شوند سپس توبه نمی‌کنند و نه ایشان متذکر می‌گردند (۱۲۶) و چون سوره‌ای نازل شود بعضی به بعض دیگر نظر کند و گوید آیا کسی شما را می‌بیند سپس بر می‌گردند، خدا دلشان را برگرداند برای اینکه ایشان قومی هستند نفهم. (۱۲۷)

**نکات:** آیات و سُور قرآن را هر مؤمنی که بخواند و بفهمد در حقیقت چیزی به ایمانش افزوده شده چون علم و ایمان انسان به برکت آیات قرآن باید کامل گردد این فزونی و تکامل برای اهل ایمان است چنانکه در آیات فوق صریحاً بیان شده و اما منافقین و کسانی که به قرآن و اسلام علاقه ندارند از شنیدن آیات قرآن پلیدی ایشان زیادت‌تر می‌گردد زیرا به واسطه بی‌اعتنایی به کلام خدا توفیق هدایت از ایشان سلب می‌شود و به گمراهی خودشان واگذار شوند و مؤاخذه ایشان زیادت‌تر گردد چنانکه منافقین زمان رسول ﷺ هر وقت سوره‌ای نازل می‌شد به یکدیگر نگاه می‌کردند و به طور بی‌اعتنایی بر می‌خواستند و می‌رفتند.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾﴾

[التوبة: ۱۲۸-۱۲۹]

**ترجمه:** مسلم و محقق آن است که برای شما از خود شما رسولی آمد که بر او سخت است آنچه شما را به رنج افکند، حریص است بر (ایمان) شما، به مؤمنین مهربان و رحیم است (۱۲۸) پس اگر اعراض کردند بگو خدا مرا کافی است، نیست مقصدی جز او، بر او توکل کرده‌ام و اوست پروردگار عرش بزرگ. (۱۲۹)

**نکات:** کلمه: ﴿مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ دلالت دارد که محمد ﷺ از خود مردم و از جنس ایشان است و خدا این موضوع را مکرر تذکر داده تا بدانند که پیغمبری که میان خودشان بزرگ شده و بزرگ و کوچک او را دیده‌اند و راستی و درستی و امانت او را مشاهده کرده‌اند و نقص و دروغی ندیده‌اند بهتر قدر او را بدانند خصوصاً که این رسول رنج و عذاب مردم را خوش ندارد و خیرخواه ایشان است و به ایمان ایشان حریص و به خودشان مهربان است. رأفت زیادت‌تر از رحمت است. باید گفت: به مؤمنین رأفت و رحمت دارد و به عاصین رحمت. و همچنین از ﴿مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ استفاده می‌شود که در حق رسول ﷺ نباید



غلو نمود چنانکه از حضرت امیر عليه السلام روایت شده که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا لَهُ: مَرْحَبًا بِسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَضْبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ ﷺ لَا تَقُولُوا هَكَذَا وَلَكِنْ قُولُوا مَرْحَبًا بِبَنِيِنَا وَرَسُولِ رَبِّنَا قُولُوا السَّدَادَ مِنَ الْقَوْلِ وَلَا تَعْلُوا فِي الْقَوْلِ فَمَتَمُّوا»<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «روزی رسول اکرم ﷺ بر جمعی از اصحاب خود وارد شد، آنان به خاطر حسن احترام حضرت را سید و مولای خود خواندند، رسول خدا ﷺ سخت غضبناک شد، سپس فرمود: این طور سخن نگویید و مرا سید و مولا نخوانید بلکه بگویید پیغمبر و رسول خدای ما، سخن به راستی و حقیقت بگویید و در گفتارتان غلو نکنید که گرفتار ضلالت و گمراهی خواهید شد.»

جمله: ﴿حَسْبِيَ اللَّهُ﴾ دلالت دارد که تکیه‌گاه رسول ﷺ به خدا بوده نه به مردم، به همان خدایی که پروردگار عرش بزرگ است. جایی که خدا عرش بزرگ را نگه می‌دارد رسول خود را به طریق اولی نگه می‌دارد. و مقصود از عرش سلطنت بر تمام جهان است.<sup>(۲)</sup>

۱- محمد بن محمد بن أشعث، الجعفریات (همچنین به او الأشعثیات گفته می‌شود)، ص: ۱۸۴.

۲- عرش در لغت بیش از یک معنا دارد. از جمله: تخت پادشاه یا صندلی بزرگ، سقف خانه، جزئی از چیزی، مالکیت و ... در مورد عرش خداوند رحمن، معنای مورد نظر از میان این معانی، تخت پادشاه می‌باشد. چراکه نصوص قرآنی و احادیث نبوی بیانگر این معنا و نه معانی دیگر می‌باشد. و عرش خداوند رحمن شبیه هیچ‌یک از تخت‌های مخلوقات نیست و جز کسی که آنرا خلق کرده است وسعت و عظمت و کُنه و ماهیت آنرا نمی‌داند. و در مورد آن تنها به چیزی قائل هستیم که در قرآن کریم و احادیث صحیح رسول خدا ﷺ وارد شده است و از حد و حدود آنچه در این مورد در نصوص وارد شده تجاوز نمی‌کنیم. خالق متعال و ویژگی‌های زیادی را برای عرش بزرگ و بلند مرتبه‌اش قرار داده که آنرا از مخلوقات دیگر متمایز نموده است. و این از آن جهت است که عرش از جایگاه والایی نزد خداوند متعال برخوردار است. عرش خداوند رحمن در بیست و یک جای قرآن ذکر شده است. و ذکر آن به این تعداد بیانگر مکان و منزلت والای عرش نزد خداوند متعال می‌باشد. این نصوص بیانگر موارد ذیل می‌باشد:

۱- عرش موجودی مجازی یا تخیلی نیست بلکه در حقیقت مخلوقی است از مخلوقات خداوند متعال که آنرا خلق نموده و ایجاد کرده است و همانند تخت‌های مخلوقات نیست بلکه تختی است شایسته و سزاوار خداوند متعال؛

۲- آفرینش عرش پیش از آسمان‌ها و زمین بوده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ [هود: ۷] «و او کسی هست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود.»

۳- عرش بالای آسمان‌ها و زمین است و از آن‌ها بالاتر است و همانند سقف برای آن‌ها می‌باشد. بلکه سقف بهشت می‌باشد چنانکه در حدیث آمده است: «فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَمِنْهُ تَفَجَّرَ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» [صحیح بخاری] «پس هرگاه چیزی از خدا خواستید، بهشت فردوس را

طلب کنید. زیرا که آن، بهترین و بالاترین، بهشت است. عرش خدا بر روی آن قرار دارد و نهرهای بهشت از آن سرچشمه می‌گیرند».

۴- استوای خداوند متعال بر عرش: استوا خداوند متعال بر عرش چنان است که شایسته و سزاوار او تعالی می‌باشد بدون اینکه به تشبیه و کیفیت برای آن قائل باشیم. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت». و چنانکه در پنج جای دیگر می‌فرماید: ﴿ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴] [الأعراف: ۵۴، یونس: ۳، الرعد: ۲، الفرقان: ۵۹، السجدة: ۴، الحديد: ۴] «سپس بر عرش مستقر شد».

۵- عرش بالاترین و والاترین و بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین و وسیع‌ترین مخلوقات است. عظمت و بزرگی آن را جز خداوند متعال نمی‌داند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [التوبة: ۱۲۹] «او پروردگار عرش عظیم است». خداوند متعال در این آیه و آیات دیگر وسعت عرش را در میان مخلوقات بزرگ و عظیم توصیف می‌کند.

البته صفات و ویژگی‌هایی دیگری نیز برای عرش خداوند متعال در قرآن کریم و سنت صحیح نبوی وارد شده است. کوتاه سخن اینکه عرش مخلوق بزرگی از مخلوقات حقیقی خداوند متعال است و مجاز نیست چنانکه مولف رحمته به مجازی بودن آن اشاره دارد.

اما تفسیر آیه چنان است که ابن کثیر رحمته می‌گوید: «یعنی خداوند متعال مالک و خالق هر چیزی است چراکه او پروردگار عرش عظیم است که سقف مخلوقات و تمام آفریدگان در آسمان‌ها و زمین است. و آنچه ما تحت عرش است در احاطه قدرت الله متعال می‌باشد.» تفسیر ابن کثیر (۲/۴۰۴) [مُصحح].

## سورة یونس (مکیه وهي مائة وتسع آیات)

### سورة یونس مکی و دارای ۱۰۹ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ قَالَ الْكٰفِرُونَ إِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ ذٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾﴾

[یونس: ۱-۳]

**ترجمه:** به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. راء. این است آیات کتاب حکیم (۱) آیا برای مردم تعجب است که به سوی مردی از ایشان وحی کردیم که مردم را بترسان و به آنان که ایمان آورده اند مژده بده که برای ایشان است قدم راستی نزد پروردگارشان، کافران گفتند: به راستی که این مرد ساحری است آشکار (۲) به راستی پروردگارتان خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر تخت هستی نافذ شد (۱) امر هستی را تدبیر می نماید، نیست شفيعی جز پس از اذن او. این است خدا پروردگارتان پس او را عبادت کنید آیا متذکر نمی شوید. (۳)

**نکات:** مردم مکه تعجب می کردند که مردی از هر جهت مانند خودشان است به اضافه یتیم، فقیر و بی سواد هم بوده و مزیتی بر ایشان نداشته چگونه پیغمبر شده و لذا قبول نمی کردند مانند زمان ما که می گویند اگر پیغمبر علم غیب نداشت و خلقتش از نور نباشد و از جلو و عقب نبیند و چنین و چنان نباشد ما رسالت او را قبول نداریم! معلوم می شود زمان ما بدتر از زمان جاهلیت شده و تکبر به مردم

۱- بلکه صحیح آن است که آیه کریمه فوق اینگونه ترجمه شود: «سپس بر عرش استوا کرد». یعنی: سپس بر عرش قرار گرفت. راجع به صفت استوای بلاکیف خداوند متعال بر عرش خویش - همانگونه که سزاوار او تعالی است -، نکا: تعلیق

اجازه نمی‌دهد که مطیع رسولی که از هر جهت مانند خودشان است بشوند. اما خدا جواب داده که ما همین مرد را که مانند خودتان است رسول قرار داده‌ایم و هرکس تکبر را کنار گذارد و به او ایمان آورد قدمی در راه راست برداشته و به راستی جلو رفته. و مقصود از ﴿الْعَرْشِ﴾ مرکز امر و نهی الهی در جهان خلقت است که حق تعالی بر آن نافذ و مستولی است<sup>(۱)</sup>. جمله: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ﴾ دلالت دارد که هیچ شفیع و شفاعتی نیست جز پس از تعیین و اجازه او. برای توضیح درباره شفاعت رجوع شود به نکات در ذیل آیه ۲۵۴ سوره بقره.

﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِتَّهَ وَيَبْدُوُ الْخَلْقِ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ [یونس: ۴]

**ترجمه:** بازگشت همه شما به سوی اوست وعده خدا حق است، به راستی او آفرینش را آغاز می‌کند سپس آنرا بازمی‌گرداند تا آنان را که ایمان آورده و عمل صالح کردند به عدالت جزا دهد و آنان که کافرند برای ایشان است شرابی از آب جوشان و عذاب دردناک به سبب اینکه به کفر خود برقرار بودند. (۴)

**نکات:** چون خدا حکیم است کار بیهوده نمی‌کند و از خلقت جهان هدفی دارد، آن هدف را در این آیه تعیین کرده که او ابتداء خلق را از نیستی آورده و سپس اعاده می‌دهد به قیامت، برای اینکه هر فردی را به عدالت جزا بدهد. پس هدف خلقت آوردن قیامت است.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [يونس: ۵-۸]

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ [يونس: ۸-۵]

**ترجمه:** او آن خدایی است که خورشید را ضیاء و ماه را نور قرار داد و برای آن منازل به اندازه معین کرد تا عدد و شماره سالها و حساب را بدانید، خدا آنرا جز به حق نیافرید، ما آیات را فصل فصل بیان می‌کنیم برای گروهی که می‌دانند (۵) به درستی که در آمد و رفت و کم و زیاد

۱- بیان معنای عرش در تعلیق مصحح بر تفسیر آیات آخر سوره توبه گذشت.

شدن شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده آیاتی است برای گروهی که پرهیزکاری کنند (۶) به راستی آنان که به ملاقات ما امید ندارند و به زندگی دنیا خوشنودند و به آن اطمینان یافته‌اند و آنان که از آیات ما غافلند (۷) آنان مأوایشان آتش دوزخ است به سبب آنچه کسب می‌کردند. (۸)

**نکات:** خورشید ضیاء است، یعنی نوربخش است و تابش دارد ولی ماه نور است یعنی روشنی خورشید ذاتی و روشنی ماه عرضی است و جمله: ﴿وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ﴾، دلالت دارد بر تدبیر و علم و حکمت موجد آن، زیرا ترتیب گردش قمر و سیر آن به طور منظم و همچنین کمی و زیادی نور سطح آن به طور دقیق، دلیل بر علم و حکمت مدبر آن است. و منظور از ﴿وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ﴾، دلالت گردش انتقالی یکنواخت «ولا یتغیر ومحیر العقول» میلیونها سالی ماه به دور زمین و همچنین گردش دیگر آن به تبعیت از زمین و توأم با زمین به دور خورشید است. ماه در تقابل با خورشید همواره وضع ثابت و لا یتغیری دارد، یعنی نیمی از آن همیشه رو به خورشید و در نتیجه انعکاس نور خورشید روشن است. و نیم دیگر آن همیشه پشت به خورشید و تاریک است. چون ماه برخلاف زمین گردش وضعی ندارد. و لذا کم و زیاد شدن نور سطح ماه در نظر مردم (دیده و رشدن تمام یا قسمت‌هایی از نیمه روشن ماه بدر تا هلال) در تقابل با زمین است نه خورشید، تا آنجا که در آخرین شبهای سیر ماهانه، تمامی نیمه تاریک آن رو به زمین قرار می‌گیرد و دیده نمی‌شود، تا وقتی که در شروع ماه جدید هلالی از آن نمودار می‌شود و این گردش ماهانه بدون ذره‌ای تخلف و انحراف تا هر زمان که خدا خواسته باشد ادامه خواهد داشت. و جمله: ﴿لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ﴾ دلالت دارد که حق تعالی ماه قمری را از اول تشکیل منظومه شمسی برای حساب شب، روز، غیره و شماره سالها قرار داده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٩﴾ دَعَوْنُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَحَمِّيتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَعَاخِرُ دَعْوَانَهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾﴾

[یونس: ۹-۱۰]

**ترجمه:** به راستی آنان که ایمان آورده و عملهای شایسته را انجام دادند پروردگارشان به برکت ایمانشان هدایتشان می‌کند، جاری می‌شود از زیر کاخهای ایشان نهرها درباغهای پر نعمت (۹) دعایشان در آن باغها (چنین است): سبحانک اللهم (= خدایا تو منزهی) و تحیت ایشان (بر یکدیگر) در آن باغها سلام است و پایان دعای ایشان این است که الحمدلله رب العالمین. (۱۰)

**نکات:** ﴿يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ﴾ دلالت دارد که خدا بشر را به برکت ایمان، به صفات حسنه و راه سعادت و صراط مستقیم هدایت می‌کند و اگر ایمان نباشد اخلاق و صفات حسنه اثری نمی‌کند، یعنی مرد عادل‌ی که رشوه نمی‌گیرد اگر ایمان نداشت در مرتبهٔ دهم باز مبتلا به رشوه می‌شود. و همچنین کسی که ظلم نمی‌کند و ایمان ندارد بالاخره گول هوی و هوس را می‌خورد و مرتبهٔ دهم به ستم مبتلا می‌شود. جمله: ﴿وَتَحْيِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ دلالت دارد که اهل بهشت بر یکدیگر سلام می‌کنند یعنی طلب رحمت از خدا می‌کنند و باید مردم اقتدا به اهل بهشت کنند و سلام کنند و آخر هر مجلس و یا غذا «الحمد لله رب العالمین» گویند.

﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَصَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَندَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾﴾

[یونس: ۱۱-۱۲]

**ترجمه:** و اگر خدا با شتاب و عجله برای مردم شر را بیاورد مانند اینکه ایشان با شتاب خیر را می‌طلبند، قطعاً اجلشان به ایشان می‌رسد، پس آنان را که امید به ملاقات ما ندارند رها می‌کنیم تا در طغیانشان سرگردان باشند (۱۱) و چون به انسان ضرری رسد ما را به پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده بخواند، پس چون ضرر او را از او برطرف کردیم بگذرد و بی‌اعتناء شود گویا ما را به کشف ضرری که به او رسیده نخوانده بود، این چنین زینت داده شد برای اسراف‌کنندگان آنچه را مدام عمل می‌کنند. (۱۲)

**نکات:** جمله: ﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ﴾ دلالت دارد که حق تعالی به درخواست شر دعای مردم را فوری اجابت نمی‌کند و إلا باید همه را هلاک کند. روزی چند بار مادر در حق فرزند، زبردست برای بالادست، مأمور برای آمر خود، کارگر برای کارفرما و مستأجر برای موجر نفرین می‌کنند؟ و همچنین اهل خرافات دائماً برای مردم محقق نفرین می‌کنند و غیر اینها. اگر بنا باشد خدا اجابت کند همه هلاک می‌شود. جمله: ﴿فَنَدَرُ الَّذِينَ﴾ دلالت بر نفی جبر می‌کند که خدا منکرین معاد را در طغیان خودشان رها کرده و آزاد گذاشته در آن.

﴿وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ مِنْ

بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۱﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَتْ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي ۚ إِنَّهُ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ۚ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۲﴾ [یونس: ۱۳-۱۵]

**ترجمه:** و به تحقیق ما قرنهای پیش از شما را هلاک کردیم چون ستم کردند و پیغمبران نشان برای ایشان با دلیل‌های روشن آمدند ولی مردم در خط ایمان نبودند، این چنین جزا می‌دهیم گروه گناهکاران و مقصرین را (۱۳) سپس شما را جانشین ایشان در زمین قرار دادیم تا بنگریم چگونه عمل می‌کنید (۱۴) و چون آیات ما که روشن است بر ایشان قرائت شود آنان که به لقاء ما امید ندارند گویند قرآنی غیر از این بیاور یا آنرا تغییر بده (تا ما به تو ایمان آوریم)، بگو مرا نرسد که آنرا از پیش خود تبدیل کنم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی می‌شود، بدرستی که من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم. (۱۵)

**نکات:** ﴿جَعَلْنَاكُمْ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ دلالت می‌کند که خدا امت اسلامی را جانشین مجرمین کرده در زمین تا مانند مجرمین عمل نکنیم و عبرت گیریم و خدا ببیند ما چه می‌کنیم. جمله: ﴿مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي﴾ دلالت دارد که خود رسول پیروی وحی می‌کند و آنچه به او وحی شده بر او واجب است عمل کند و عمل به اجتهاد خود نکند.

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ، وَعَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَبُكُمْ بِهِ ۚ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ ﴿۱۶﴾ ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ﴾ ﴿۱۷﴾ [یونس: ۱۶-۱۷]

**ترجمه:** بگو اگر خدا می‌خواست آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و خدا هم شما را به آن آگاه نمی‌کرد به تحقیق عمری پیش از نزول قرآن در میان شما مانده‌ام، آیا عقل را به کار نمی‌برید (۱۶) پس کیست ستمکارتر از آنکه به دروغ بر خدا افتراء زند و یا به آیات او تکذیب کند، حقیقت این است که گناه کاران رستگار نمی‌شوند. (۱۷)

**نکات:** کفار که می‌گفتند قرآنی غیر از این بیاور و یا این را تبدیل کن ممکن است مسخره می‌کردند و ممکن است از جد می‌گفتند و می‌خواستند ببینند آیا او می‌تواند کلامی به مانند قرآن بیاورد یا خیر؟ که اگر بیاورد بفهمند از خودش بوده و کذاب است و یا مقصودشان این بوده کلامی بیاورد که دم معبودانشان نباشد. حق تعالی در این آیه جوابشان می‌دهد که محمد ﷺ چهل سال میان شما بود و شما به احوال او خبیر بودید که نه کتابی خوانده و نه استادی دیده و اگر خواست و گفتار خدا نباشد او

نمی‌تواند کتابی به این عظمت که دارای دقائق علم توحید و احکام و لطائف اخلاق و اسرار قصص است بیاورد و شما که تکذیب می‌کنید ستمکارترین مردم می‌باشید.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

[یونس: ۱۸]



**ترجمه:** و به غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه ضرر به ایشان دارد و نه نفع بر ایشان می‌گویند اینها شفیعان مایند نزد خدا، بگو آیا خدا را خبر می‌دهید به آنچه را در آسمانها و زمین نمی‌داند، منزه و برتر است او از آنچه شریک او قرار می‌دهید. (۱۸)

**نکات:** بدانکه کفار می‌گفتند ما قابل نیستیم با خدا سخن گوئیم و یا خجالت می‌کشیم از این جهت به این چیزهای غیرخدا کرنش و عبادت می‌کنیم و معتقد بودند که متولی هر اقلیمی از اقالیم را روح معینی است که آنرا اداره می‌کند و بتها را مظاهر آن ارواح می‌دانستند و بعضی معتقد بودند که کواکب در این عالم مؤثرند و بتها را مظاهر کواکب می‌دانستند و چون کواکب غروب می‌کنند مظهري دارد که غروب نمی‌کند و آن بت است. و بعضی معتقد بودند که مجسمه‌های بتها به شکل انبیاء و بزرگان گذشته می‌باشند و به واسطه اشتغال به عبادت این بتها آن بزرگان برایشان در این دنیا نزد خدا شفاعت می‌کنند. چنانکه در زمان ما عقیده عوام نیز این است که هرکس تعظیم قبور انبیاء و اولیاء را نماید. ایشان نزد خدا از او شفاعت می‌کنند. و بعضی دیگر معتقد بودند خدای بزرگ نور بزرگی است و ملائکه انواری می‌باشند پس آمدند برای خدای بزرگی صورتی به نام بت بزرگ و برای ملائکه صورتهای دیگری که بت‌های دیگر باشد قرار دادند؛ خدا برای اینکه تمام این خرافات را باطل سازد فرموده خدا چنین چیزهایی در آسمانها و زمین نمی‌داند و چیزی که خدا نداند پس اصل و وجودی نداشته و باطل است حال آیا شما می‌خواهید خدا را خبر دهید به آنچه نمی‌داند. تعجب این است که پس از این بیانات قرآن باز این افکار خرافی در زمان ما در میان ملت ما به عنوان دین موجود است و باید دانست که اعراب جاهلیت غالباً معتقد به قیامت نبودند و این شفعاء را نزد خدا برای امور دنیوی از قبیل ارزانی و فراوانی و امنیت می‌خواستند.



﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (۱۹)

[یونس: ۱۹]

**ترجمه:** و مردم جز امت واحده نبودند پس اختلاف کردند و اگر فرمان سابقه و رفته پروردگارت نبود البته بین ایشان در آنچه اختلاف می کردند قضاوت و حکمی شده بود. (۱۹)

**نکات:** مردم امت واحدی بودند یعنی همه به دین فطری الهی و اسلام بودند. پس به واسطه هوی و هوس ایجاد اختلاف شد و اگر فرمان پروردگار به آزادی بشر نبود همه را ناچار به رفع اختلاف می کرد ولیکن بواسطه فرموده خدا که فرموده: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»<sup>(۱)</sup> حق تعالی تعجیل در عقاب نکرده است و کلمه الهی فرمان اوست به اختیار و آزادی بشر. رجوع شود به آیه ۲۱۳ سوره بقره.

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾ (۲۰) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ﴾ (۲۱)

[یونس: ۲۰-۲۱]

**ترجمه:** و می گویند چرا بر این رسول آیت و معجزه ای از پروردگارش نازل نشده و نمی شود. پس بگو جز این نیست که آمدن معجزه از طرف خدا امریست غیبی و مخصوص خداست پس شما منتظر باشید و به راستی که من با شما از انتظار کشندگانم (۲۰) و چون مردم را پس از سختیهایی که به ایشان رسیده، رحمتی بچشانیم، ناگهان برای ایشان نیرنگی در آیات ما است، بگو خدا مکرش سریعتر است، محققا مأمورین ما آنچه مکر می کنید می نویسند. (۲۱)

**نکات:** جمله: ﴿عَايَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾ دلالت دارد که معجزه کار رسول ﷺ نیست و امر غیبی است و رسول خدا ﷺ حتی از آمدن و وقت ایجادش خبر ندارد. و جمله: ﴿إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ﴾ دلالت دارد که بناء مشرکین بر عناد و لجاج بود و حاضر برای قبول حق نبودند و اگر چه معجزات بسیاری برای ایشان بیاید زیرا معجزه خواستن ایشان جز برای بهانه و عناد نبود چنانکه هفت سال در مکه قحطی شد از بی بارانی و چون باران آمد گفتند: از برکت بتها باران آمده!

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَبَ بِهَمِ بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ (۲۲) فَلَمَّا

أَنْجَلَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بُعِثَكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ  
مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۳﴾ [یونس: ۲۲-۲۳]

**ترجمه:** او آن خدایی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد تا چون در کشتی باشید و کشتی‌ها ایشان را به باد ملایمی ببرند که به برکت آن خوشحال شوند (ناگهان) باد تندی بیاید و موج از هر طرف ایشان بر خیزد و گمان کنند که بلاها به ایشان احاطه شده در آن حال خدا را با خلوص دین او بخوانند که اگر ما را از این بلا نجات دهی البته از شکرگزاران باشیم (۲۲) پس چون نجاتشان دهد ناگهان ایشان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند، آهای مردم همانا ستم شما بر ضرر خودتان است، متاع دنیا را می‌طلبید، سپس به سوی ماست بازگشت شما، پس شما را به آنچه می‌کردید خبر می‌دهیم. (۲۳)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که مشرکین در وقت هولناک دریا فقط به خلوص خدا را می‌خواندند ولی چون نجات پیدا می‌کردند به ستم و بت‌پرستی برمی‌گشتند ولی در عین حال از ملت ما بهتر بودند زیرا ملت ما وقت گرفتاری و هول هم خدا را نمی‌خوانند بلکه با توسل، امام و امامزاده را می‌خوانند. پس شرک ایشان دائم است.

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ  
كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾ [یونس: ۲۴]

**ترجمه:** همانا مثل زندگانی دنیا مانند این است که آبی را از آسمان نازل کرده باشیم پس به وسیله آن، روئیده شده زمین از آنچه انسان و حیوان می‌خورد (فراوان و انبوه و) درهم شود تا آنگاه که زمین زینت خود را بگیرد (سبز، خرم و زیبا) و آراسته گردد و اهل آن گمان کنند که ایشان بر آن توانایی دارند، (ناگهان) امر ما در شب و یا روز بیاید و همه را درو کند که گویا دیروز چیزی نداشته، این چنین آیات را برای مردمی که فکر می‌کنند بیان می‌کنیم. (۲۴)

**نکات:** حق تعالی حیات دنیا را تشبیه کرده به سبزه‌هایی که آب باران بر آن ببارد و خوش و خرم شود سپس بلایی برسد و آترا نابود کند و وجه تشبیه این مثل در رجاء و یأس است، همانطوری که صاحب بستان به آن سبزه و باران امیدوار است ولی عاقبت به یأس می‌رسد همینطور دنیاطلبان که حوادث بیماری و مرگ ایشان را به یأس می‌رساند. و ممکن است وجه تشبیه عاقبت غیر محمود باشد همانطوری که عاقبت بهار پائیز است همینطور عاقبت دنیا. و ممکن است وجه تشبیه سعی بیهوده باشد همانطوری

که سعی صاحب بستان در وقت آمدن بلا بیهوده می شود همینطور سعی اهل دنیا برای دنیا بیهوده خواهد شد. و ممکن است وجه تشبیه حسرات و غصه باشد که صاحب بستان و اهل دنیا هر دو متحمل می شوند و ممکن است وجه تشبیه عود کما کان باشد همانطوری که بستان همه ساله تباہ می شود باز سال دیگر زینت آن عود می کند همینطور دنیای ما فوت و در آخرت عود می کند.

﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢٥﴾ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِرٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧﴾﴾

[یونس: ۲۵-۲۷]

**ترجمه:** و خدا به سوی دار سلامتی (یعنی بهشت) دعوت می کند و هر که را بخواهد به سوی راه راست هدایت می کند (۲۵) برای آنان که نیکی کردند مزد نیکوتر و زیادتی است و صورتهای ایشان را نه غباری می گیرد و نه ذلتی، ایشانند اهالی بهشت و در آن جاودان و ماندگارند (۲۶) و آنان را که بدی ها کسب کردند جزایی است بد به مانند آن بدی و خواری ایشان را بگیرد، برای ایشان از طرف خدا پناهی نیست، گویا صورتهایشان به پاره هایی از شب تاریک پوشیده شده، ایشانند اهالی آتش، خود در آن ماندگارند. (۲۷)

**نکات:** حق تعالی به توسط پیامبرانش مردم را دعوت به دارالاسلام کرده که آنجا سلامتی از آفات است و ارواح صالحین را به دارالسلام می برد. متأسفانه مردمی که آلوده به هزاران آفت خدعه، کبر، بدخواهی و بغض و مانند اینها باشند لیاقت دعوت خدا را ندارند مگر اینکه خود را از این آفات دور کنند.

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَزَلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿٢٩﴾ هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾﴾

[یونس: ۲۸-۳۰]

**ترجمه:** و روزی که همه ایشان را محشور سازیم سپس به کسانی که مشرک شدند می گوئیم شما و شریکانی که قائل شدید بر جای خود باشید، پس میان ایشان جدایی می افکنیم و شریکان ایشان گویند شما ما را نمی پرستیدید (۲۸) و خدا بین ما و بین شما برای شهادت کافی است به راستی که ما از عبادت شما غافل بودیم (۲۹) آنجاست که هرکس مبتلاست به

آنچه از پیش فرستاده و به سوی خدایی که به حق مولای ایشان است بازگشت داده شوند و آنچه افترا می‌بستند از ایشان گم شود. (۳۰)

**نکات:** جمله: ﴿مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ﴾ دلالت دارد که روز قیامت مرید، مرشد، عابد، معبود، مشرکین و شرکایی که قایل بودند همه را در یک جا احضار می‌کنند و از هم جداشان می‌کنند. سپس معبود به عابد خود می‌گوید: تو مرا عبادت نمی‌کردی بلکه معبود خیالی داشتی، زیرا عابد و معبود هر دو در احتیاج و نقص مساویند و تمام ممکنات در احتیاج به واجب مساویند ولی عابد خیال می‌کرده معبودش صفات خدایی دارد و به خیال خود معبودی که طبق واقع نبوده عبادت کرده فلذا معبود او می‌گوید: اشتباه کردی آن معبود خیالی تو من نبودم. بنابراین می‌توان گفت: کسانی که امام را صدا می‌زنند. و برای او کرنش می‌کنند به خیال آنکه امام حاضر، ناظر و قاضی الحاجات است و یک امام خیالی درست کرده‌اند امام نیز در قیامت به ایشان خواهد گفت: آنچه شما خیال کردید من نبودم و از ایشان تبری می‌جوید و خدا را شاهد می‌گیرد که ﴿كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفَلِينَ﴾ «ما خبر از عبادت شما نداشتیم». جمله: ﴿وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ﴾ این است که به سوی حکم خدا رد می‌شوند و خدایان خیالی ایشان مانند گم‌شده می‌شوند. حال اگر کسی بگوید چگونه بتها روز قیامت سخن می‌گویند؟ جواب این است که معبود مشرکین منحصر به بت نبوده. ثانیاً: معبود بت پرستان به عنوان استقلال نبوده بلکه بت مجسمه و تمثال بزرگانی بوده به عنوان آلی و آن بزرگان معبود استقلالی بودند و در قیامت سخن می‌گویند.

﴿فُلٌ مِّنْ يَّرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ نَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجِ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيَّتِ وَيُخْرِجِ الْمَمِيَّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يَدْبِرِ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾﴾

[یونس: ۳۱-۳۳]

**ترجمه:** بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد آیا کیست مالک گوش و دیدگان و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست امر خلقت را تدبیر می‌کند؟ پس خواهند گفت: خدا، پس بگو آیا پرهیز نمی‌کنید (۳۱) پس آن خدا پروردگار شماست به حق و پس از حق چیست جز گمراهی، پس به کجا برده می‌شوید (۳۲) این چنین ثابت شده فرمان پروردگارت بر نابکاران که ایمان نمی‌آورند. (۳۳)

**نکات:** در این آیات و آیات بعد حق تعالی سؤال از مشرکین کرده که مالک آسمان، زمین و مدبری خلقت کیست؟ مشرکین اقرار کرده‌اند که خداست، پس معلوم می‌شود که مشرکین خالق و مدبری غیر از خدا قائل نبودند ولی در حوائج خود رجوع به بت‌ها می‌کردند و برای آنان کرنش می‌کردند مانند بسیاری از مسلمین که خدا را قائلند ولی بنده صالحی را در حوائج می‌خوانند و برای او کرنش می‌کنند ولی این افراد بدتر از بت پرستان‌اند، زیرا گاهی این بندگان صالح را شریک و یا دست‌اندرکار خلقت نیز می‌دانند. جمله: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ دلالت دارد که حق یکی و باقی غیر آن هر چه هست باطل است.

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَفَأَنْتَى تُؤَفَّكُونَ ﴿٣٤﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾﴾

[یونس: ۳۴-۳۵]

**ترجمه:** بگو آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز و سپس آنرا بازگرداند، بگو فقط خدا آفرینش آغاز می‌کند سپس آنرا باز می‌گرداند. پس به کجا رجوع داده می‌شوید (۳۴) بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند، بگو خدا هدایت به سوی حق می‌کند، آیا آنکه به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود و یا کسی که (خود) راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود، پس شما را چه شده چگونه حکم می‌کنید. (۳۵)

**نکات:** تمام مخلوقات در احتیاج به هستی و هدایت در عرض یکدیگرند و همه حتی انبیاء محتاج به هدایت الهی می‌باشند. بنابراین توجه به مخلوق و خواندن چیزی که خود محتاج به هدایت است، از کفر و حماقت است. و حق تعالی در این آیات برای بیداری مکلفین و قضاوت ایشان استفهام توبیخی می‌فرماید.

﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾﴾

[یونس: ۳۶]

**ترجمه:** و اکثر ایشان جز گمان را پیروی نمی‌کنند، به راستی که ظن و گمان به هیچ وجه کفایت از حق نکند و انسان را بی‌نیاز نکند، به راستی که خدا به آنچه به جا می‌آورند داناست. (۳۶)

**نکات:** حق تعالی عقل و علم را حجت قرار داده و ظن و گمان را معتبر ندانسته و فرموده در هیچ کجا بدنبال ظن نروید، بنابراین هر مکلفی باید به اصول و فروع اسلام خود علم داشته باشد. و تقلید از احکام ظنیّه جایز نیست و تمام مجتهدین اقرار دارند که فتاوی ایشان ظنی است و پیروی از فتاوی ظنی باطل است.

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾﴾

[یونس: ۳۷-۳۹]

**ترجمه:** و این قرآن ساخته افترائی غیر خدا نبوده ولیکن تصدیق کننده آن چیزی است که جلو او می باشد و بیان این کتاب بدون اینکه شکی در آن باشد از پروردگار جهانیان است (۳۷) آیا می گویند (محمد) آن را به افترا بافته، بگو پس سوره ای مانند آن بیاورید و هر کس غیر خدا را می توانید به کمک بخوانید اگر راست می گویند (۳۸) بلکه تکذیب کردند به چیزی که احاطه ای به علم آن ندارند و هنوز تأویل آن برای ایشان نیامده، آنان که پیش از ایشان بودند (نیز) این چنین تکذیب کردند، پس بنگر عاقبت ستمگران چگونه بود. (۳۹)

**نکات:** محمد ﷺ با کمال اطمینان این آیات را بر مردم خواند که اگر قرآن را ساخته محمد می دانید و می گویند افترا به خدا زده یک سوره مانند آن بیاورید و هر دانشمندی را به کمک بخوانید. و اگر می توانستند یک سوره می آوردند تا زمان ما که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می گذرد یک سوره نیاورده اند. پس معلوم می شود ساخته غیر خدا نیست و بشر نمی تواند به مانند آن بیاورد.

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ ۖ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ ۗ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلٍ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيْعُونَ مِمَّا آعَمَلُ وَأَنَا بَرِيْعٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾﴾

[یونس: ۴۰-۴۳]

**ترجمه:** و بعضی از ایشان به این قرآن ایمان می آورد و بعضی از ایشان به آن ایمان نمی آورد و پروردگارت داناتر است به مفسدان (۴۰) و اگر تو را تکذیب کردند بگو عمل من برای من و عمل شما برای شما، شما از آنچه من می کنم بیزارید و من از آنچه شما می کنید بیزارم (۴۱) و

بعضی از ایشان کسی است که به سوی تو (به ظاهر) گوش می‌دهد، آیا پس تو می‌شنوانی کران را و اگر چه عقلشان را به کار نیندازند (۴۲) و بعضی از ایشان کسی است که به سوی تو (به ظاهر) می‌نگرد آیا پس تو هدایت می‌کنی کوران را و اگر چه نبینند. (۴۳)

**نکات:** هر کس از خطر پرهیز کند و بی‌بند و بار نباشد به خدا و کتاب او ایمان آورد. ولی مردم فاسق بی‌بندوبار در هر زمانی باشند به خدا و کتب آسمانی اعتنا ندارند و اگر گوش بدهند برای فهم نیست و لذا فائده ندارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ ٤٤ ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ ٤٥ ﴿

[یونس: ۴۴-۴۵]

**ترجمه:** به راستی که خدا در هیچ چیز به مردم ستم نمی‌کند ولیکن مردم خود بر خودشان ستم می‌کنند (۴۴) و روزی که ایشان را محشور می‌کنیم گویا جز ساعتی از روز درنگ نکره- اند، آشنایی می‌دهند بین خودشان، به تحقیق زبان کردند آنان که به ملاقات خدا تکذیب کردند و هدایت یافته نبودند. (۴۵)

**نکات:** ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ...﴾ دلالت دارد که وقت حشر متوجه می‌شوند که در برزخ و یا در دنیا یک لحظه بیشتر نبوده‌اند. و ظاهر این است که در عالم برزخ به مدت آن متوجه نشده‌اند.

﴿وَأَمَّا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ﴾ ٤٦ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ٤٧ ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ٤٨ ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ ٤٩ ﴿

[یونس: ۴۶-۴۹]

**ترجمه:** و اگر بعضی از آنچه ایشان را وعده داده‌ایم به تو بنمایانیم و یا تو را بمیرانیم، پس بازگشت ایشان به سوی ما است سپس خدا بر آنچه به جا می‌آورند گواه است (۴۶) و برای هر امتی رسولی است، پس چون رسول ایشان آمد بین ایشان حکم به عدالت شود و بر ایشان ستم نشود (۴۷) و می‌گویند چه وقت است این وعده اگر راستگویانید (۴۸) بگو برای خودم مالک ضرر و نفعی نیستم مگر آنچه خدا خواسته باشد، برای هر امتی اجلی است و چون اجل ایشان رسد پس لحظه‌ای تأخیر نکنند و نه پیشی گیرند. (۴۹)

**نکات:** جمله: ﴿وَأَمَّا نُرِيكَ...﴾ دلالت دارد که بعضی از ذلت و خواری‌ها که خدا توسط رسول خود وعده به کفار داده بود در همین دنیا در زمان رسول خدا ﷺ واقع شده. مطلب دیگر آنکه: از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ برای خودش و برای دیگران متصدی نفع و ضرری نیست و غیب نمی‌داند همین آیات است.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُمْ بَيِّنَاتٍ أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾ أَتَمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَأَمَنْتُمْ بِهِ ءَءَالَعْنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِءَ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّآ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾﴾

[یونس: ۵۰-۵۲]

**ترجمه:** بگو: آیا فکر کرده و به چشم دل دیده‌اید که اگر عذاب خدا شبانه و یا روز بیاید، مجرمان از آن عذاب چه چیز را به شتاب می‌خواهند (۵۰) آیا پس از آنکه عذاب واقع شود ایمان به آن می‌آورید و حال آنکه به آن عجله می‌کردید (۵۱) سپس به ستمگران گفته شود عذاب جاوید را بچشید، آیا به جز به آنچه کسب می‌کردید جزا داده می‌شوید. (۵۲)

**نکات:** مقصود در آیه جواب کفار است که عجله می‌کردند و می‌گفتند: پس چرا عذاب خدا نیامد، پس کی می‌آید؟ خدا می‌فرماید اگر عذاب خدا ناگهانی بیاید مجرمین با این عجله از آن چه می‌خواهند درحالی‌که نه ایمان از ایشان پذیرفته می‌شود و نه می‌توانند عذاب را دفع کنند.

﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لِحَقِّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٣﴾ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ءَءَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ءَءَأَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ هُوَ يُحْيِيءُ وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾﴾

[یونس: ۵۳-۵۶]

**ترجمه:** و از تو خبرگیری می‌کنند که آیا آن عذاب حق است؟ بگو آری قسم به پروردگارم که آن حق است و شما جلوگیر آن نیستید (۵۳) و اگر برای هر کس که ستم کرده ملک زمین می‌بود (برای نجات خود از عذاب) آن را فداء می‌داد و زمانی که عذاب را ببینند در دل پشیمانی کنند و بین ایشان به عدالت حکم شود و به ایشان ستم نشود (۵۴) آگاه باشید که محققاً ملک خداست آنچه در آسمانها و زمین است آگاه باشید که وعده خدا حق است ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند (۵۵) او زنده می‌کند و می‌میراند و به سوی او برگشت داده می‌شوید. (۵۶)

**نکات:** روز قیامت چون عذاب خدا را ببینند خود را بازند و اگر شخص جهنمی تمام دنیا را به عنوان بازخرید و فدا از عذاب بدهد، برای او فائده ندارد، اگر چه واضح است که روز قیامت هیچکس



چیزی ندارد. کلمه ﴿أَسْرُوا﴾ را ممکن است به معنی؛ پنهان کنید، گرفت. و ممکن است به معنی؛ اظهار کنند. گرفت، چون به هر دو معنی آمده است.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ ءَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾﴾

[یونس: ۵۷-۶۰]

**ترجمه:** آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد و برای آنچه در سینه‌هاست شفائی. و هدایت و رحمت است برای مؤمنین (۵۷) بگو به فضل خدا و به رحمت او باید (مؤمنین) شاد شوند. آن بهتر است از آنچه (فاسقان) جمع می‌کنند (۵۸) بگو آیا به نظر عقلی دیده‌اید آنچه خدا از رزق برای شما نازل کرده پس شما بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال قرار داده‌اید، بگو آیا خدا به شما اذن داده و یا بر خدا افتراء می‌بندید (۵۹) و در روز قیامت کسانی که به دروغ بر خدا افتراء می‌بندند، چه گمان دارند؟ به راستی که خدا بر مردم صاحب فضل است ولیکن اکثر ایشان شکر نمی‌کنند. (۶۰)

**نکات:** قرآن موعظه است برای اینکه از معاصی و از مفساد اخلاق منع می‌کند. و شفاء است از عقاید مهلکه و اخلاق پست. و هدایت است برای راه یافتن به سعادت. جمله: ﴿عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ دلالت بر حرمت فتوی دادن به حلال و حرام چیزی بدون سند از وحی است مانند زمان جاهلیت و زمان ریاست علمای بنی اسرائیل که هر چه خواستند به نام خدا حلال و حرام آوردند.

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾﴾

[یونس: ۶۱-۶۴]

**ترجمه:** و تو در هیچ کاری اقدام نمی‌کنی و از سوی او قرآن تلاوت نمی‌کنی و عملی را انجام نمی‌دهید مگر اینکه ما بر شما گواهیم در وقتی که در آن شروع می‌کنید و از پروردگارت

پنهان نیست هم وزن ذره‌ای در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر آنکه در کتابی روشن (ثبت) است (۶۱) آگاه باش که محققاً دوستان خدا نه بر ایشان ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند (۶۲) آنانکه ایمان آوردند و پرهیزکار بودند (۶۳) برای ایشان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است، برای کلمات خدا تبدیلی نیست، این است همان کامیابی بزرگ. (۶۴)

**نکات:** ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ﴾ خطاب به رسول خدا ﷺ است ولیکن در این جهت رسول خدا ﷺ با دیگران فرقی ندارد که خدا در همه حالات گواه تمام افراد انسان است و از تمام کارها و خیالات نفسانی ایشان مطلع است. و مثقال به معنی؛ ما یوزن به است یعنی چیزی که هموزن ذره باشد از علم خدا پنهان نیست. و بشارتی که برای دوستان خدا هست بعضی گفته عبارت است از رؤیای صالحه در دنیا و در آخرت بهشت. بعضی گفته بشارت دنیا محبت اهل ایمان است او را. بعضی گفته‌اند: بشارت دنیوی نزول ملائکه رحمت است وقت احتضار مرگ و در قیامت سلام پروردگار. ولی باید دانست که بشارت مطلقه شامل تمام اینها و زیاده‌تر می‌باشد.

﴿وَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾﴾

[یونس: ۶۵-۶۶]

**ترجمه:** و قول آنان محزونت نکند. حقیقتاً تمام عزت مخصوص خدا است، او شنوای داناست (۶۵) آگاه باش عقلای آسمانها و عقلای زمین ملک خدایند و آنانکه غیر از خدا شریکانی را می‌خوانند، چه چیز را پیروی می‌کنند، جز گمان را پیروی نمی‌کنند و نباشند جز دروغگویان. (۶۶)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که انسان نباید از قول مردم محزون شود و از کثرت نفرات و اموال مردم وحشت کند بلکه تمام ایشان در قبضه قدرت خدایند و عزت و ذلت به اراده اوست. کلمه: «ما» در جمله: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ...﴾ ممکن است نافیهِ و یا اینکه چنانکه ما ترجمه کردیم استفهامیه (سؤالی) باشد. و می‌تواند «ما» ما موصول، باشد، یعنی: عقلای آسمانها و زمین و شریکانی که ایشان آنان را می‌خوانند، همه ملک خدایند.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٧﴾﴾ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٦٨﴾ وَمَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

إِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَىٰ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ  
عَلَىٰ اللّٰهِ الْكٰذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ  
الْشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

**ترجمه:** او آن خدایی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرام گیرید و روز را روشن، به راستی که در این امر، آیتی است برای گروهی که می‌شنوند (۶۷) گفتند: خدا فرزندی گرفت، او منزّه است، او بی‌نیاز است، از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، نزد شما دلیلی بر این گفتار نیست، آیا می‌گویید و به خدا نسبت می‌دهید چیزی را که نمی‌دانید (۶۸) بگو به راستی آنان که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند (۶۹) بهره و متاعی در دنیا دارند سپس بازگشت ایشان به سوی ما است سپس ایشان را عذاب سخت می‌چشانیم به سبب آنچه کفر می‌ورزیدند. (۷۰)

**نکات:** این آیات رد است بر قول آنان که فرزندی برای خدای سبحان قائل شدند به چند برهان که در آیه اشاره شده: **اول:** منزّه بودن او از صفات بشری. **دوم:** بی‌نیاز بودن او از صاحب و فرزند. **سوم:** نداشتن ایشان دلیلی و حجتی بر قول خود.

﴿وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَّقَامِي وَتَذٰكِرِي  
بِآيَاتِ اللّٰهِ فَعَلَىٰ اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ  
عُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾﴾

**ترجمه:** و بخوان بر ایشان خبر نوح را وقتی که به قوم خود گفت: ای قوم من اگر اقامت من و یادکردن من آیات خدا را، بر شما گران و بزرگ می‌آید، پس (بدانید که من) بر خدا توکل کرده‌ام، پس شما همراه با شریکان خویش فکر و همت خود را جمع کنید سپس کار شما بر شما پوشیده نماند سپس بر من حکم کنید و مهلتم ندهید. (۷۱)

**نکات:** حق تعالی برای اینکه خواننده از مواعظ و بیان دلایل ملول نشود، گاهی هدایت، قوانین و سنن و مواعظ را در خلال قصه بیان می‌کند تا خواننده با وجد و نشاط قرائت کند و به اضافه تسلیت و عبرتی برای رسول خدا ﷺ و امتش باشد، در اینجا نوح پس از آنکه نزدیک به هزار سال میان قومش بود می‌فرماید: اگر بودن من میان شما و سخنان من بر شما گران آمده و خسته شده‌اید چند کار بکنید: ۱- هر چه می‌توانید از مکر و کید خود و وسائل پیروزی خود را فراهم کنید. ۲- شریکان و هم‌مسلمانان خود را به یاری خود بخوانید. ۳- هدف و مقصد خود را برای خودتان روشن سازید. ۴- هر حکمی خواستید بر من برانید. ۵- مهلتم ندهید. ولی بدانید توکل من بر خداست و من از هدف خود برنمی‌گردم.

﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾ فَكَذَّبُوهُ فَتَبَّيَّنَتْهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلِيفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٤﴾﴾

**ترجمه:** پس اگر رو بگردان شوید (عذری نزد خدا ندارید زیرا) من از شما هیچ اجری نخواسته‌ام، نیست اجر مگر بر خدا و مأمورم که از مسلمین بوده باشم (۷۲) پس او را تکذیب کردند پس او و کسانی که با او بودند در کشتی نجات دادیم و ایشان را جانشینان غرق شدگان قرار دادیم و آنان را که به آیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم، پس بنگر چگونه بود عاقبت بیم داده شدگان (۷۳) سپس بعد از او رسولانی به سوی قوم خودشان فرستادیم که با حجت‌های روشن به سوی آنها آمدند و ایشان ایمان آورنده به آنچه که قبلاً تکذیبش را کرده بودند، نبودند. این چنین بر دل‌های تعدی کنندگان مهر زدیم. (۷۴)

**نکات:** جمله: ﴿إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ دلالت دارد که رهبر دینی باید برای کار خود اجر نخواهد. جمله: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ خَلِيفَ﴾ دلالت دارد بر اینکه هر کجا لفظ خلیفه در قرآن استعمال شده به معنای جانشین گذشتگان است نه خلافت الهی. جمله: ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾، دلالت دارد که هر قومی چون به راه خطا رفتند و به عقیده‌ای مبتلا شدند آن ابتلا مانع از هدایت ایشان می‌شود و باز اگر چه بفهمند حاضر به برگشت نیستند.

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾﴾

**ترجمه:** سپس بعد از ایشان موسی و هارون را با آیات خودمان به سوی فرعون و اشراف (قوم) او مبعوث نمودیم پس تکبر ورزیدند و قومی گنهکار بودند (۷۵) پس چون حق از جانب ما برایشان آمد گفتند: نیست این مگر جاودیی آشکار (۷۶) موسی گفت: آیا حق را چون برای شما آمده می‌گویید این سحر است در حالیکه ساحران رستگار نمی‌شوند (۷۷)

گفتند: آیا آمده‌ای تا ما را از توجه به آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم بگردانی و بزرگواری روی زمین برای شما دو نفر باشد و ما به شما ایمان آورنده نیستیم. (۷۸)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که مانع از ایمان مردم به موسی علیه السلام چهار چیز بوده: اول: تکبر. دوم: شبهه‌کاری. سوم: دین تقلیدی. چهارم: ترس از کسر شدن امور دنیا.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٨٠﴾ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾﴾

[یونس: ۷۹-۸۲]

**ترجمه:** و فرعون گفت: هر ساحر دانایی را نزد من بیاورید (۷۹) پس چون ساحران آمدند موسی به ایشان گفت: بیندازید آنچه شما می‌افکنید (۸۰) پس زمانی که افکندند موسی گفت: آنچه آن را آوردید سحر است، محققاً خدا آن را باطل خواهد کرد زیرا خدا عمل مفسدین را اصلاح نمی‌کند (۸۱) و خدا با کلمات خود حق را ثابت می‌کند و اگرچه مجرمین خواسته باشند. (۸۲)

**نکات:** جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ﴾ دلالت دارد که معجزه موسی علیه السلام کار او نبوده بلکه کار خدا بوده زیرا موسی علیه السلام می‌گوید خدا آن را باطل خواهد کرد و نمی‌گوید من باطل خواهم کرد. و نیز جمله: ﴿وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ﴾ دلالت می‌کند که اثبات حقانیت موسی علیه السلام به فرمان خدا بوده است.

﴿فَمَا ءَامَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ يَلْقَوْمُ إِنَّ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾﴾

[یونس: ۸۳-۸۶]

**ترجمه:** پس ایمان به موسی نیآوردند مگر فرزندان از قوم او برای ترس از فرعون و سران قومش که مبدا ایشان را عقوبت کنند و به راستی که فرعون برتری جوی در زمین بود و به درستی که از مسرفین بود (۸۳) و موسی گفت: ای قوم من، اگر شما به خدا ایمان آورده باشید پس بر او توکل کنید اگر تسلیم او بید (۸۴) پس گفتند: فقط بر خدا توکل کرده‌ایم، پروردگارا ما را فتنه (دستخوش عذاب و آزمایش) برای قوم ستمگران قرار مده (۸۵) و نجات بده ما را به رحمت خود از قوم کافرین. (۸۶)

**نکات:** جمله ﴿لَا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ﴾، دلالت دارد که جوانان قومش ایمان آوردند زیرا امتحان شده که جوانان رقیق القلب‌تر و روشن‌تر از پیران هستند و زودتر حق را قبول و بهتر دلیل و برهان را می‌پذیرند و سریع‌تر به هر خیر و صلاحی می‌گرایند. و فتنه به معنی امتحان و آزمایش است.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَابْتَئِرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾ قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾﴾

[یونس: ۸۷-۸۹]

**ترجمه:** و به سوی موسی و برادرش وحی کردیم که شما برای قوم خود در مصر خانه‌هایی بگیرید و خانه‌های خود را قبله قرار دهید و نماز را برپا دارید و بشارت ده مؤمنین را (۸۷) و موسی گفت: پروردگارا بی‌گمان تو فرعون، سران و اشراف قوم او را زینت و مالها در زندگی دنیا دادی پروردگارا تا از راهت گمراه کنند، پروردگارا اموالشان را نابود کن و دلهاشان را سخت گردان که ایمان نمی‌آورند تا عذاب دردناک را ببینند (۸۸) خدا گفت: به تحقیق دعای شما دو تن اجابت شد پس استقامت کنید و راه آنانکه نمی‌دانند پیروی نکنید. (۸۹)

**نکات:** جمله: ﴿وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً...﴾ دلالت دارد که در دین موسی عليه السلام نماز خواندن بوده و قبله ایشان خانه‌های خودشان نیز بوده <sup>(۱)</sup>.

﴿وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ ءَأَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾ ءَأَلْقَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ ءَايَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ ءَايَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾﴾

[یونس: ۹۰-۹۲]

**ترجمه:** و بنی‌اسرائیل را از دریا گذرانیدیم، پس فرعون و لشکریانش برای ستم و عداوت ایشان را دنبال کردند تا وقتی که فرعون را غرق شدن دریافت، گفت: ایمان آوردم که به راستی الهی نیست جز آن خدایی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمینم (۹۰) (به او گفته شد) اکنون (ایمان آوردی) درحالی که قبلا عصیان کردی و از مفسدین بودی (۹۱)

۱- یعنی امر شده بودند که خانه‌هایشان را مسجد نموده و در آن‌ها نماز بخوانند.

پس امروز بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای کسانی که پس از تو می‌باشند آیتی باشد و به راستی که بسیاری از مردم از آیات ما غافلند. (۹۲)

**نکات:** انسان تا قبل از دیدن نشانه‌های مرگ می‌تواند ایمان آورد و از عصیان توبه کند. اما چون علائم مرگ آمد توبه پذیرفته نشود مانند فرعون که در حال غرق شدن گفت: ایمان آوردم. خدا به او فرموده: اکنون ایمان آوردی در حالی که قبلاً سرکش بودی! و ما بدن تو را از آب بالا می‌آوریم تا مردم بدن طاغی دروغگوی حقه باز را ببینند. گویند در این زمان نیز بدن فرعون در موزه لندن برای عبرت اهل دنیا موجود است.

﴿وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۹۳﴾ فَإِن كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۹۴﴾ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۹۵﴾﴾

[یونس: ۹۳-۹۵]

**ترجمه:** و به تحقیق بنی اسرائیل را (پس از هلاک دشمنان) در جایگاهی نیکو جای دادیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، پس اختلاف نکردند تا دانش برایشان آمد، به درستی که پروردگارت در روز قیامت بین ایشان در آنچه در آن اختلاف می‌کردند حکم می‌کند (۹۳) پس اگر تو از آنچه به سویت نازل کرده‌ایم در شکی باشی، پس بپرس از آنانکه کتاب را پیش از تو می‌خواندند. به تحقیق از پروردگارت حق برای تو آمده پس از شک‌آوران نباش (۹۴) و البته نباش از آنانکه به آیات خدا تکذیب کردند که می‌باشی از زیانکاران. (۹۵)

**نکات:** جمله: ﴿فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ﴾ دلالت دارد بر اینکه اختلاف دینی در بعثت انبیاء نبوده تا وقتی که مردم عالم شدند و دانسته و عَن علم برای ریاست طلبی و حسد و تفوق خواهی دانشمندانشان ایجاد اختلاف کردند مثلاً؛ یهود در اینکه رسولی به نام محمد ﷺ خواهد آمد اختلاف نداشتند و حتی یهود بنی قریظه، بنی النضیر و بنو قینقاع به مبعث محمد ﷺ خبر می‌دادند ولی چون قرآن که علم نازل شد ایشان برای حفظ ریاست مبعث او را انکار کردند. مثلاً: در زمان پیغمبر خاتم ﷺ اختلاف سنی، شیعه و سایر فرق اسلامی نبود ولی پس از آنکه دانشمندان زیاد شدند و هرکس برای ریاست خود دکانی باز کرد ناچار شد برای جمع کردن مرید از دیگران مذمت کند و در اثر ذم این و آن لعن و سب و شتم، بغض و عداوت زیاد شد تا اینکه پس از هزار سال روضه خوانها لعن و شتم، بغض و عداوت سایر فرق اسلامی را ثواب می‌دانند!

﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا  
الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾﴾

[یونس: ۹۵-۹۶]

**ترجمه:** براستی آنانکه فرمان پروردگارت بر ایشان تحقق یافته (یعنی فرمان عذاب) ایمان نمی‌آورند (۹۶) و اگرچه برای ایشان هردلیل و معجزه‌ای بیاید، تا آنکه عذاب دردناک را ببینند. (۹۷)

**نکات:** تحقق فرمان پروردگار به عذاب برای سوء اختیار بنده است، پس چون خدا دانست که بنده کفر، نفاق و عصیان را انتخاب می‌کند طبق قانونی که گذاشته او را مشمول خذلان می‌نماید.

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيبَةً ءَامَنْتَ فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ  
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾﴾

[یونس: ۹۸]

**ترجمه:** پس چرا هیچ قریه‌ای نبود که ایمان آورد و ایمانش به حالش نفع دهد جز قوم یونس، زمانی که ایمان آوردند عذاب خواری را در زندگی دنیا از ایشان بر طرف کردیم و تا مدتی ایشان را بهره دادیم. (۹۸)

**نکات:** ﴿فَلَوْلَا﴾ را در این آیه بعضی از مفسرین به معنی «مآء» نافیه گرفته‌اند ولی ظاهر و معنی

حقیقی آن همان هلا می‌باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و قصه حضرت یونس در سوره انبیاء آیه ۸۷ و سوره صافات آیه ۱۴۰ و سوره قلم آیه ۴۸ ذکر شده، از بعضی روایات معلوم می‌شود که حضرت یونس علیه السلام در زمان حضرت سلیمان و داود علیهم السلام بوده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که یونس در سن سی سالگی بر قوم خود مبعوث شد. پس سی و سه سال در میان قوم خود ماند و به توحید و نبوت خود خواند و به او ایمان نیاورد مگر دو مرد: یکی روییل که از خانواده علم، نبوت و حکمت بود و قبل از نبوت یونس با او رفیق بود و دیگری تنوخوا که عابد زاهدی بود ولی از علم و حکمت خالی بود. روییل گوسفند می‌چرانید و به آن معاش می‌کرد و تنوخوا همزمکن بود و از آن معاش می‌نمود. چون یونس دید که قومش ایمان نمی‌آورند دلتنگ شد و بی‌صبری کرد و به خدا شکایت نمود و عرض کرد خدایا ۳۳ سال ایشان را از عذاب و غضب تو ترسانیدم، مرا تکذیب، استخفاف و تهدید کردند و می‌ترسم مرا بکشند، پس ایشان را عذاب کن زیرا ایمان نمی‌آورند. خطاب رسید که در میان ایشان زنان حامله، اطفال نابالغ و ضعیفان کم‌عقل هستند و منم خدای حکیم عادل «سَبَبْتُ رَحْمَتِي غَضَبِي» عذاب نمی‌کنم خردان را به گناه بزرگان، ای یونس قوم تو بنده و مخلوق منند و روزی مرا می‌خورند و با ایشان مدارا می‌کنم و تو مدارا کن به رأفت پیغمبری و بر بدیهای



ایشان صبر کن مانند طیب مداوا کننده دانایی نسبت به بیمار، پس تو تندی کردی و مدارا نکردی. یونس عرض کرد خدایا من غضب نکردم مگر برای اینکه مخالفت تو می‌کنند و نفرین نکردم مگر وقتی که عصیان تو کردند پس عذاب خود را بفرست که ایشان ایمان نمی‌آورند. خطاب آمد: ای یونس ایشان بیش از صد هزار نفرند و شهرهای مرا آباد می‌کنند و بندگان من از ایشان بهم می‌رسد و من دوست دارم با ایشان مدارا کنی. ای یونس من عالم به غیب و باطن امورم و تو به ظاهر احوال علم داری و از باطن و آخر کار خبر نداری. ای یونس من دعای تو را مستجاب کردم ولی این باعث زیادتی بهره تو نخواهد شد و درجه قرب تو افزون نخواهد شد، عذاب من روز چهارشنبه نیمه شوال پس از طلوع آفتاب نازل خواهد شد، ایشان را اعلام کن. پس یونس علیه السلام شاد شد و به نزد تنوخوا آمد و او را از عذاب خبر داد و گفت: بیا تا برویم ایشان را خبر کنیم. تنوخوا گفت: چرا خبر کنی بگذار در کفر و عصیان بمانند تا هلاک شوند. فرمود: برویم نزد روییل و با او مشورت کنیم زیرا او مرد عالمی است. چون نزد روییل رفتند و او را خبر دادند و گفت: چه مصلحت می‌دانی بروم ایشان را خبر کنم؟ روییل گفت: برگرد بسوی خدا و برای ایشان شفاعت کن مانند رسول حلیم صاحب کرمی، که خدا عذاب را از ایشان برگرداند زیرا خدا از عذاب ایشان بی‌نیاز است و نرمی و مدارا را دوست می‌دارد و شفاعت تو نافع‌تر و سبب قرب تو می‌گردد و شاید قوم تو ایمان بیاورند پس صبر و مدارا کن. تنوخوا گفت: وای بر تو این چه مصلحت برای یونس باشد که شفاعت کند از ایشان پس از کفر و انکارشان نبوت او را و او را از خانه بیرون کردند و خواستند او را سنگسار کنند. روییل گفت: ساکت باش که مرد عابد نادانی هستی و باز متوجه یونس علیه السلام شد. و سؤال کرد: آیا اگر عذاب خدا برسد همه هلاک می‌شوند یا بعضی؟ گفت: همه. روییل گفت: شاید چون عذاب نازل شد و مشاهده کردند توبه کنند و خدا عذاب را از ایشان برگرداند و پس از آن تو را دروغگو دانند. تنوخوا گفت: وای بر تو پیغمبر خدا تو را خبر می‌دهد و تو چنین می‌گویی رد قول خدا نموده و شک کردی برو که عمل تو حبط است. روییل گفت: رأی تو ضعیف است. و به یونس علیه السلام گفت: اگر عذاب بیاید صد هزار نفر بر دست تو هلاک شده. پس یونس به اهل شهر خبر داد. و او را تکذیب نموده و از شهر بیرون کردند و او با تنوخوا به انتظار عذاب رفتند. ولی روییل در میان شهر ماند. چون اول ماه شوال شد بر جای بلندی رفت و گفت: منم روییل، مهربانم بر شما اینک ماه شوال است و خدا به یونس وحی کرده که روز چهارشنبه نیمه ماه پس از طلوع آفتاب عذاب نازل کند و خدا وعده خود را خلاف نمی‌کند. پس فکر کنید چه خواهید کرد؟ سخن او اثر کرد و ترسیدند و به سوی روییل توجه کردند و گفتند: تو چه مصلحت می‌دانی برای ما؟ و تو دانا و مهربان بودی و شنیدیم که نزد یونس علیه السلام بسیار شفاعت کردی؟ روییل گفت: قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه زنان، اطفال شیرخوار و غیر شیرخوار را از یکدیگر جدا کنید، زنان را در دامنه کوه و اطفال را در میان دره‌ها و راه سیلاب بیندازید و حیوانات را از اطفال جدا کنید. پس چون دیدید باد زردی از جانب

مشرق می‌آید خرد و بزرگ صدا به گریه، ناله و استغاثه بلند کنید و بگویید: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَكَلَبْنَا رَسُولَكَ وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. إِزْهَمْنَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»<sup>(۱)</sup>. و استغفار و تضرع کنید و ناله کنید تا آفتاب غروب کند و یا عذاب برطرف شود. پس رأی همه متفق شد که به آنچه روییل گفت عمل کنند. و به روایت دیگر روز قبل از چهارشنبه صورتهای ایشان زرد و روز چهارشنبه سیاه شد. پس روز موعود همه از شهر خارج گشته و ناله ایشان بلند شد به طوریکه روییل در بلندی صدای ایشان را می‌شنید و چون آفتاب طلوع کرد باد زرد تیره بسیار تندی که صدای عظیمی داشت وزیدن گرفت، چون آن باد را دیدند همه به یکبار صدا به گریه و ناله بلند کردند و اطفال به طلب مادران شیون می‌کردند و یونس علیه السلام و تنوخوا می‌شنیدند و نفرین می‌کردند و روییل دعا می‌کرد. چون اول وقت ظهر شهر شد درهای رحمت گشوده شد و غضب حق بر ایشان تبدیل به ترحم شد. و خدا توبه ایشان را قبول کرد. و وحی شد به اسرافیل برو به سوی قوم یونس، من ایشان را ترحم کردم و توبه ایشان را قبول کردم و من بر بندگانم مهربانم. یونس علیه السلام بر قوم خود از من عذاب خواست فرستادم، پس به زمین برو و عذاب را از ایشان بگردان. اسرافیل عرض کرد خدایا عذاب تو به گوش‌های ایشان رسیده تا برسم هلاک شده‌اند. خطاب رسید من ملائکه را امر کردم عذاب را بالای سر ایشان باز دارند تا امر به آنها برسد. پس ای اسرافیل برو و عذاب را بسوی کوهها برگردان تا آهن شوند. پس اسرافیل آن عذاب را از نینوا به کوههای موصل برگردانید. چون قوم یونس مطلع شدند از سر کوهها بزیر آمده به خانه‌ها برگشتند و حمد خدا را بجا آوردند<sup>(۲)</sup>. و باقی این قصه را در جای دیگر ضمن آیات متناسبه ذکر خواهیم کرد.

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۹۹﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾

[یونس: ۹۹-۱۰۰]

**ترجمه:** و اگر پروردگارت می‌خواست البته تمام کسانی که در زمینند ایمان می‌آوردند آیا تو مردم را به اکراه وامی‌داری تا مؤمن شوند (۹۹) و کسی را نرسد که ایمان بیاورد مگر باذن خدا و خدا پلیدی را قرار می‌دهد بر آنان که پیروی عقل نمی‌کنند. (۱۰۰)

۱- «پروردگارا ما بر خود ظلم کردیم و فرستاده تو را تکذیب نمودیم. اگر ما را شامل مغفرت و آمرزش خود قرار ندهی و

به ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود. ای مهربان‌ترین مهربانان به ما رحم کن.»

۲- این داستان را عیاشی در تفسیرش (۱۲۹/۲) روایت کرده است. و مجلسی از او در بحار الأنوار (۳۹۷-۳۹۲/۱۴)

نقل می‌کند. و سند موثقی برای آن نیست.

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که در دین الهی آزادی و خودمختاری است و اکراه و اجبار نیست. و جمله: ﴿وَلَوْ شَاءَ...﴾ دلالت دارد که اگر خدا می‌خواست می‌توانست مردم را به اضطرار و اجبار وادار به ایمان کند. جمله: ﴿وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ...﴾ دلالت دارد که هر ملتی دنبال عقل نرود و استقلال فکری نداشته باشد و پیرو دیگران باشد به پلیدی و نکبت سزاوار است.

﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾  
 فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ  
 الْمُنْتَظِرِينَ ﴿۱۰۲﴾ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾﴾

[یونس: ۱۰۱-۱۰۳]

**ترجمه:** بگو نظر کنید که در آسمانها و زمین چیست ولی آیات، دلائل و اندازها قومی را که ایمان نمی‌آورند فائده ندهد (۱۰۱) پس آیا جز همانند روزهای اشخاص گذشتگان انتظار می‌برند؟ بگو پس انتظار برید که من با شما از منتظرانم (۱۰۲) سپس رسولان خود و آنانکه ایمان آورده‌اند از عذاب می‌رهانیم، این چنین حقی است برعهده ما که نجات دهیم مؤمنین را. (۱۰۳)

**نکات:** دین قرآن دین نظر، دقت و استدلال است به دلیل جمله: ﴿أَنْظَرُوا﴾ و جمله: ﴿وَمَا

تُغْنِي...﴾ که می‌توان «ما» آنرا استفهام گرفت ولی بهتر آن است که نافیہ بگیریم. به هر حال رسول خدا ﷺ فرموده: «تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ»<sup>(۱)</sup>. انسان می‌تواند در خلق نظر کند و از آثار علم و حکمت و قدرت الهی خدا را بشناسد.

﴿قُلْ يَتَّبِعُهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ  
 وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۴﴾ وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ  
 لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۵﴾ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا  
 يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۶﴾﴾

[یونس: ۱۰۴-۱۰۶]

**ترجمه:** بگو آهای مردم اگر شما را در دین من شکی باشد پس آنان را که شما غیر از خدا می‌پرستید من نمی‌پرستم ولیکن می‌پرستم خدایی را که شما را می‌میراند و مأمورم که از

۱- «در آفریدگان اندیشه کنید و در (ذات) خالق نیندیشید». أبو‌الشیخ آنرا در کتاب العظمة از ابن عباس: ۲۱۶/۱، ش: (۵) روایت کرده است. و مانند آنرا ابن النجار از ابوهیره و ابونعیم در الحلیة از ابن عباس روایت کرده است. نگا: سیوطی، الفتح الكبير في ضم الزيادة إلى الجامع الصغير، احادیث: ۵۴۲۷ تا ۵۴۲۹. و البانی آنرا ضعیف دانسته است.

مؤمنین باشم (۱۰۴) و مأموری که روی خود را به سوی دین حنیف بداری و البته از مشرکین مباش (۱۰۵) و نخوان غیر از خدا چیزی را که نه به تو نفع بخشد و نه ضرر، پس اگر این کار را کردی (یعنی غیر خدا را خواندی) پس محققاً تو در این هنگام از ستمگرانی. (۱۰۶)

**نکات:** در این آیات رسول خدا ﷺ دین خود را به امر خدا معرفی کرده: ۱- اینکه آنچه را از غیر خدا مردم می‌پرستند، من نمی‌پرستم. ۲- فقط خدایی را باید پرستید که مرگ شما به دست او است. ۳- من فردی از مؤمنین می‌باشم. ۴- مأموریتم این است که توجه خود را خالص کنم به دین حنیف. ۵- از مشرکین به انواع و اقسام ایشان نباشم. ۶- آنچه ضرر و نفع ندارد یعنی مخلوقات را نخوانم و گر نه از ستمگرانم. و سپس در آیه بعد نیز همین مطالب را تأیید می‌کند. بنابراین پیامبران علیهم‌السلام را نباید خواند زیرا ایشان مانند موجودات دیگر نفع و ضرری ندارند.

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۷﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿۱۰۸﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۱۰۹﴾﴾

[یونس: ۱۰۷-۱۰۹]

**ترجمه:** و اگر خدا ضرری به تو برساند برطرف‌کننده‌ای برای آن جز خود او نیست و اگر خدا اراده خیری برای تو کند هیچ رد‌کننده‌ای برای فضل او نیست، آن را به هرکس از بندگان خود بخواهد می‌رساند و اوست آمرزنده رحیم (۱۰۷) بگو آهای مردم به تحقیق این حق (کتاب رهنما) از طرف پروردگارتان برای شما آمد پس هرکس هدایت یافت پس همانا به نفع خود هدایت یافته و هر که گمراه شد پس همانا بر ضرر خود گمراه می‌شود و من وکیل بر شما نیستم (۱۰۸) و پیروی کن آنچه به تو وحی می‌شود و صبر نما تا خدا حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است. (۱۰۹)

**نکات:** کاشف ضرر و دافع آن و هم معطی خیری جز خدا نیست حتی انبیاء علیهم‌السلام و حتی خود خاتم‌الأنبیاء ﷺ برای خودش نمی‌تواند جلب خیر و یا دفع ضرری کند مگر به قدر سایر افراد بشر. در این صورت ملت اسلام از بندگان صالحی که دافع ضرر و کاشف سویی نیستند چه می‌خواهند و چرا به قرآن مراجعه نمی‌کنند و خدا طبق این آیات رسول خود را وکیل و نماینده مردم قرار نداده، چه برسد به دیگر کارها. جمله: ﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ نمی‌تواند تخلف از دستور وحی بنماید.

## سورة هود (مکیه وهي مائة وثلاث وعشرون آية)

### سورة هود مکی و دارای ۱۲۳ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الرَّ كِتَبٌ أَحْكَمْتُ ءَايَتُهُو ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾﴾ [هود: 1]

**ترجمه:** به نام خدای رحمن رحیم. الف لام را. کتابی است که آیات آن محکم شده سپس تفصیل داده شده از جانب حکیم خبیری. (۱)

**نکات:** چنانکه در سابق نیز ذکر کردیم ممکن است بگوییم در این سوره نیز چون ابتدا به تمجید و ذکر عظمت قرآن شده لذا ابتدای سوره ﴿الر﴾ آمده که قرآن مرکب از همین حروف است، اگر بشرمی تواند مانند آن را بیاورد. از این آیه ظاهر می شود که تمام قرآن محکومات است یعنی تماشش فصیح اللفظ و صحیح المعنی می باشد. جمله: ﴿مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾، دلالت بر صحت مطالب و اتقان آن دارد.

﴿أَلَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾ وَإِنِ اسْتَفْزَرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ يُمْتَعِعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾ أَلَّا إِنَّهُمْ يَأْتُونَ صُدُورَهُمْ لَيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَّا حِينَ يَسْتَعْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾﴾ [هود: ۲-۵]

**ترجمه:** که جز خدای کامل الذات را نپرستید. به راستی که من از جانب او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده می باشم (۲) و اینکه از پروردگار خودتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او توبه کنید تا شما را تا زمان معینی به خوبی بهره مند سازد و به هر صاحب فضلی برتری و درجه او را می دهد و اگر رویگردانید پس محققاً من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم (۳) بازگشت شما به سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست (۴) آگاه باشید که

ایشان سینه‌های خود را خم و تا می‌کنند تا (خود را) از او پنهان دارند، آگاه باش هنگامی که جامه‌های خود را بر سر می‌کشند خدا می‌داند آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، زیرا او به آنچه در سینه‌ها است دانا می‌باشد. (۵)

**نکات:** جمله: ﴿أَلَا تَعْبُدُونَ...﴾ مفعول له است برای ﴿فُصِّلَتْ﴾ یعنی فصول این قرآن از توحید و احکام و قصص همه برای این است که غیرخدا را نپرستید. و ﴿نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ دلالت دارد که شأن رسول خدا ﷺ همین است فقط که بترساند هرکس را که ترک عبادت و بندگی می‌کند و بشارت دهد هرکس را که اطاعت کرده است و کار دیگری بر عهده او ﷺ نیست. جمله: ﴿يَمْتَعِعْكُمْ...﴾ دلالت دارد که توبه و استغفار از کج رویها و انحرافات فائده دنیوی نیز دارد. و جمله: ﴿وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ دلالت دارد که هرکس هرچه لائق باشد خدا به او عطاء می‌کند. و مقصود از جمله: ﴿يَتَنُونُ صُدُورَهُمْ...﴾ بنا به قولی آگاه کردن و تنبیه منافقین است که هرگاه رسول خدا ﷺ را می‌دیدند پشت می‌کردند و می‌گفتند در پشت پرده و لباس، کسی از کار ما مطلع نیست. در این آیه می‌فرماید: خدا مطلع است.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلِّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّا نَكُفِّرُ بَعْدَ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ ۗ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨﴾﴾

[هود: ۶-۸]

**ترجمه:** و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر بر خداست روزی او و خدا می‌داند قرارگاه او و جای عاریتی او را، هر یک در کتابی است آشکار (۶) و او آن خدایی است که خلق نمود آسمانها و زمین را در شش روز و نفوذ او بر آب بود این خلقت برای این است که شما را بیازماید که کدامیک شما از جهت عمل نیکوتر است و اگر بگویی پس از مرگ برانگیخته خواهید شد البته البته آنانکه کافر شده‌اند می‌گویند نیست این مگر سحر آشکار (۷) و اگر از ایشان عذاب را تا مدتی معین به تأخیر افکنیم البته می‌گویند چه چیز آنرا نگهداشته آگاه باش روزی که عذابشان بیاید از ایشان برگشت نشود و آنچه را به آن استهزاء می‌کرده‌اند ایشان را فراگیرد. (۸)

**نکات:** ﴿ذَابَّةٌ﴾ شامل تمام چرندگان، خزندگان و پرندگان می‌شود و شماره آنها را کسی نمی‌داند جز خالق آنها که می‌داند طبیعت آنها و اعضاء، جوارح، غذاها، محل زیست و مسکن آنها را می‌داند. احتیاجات، اراده، مقاصد، درد و دوی آنها را و از هر جهت ایشان را کفایت و رهبری می‌کند. جمله: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ دلالت دارد که قبل از خلقت آسمان و زمین آب خلقت شده و مقصود از عرش نفوذ و سلطنت حق تعالی می‌باشد. <sup>(۱)</sup> و مقصود از ﴿أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾ زمان ﴿أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾ می‌باشد. و مقصود از کتاب همان است که در آیه ۵۹ سوره انعام ذکر شد.

﴿وَلَيْنَ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ ۙ وَلَيْنَ أَدْقْنَاهُ نَعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۱۱﴾﴾

[هود: ۹-۱۱]

**ترجمه:** و اگر انسان را رحمتی از خودمان بچشانیم سپس آن را از وی بازداریم، محققاً او ناامید و کفران‌گر شود (۹) و اگر او را پس از رنجها و سختیهایی که به او رسیده، نعمتهایی بچشانیم، البته می‌گوید بديها از من برفت، به راستی که او شادمان شود و بنازد (۱۰) مگر آنان که صبر کرده و عمل صالح کرده باشند آنان برایشان آمرزش و اجر بزرگ است. (۱۱)

**نکات:** چون زحمت و نعمت دنیا موقت، آنی و زودگذر است از آنها به چشیدن تعبیر شده زیرا کم و قلیل است و با این حال انسان طاقت آن را ندارد: در حال چشیدن رنج حال یأس دارد و در حال چشیدن نعمت، تکبیر.

﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَصَاحِبٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۱۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مَفْتَرِيَتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾﴾

[هود: ۱۲-۱۳]

**ترجمه:** پس شاید تو بعضی از آنچه به سویت وحی می‌شود ترک کنی (مبادا ترک کنی) و سینه‌ات به آن تنگ شود از این که می‌گویند چرا بر او گنج نازل نشده و یا با او فرشته‌ای نیامده؟ همانا تو ترساننده‌ای و خدا بر هر چیز کارگزار و وکیل است (۱۲) بلکه می‌گویند این

قرآن را به دروغ بر خدا بسته، بگو ده سوره مانند آن را بیاورید و هر که را غیر از خدا می‌توانید (برای کمک) بخوانید اگر راستگویید. (۱۳)

**نکات:** در اینکه رسول خدا ﷺ نباید وحی را ترک کند شکی نیست زیرا ترک وحی منجر به عصیان و شک در صحت شریعت خواهد شد. پس مقصود از جمله: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ...﴾ تهدید رسول خدا ﷺ است که در مقابل تمسخر مردم مقاومت کند و به واسطهٔ سفاهت مردم کوتاهی در ابلاغ رسالت و تأخیر در ابلاغ بعضی آیات نکند و با اذیت و آزار مردم بسازد. و بدانکه این سوره مکی است و در اینجا فرموده منکرین قرآن اگر آن را کلام خدا نمی‌دانند ده سوره مانند آن بیاورند. ولی در سوره‌های مدنی تحدی را شدیدتر نموده و فرموده اگر ده سوره نمی‌آورند یک سوره به مانند آن بیاورند.

﴿فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۴﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿۱۵﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾﴾

[هود: ۱۴-۱۶]

**ترجمه:** پس اگر برای شما اجابت نکردند پس بدانید که همانا قرآن به علم خدا نازل شده و الهی جز او نیست، پس آیا شما مسلمید؟ (۱۴) کسی که همواره دنیا و زینت آن را می‌خواهد جزای اعمالشان را در دنیا تمام بدهیم و به آنان در دنیا کم داده نشود (۱۵) آنان کسانی‌اند که در آخرت جز آتش برایشان نیست و آنچه کرده‌اند تباہ گردد و آنچه می‌کرده‌اند باطل شده باشد. (۱۶)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ﴾، این است که علمای بشری مانند قرآن نیاورند. باید دانست که قرآن از علم بشری نیست بلکه از علم الهی است. و مقصود از جمله ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾، آن کسانی‌اند که تمام همشان دنیاست و برای آخرت فکری نمی‌کنند.

﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِّن الْأَحْزَابِ فَالْتَأَرْ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۷﴾﴾

[هود: ۱۷]

**ترجمه:** آیا آنان که بر دلیل و برهانی از پروردگار خود بوده در حالیکه شاهی از پروردگارش به دنبال آن آید و در حالیکه از پیش کتاب موسی امام و رحمتی برایشان باشد (مانند دیگرانند



که دلیلی ندارند) آنانند که به آن ایمان می‌آورند و هرکسی از احزاب به آن کافر گردد پس آتش وعده‌گاه اوست پس در شک مباش از آن، زیرا آن حق است از جانب پروردگارت ولیکن بیشتر مردم ایمان نیاورند. (۱۷)

**نکات:** سه چیز دلیل بر صحت دین اسلام است که در این آیه آن سه را بیان کرده: اول: عقل و دلائل عقلی. دوم: شهادت قرآن. سوم: شهادت تورات. جمله: ﴿عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ همان دلائل عقلی است. و جمله: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾، شهادت قرآن است. و جمله: ﴿وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ همان شهادت تورات است، در این آیه احتمالات دیگری نیز داده‌اند ولی ظاهر آیه همین معنی است که ما ذکر کردیم زیرا این آیه تصدیق کرده ایمان مؤمنین به قرآن را به جمله ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾، به دلائل سه گانه: زیرا مطالب بر دو قسم است یا بدیهی و یا نظری است. و نظری تثبیت آن یا به حجت و برهان عقلی است و یا به وحی و الهام الهی است. پس اگر در اثبات مطلبی این دو قسم دلائل عقلی و شرعی جمع شد یعنی هم عقل شهادت به صدق آن داد و هم وحی. بدون شک حقانیت آن محرز است. این آیه می‌گوید کسانی که اسلام آورده و قرآن را حق می‌دانند به سه دلیل فوق ایمانشان ایمان است. و جمله: ﴿كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ دلالت دارد که کتاب هم امام است و می‌توان به کتاب امام گفت و لذا علی بن ابیطالب علیه السلام در دعای خود در صحیفه علویه می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ الْكِتَابَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ إِمَامِي». و لذا حق تعالی در سوره یس آیه ۱۲ پرونده اعمال را امام خوانده است، پس امام هر مسلمانی قرآن است.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۸﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۱۹﴾ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضْعِفُ لَهُمْ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿۲۰﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۱﴾ لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخْسَرُونَ ﴿۲۲﴾﴾

**ترجمه:** و کیست ظالم‌تر از آنکه به دروغ افترا بر خدا بزند؟ آنان بر پروردگارشان عرضه شوند و گواهان گویند ایشانند آنانکه بر پروردگارشان دروغ بستند. آگاه باش لعنت خدا بر ستمگران (۱۸) آنان که (مردم را) بازمی‌دارند از راه خدا و کجی در آن می‌جویند و هم آنان به

[هود: ۱۸-۲۲]

آخرت کافرند (۱۹) آنان در زمین عاجزکننده (قدرت حق) نبوده و جز خدا سرپرستانی ندارند، عذاب برای آنان دو مقابل می‌شود، آنان توانایی شنیدن (حق) را نداشته و نمی‌دیدند (۲۰) ایشان آنهایند که به خود زیان وارد کردند و آنچه افترا می‌بستند از نظرشان گم شد (۲۱) ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکارترند. (۲۲)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى...﴾ همان مجتهدان و دانشمندانند که رأی و فتوای خود را حکم خدا دانسته و به خدا نسبت می‌دهند و هم مرشدان و سایر بزرگان اهل بدعت که بدعتهای خود را از دین خدا دانسته و در محکمه الهی مانند مقصران احضار گردند و گواهان، گواهی دهند بر فتاوی، بدعتها و کجی‌های ایشان. و ایشانند که مردم را از راه حقیقی الهی بازداشته و فریب داده و در راه راست کجی به وجود آورده‌اند. و گواهان قیامت عبارتند از فرشتگان و مردمان زمان ایشان. و ایشانند که ولی یا اولیایی برای مردم ساخته و دم از ولایت ایشان می‌زنند و به نام آن اولیاء، خود از مردم سواری می‌گیرند در حالیکه خدا صریحاً در این آیات فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ﴾<sup>(۱)</sup>. پس اینان که راه خدا را خراب کرده زیانکارترین مردم، بدترین و ستمکارترین اهل جهان‌اند ولی متأسفانه مقلدین و پیروانشان خبر ندارند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۳﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾﴾

**ترجمه:** به راستی آنان که ایمان آورده و عملهای شایسته نموده و نسبت به پروردگارشان فروتن و متواضع‌اند ایشانند اهل بهشت، خود در آن ماندگارند (۲۳) مَثَل این دو گروه مانند کور و کر، بینا و شنوا است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟ (۲۴)

**نکات:** چون حق تعالی اصناف کفار، منافقین و بدعت‌گزاران را ذکر کرد در این آیات اهل ایمان و عمل و فروتنان را در مقابل آنان ذکر کرده و دو گروه مقابل یکدیگر آورده. انسان باید سعی کند و خود را از گروه مؤمنین بگرداند. حق تعالی پس از ذکر این آیات، بیان حقایق و کفر و ایمان، به ذکر قصه نوح پرداخته تا خواننده خسته و ملول نگردد و فرمود:

۱- «و جز خدا سرپرستانی ندارند.» [هود: ۲۰].

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِلَىٰ قَوْمِهِ إِتِي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲۵﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿۲۶﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرْنَكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿۲۷﴾﴾

**ترجمه:** و به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم که بگوید به تحقیق من برای شما بیم دهنده آشکارم (۲۵) که نپرستید جز الله را به راستی که من از عذاب روز دردناک بر شما می‌ترسم (۲۶) پس آن گروه اشرافی از قوم او، که کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری مانند خودمان نمی‌بینیم و نمی‌بینیم کسانی را که از تو پیروی کرده باشند جز مردمان پست ما، در ظاهر رأی و نمی‌بینیم برای شما بر خودمان برتری باشد بلکه شما را دروغگویان گمان می‌کنیم. (۲۷)

**نکات:** نوح علیه السلام از پیامبران بزرگ است که حق تعالی او را به نبوت مبعوث نمود. و مقصود از کلمه‌ای ﴿إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾ همان امت اوست. و جمله: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ دلالت دارد که بعثت برای دعوت به سوی توحید بوده آن هم توحید عبادی زیرا از سایر آیات احوال نوح معلوم می‌شود که قوم نوح عده‌ای از مردمان صالح را که مرده بودند پرستش می‌کردند و در نذر و حوائج خود به آنان توجه داشتند. و جمله: ﴿هُمُ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ﴾ دلالت دارد که مؤمنین به نوح علیه السلام مردم فقیری بودند دارای کسبهای بی‌اهمیت که به حسب ظاهر مورد توجه نبودند. و مقصود از کلمه: ﴿بَادِي الرَّأْيِ﴾، ظاهراً این است که بدون فکر و تأمل به تو ایمان آورده‌اند و رأی ایشان ابتدایی است و یا اینکه به ظاهر رأی ایمان آورده‌اند نه به باطن.

﴿قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَعَآتَنِي رَحْمَةٌ مِّنْ عِنْدِهِ فَعَمِيَّتْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاكُمْ مَوَاطِنَ وَأَنْتُمْ لَهَا كَاهُونَ ﴿۲۸﴾ وَيَقَوْمِ لَا سَأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَئِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِظَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْتَقُوا رَبَّهُمْ وَلَكِنِّي أَرْنَكُمْ قَوْمًا جَاهِلُونَ ﴿۲۹﴾ وَيَقَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳۰﴾﴾

**ترجمه:** (نوح) گفت: ای قوم من آیا با دیده بصیرت دیده‌اید که اگر من بر دلیل و برهانی از پروردگارم باشم و او مرا از نزد خود رحمتی داده باشد که بر شما پوشیده باشد، آیا ما شما را به قبولی آن ملزم و مجبور ساخته‌ایم در حالیکه شما نمی‌خواهید (۲۸) و ای قوم من، از شما بر رسالت مالی را درخواست نمی‌کنم، مزد من جز بر خدا نیست و من آنان را که ایمان آورده‌اند

طرد نمی‌کنم به راستی که ایشان پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد لیکن من شما را قومی نادان می‌بینم (۲۹) و ای قوم من، چه کس مرا از جانب خدا یاری می‌کند اگر ایشان را طرد کنم آیا متذکر نمی‌شوید؟ (۳۰)

**نکات:** پس از آنکه قوم نوح چهار دلیل بر رد نوح آوردند: **اول:** اینکه تو بشری هستی، مانند ما. **دوم:** اینکه پیروان تو از مردم پست بی‌فکرند. **سوم:** اینکه شما بر ما برتری ندارید. **چهارم:** اینکه ما گمان دروغ بر شما داریم. در جواب ایشان حضرت نوح علیه السلام می‌گوید شما دیده بصیرت خود را بکار اندازید اگر من حجتی از پروردگارم داشته باشم، در مقابل حجت، سخنان شما ارزشی ندارد. زیرا من مدعی نیستم که موجودی غیر بشر و یا بشری غیر شما هستم و شما اگر تکبر را کنار گذارید و سخن بشری مانند خود را بپذیرید خوب است و اما اینکه گفتید پیروان من چنین و چنانند چه ربطی به دعوت من دارد یعنی اگر بگویید فقیرند که من اجر نمی‌خواهم چه فقیر باشند و چه غنی. و اگر می‌گویید منافقند جواب شما این است که ایشان ملاقات پروردگار خواهند کرد و خدا باطن ایشان را می‌داند. و اما اینکه به ما گفتید: برتری ندارید. ما که مدعی برتری نیستیم. و اما اینکه گفتید: ما گمان دروغ بر شما داریم، گمان که دلیل نمی‌شود. پس فکر کنید و از من دلیل بخواهید و احتمال دهید که شاید من مشمول رحمت خدا باشم و بر شما پوشیده باشد. به اضافه ما که شما را مجبور به متابعت خود نکرده‌ایم. و ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا﴾، دلالت دارد که مبلغ توحید نباید اجر بگیرد و گرفتن سهم امام و خمس از دین انبیاء علیهم السلام نبوده است.

﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾﴾

**ترجمه:** و برای شما نمی‌گویم که خزینه‌های خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام و برای کسانی که چشمانتان ایشان را کوچک شمرده نمی‌گویم خدا به ایشان خیر نخواهد داد، خدا به آنچه در جان ایشان است داناتر است. به درستی که (اگر جز این گویم) در این صورت من از ستمگرانم. (۳۱)

**نکات:** جمله: ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ﴾ دلالت دارد که انبیاء مأمور رزق، حیات، قدرت و شفاء نیستند و این جملات جواب است برای قوم. زیرا قوم خیال می‌کردند فرستاده خدا و اتباع او باید دارای خزائن الهی باشند نه فقیر و پست. و جمله: ﴿وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ دلیل است بر اینکه

انبیاء غیب نمی‌دانند و این جواب در مقابل قوم است که می‌گفتند: پیروان تو مردم منافق و رذل می‌باشند. نوح علیه السلام می‌فرماید: من علم به باطن ایشان که غیب است ندارم. ﴿وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ﴾ دلیل است بر اینکه انبیاء قدرت ملک را ندارند و این نیز جواب است در مقابل قوم که می‌گفتند پیروان تو زشتکارند نوح علیه السلام می‌گوید من ملک نیستم که به امر خدا اعمال زشت ایشان را ثبت کنم.

﴿قَالُوا يَنُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۳۲﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۳۳﴾ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۳۴﴾﴾ [هود: ۳۲-۳۴] ترجمه: گفتند: ای نوح با ما مجادله کردی و بسیار هم با ما جدال نمودی پس بیاور برای ما آنچه به ما وعده کرده‌ای (از عذاب) اگر از راستگویانی (۳۲) نوح گفت: همانا خدا اگر بخواهد آن را می‌آورد و شما عاجزکننده خدا و مانع او نیستید (۳۳) و اگر خدا گمراهی شما را (به سبب تکبر و اعتراضات) خواسته باشد نصیحت من شما را بهره ندهد اگر من خواسته باشم شما را نصیحت کنم، اوست پروردگار شما و به سوی او برگشت داده می‌شود. (۳۴)

**نکات:** جمله: ﴿جَدَلْتَنَا﴾ دلالت دارد که انبیاء علیهم السلام اهل بحث و جدال‌اند و دین ایشان تحقیقی است. و جمله: ﴿فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا﴾ دلالت دارد که حضرت نوح علیه السلام مدتها با قوم خود جدال کرده و مقصود از جمله: ﴿فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا﴾ عذاب است. و جمله: ﴿إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ دلالت دارد که آوردن عذاب و اعجاز کار خدا است نه کار انبیاء. و مقصود از جمله: ﴿إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ﴾ این است که از کثرت طغیان، سرکشی و اعتراض ممکن است خذلان خدا شامل حال شما شود و شما را به ضلالت خودتان واگذارد آن وقت نصیحت من نفعی ندهد.

﴿أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ وُفَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرُمُونَ ﴿۳۵﴾ وَأُوحِيَ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۳۶﴾ وَأَصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۳۷﴾﴾ [هود: ۳۵-۳۷] ترجمه: بلکه می‌گویند رسالت را افترا بسته، بگو اگر افتراء بسته باشم وبال گناه من بر من است و من بیزارم از گناهی که مرتکب می‌شوید (۳۵) و وحی شد به سوی نوح که محققاً از قوم تو ایمان نخواهد آورد مگر آنکه ایمان آورده پس به آنچه می‌کنند افسرده مباش (۳۶) و

کشتی را با نظارت ما و وحی ما بساز و درباره آن کسان که ستم کردند با من سخن مگویی، بی گمان آنان غرق خواهند شد. (۳۷)

**نکات:** چون نوح علیه السلام از ایمان نیاوردن و اعمال زشت قومش افسرده بود و امیدوار بود بلکه ایمان آورند. حق تعالی به او وحی نمود که ایشان ایمان نخواهند آورد و تو هم از عذاب ایشان و افعال ایشان افسرده مباش و برای نجات خود و پیروانت کشتی را بساز. و مقصود از کلمه: ﴿بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا﴾ این است که در زیر نظر ما و فرشتگان ما و به دستور ما کشتی را بساز.

﴿وَبَصْنَعُ الْفُلِكِ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿۳۷﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿۳۸﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۳۹﴾﴾ [هود: ۳۸-۴۰]

**ترجمه:** و کشتی را می ساخت و هر زمان که گروهی از قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند، نوح گفت: اگر شما از ما مسخره می کنید پس محققاً ما از شما استهزاء خواهیم کرد چنانکه شما استهزاء می کنید (۳۸) پس به زودی خواهید دانست برای چه کسی عذاب خوارکننده بیاید و بر او عذاب دائمی فرود آید (۳۹) (وضع چنین بود) تا وقتی که فرمان ما آمد و تنور فوران کرد، گفتیم از هر جفتی (از حیوانات) دو تن با کشتی حمل کن و نیز به کشتی آور کسانت را مگر آنکه سخن درباره او گذشت و نیز هر کس را ایمان آورده به کشتی آور و ایمان نیاورد با او مگر عده کمی. (۴۰)

**نکات:** کشتی نوح بسیار بزرگ بوده و مدت زیادی طول کشید تا ساخته شد و آنرا در میان بیابان می ساخت، مردم که عبور می کردند یکی می گفت: خانه می سازد، دیگری باستهزاء می گفت: دیوانه است که کشتی در بیابان می سازد، دیگری به استهزاء می گفت: انبار می سازد. دیگری می گفت: از ترس سرما می سازد. تا آنکه فرمان الهی رسید و آب از زمین جوشیدن کرد. حق تعالی به او وحی کرد از هر حیوانی یک جفت نر و ماده و خانواده خود و مؤمنین را حمل بر کشتی کن. و مقصود از ﴿إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ﴾، زن نوح و فرزندش کنعان بود. ولی سه پسر دیگر سام، حام و یافث با زانشان بر کشتی حمل شدند.

﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ حَجْرُهَا وَمُرْسِلَهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۴۱﴾ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يُبَيِّنُ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ

الْكَافِرِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ سَوَّيْتُ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ۗ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٢﴾

[هود: ۴۱-۴۳]

**ترجمه:** و گفت در آن سوار شوید. به نام خداست روان شدنش و ایستادنش. به راستی که پروردگار من آمرزنده رحیم است (۴۱) و آن کشتی ایشان را در میان موجی مانند کوهها می برد و نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد: ای پسرک من، با ما سوار شو و با کافران مباش (۴۲) گفت: به زودی به کوهی که مرا از آب حفظ کند پناه می برم و جای می گیرم. (نوح) گفت: امروز از فرمان خدا نگهدارنده ای نیست مگر آنکه خدا به او رحم کند. و موج میان آن دو حائل شد، پس از غرق شدگان گردید. (۴۳)

**نکات:** مَجْرَى و مُرْسَى هر دو مصدرند مانند کلمه منزل در جمله: ﴿أَنْزَلْنِي مِنْزَلًا مُّبَارَكًا﴾.

بنابراین ممکن است ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ خبر مقدم باشد مجری و مرسی مبتدا شود. و بعضی مجری و مرسی را به وزن اسم فاعل خوانده و آنها را اسم فاعل و صفت الله گرفته اند ولی این قول چون اعرابش مخالف مصحف میان مردم است به نظر ما صحیح نمی باشد. و ممکن است جمله: ﴿وَقَالَ أَرَأَيْتُمْ فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبُهَا وَمُرْسَاهَا﴾ کلام واحد باشد. و ممکن است ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبُهَا﴾ کلام مستقل باشد و مقصود از این جمله این است که ساکین کشتی بدانند کشتی، نجات دهنده نیست بلکه خدای مجری و مرسی نجات دهنده می باشد پس به کشتی اعتماد نکنند بلکه به فضل خدا اعتماد کنند. و بدانکه انسان در مطالب توحیدی و معرفه الله چون در کشتی فکر نشست، امواج خیالات و گمراهی ها او را احاطه می کند، پس چون شخصی به فکر وارد شد باید به خدا و هدایت او توکل و اعتماد کند تا کشتی فکرش غرق نشود!

﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَسْمَأْ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٣﴾ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ أَبْنِيَّ مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿٤٤﴾ قَالَ يَنْوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۖ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٦﴾﴾

[هود: ۴۴-۴۷]

**ترجمه:** وگفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان بازدار (و نوح) و آب فرو شد و فرمان انجام شد و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد دوری (از رحمت) باد برای قوم

ستمگران(۴۴) و نوح پروردگار خود را ندا کرد پس گفت: پروردگارا به راستی پسر من از اهل من است و به درستی که وعده تو حق است و تو بهترین حکم‌کنندگان(۴۵) (خدا)گفت: ای نوح به راستی که او از اهل تو نیست. زیرا او عمل ناصالح است. پس آنچه را که برای تو علمی به آن نیست از من مخواه، به راستی که من تو را پند می‌دهم تا مبدا از جاهلین باشی(۴۶) گفت: پروردگارا به راستی که من پناه می‌برم به تو از اینکه سؤال کنم آنچه را به آن علمی ندارم و اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران می‌باشم.(۴۷)

**نکات:** مقصود از جمله: ﴿لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ این است که او ایمان ندارد به دلیل جمله: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ و ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ برای تأکید است مانند: زید عدل و یا به تقدیر مضاف است یعنی؛ ذو عمل غیر صالح و درخواست نوح راجع به فرزندش چون بدون علم صادر شده و قول بلاعلم گناه است و لذا مورد عتاب شده و سپس استغفار و عذرخواهی نموده و پناه به خدا برده تا در آتیه چنین نکند و عرض کرده: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ...﴾

﴿قِيلَ يٰنُوحُ أَهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۴۸) تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴۹﴾ [هود: ۴۸-۴۹]

**ترجمه:** گفته شد ای نوح فرود آی با سلامتی از ما و برکاتی بر تو و بر امتیایی که با تواند و امتیایی که به زودی ایشان را بهره دهیم سپس به ایشان از جانب ما عذابی دردناک برسد(۴۸) اینها از اخبار غیب است که وحی می‌کنیم آنها را به سوی تو. پیش از اینکه به تو وحی شود، نه تو می‌دانستی آنها را و نه قوم تو. پس صبر کن، به راستی که عاقبت برای متقین است.(۴۹)

**نکات:** چون کشتی بر کوه جودی که در اطراف موصل است فرود آمد حضرت نوح علیه السلام وحشت داشت و نمی‌دانست پیاده شود یا خیر؟ خطاب رسید به سلامت پیاده شو. نوح علیه السلام دانست که دیگر آسیبی نیست و از جهات معاش هم خدا وعده برکات به او و همراهانش داد. و جمله: ﴿وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنَتِّعُهُمْ﴾ دلالت دارد که از او و همراهانش امتیایی به وجود آمدند و بشر فعلی از همان امت‌ها می‌باشد و چون دنیا متاع پستی است، حق تعالی راجع به مؤمنین فرموده: ﴿سَنُنَتِّعُهُمْ﴾، بلکه راجع به کفار فرموده: ﴿سَنُنَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. و جمله ﴿مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾، دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطالب غیبی و قصص قرآنی را



قبل از وحی نمی دانسته، نه خودش می دانسته و نه قومش، پس بطلان روایات غالیان ظاهر می شود که می گویند او و جانشینانش همه چیز را می دانسته اند و پسرعمویش علی علیه السلام قبل از رسالت او به دنیا آمد و تمام کتب آسمانی را خواند، که اینها کفر و تماماً بر ضد قرآن است.

﴿وَالِی عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَیْرُهُ ۚ إِنَّ أَنْتُمْ لِأَلَّا مُفْتَرُونَ ﴿۵۰﴾ یَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا ۚ إِنَّ أَجْرَی إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِیَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۵۱﴾ وَیَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مِدْرَارًا وَیَبْسُطُ کُمُ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِیْكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِیْنَ ﴿۵۲﴾﴾

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی قوم عاد برادرشان هود را، گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما الهی (مقصد در حوائج) غیر او نیست، نیستید شما مگر افترازنندگان (۵۰) ای قوم من درخواست اجری بر این رسالت نمی کنم، نیست اجر من مگر بر آنکه مرا به وجود آورده، آیا عقل خود را به کار نمی اندازید (۵۱) و ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او بازگشت کنید، (او) از آسمان برای شما باران پی درپی بفرستد و نیرویی بر نیروی شما بیافزاید و اعراض نکنید در حال گنه کاری. (۵۲)

**نکات:** قصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عاد در سورة احقاف آیه ۲۱ به بعد و سورة فجر آیات ۶ تا ۸ و سورة اعراف آیات ۶۵ تا ۷۲ و سورة شعراء آیات ۱۲۳ به بعد و سورة الحاقه آیات ۶ تا ۸، ذکر شده. و قوم عاد بین یمن، عمان و حضرموت مسکن داشته اند و ایشان سه بت داشتند که از سه بنده صالح تمثال بود: بنام صداء، صمود، هباء و اینان را شفیع نزد خدا می دانستند و در حوائج دنیوی خود آنان را می خواندند و لذا حضرت هود علیه السلام ایشان را نهی می کند که شفاعت اینان دروغ است و ایشان مستحق کرنش نیستند ولیکن ایشان هود علیه السلام را حقیر شمردند و شأن او را کوچک دانستند و او را به سفاهت و کذب نسبت دادند تا اینکه سه سال باران رحمت بر ایشان نبارید. هود علیه السلام در دعوت خود، ثبات قدم به خرج داد و گفت: اگر به هدایت الهی برگردید خدا باران رحمت را پی درپی بر شما بباراند و قوی و نعمت خود را بر شما بیفزاید و حضرت هود علیه السلام از نواده های حضرت نوح علیه السلام و مدتی پس از نوح علیه السلام مبعوث شده در سن چهل سالگی. و به قولی نوشته اند هفتصد و شصت سال قوم خود را دعوت به توحید کرد و ایشان ایمان نیاوردند. و کار حضرت هود علیه السلام زراعت و تجارت بود.

﴿قَالُوا یَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَیِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِیْ ءَالِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِیْنَ ﴿۵۲﴾﴾

﴿إِنْ تَقُولُ إِلَّا أَعْتَرْنَا بِسُوءِیِّ قَالَ إِنِّیْ أُشْهِدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّیْ بَرِیْءٌ مِّمَّا

تُشْرِكُونَ ﴿٥٥﴾ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٦﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٥٧﴾

[هود: ۵۳-۵۷]

**ترجمه:** گفتند: ای هود برای ما معجزه‌ای نیاوردی و ما برای قول تو اله‌های خود ترک نکنیم و ما برای تو ایمان آورنده نیستیم (۵۳) ما چیزی در حق تو نمی‌گوییم جز اینکه بعضی از اله‌های ما به تو آسیبی رسانده، (هود) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و گواه باشید که من از آنچه شریک او می‌کنید بیزارم (۵۴) بیزارم از هر چه جز او است، پس همه شما با من مکر کنید سپس مرا مهلت ندهید (۵۵) به راستی که من توکل کرده‌ام بر خدا، پروردگار من و پروردگار شما، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او گیرنده پیشانی اوست، به راستی که پروردگار من بر راه راست است (۵۶) پس اگر روی بگردانید به تحقیق من به شما ابلاغ نمودم پیغامی را که به آن به سوی شما فرستاده شده‌ام و پروردگار من قومی غیر شما را جانشین شما خواهد کرد و شما چیزی به او ضرر نمی‌زنید، به راستی که پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است. (۵۷)

**نکات:** قوم هود در بت‌پرستی خود اصرار ورزیدند و مقصودشان از جمله: ﴿أَعْتَرْنَاكَ﴾ این بود که بعضی از بت‌های ما تو را دیوانه کرده‌اند. و مقصود از جمله: ﴿إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ این است که تمام جنبدگان مقهور قدرت اویند زیرا هر کس موی پیشانی کسی را بگیرد می‌تواند بر او غلبه کند. و مقصود از جمله: ﴿وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾ این است که: «يُهْلِكُكُمْ بِكُفْرِكُمْ وَيَسْتَبْدِلُ بِكُمْ غَيْرَكُمْ كَمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»: «شما را به سبب کفرتان هلاک می‌کند و دیگران را به جای شما به وجود می‌آورد، - همانگونه که پیشینیان را هلاک گردانید...».

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا حَاجِيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾ وَتِلْكَ ءَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾ وَاتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ أَلَا إِنَّ ءَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا لِّءَادٍ قَوْمِ هُودٍ ﴿٦٠﴾﴾

[هود: ۵۸-۶۰]

**ترجمه:** و چون فرمان ما آمد هود را با آنان که با او ایمان آورده بودند به رحمت خودمان، نجات دادیم و ایشانرا از عذاب سخت نجات دادیم (۵۸) و این است قوم عاد که به آیات پروردگارشان انکار کردند و فرستادگان او را عصیان نمودند و هر زورگوی عنودی را پیروی

کردند (۵۹) و به دنبال ایشان در این دنیا و روز قیامت لعنت فرستاده شد، آگاه باش که قوم عاد به پروردگارشان کافر شدند، آگاه باش دور باش (از رحمت) است برای عاد قوم هود. (۶۰)

**نکات:** بالآخره قوم عاد برای تعصّب دین آباء و اجدادی و تقلید از بزرگانشان ایمان نیاوردند و شفعا و باب الجوائح‌هایی که خود نام‌گذاری کرده بودند از دست ندادند تا فرمان خدا در رسیدن و باد، هفت شبانه روز بر ایشان مسلط گردید و پاره‌پاره شان کرد و خداوند، هود و مؤمنین را از رسیدن و تسلط باد حفظ نمود. مدت قلیل عصیان کردند و تا قیامت مبتلا به لعن شدند.

﴿وَالِی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَیْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِیْهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیْبٌ مُجِیْبٌ ﴿۶۱﴾ قَالُوا یَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِیْنَا مَرْجُوعًا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِی شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ مُرِیْبٍ ﴿۶۲﴾﴾

[هود: ۶۱-۶۲]

**ترجمه:** و فرستادیم به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را گفت: ای قوم من عبادت کنید خدا را، نیست برای شما الهی (مقصد در حوائجی) غیر او، او شما را از زمین ایجاد کرد و در آن شما را زندگی داد، پس، از او طلب آموزش کنید، سپس به سوی او بازگشت و توبه کنید، براستی که پروردگار من نزدیک و اجابت‌کننده است (۶۱) گفتند: ای صالح به تحقیق تو از پیش (قبلا) مایه امید در میان ما بودی، آیا ما را از آنچه پدران ما می‌پرستیدند نهی می‌کنی که عبادت کنیم؟ و به راستی که ما از آنچه ما را به سوی آن می‌خوانی در شکیم و گمان بد. (۶۲)

**نکات:** قوم ثمود کوه‌نشین و در پناه کوهستان مسکن داشتند و رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک به مساکن ایشان برخورد کرد. و ایشان بت‌هایی داشتند که تمثال چند نفر از بزرگان صالحین بود، چون آن بزرگان صالح از دنیا رفتند اینان مجسمه‌های ایشان را برای تسلی خود برداشتند و به آنان در حوائج توسل می‌جستند به عنوان شفاعت در درگاه خدا و بتان ایشان عبارت بود از ود، جد، شمس، مناة، مناف و اللات. و در قرآن در سوره شعراء آیه ۱۴۱ تا ۱۵۸ و سوره اعراف آیه ۷۳ و ۷۹ و نمل آیه ۴۵ تا ۵۳ و سوره‌های دیگر ذکری از ایشان شده است و نوشته‌اند که حضرت صالح از سن ۱۶ سالگی مأمور رسالت شد و تا صد و بیست سال از عمر خود دعوت کرد ولی فائده نبخشید.

﴿قَالَ یَقَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَیْتَةٍ مِّنْ رَبِّی وَعَآئِنِ مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَیْتُهُ فَمَا تَزِیدُونِی غَیْرَ تَحْسِیرٍ ﴿۶۳﴾ وَ یَقَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ ءَایَةٌ فَذُرُّوْهَا

تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَّرُوهَا فَقَالَ  
تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعَدُوٌّ غَيْرٌ مَّكْدُوبٍ ﴿٦٥﴾ [هود: ۶۳-۶۵]

**ترجمه:** گفت: ای قوم من آیا با دیده بصیرت دیده‌اید اگر من از جانب پروردگارم بر دلیل روشنی باشم و او از رحمت خود به من عطا کرده باشد، پس اگر او را عصیان کنم، کیست مرا از جانب خدا یاری کند، پس شما برای من جز زیان نیفزایید (۶۳) و ای قوم من، این است شتر خدا برای شما آیتی است پس آن را رها کنید بخورد در زمین خدا و بدی به او نرسانید که عذاب نزدیک شما را بگیرد (۶۴) پس آن را پی کردند پس گفت در خانه خودتان سه روز بهره برید این وعده‌ای است دروغ‌نشدنی. (۶۵)

**نکات:** تعصب دینی مانع از تفکر قوم صالح شد و با اینکه از او معجزه خواستند و خدا به دعای حضرت صالح، از سنگ شتری برای ایشان بیرون آورد، باز روی عداوت آن را پی کردند. و مقصود از جمله: ﴿فَذَرُوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ﴾، این است که مخارجی ندارد بگذارید در زمین خدا بچرد ولی وجود او از جهاتی برای معجزه است: ۱- از سنگ خلق شده. ۲- در جوف کوه خدا او را به چنین صورتی درآورده و ۳- بدون تماس با نر حامله شده. ۴- بدون تولد و تناسل به این صورت درآمده. ۵- یک روز آب می‌آشامد و روز دیگر همه شما را از شیر خود سیراب می‌کند.

و خدا سه روز به ایشان مهلت داد بلکه توبه کنند ولی بزرگانشان با وسوسه مانع از توبه ایشان شدند، تا اینکه حضرت صالح علیه السلام به ایشان گفت روز اول صورتشان زرد خواهد شد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه و چون این احوال را دیدند و یقین به عذاب پیدا کردند ولی عناد و تعصب مانع از توبه ایشان شد و همه مهیای عذاب شدند<sup>(۱)</sup>.

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا حَاجِبًا صَلِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِئِرِهِمْ جِثْمِينَ ﴿٦٧﴾ كَانَتْ لَمْ يَغْتَوُوا فِيهَا إِلَّا إِنَّ ثَمُودًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا بَعْدًا لِّثَمُودَ ﴿٦٨﴾﴾ [هود: ۶۶-۶۸]

**ترجمه:** پس چون فرمان ما (برای عذاب) آمد، صالح را با آنان که با او ایمان آورده بودند به رحمتی از جانب خود نجات دادیم و از خواری آنروز نجات بخشیدیم، به راستی که پروردگار تو نیرومند عزیز است (۶۶) و آنان را که ستم کرده بودند صیحه گرفت پس در خانه‌های خود برو

۱- مولف در تفسیر این بخش از تفسیر مفاتیح الغیب فخر الدین رازی (۲۰/۱۸) استفاده کرده است.

افتادند(۶۷) گویا اقامت در آن نکرده بودند، آگاه باش که قوم ثمود کافر به پروردگار خود شدند، آگاه باش برای قوم ثمود دور باش است.(۶۸)

**نکات:** مقصود از ﴿الصَّيْحَةَ﴾، صدا و صاعقه آسمانی است که در اثر آن زمین لرزید و گوشها پاره شد و دلها طپید و جانها از بدنها خارج و برو به زمین خوردند و مقصود از دورباش، دوری از رحمت است.

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلْنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلَّمَ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ ﴿٧٠﴾ وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَوَيْلَتِي أَيُّ آلٍ هَذَا بَعَلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾﴾

[هود: ۶۹-۷۳]

**ترجمه:** و به تحقیق فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند و گفتند: سلام (بر تو). گفت: سلام (بر شما). پس دیری نپایید که (ابراهیم) گوساله بریانی آورد(۶۹) پس چون دید دستهای ایشان به آن گوشت نمی‌رسد (و از آن گوشت نمی‌خوردند) ناشناسشان گرفت و در دل ترسی از ایشان گرفت، گفتند: مترس به راستی که ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم(۷۰) وزن او ایستاده بود که خندید. پس او را به اسحاق مژده دادیم و از نسل اسحاق یعقوب را (۷۱) گفت: ای وای مرا آیا فرزند آورم و حال آنکه من پیره‌زنم و این شوهرم پیرمرد است به راستی که این البته چیزی عجیب است(۷۲) گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده، به درستی که او ستوده بزرگوار است.(۷۳)

**نکات:** حق تعالی پس از ذکر قصه حضرت نوح، هود و صالح علیهم‌السلام، بیان قصه حضرت ابراهیم و لوط علیهم‌السلام را کرده که چون مأمورین الهی یعنی فرشتگان آمدند نزد ابراهیم برای بشارت دادن او را به فرزند و برای خبر دادن او را به هلاکت قوم لوط، حضرت ابراهیم علیه‌السلام که بسیار مهمان دوست بود فوری گوساله‌ای بریان کرد و برای ایشان حاضر نمود ولی دید ایشان دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند. چون هرگاه دشمنی به کسی وارد می‌شد از غذای او نمی‌خورد، ابراهیم علیه‌السلام ملانکه را نمی‌شناخت و خیال می‌کرد اینان که غذا نمی‌خورند قصد عداوتی دارند، این است که او را ترس گرفت و این قصه دلالت دارد که انبیاء علیهم‌السلام از امور غیبی و تکوینی بی‌خبرند. و جمله: ﴿رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾، با اینکه خطاب به زن ابراهیم حضرت ساره است مذكر آمده برای تغلیب، یعنی خانواده‌ای را

به خطاب مذکر خطاب می‌کنند به اعتبار مدیر ایشان که مرد است. بنابراین در آیه ۳۳ سوره احزاب اگر بگوئیم ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾<sup>(۱)</sup>، خطاب به زنان رسول خدا ﷺ است اشکالی ندارد.

﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجْدِلُهَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿۷۴﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿۷۵﴾ يَتَّبِعُ إِبْرَاهِيمَ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿۷۶﴾﴾

[هود: ۷۴-۷۶]

**ترجمه:** پس چون دلهره از ابراهیم بر طرف شد و بشارت فرزند به او رسید، درباره (نجات) قوم لوط با ما مجادله می‌کرد (۷۴) بدرستی که ابراهیم محققاً بردبار دلسوز بازگشت‌کننده بود (۷۵) ای ابراهیم از این اعراض کن، حقیقت این است که فرمان پروردگارت آمده و به راستی عذابی ایشان را خواهد آمد که برگشت ندارد. (۷۶)

**نکات:** مجادله حضرت ابراهیم علیه السلام چون با مأمورین الهی بوده، خدا فرموده با ما مجادله می‌کرد و این مجادله برای عدم رضا به فرمان الهی نبود و لذا خدا او را تمجید کرده که او بردبار دلسوز بود. معلوم می‌شود که مجادله حضرت ابراهیم علیه السلام از دلسوزی برای قوم لوط بوده تا شاید خدا به ایشان رحم کند و عذابشان نکند و لذا چون ملائکه گفتند: ﴿إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ﴾ ابراهیم علیه السلام گفت: اگر پنجاه مرد مؤمن در آن باشد آیا هلاکشان می‌کنید؟ گفتند: نه. گفت اگر چهل نفر باشد؟ گفتند: نه. گفت: سی نفر باشد چطور؟ گفتند: نه. تا به ده نفر رسید؟ گفتند: نه. گفت: اگر در آن قریه یک مرد مسلمان باشد آنرا هلاک می‌کنید؟ گفتند: نه. گفت بدرستی که لوط علیه السلام <sup>(۲)</sup> در آن قریه است؟ گفتند: ما داناتریم و او را نجات می‌دهیم.

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿۷۷﴾ وَجَاءَهُمْ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَقُومُ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَظْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿۷۸﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿۷۹﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿۸۰﴾ قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّن

۱- «همانا خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد.»

۲- مضمون این مجادله برگرفته از تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی (۲۹/۱۸) می‌باشد.

الَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ ۗ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ ۗ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ ﴿٧٨﴾ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿٧٩﴾ [هود: ۷۷-۸۳]

**ترجمه:** و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند از آمدشان بدحال شد و برآنان دلتنگ شد و گفت این روز سختی است (۷۷) و قوم لوط درحالیکه شتاب می کردند به سوی او آمدند و از قبل کارهای بد می کردند. گفت: ای قوم من اینان دختران منند برای شما پاکترند. پس از خدا بترسید و مرا درباره مهمانانم رسوا مکنید، آیا در شما مرد رشیدی نیست (۷۸) گفتند: به طور تحقیق می دانی که ما را در دختران تو حقی نیست و به راستی که تو می دانی چه می خواهیم (۷۹) گفت: اگر برای من نیرویی برای مقابله با شما بود، شما را دفع می کردم و یا پناه می بردم به پناهگاه محکمی (۸۰) فرشتگان گفتند: ای لوط به راستی که ما فرستادگان پروردگار تویم اینان هرگز به تو دست نخواهند یافت، پس خانواده ات را در پاره ای از شب سیر بده و هیچ کس شما توجه به عقب نکند، مگر زنت، زیرا به او می رسد آنچه به ایشان می رسد، به راستی که وعده گاه ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست (۸۱) پس چون فرمان ما آمد آن شهر را سرنگون و زیر آنرا رو آوردیم و بر آن بارانندیم سنگ پاره هایی از سنگ گل مهیا شده پی در پی (۸۲) (سنگهایی) نشان شده نزد پروردگارت و این عذاب از ستمگران دور نیست. (۸۳)

**نکات:** چون فرشته اگر به شکل انسان مجسم شود به بهترین شکلی درآید و لذا حضرت لوط علیه السلام بدحال شد که اگر مهمان نوازی نکند برخلاف انسانیت است و اگر فرشتگان را به منزل برد ممکن است مورد سوء نظر همشهریان بشوند این بود که گفت: روز سختی برایم پیش آمده و قوم او از بی حیایی به درب منزل او هجوم کردند. حضرت لوط علیه السلام گفت: دخترانم برای شما پاکیزه ترند و مقصود از دختران او همان زنان قوم بود زیرا او پدر امت است و زنان امت حکم دختران او را دارند. یعنی به ازدواج زنان قناعت کنید و مرا رسوا مسازید. ولی چون قوم بی شرمی کردند به قدرت خدا و به اشاره فرشتگان کور شدند در حالیکه حضرت لوط علیه السلام تمنای نیرویی برای دفع ایشان داشت فرشتگان به او گفتند: ما مأمورین خداییم یعنی بهترین نیرو برای دفع ستمکارانیم.

﴿وَالِی مَدَیْنٍ أَهَاهُمْ شُعَبِيًّا قَالَ يَقَوْمُ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۗ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ۗ إِنِّي أَرَبُّكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ تُحِيطُ بِهُ ۗ وَيَقَوْمُ





الإِصْلَاحَ مَا أَسْتَطَعْتَ وَمَا تَوَفَّقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۸۸﴾ وَيَقَوْمٍ لَا  
يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا  
قَوْمُ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿۸۹﴾ وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ ثُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿۹۰﴾

[هود: ۸۷-۹۰]

**ترجمه:** گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را امر می‌کند که آنچه پدران ما می‌پرستیدند، رها کنیم، یا تصرف در اموالمان را به دلخواه خود ترک بکنیم؟ به راستی که تو حلیم و رشیدی! (۸۷) گفت: ای قوم آیا با دیده بصیرت دیده‌اید اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و او مرا رزق نیکو داده باشد (آیا از او اطاعت نکنم) و نسبت به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم نمی‌خواهم با شما مخالفت کنم، تا می‌توانم نمی‌خواهم مگر اصلاح را و نیست توفیق من جز با خدا، بر او توکل دارم و بسوی او بازمی‌گردم (۸۸) و ای قوم من مخالفت با من، شما را به جایی نکشد که برسد به شما مانند آنچه رسید به قوم نوح، یا قوم هود، یا قوم صالح و قوم لوط از شما دور نیست (۸۹) و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس بسوی او برگردید، براستی که پروردگارم رحیم و دود است. (۹۰)

**نکات:** حضرت شعیب رضی الله عنه دارای ثروت، گله و زراعت بوده و نماز بسیار می‌خوانده و لذا به او گفتند: آیا نماز تو، تو را وادار کرده که ما را به سوی توحید و ترک کم‌فروشی امر بکنی؟ و این کلام را از روی تمسخر و استهزاء به او می‌گفتند. و همچنین جمله: ﴿لَأَنْتَ أَحْلَمُ الرَّشِيدُ﴾ را نیز از تمسخر گفتند. آری قوم مغرور نادان چنین سخن می‌گویند. ولی حضرت شعیب رضی الله عنه در مقابل استهزاء ایشان می‌گوید مقصود من اصلاح است و عداوت شما با من باعث نگردد که مبتلا به عذاب الهی شوید مانند اقوام گذشته. و از جمله: ﴿وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴾ معلوم می‌شود بلاد قوم لوط به مدین نزدیک بوده است و ممکن است بگوییم زمان هلاکت قوم لوط نزدیک زمان حضرت شعیب بوده. و جمله: ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾ استفهام تقریری است یعنی ببینید و تأمل کنید.

﴿قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿۹۱﴾ قَالَ يَقَوْمِ أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۹۲﴾ وَيَقَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُجْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَذِبٌ وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿۹۳﴾ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَحْنُ شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا



**نکات:** هرکس امر کسی را کورکورانه پیروی کرد با او محشور خواهد شد و او در قیامت امام و پیشوای او است. و محشور شدن ملت فرعون با او و امامت او در قرآن مکرر بیان شده. و خدا قصه این قریه‌ها را پس از دلانلی عقلی بیان کرده تا بهتر دلنشین برای عموم گردد.

﴿وَمَا ظَلَمْنَهُمْ وَلَكِن ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١٠١﴾ وَكَذَلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾﴾

[هود: ۱۰۱-۱۰۴]

**ترجمه:** و ما به ایشان ستم نکردیم و لیکن ایشان خود به خویشتن ستم کردند پس چون فرمان پروردگارت آمد خدایان و آن چیزهایی را که غیر از خدا می خواندند به حال ایشان مفید واقع نشد. و آن معبودها جز زیان و هلاکت را برای ایشان زیاد نکردند (۱۰۱) و این چنین است گرفتن پروردگارت چون بگیرد اهل قریه‌ها را در حالیکه ستمگرند، به راستی که گرفتن او دردناک شدید است (۱۰۲) براستی که در این گرفتن آیتی است برای کسی که بترسد از عذاب آخرت، این عذاب روزی است که مردم برای آن جمع خواهند شد و این روزی است که مشهود گردد (۱۰۳) و ما آن را جز برای مدت معینی به تأخیر نمی اندازیم. (۱۰۴)

**نکات:** هدف حق تعالی از بیان این قصص ذکر توحید و رد شرک است و معبود مشرکین علاوه بر اینکه به ایشان نفعی ندارد موجب خسارت و ضرر ایشان است چنانکه در جمله: ﴿فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ﴾ تا آخر بیان شده است. و روز قیامت را ﴿يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ﴾ و ﴿يَوْمٌ مَشْهُودٌ﴾ خوانده‌اند زیرا در آنجا همه جمع شوند و همه از اعمال یکدیگر باخبر خواهند شد. نعوذ بالله.

﴿يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَلِيدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ ﴿١٠٨﴾﴾

[هود: ۱۰۵-۱۰۸]

**ترجمه:** روزی بیاید که هیچکس جز با اذن او سخن نگوید، پس بعضی از ایشان شقی و بعضی سعیدند (۱۰۵) و اما آنان که شقی شدند پس در آتشند ایشان راست در آن فریاد سخت و ناله زار (۱۰۶) در آن بمانند مادامی که آسمانها و زمین برجاست مگر آنچه پروردگارت

بخواهد به راستی که پروردگارت آنچه بخواهد بجا آورنده است (۱۰۷) و اما آنان که سعید و خوشبخت شده‌اند در بهشتند، در آن ماندنی باشند مادامی که آسمانها و زمین برپاست مگر آنچه پروردگارت خواسته باشد، عطایی است قطع نشدنی. (۱۰۸)

**نکات:** عبارات: ﴿شَقُّوا﴾ و ﴿سُعِدُوا﴾ دلالت دارد بر اینکه سعادت و شقاوت عارضی است نه ذاتی. و اما خلود در جهنم و یا بهشت مورد اشکال شده که: چگونه کسی که مثلاً هفتاد سال یاغی و یا عاصی بوده باید دائم در آتش بسوزد؟ از این اشکال جوابها داده‌اند که خالی از ایراد نبوده است. می‌توان گفت: اولاً: طبق آیه که خدا فرموده: ﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾، برای اهل دوزخ حق تعالی خلود ایشان را استثناء زده به ﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾، که خدا حق و تو دارد زیرا فرموده: ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾<sup>(۱)</sup>. و می‌تواند از اهل دوزخ عفو کند و خلف وعده اگر قبیح باشد خلف وعید در مورد عفو قبیح نیست. و اما اهل بهشت اگر دائم در آن بمانند به فضل الهی، عقلاً اشکالی ندارد. و می‌توان گفت به همین مناسبت در مورد اهل بهشت پس از آنکه فرموده ﴿إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ در آخر آیه حق تعالی فرموده: ﴿عَطَاءً غَيْرٍ مُّجْدُوذٍ﴾. یعنی اگر چه خدا به علت وجود حاکمیت دانش حق و تو دارد و می‌تواند بهشت را خاتمه دهد و نابود کند ولی به فضل و عطای خود آنرا قطع نمی‌کند و اهل بهشت در آن همیشه ماندگارند. و می‌توان گفت: اهل توحید عذاب دائم ندارند زیرا رسول خدا ﷺ فرموده: «التَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ»<sup>(۲)</sup>. و بالأخره موحد به بهشت می‌رود یعنی هر کفری موجب خلود نیست و آیا

۱- «براستی که پروردگارت آنچه بخواهد بجا آورنده است.» [هود: ۱۰۷].

۲- «بهای بهشت توحید است.» این روایت را با این الفاظ در هیچ‌یک از کتب حدیث نیافتیم. اما معنای آن صحیح است و در معنای آن احادیث صحیح زیادی وارد شده است از جمله: «مَنْ مَاتَ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ» (متفق علیه): «هرکس درحالی بمیرد که به خداوند شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می‌شود.» و «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (مسلم در صحیحش و أحمد در مسند و ابن حبان در صحیحش و...): «هرکس درحالی بمیرد که می‌داند معبود بر حقی جز الله نیست، وارد بهشت می‌شود.» و در مصادر شیعه امامیه نیز در این مفهوم روایاتی وارد شده است: ابن بابویه قمی (معروف به شیخ صدوق) در دو کتابش «التوحید» و «عیون أخبار الرضا» با سندش از علی بن ابی طالب که می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي، وَمَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي جَنَّاتِي، وَمَنْ دَخَلَ فِي جَنَّاتِي مِنْ عَدَائِي»: «خداوند متعال فرمودند: من الله هستم، معبود بر حقی جز من نیست پس مرا عبادت کنید؛ و هرکس خالصانه با گواهی لا اله الا الله نزد شما آمد، در قلعه من وارد شده است و هرکس وارد قلعه من شود از عذاب من در امان خواهد بود.» بحار الأنوار (۶/۳)

شرک موجب خلود است. آن هم برای اینکه مشرک حق بی‌نهایت را که حق خالق باشد انکار کرده و باید بی‌نهایت عذاب شود و همچنین مانند مشرک است کافری که منکر وجود خدا باشد. و لذا در سوره بقره آیه ۶۲ فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالصَّابِرِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۲﴾﴾.

که طبق این آیه تمام کفار اگر خدا و قیامت را بپذیرند و معاند نباشند نزد خدا مأجور، خوف و حزن مهمی برایشان نیست و اگر معذب شوند موقت است البته در صورتی که اسلام حقیقی به ایشان نرسیده باشد زیرا کسی که واقعاً مؤمن به خدا باشد نسبت به خدا لجوج نیست و اگر اسلام حقیقی به او برسد و آنرا بفهمد انکار نمی‌کند. (برای توضیح بیشتر به آیه مذکور مراجعه شود).

﴿فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُهُمْ مِّن قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِنُونَ ﴿۱۰۹﴾ نَصِيحَتُهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ ﴿۱۱۰﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿۱۱۱﴾ وَإِن كُنَّا لَمَّا لِيُرْفِيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلُهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۱۲﴾ فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۳﴾﴾

**ترجمه:** پس درباره آنچه اینان می‌پرستند، در شک مباش. نمی‌پرستند مگر آن چنان که پدرانشان از پیش می‌پرستیدند و محققاً ما بهره ایشانشان را به تمام بدون کم و کاست خواهیم داد (۱۰۹) و به تحقیق موسی را کتاب دادیم پس در آن اختلاف شد و اگر نبود سخنی که از پروردگارت پیشی یافته محققاً بین ایشان قضاوت شده بود. و به راستی که ایشانشان در شکند از این قرآن شکی که موجب بدگمانی است (۱۱۰) و به راستی که کارهای هر یک را البته البته پروردگارت جزای تمام می‌دهد زیرا او به آنچه می‌کنند آگاه است (۱۱۱) پس همان طور که بدان امر شده‌ای استقامت کن و ثابت باش، هم تو و هم کسی که با تو توبه کرده. و طغیان نکنید زیرا او به آنچه می‌کنید بیناست. (۱۱۲)

**نکات:** جمله: ﴿فَلَا تَكُ﴾ دلالت دارد که دین مشرکین تحقیقی نیست بلکه تقلیدی از پدران است و چنین عقاید را نباید توجه کرد و اعتماد نمود و برای کسی نباید موجب تردید گردد و خصوصاً برای مانند تویی که مأمور خدایی. و جمله: ﴿فَاسْتَقِمْ...﴾ خطاب به رسول ﷺ و هرکسی است که ایمان دارد که باید در راه خدا ثابت قدم داشته باشد و نلغزد، چنانکه انسان در خطی راه رود که آن خط فاصله

بین نور و سایه باشد مشکل است پیدا کردن عین خط چه برسد به فاصله بین تشبیه و تعطیل در توحید و فاصله بین افراط، تفریط و فاصله بین قوه عاقله، غضبیه، بین غضبیه، شهویه و هکذا. پس باقی ماندن بر حد وسط و عمل به آن کار مشکلی است چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «شَبَّيْتَنِي سُورَةُ هُودٍ وَأَخَوَاتُهَا»<sup>(۱)</sup>. کسی آن حضرت را در خواب دید و عرض کرد از شما روایت شده: «شَبَّيْتَنِي سُورَةُ هُودٍ»، فرمود: بلی. عرض کردند: به کدام آیه اش؟ فرمود: «بِقَوْلِهِ: ﴿فَأَسْتَقِيمَ كَمَا أَمَرْتُمْ﴾»<sup>(۲)</sup>.

﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿۱۱۳﴾ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُفُلًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرَيْنِ ﴿۱۱۴﴾ وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۵﴾ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنَهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۱۱۶﴾﴾

[هود: ۱۱۳-۱۱۶]

**ترجمه:** و به آنان که ستمگرند اعتماد نکنید که شما را آتش می‌رسد و شما را جز خدا یاورانی نیست سپس یاری نمی‌شوید (۱۱۳) و بپا دارید نماز را دو طرف روز و ساعات کمی از شب، بدرستی که نیکی‌ها، بدی‌ها را می‌برند، این تذکری است برای پند گیرندگان (۱۱۴) و صبر کن محققاً خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند (۱۱۵) پس چرا از مردمان قرون قبل از شما صاحبان خیری پیدا نشدند که نهی از فساد در زمین کنند مگر عده کمی از کسانی که نجاتشان دادیم. و آنان که ستم کردند پیرو لذتهای خود شدند و مجرم بودند. (۱۱۶)

**نکات:** اعتماد به ظالم موجب دخول در آتش است ولی برای رفع ظلم و استیفای حق، رجوع کردن به ظالم اشکالی ندارد. و جمله: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ﴾ دلالت دارد بر وجوب نماز صبح و عصر که

۱- «سوره هود و خواهرانش مرا پیر کرد». ابن بابویه قمی (معروف به شیخ صدوق) آن را در دو کتابش «الخصال» و «الأمالی» از ابن عباس روایت نموده که گفت: شخصی گفت: ای رسول خدا، پیری زود هنگام به سراغ شما آمده است؟ فرمودند: «شَبَّيْتَنِي هُودٌ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»: «سوره‌های هود و واقعه و مرسلات و عم يتساءلون مرا پیر کردند». نگا: مجلسی، بحار الأنوار (۱۹۲/۱۶). و در مصادر أهل سنت از ابن عباس روایت شده است: ترمذی در السنن: ۴۰۲/۵، ش: (۳۲۹۷) و می‌گوید: این روایت حسن غریب است؛ و حاکم در المستدرک: ۳۷۴/۲، ش: (۳۳۱۴) و می‌گوید: بر شرط بخاری صحیح است. و همچنین ابن ابی شیبة در المصنّف: ۱۵۲/۶، ش: (۳۰۲۶۸) و... روایت کرده‌اند.

۲- روایت به این صورت در إحياء علوم الدین ابوحامدغزالی بدون سند موجود است. و در هر صورت حدیث نیست بلکه تنها حکایتی از یک خواب است و بس.

دو طرف روز است مانند آیه دیگر که فرموده: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾. و مقصود از جمله: ﴿فَلَوْلَا كَانُ...﴾ تسلیت رسول خدا ﷺ و تقویت قلب اوست که در اُمم گذشته نیز اهل خیر و پیرو عقل کم بودند و آنان که بدنبال وسعت و نعمت دنیا رفتند غالباً ستمگر بودند.

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿۱۱۷﴾ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۱۹﴾﴾

[هود: ۱۱۷-۱۱۹]

**ترجمه:** و پروردگار تو چنین نبوده که قریه‌ها را به ستم هلاک کند در حالی که اهل آنها به اصلاح پرداخته‌اند (۱۱۷) و اگر پروردگارت خواسته باشد البته مردم را یک امت قرار می‌دهد ولی همواره اختلاف دارند (۱۱۸) مگر آنانکه پروردگارت (به ایشان) رحم کند و برای این رحم ایشان را خلق کرده و سخن پروردگارت تمام شد که البته پر می‌کنم دوزخ را از جنیان و آدمیان. (۱۱۹)

**نکات:** جمله: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ...﴾ تا آخر دلالت دارد که حق تعالی قومی را به واسطه کفر، شرک و ظلم در صورتیکه به اصلاح پرداخته باشند هلاکشان نمی‌کند. و مقصود از جمله: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ﴾ اراده جبری است و لو برای امتناع است، یعنی خدا نخواسته مردم را مجبور به هدایت کند. و مقصود از جمله: ﴿إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ﴾ کسانی است که به واسطه تحقیق، طلب و کوشش خود مشمول رحمت پروردگارند که اینان برای رحمت خلق شده‌اند و مقصود از جمله: ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ همین است.

﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَثْبَاءِ أَرْسُلٍ مَا نُنَبِّئُ بِهِءَ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿۱۲۱﴾ وَأَنْتَظِرُونَ ﴿۱۲۲﴾﴾

[هود: ۱۲۰-۱۲۲]

**ترجمه:** و هر یک از اخبار این پیامبران را که برای تو ذکر کردیم چیزی است که به واسطه آن دل تو را ثابت می‌داریم و تو را در این اخبار، حق و موعظه‌ای آمده و تذکری است برای مؤمنین (۱۲۰) و به آنانکه ایمان نمی‌آورند بگو روی تمکن خود عمل کنید که ما نیز (برطبق وظیفه خود) عمل می‌کنیم (۱۲۱) و منتظر باشید که ما نیز منتظریم. (۱۲۲)

**نکات:** جمله: ﴿مَا نُنَبِّئُ بِهِ...﴾ دلالت دارد که حق تعالی برای محمد ﷺ قصه‌های انبیای گذشته را بیان کرده که دل او آرام گردد و بداند رسولان الهی همه در سختی و مبتلا به سرکشی قوم خود

بودند و همه صبر بر اذیت و آزار قوم خود کردند تا اینکه محمد ﷺ خسته نگردد. و البته برای مؤمنین نیز این قصه‌ها مفید است چنانکه فرموده: ﴿وَذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ و مقصود از جمله: ﴿أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ﴾، عتاب عقاب آمیز، تشر و تهدید است که هر کار می‌توانید بکنید حق تعالی در کمین است چنانکه در آیه بعد فرموده:

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ فَاَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ

[هود: ۱۲۲]

بِعَظْمِ غَمًّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾

**ترجمه:** و مخصوص خداست غیب آسمانها و زمین و به سوی او تمام امور بازگردد، پس او را عبادت نما و بر او توکل کن و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۱۲۳)

**نکات:** غیب بر سه قسم است: غیب ماضی، غیب حال و غیب استقبال. و انسان محتاج است به شناخت این سه غیب:

**اول:** آنچه قبل از او بوده است.

**دوم:** غیب حال را که عبارت است از دانستن آنچه مفید و موجب کمال است در زمان حیات.

**سوم:** غیب استقبال عبارتست از آینده و آینده بشر از عالم آخرت.

که علم واقعی حقیقی به تمام این اقسام غیب، مخصوص خداست. و بشر باید به واسطه وحی انبیاء ﷺ از حق تعالی خبرگیری کند.



## سورة يوسف (مکیه وهی مائة وإحدى عشرة آية)

### سورة يوسف مکی و دارای ۱۱۱ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾﴾

[یوسف: ۱-۲]

**ترجمه:** به نام خدای کامل ذات و الصفات رحمن رحیم. الف لام راء. اینها آیات کتابی است روشن (۱) ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا باشد شما تعقل کنید. (۲)

**نکات:** ﴿رَّ تِلْكَ﴾ اسم اشاره، مبتداء و مؤنث آمده به مناسبت خبر آن که جمع است، ﴿ءَايَاتِ﴾ خبر آن اضافه شده به ﴿الْكِتَابِ﴾ و الف و لام کتاب برای عهد است یعنی همین کتاب. و مُبِين اسم فاعل اجوف از باب افعال و صفت کتاب است. إِنَّ از حروف مشبّهه بالفعل، ضمیر نا اسم آن و جمله ﴿أَنْزَلْنَاهُ﴾ فعل، فاعل و مفعول خبر آن می باشد. ﴿قُرْءَانًا﴾ منصوب است به عنوان حال ضمیر مفعول. ﴿عَرَبِيًّا﴾ صفت قرآن. ﴿لَعَلَّ﴾ از حروف مشبّهه، کُم اسم آن، جمله: ﴿تَعْقِلُونَ﴾ که جمع مخاطب از فعل مستقبل است خبر آن.

جمله: ﴿رَّ تِلْكَ ءَايَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾، دلالت دارد که تمام آیات قرآن روشن و بیان واضح است.

و جمله: ﴿أَنْزَلْنَاهُ﴾ دلالت دارد که از مقام بالاتری این قرآن فرود آمده و مقام بالاتر همان مقام عظمت پروردگار است. و ممکن است بگوییم چون ملائکه فرود آورده اند و مکان و مقام ملائکه در آسمان است بدین جهت تعبیر به نزول شده.

قرآن که مصدر و یا صفت مشبّهه باشد به چیزی گفته می شود که قابل قرائت و سهل القراءة باشد و قرائت آن موجب نشاط گردد. چون این کتاب آسمانی دارای این مزایا می باشد بدین جهت به آن قرآن گفته شده. و کلمه: ﴿عَرَبِيًّا﴾ دلالت دارد که معانی مقصود را آشکار می سازد، چون عرب و اعراب از

یک ماده است و اعراب به معنای اظهار المعنی است و مقصود از عربی بودن قرآن این است که مقاصد آن روشن است و هرکس به آن نزدیک شود و خصوصاً اگر به زبان عرب آشنا باشد لیاقت استفاده از آن را دارد و می‌تواند مفاهیم آن را درک کند زیرا مطالب آن طبق فطرت است و احساسات پاک و عقل تابناک زود آن را می‌فهمد. و اینکه به لغت عربی نازل شده برای این است که لغت عرب از جهت فصاحت و روانی و فهمانیدن مقاصدش، به توسط اعراب است و دیگر اینکه از جهات نکات ادبی و کثرت تصاریف و مشتقات، بر سایر لغات امتیاز روشنی دارد. و از نظر جمله‌بندی و ترکیب مفردات و از جهت تقدیم تأخیر، حذف و ذکر، وصل و فصل، مجاز و کنایه و استعاره و ضرب امثال بر تمام زبانهای زنده دنیا مزیت دارد و زبان عرب یک زبان ادبی کامل و بی‌نظیر است. و در هیچ زبان این امتیازات جمع نشده. و قرآن از جهت جمال لفظی، شیرینی، دلنشینی و زیبایی بیان، به اعتبار عربی‌بودن و شیوایی و فنون بلاغت تا به حد اعجاز رسیده و مظهر کامل آن لغت عرب است نه لغات دیگر و به تجربه رسیده که نکات و ریزه‌کاری‌ها که به واسطه عربی بودنش ادا کرده به لغات دیگر و زبانهای دیگر نمی‌توان ادا کرد و هر قدر ترجمه روان برای قرآن بیاورند باز به مانند عربی آن نمی‌شود و مفاهیم آن را نمی‌رساند. و البته جمال معنوی قرآن که همان هدایت، علوم، احکام و استحکام مبانی تشریحی آن باشد بیشتر مورد اهمیت است ولی به لفظ عربی آمده که بهتر از سایر لغات قابل درک باشد و لذا فرموده: ﴿قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْءَانَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾ [یوسف: ۳]

**ترجمه:** ما بهترین داستانها را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و حتماً و حقیقتاً تو پیش از این وحی از مردم بی‌اطلاع بودی. (۳)

**نکات:** حق تعالی این سوره و داستان یوسف را به عنوان یک قصه شیرین و از بهترین داستانهای قرآن ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ معرفی کرده. و قصص قرآن به طور کلی بهتر از قصص سایر کتب است از جهاتی:

**اول:** از جهت اینکه از داستان انبیاء علیهم‌السلام و مردمان صحیح‌العمل الهی بیان کرده نه از سلاطین و نه پهلوانان و بی‌بند و باران و نه از ثروتمندان بی‌اعتبار و نه از قصص عشقی شهوت‌انگیز و هوی و هوس فساق و فجّار.

دوم: اینکه در قصص قرآن مقصود تعلیم و تعلّم، پند و موعظه و ارشاد است، نه صرفِ صرفِ وقت و دانستن مطالب بیهوده.

سوم: آنچه قرآن گفته طبق واقع بوده و گوینده آن خدای خبیر و بصیر است نه خیالات و حدسیات بافندگان.

و این مزایا به علاوه مزایای دیگر که در قصص قرآن آمده، در هیچ کتابی جمع نشده است و لذا فردوسی که شصت هزار شعر در مدح شاهان سروده، در اوّل کتاب یوسف و زلیخای خود چنین گوید:

نگویم دگر داستان ملوک	دلم سیر شد ز استان ملوک
که آن داستانها دروغست پاک	دو صد زن نیرزد به یک مشت خاک
دلم گشت سیر و گرفتم ملال	هم از گیو و طوس و هم از پور زال
به نظم آوریدم بسی داستان	ز افسانه و گفته باستان
ز هر گونه نظم آراستم	بگفتم در او آنچه خود خواستم
کنون گر مرا چند روزی بقاست	دگر نسپریم جز همه راه راست
ز پیغمبران گفت باید سخن	که جز راستیشان نبند بیخ و بن
بیا قصه از قول دادار خوان	که پذیرد آن مرد بسیار دان
الف لام را تلک آیات را	بخوان تا بدانی حکایات را
حکایات این داستان بس خوش است	سخنهای جان پرور دلکش است

حق تعالی این قصه را «أحسن القصص» نامیده زیرا در این قصّه، عقائد، اخلاق، اوضاع و تقدیرات الهی بطور عجیبی ممثّل شده است و برای جوانان امروزه که غرق شهوات و مادّیات می باشند بسیار مفید می باشد.

در اینجا ذکر پیامبران علیهم السلام، پیامبرزادگان، فرشتگان، آدمیان، چهارپایان، پرندگان، روش پادشاهان، آداب بندگان، احوال زندانیان، فضل عالمان، نقص جاهلان، مکر زنان، حسد حاسدان، شیفتگی عاشقان، عفت جوانمردان، ناله محنت زدگان، علم توحید، فقه، علم تعبیر، علم فراست، سیاست و کیاست، معاشرت و تدبیر معیشت، قصه نیکویی است از خوی نیکو از روی نیکو.

جمله: ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْعَافِلِينَ﴾ دلالت دارد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این قصص را قبل از نزول وحی نمی دانسته و این دلیل واضحی است بر ردّ خرافیین که می گویند پیغمبر و امام همه چیز می دانسته اند! و نیز دلیل روشنی است بر ردّ معترضین مسیحی و سایر معاندین که می گویند پیغمبر اسلام مضامین قرآن را از اهل کتاب و معاصرین دانشمند خود یاد گرفته و با افکار خود به هم آمیخته و

به صورت قرآن اظهار داشته. ولی طبق این آیه رسول خدا ﷺ اصلاً اطلاعی نداشته و با اهل کتاب ارتباطی نداشته و آنچه در قرآن است همان وحی الهی بوده و از هر جهت رسول خدا ﷺ پابند وحی بوده است. به اضافه آنچه در تورات ذکر شده با قرآن تفاوت بسیاری دارد و قصه‌های تورات مخلوط به اوهام است و اگر پیغمبر اسلام ﷺ از آنها گرفته بود باید بدون تفاوت باشد و حال آن‌که چنین نیست و قصه‌های قرآنی خرافات و اوهام ندارد.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي

[یوسف: ۴]

سَلْجِدِينَ ﴿۱﴾

**ترجمه:** وقتی که یوسف به پدرش گفت: ای پدر من، به تحقیق من در خواب دیدم یازده ستاره، خورشید و ماه برایم سجده کردند. (۴)

**نکات:** در ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانه، زمین خوش آب و هوایی، به نام فلسطین وجود دارد که برای کشاورزی و دامپروری بسیار مستعد است. این سرزمین دارای تپه‌های کم ارتفاع و دره‌های کم ژرف است و نسیمهای مفید مدیترانه را به حد کامل مورد استفاده قرار می‌دهد. کنعانیان در اینجا ساکن بوده‌اند و به همین مناسبت آنجا را کنعان می‌گویند.

چون حضرت ابراهیم عليه السلام در بلاد کلدی برای دعوت توحید قیام کرد و خدایان دروغین را به باد توهین گرفت، دادگاه بابل او را محکوم به اعدام کرد و او را به آتش افکندند. و پس از آنکه خدا او را نجات داد، محکوم به تبعید شد. و در نتیجه محاکمه دیگری، اموال خود را از توقیف حکومت بابل خارج کرد و با زوجه خود ساره، خدم و حشم خود از سرزمین بین‌النهرین به حوران شام کوچ کرد. و پس از مدتی که بزرگواری او نزد اهالی حوران مسلم شد، به طرف فلسطین مهاجرت کرد. و پادشاه آن حدود، سرزمین فلسطین را به او واگذار کرد. و در این سرزمین پر نعمت و برکت حشم و خدم او بسیار شد. نوشته‌اند: چهار هزار سگ گله داشت و به همین نسبت چوپان و خدم و مواسی دیگر است. و تا سن هشتاد و شش سالگی فرزندی خدا به او نداد. سپس خدا از هاجر کنیزی که ساره به او بخشیده بود اسماعیل عليه السلام را به وی داد که ملت بزرگ عرب و اجداد پیغمبر اسلام عليه السلام از او به وجود آمدند.

حمل این کنیز، برای ساره بسیار ناگوار آمد زیرا فهمید علت بی‌فرزندی، او بوده نه شوهرش. و از طرفی دید که وارث خاندان ابراهیم فرزند کنیز او خواهد شد و اموال و حشم او را ضبط خواهد کرد و این زندگی مجلل منتقل به فرزند هووی او می‌شود. این تصورات او را وادار به سختگیری با حضرت ابراهیم عليه السلام نمود. به طوری که حضرت ابراهیم عليه السلام مجبور شد هاجر را با فرزندش به یک بیابان

خشک و بی آب و علفی که همین مگه باشد، ببرد. ولی احتمال داده‌اند که هاجر علیه السلام از عرب‌های جرهم بود که در حدود مگه اقامت داشتند و ابراهیم علیه السلام هاجر را به مگه برد تا به قبیله اش بسپرد و او را پرستاری کنند. ولی باز خاطر ساره علیها السلام تسکین نیافت تا خدا در سنّ هشتادسالگی اسحاق علیه السلام را به او داد در حالیکه ابراهیم علیه السلام صد سال داشت و چشم ساره روشن شد.

ولی با وجود اسحاق که خانم‌زاده بود، حضرت اسماعیل به کلی از خانمان و اموال پدر محروم گردید و در حجاز ماند و جانشین رسمی ابراهیم، اسحاق شد. چون سنّ او به چهل سال رسید حضرت ابراهیم علیه السلام دختر برادر خود را از بین التّهرین که وطن اصلی او بود به توسط خادمی برای او خواستگاری کرد و این دختر بنام رفقه را به او تزویج کرد. و پس از زمانی دو پسر توأم برای اسحاق آورد: یکی یعقوب و دیگری عیسو.

یعقوب جانشین نبوت و روحانیت پدر شد و عیسو مردی پهلوان و صحراگرد و سیاست‌مدار گردید. چون خدا به ساره وعده کرده بود فرزندی با برکت و پدر ملت بزرگی به او عطا کند در یعقوب علیه السلام این وعده عملی شد. یعقوب زنان متعدّد گرفت و از هر زنی دو پسر آورد که به زودی یک فامیل بزرگی شدند.

در میان فرزندان یعقوب، یک پسر زیبا و شیرین و دارای روح بزرگ و مستعدّ نبوت به نام یوسف علیه السلام وجود داشت، که از همه برادرانی که از مادر با او جدا بودند، کوچکتر بود. برادران بزرگش همه به دنبال کار و زندگی و شکار و گله‌داری و خرید و فروش بودند. یعقوب علیه السلام پیرمردی سالخورده شده بود و در خانه نشسته و زمام امور را به دست فرزندان رشید خود سپرد و بزرگترین لذّت و خوشی او انس با این کودک زیبا و شیرین بود. به اضافه بر محبت پدری چون نمایش روح بزرگ نبوت را در او احساس می‌کرد بیشتر به او علاقه داشت.

یوسف روز به روز به طور کامل دل و توجه پدر را می‌ربود و به خود اختصاص می‌داد، در حالیکه ده سال بیشتر نداشت. در جمال، ادب و روحانیت نمایش یک جوان لایق را داشت. یوسف علیه السلام یک برادری از مادر خود راحیل به نام بنیامین داشت و ده برادر دیگر از زنان دیگر داشت.

یوسف علیه السلام که کودکی نارس بود، همواره در دامان پدری مانند یعقوب پیغمبر علیه السلام جای داشت. و با فطرت نبوت، تربیت پاک، عصمت و هوش سرشار، آماده استفاده از مقام پدر بود. افکار بلند پدر و محبت مفرطی که پدر به این طفل داشت در وجود مصفّای این پسر منعکس می‌شد و افکار بزرگی در مغز او دور می‌زد و او را برای رتبه بلند نبوت و زمامداری ملّتی مهیا می‌ساخت. پرتو نور نبوت پدر همیشه شعور باطنی او را تحریک و ترقی می‌داد و لذا شبی خوابی دید:

## رؤیای ملکوتی

قرآن، سرگذشت یوسف علیه السلام را از این جلوه معنوی و رؤیای ملکوتی آغاز کرده است. در حقیقت رؤیا، سخنان بسیاری است که تمام دانشمندان را حیران نموده: بعضی گفته‌اند: رؤیا عبارت است از إلقاءات فرشته و یا شیطان. خوابهای راستی که مطابق واقع باشد و تعبیر صحیحی داشته باشد از إلقاءات فرشته است که در حال خواب به گوش انسان می‌رساند و در صورتی که اوهام و خیالات با آن مخلوط نشود واقعیتهایی دارد. و اگر مخلوط به اوهام باشد صورت دیگری دارد. و خوابهای پریشان از إلقاءات شیطان است که واقعیتهایی ندارد. بعضی گفته‌اند: خواب همان خیالات و افکار خود انسان است که قوه متخیله انسان کار می‌کند و به اموری پیش‌بینی می‌کند، گاهی درست درمی‌آید و گاهی نادرست، چنانکه گفته‌اند:

شتر در خواب بیند پنبه‌دانه گهی مش‌مش خورد گه دانه‌دانه

هر کس شغلی دارد در فکر همان شغل است و در خواب نیز متناسب آن خواب می‌بیند: عالم، خواب کتابخانه می‌بیند. حلاج، خواب دکان حلاجی. زید، پدر خود را در خواب بیند و عمر و پدر خود را. ولی چون انبیاء و اولیاء، خصوصاً طفل معصومی مانند یوسف علیه السلام روح پاک و بی‌آلایشی دارد و قوه عاقله‌اش بر قوه واهمه تسلط دارد، خواب ایشان پریشان نیست بلکه درک واقعیتهایی است. چنانکه در خبر آمده؛ رؤیا جزئی از نبوت است<sup>(۱)</sup>، روح با صفای یوسف نورانی، در آن عالم پاکی و جهان وسیع ملکوتی می‌بیند: یازده ستاره و خورشید و ماه به احترام وی تواضع کردند. این رؤیای لذت‌بخش او را شاد می‌گرداند و این نقشه آسمانی او را حیران می‌کند.

کودک روشن دل خوش ذوق که در بیت نبوت، پاکیزه و بدون غلّ و غش رشد کرده در خواب خود تعجب دارد که این خواب و این منظره چه تعبیر دارد. تواضع کُرّات بالا برای من چه معنی دارد؟ آیا آینده درخشانی را به من نوید می‌دهد و موفقیت بزرگی نصیب من خواهد شد؟

بالآخره خواب خود را به پدر خیرخواه خود که طهارت و پاکی را از او ارث برده اظهار می‌کند. پدر بزرگوارش که با عالم وحی ارتباط دارد و از رجال آسمانی است متوجه شد که این خواب کشف از آینده

۱- این روایت را با این الفاظ نیافتم اما با این الفاظ روایت شده است: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ»: «خواب نیک بخشی از چهل و شش جزء نبوت است.» مسلم در صحیحش. و در روایات دیگر با این لفظ آمده است: «جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ»: «بخشی از هفتاد جزء نبوت است.» و در روایتی چنین آمده است: «جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ»: «بخشی از بیست و پنج جزء نبوت است.» و طبرانی در الأوسط با این لفظ روایت کرده است: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ حَظٌّ مِنَ النَّبُوَّةِ»: «خواب نیک بهره‌ای از نبوت است.»

خوبی دارد، رؤیای الهی و ملکوتی و از طفل معصومی است، آینده درخشانی را نوید می‌دهد، از این جهت به فرزندِ نورس شیرین زبانِ خود سفارش می‌کند:

﴿قَالَ يَبْنَى لَا تَقْضُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ  
عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾﴾

[یوسف: ۵]

**ترجمه:** ای پسر جانم خوابت را برای برادرانت مگو که نیرنگی سخت برای تو به کار می‌برند، بدون تردید شیطان برای انسان دشمنی است آشکار. (۵)

**نکات:** با اینکه یک خانواده از یک درخت و ریشه تشکیل شده باز تنافر، تراحم و خصومت میانشان بیشتر از اجانب است، به جهاتی:

۱- در منافع با هم مزاحمند و بر سر یک سفره و یک نقطه همه طمع دارند.

۲- کثرت معاشرت آنان را از یکدیگر ملول و آزرده می‌کند.

گویی این تنافر و تراحم در میان شاخه‌های درختان و گیاهان نیز موجود است. شاخه‌های یک درخت و رشته‌های یک گیاه که از یک تنه می‌باشند هر چه امتداد پیدا می‌کنند از هم دورتر می‌شوند.

در برادران و خواهرانی که از پدر و مادر ثروتمند و بزرگ به وجود آمده باشند، بیشتر در منافع با هم تراحم دارند ولی اولاد یک فقیر گمنام چنین نیستند. فرزندان یک ثروتمند و یا یک حاکم غالباً با هم نزاع دارند و گاهی جنگهای خونینی بر سر ریاست پدر و ثروت او پیدا می‌شود. حضرت یعقوب علیه السلام پیغمبری است بزرگ، صاحب ریاست روحانی و شیخ عشیره و وارث حضرت ابراهیم علیه السلام، سرمایه و حشم فراوان دارد و فرزندان او همه امید جانشینی او را دارند و همه سعادت و وضع زندگی خود را رهین توجه پدر می‌دانند. اکنون می‌بیند این پدر دل به کودکِ زیبای شیرینِ خود یوسف داده و شب و روز با او انس گرفته، مبادا ریاست روحانی و وراثت ابراهیمی به او منتقل شود. مبادا در میان قبیله جانشین پدر گردد. هر هفته که آثار نبوغ، عظمت و زیباییِ جمالِ یوسف بیشتر می‌گردد برای برادران احتمال خطر بیشتری است. به اضافه یوسف علیه السلام فرزند مادر ایشان نیست و مادر وی هووی مادر ایشان است و رشک و حسادت که میان هووها می‌باشد به فرزندان ایشان نیز منتقل می‌گردد.

این برادران نمی‌توانند الفتِ پدر را با برادرِ نامادری خود، بر خود هموار کنند، به اضافه رنج کار صحرا، گله و حشم و داد و ستد همه بر عهده ایشان است. ولی برادرِ نامادری ایشان در دامنِ پدر، در ناز نعمت. طبعاً حسد می‌برند و گوشه می‌زنند. یعقوب علیه السلام هم مرد عالم و پیغمبری با تجربه می‌باشد، بدبینی آنان را حس می‌کرد. اگرچه پدر بزرگوار باید محبت خود را نسبت به همه، یکسان به کار برد. و یقیناً همین کار را می‌کرده. ولی طبعاً باید به طفل بیشتر برسد.

به هر حال برکت دادن و قانون وصایت و تعیینِ جانشینِ روحانی نیز اهمّیت دارد و محلّ طمع همهٔ برادران است. پس چه حالی خواهند داشت فرزندانِ یعقوب هرگاه برکت و وصایت خود را در حق یوسف اجرا کند و آن مردان رشید زحمتکش را محروم کند. این پدر باید کاری کند که حسّ برادران تحریک نشود و بزرگترین محرّک برادران همین خوابِ یوسف است که اگر منتشر شود باعث عداوت برادران خواهد شد. ولذا حضرت یعقوب علیه السلام فوراً به او فرمود: ای فرزند عزیزم، مبدا خواب خود را برای برادران بگویی و به این سبب در حقّ تو فکر بدی کنند و تو را گرفتار کنند، خصوصاً که شیطان نیز وسوسه می‌کند و فتنه را دامن می‌زند.

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ

يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾ [یوسف: ۶]

**ترجمه:** و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از حقایق مشکلات به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند چنانکه پیش از این بر دو جدّت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، به راستی که پروردگار تو دانای حکیم است. (۶)

**نکات:** معلّم و مربّی طفل باید در پرورش و تربیت او، او را متوجّه افکار بلند کند و افکار بلندی که در مغز طفل پدید می‌آید تقویت نماید، بهترین وسیلهٔ ترقّی، افکار و مقاصد بلند است.

همّت بلنددار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

کسی که فکر بلند و هدف عالی دارد به مقامات بلند می‌رسد. علل عقب‌ماندگی و بی‌توفیقی اکثر مردم کوتاه‌نظری و کوتاه‌فکری است. حضرت یعقوب علیه السلام چون خواب فرزند خود را شنید، متوجّه شد که فکر بلند و معنویّت بزرگی در مغز این کودک زیبای شکر لب، دور می‌زند که چنین خوابی دیده و باید آن را تقویت کند و او را امیدوار سازد. و چند نکته را به او خاطر نشان ساخت:

۱- ﴿يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾؛ فکر طفل معصوم را متوجّه پروردگارش نمود که در هر قدمی، اساس

پیشرفت و ترقّی، توکل و اعتماد بر عنایت پروردگار است. اگر کودکی فهمید که خیری نیست جز از طرف پروردگارش، بزرگترین درهای خوشبختی برای او باز شده و این فکر، تمام حرکات او را از انحراف حفظ می‌کند و تمام مشکلات را برای او آسان می‌کند و یک چشمهٔ سرشاری از معنویّات، اخلاق و اعمال نیک در دل او وارد می‌شود که روز به روز رفتار او زیباتر می‌شود. این است که حضرت یعقوب علیه السلام او را امیدوار به پروردگارش کرده و می‌گوید: خدا تو را برمی‌گزیند، یعنی مقام نبوّت به تو عطا می‌کند.



۲- ﴿وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾؛ او را به اهمّیت علم و دانش متوجه می‌سازد. یعنی از این خواب تو چنین می‌فهمم که مشکلات و گرفتاریهای سیاسی و غیرسیاسی به دست و فکر تو حلّ می‌شود. علاج قحطی و گرفتاری ملّت گرسنه و آبرودادن به فامیل و قضایای عجیب را تو با علم خود کشف می‌کنی. از این بیان معلوم می‌شود که پس از توحید و خدا شناسی که باید در فکر طفل پرورید و تقویت کرد، فکر دانش و علم است.

بعضی ﴿تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ را به معنای تعبیر خوابها و منحصر به آن دانسته‌اند. و این اشتباه است، زیرا احادیث جمع احدوثة می‌باشد و آن به معنی عجیب و مشکل و اَعْجُوبه است و تأویل هم به معنی کشف واقعیات است از ماده اول یعنی برگشت از ظاهر کلام به حقیقت و کیفیت آن. و اگر احادیث جمع حدیث باشد معنی چنین می‌شود: خدا مآل و واقع اخبار را به تو یاد می‌دهد.

۳- ﴿وَوَيْتُمْ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكَ﴾. یوسف عزیز را متوجّه می‌کند که خدا از چیزی در حقّ تو دریغ ندارد و نعمت کامل و فیض خود را از کمال، جمال، ملک، مال و مقام به تو عنایت می‌کند. اگرچه نعمت کامل، همان دین حقّ و علم و دانش است و بلکه در این آیه نبوّت است.

۴- ﴿كَمَا أْتَمَّهَا عَلَىٰ أَبِيكَ...﴾ چیزی که بسیار اهمّیت دارد: توجّه دادن طفل است به عظمت و بزرگی آباء و اجدادش، البتّه در صورتی که پدران طفل از صلحاء، اتقیاء، مصلحین و مجاهدین باشند. و در اینجا حضرت یعقوب علیه السلام، یوسف عزیز را متوجه می‌کند که پدران تو مقام ارجمند روحانی و عظمت نبوّت را داشته‌اند تو نیز باید بکوشی و چراغ این دودمان باشی و موجب سربلندی پدران گرامی گردی. یکی از فصول برنامه تربیت و ترقی نوباوگان، توجّه دادن ایشان است به عظمت و بزرگی اجداد و نیاکانشان اگر از صلحاء بوده‌اند، که در این صورت قهراً یک نشاط و همّتی در نفس طفل پیدا می‌شود و او را برای احراز مقام خانوادگی به کوشش وادار می‌دارد.

در این آیه اگرچه پدر بزرگوار، خواب یوسف عزیزش را تعبیر نکرده، اما به او فهمانیده که خواب او آثار زیادی دارد.

و نقل شده که: حضرت یوسف علیه السلام در سن هفت سالگی خواب دید که عصای زبرجدی به او داده شد و آن عصا را او به زمین فرو برد و هر یک از برادرانش نیز عصاهای خود را در اطراف آن در خاک فرو بردند. ولی عصای او مانند درخت تنومندی شاخ و برگ بسیار برآورد و عصاهای برادرانش به همان حالی که بودند در سایه آن قرار گرفتند. این خواب به گوش برادرانش رسید و از همان وقت نسبت به او

بدبین شدند و با خود گفتند: این کودک از هم اکنون در فکر ریاست بر ما است. و در مقام آزار او بودند. ولی حضرت یعقوب علیه السلام که علاقه مفراطی به این طفل شیرین داشت در حفظ او می‌کوشید و او را به خود نزدیک و از برادران دور می‌داشت و اوقات خود را با او می‌گذرانید. چون در سیمای او لیاقت نبوت می‌دید. و چون به سنّ نه یا دوازده رسید و خواب سجده آفتاب، ماه و ستارگان را دید، پدرش سفارش آکید کرد که مبادا برادرانش از خواب او مطلع شوند و بر او حسد برند و در مقام اذیت او برآیند. البته یعقوب علیه السلام نیز در اخفاء آن کوشید. ولی برخلاف انتظار این راز، از پرده برون افتاد و به گوش برادران رسید.

آیا خود یعقوب علیه السلام که به آینده درخشان طفل معصوم امیدوار بود و از فرط نشاطی که در دلش موج می‌زد خواست بکاهد و خاطر خود را سبک کند با همسر خود که محرم رازش بود اظهار کرد و او را به کتمان سفارش نمود. ولی خود یعقوب علیه السلام که نتواست این سرّ را نگه دارد از دیگری چه توقع! به هر حال چون برادرانش از خواب دوّم خبر شدند یکباره آتش حسد در درونشان مشتعل شد و با سابقه بدبینی دیگر نتوانستند خودداری کنند و این خواب را به خودشان تعبیر کردند و گفتند: یازده ستاره ماییم. و ممکن است در آینده یوسف بر ما ریاست کند و به جایی برسد که پدر و مادرش نیز در مقابل او تواضع کنند. این موضوع برایشان قابل تحمّل نبود و در مقام برآمدند که علاج واقعه قبل از وقوع نموده و خود را خلاص کنند.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّالِفِينَ﴾ [یوسف: ۷]

**ترجمه:** به یقین در زندگی یوسف و برادرانش نشانه‌هایی است (عبرت‌انگیز) برای جويا شونده و سؤال‌کنندگان. (۷)

**نکات:** برادران یوسف همه بزرگ و در زندگی مستقل شده‌اند چنانکه خود گفتند: ﴿وَخَلُّنَا عُصْبَةً﴾ ولی فراموش کرده‌اند که در کودکی تا چه حدّ مورد لطف پدر بوده و از عواطف او بهره برده‌اند. و الآن هم توجه ندارند که پدر بزرگوار تا چه نسبت به آنان عدالت را مراعات می‌کند ولی فقط این را می‌بینند که یوسف خردسال مورد الطاف پدر است.

یوسف علیه السلام طفلی بود که از کودکی آثار نبوغ و عظمت از هر جهت در او هویدا بود. حسن صورت، جمال سیرت، قد و قامت رعنا، روی زیبایش مورد تعجب هر پیر و برنا. به طوری خداوند قدرت‌نمایی کرده و عالم حسن و زیبایی را در قالب او ریخته که نقش زیباتر از آن تصور نمی‌شد. اصلاً حسن و زیبایی از موضوعاتی است که کسی قدرت اندازه‌گیری آن را ندارد فقط می‌شود فهمید ولی نمی‌شود وصف و بیان نمود، «يُدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ» است. در خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که در شب معراج

یوسف را در جمع انبیاء الصلوات دیدم به مانند ماه شب چهارده بود. نوشته‌اند که بلند بالا، بازو و ساق سطر، لطافت و صفای جسدش به اندازه‌ای بود که همه را به تعجب و می‌داشت. و نیز در خبری آمده که خدا نیمی از حسن را به یوسف و نیمی دیگر را میان افراد بشر تقسیم کرد. در زیبایی بی‌مانند و قهرمان جمال و ضرب‌المثل زیبایی بوده و علل حسن او بظاهر از چند جهت بود:

۱- از جهت وراثت زیرا جدش اسحاق از زیبایی و جمال فوق‌العاده برخوردار بود. جدّه‌اش ساره علیها السلام مادر اسحاق الصلوات عیال حضرت ابراهیم الصلوات موقعیت تاریخی دارد که در توارات راجع به جمال او حکایاتی آمده، به اندازه‌ای که حضرت ابراهیم الصلوات در مهاجرت و مسافرت خود تا جایی که امکان داشت او را از انظار پنهان نگاه می‌داشت که مبدا مورد نظر و طمع کسی بشود.

۲- از جهت توالد، زیرا به تجربه رسیده که اولاد پدر پیر زیباتر می‌شوند. خصوصاً اگر مادر نیز جمیله و زیبا باشد. و البته مادر یوسف، راحیل، چنین بوده است.

۳- آب و هوای دلکش معتدل فلسطین ساحل دریا، که طبعاً حسن‌پرور و دارای نسیم روح‌افزا و تپه‌های معطر پرگل و ریحان که به سرزمین شیر و عسل معروف است.

۴- ید قدرت الهی بخیل نیست و به هرکس حسن و زیبایی می‌بخشد. منتهی وسائل زندگی و تربیت و حفظ الصّحه اگر همواره باشد. حسن خدادادی را که فرموده: ﴿وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ﴾ را پدر و مادری می‌توانند حفظ کنند و پدر و مادر دیگر به واسطه فقر و جهل نمی‌توانند. یوسف الصلوات در دامن پدری پیغمبر به دنیا آمده که به اوضاع تربیت و محاسن طبیعت داناست. ثروت هنگفت حضرت ابراهیم و اسحاق الصلوات به دست اوست. از جهت مادّی و معنوی وسائل تربیت کودک شیرین خود را دارد. از نظر غذا، لباس و پاکیزگی.

تمام این علل دست به هم داده زیباترین فرد را در میان بشر به وجود آورده که محلّ حیرت و یکی از آیات قدرت و قلم صنع پروردگار است. ولی متأسفانه این نعمت مایه ناراحتی صاحبش و حسد برادرانش گردید. که: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّالِفِينَ﴾. در دنیا هیچ نوشی بی‌نیش و هیچ خوشی بدون غم نبوده و هر نعمتی مقرون به نعمتی بوده است.

برادران یوسف از نعمت سرشار حسن و کمال، جمال و آثار نبوغ، عظمت و قریحه سرشار او و توجّه پدر به زحمت حسد افتادند و مایه غم و اندوه ایشان شد. و این درد دوایی نداشت. حسد یک مرض

عجیبی است که به ضرر و زیان و هلاکتِ حاسد و گاهی محسود نیز به پایان می‌رسد. رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»<sup>(۱)</sup>. حسد آتشی است ایمان‌سوز.

بدبینی برادران یوسف روز به روز زیاد می‌شد و از درون شعله می‌کشید. در آغاز یک آتشی زیر خاکستر بود و در دل هر یک پنهان بود و خجالت می‌کشیدند به یکدیگر اظهار کنند و به آنان برمی‌خورد که با آن همه نیرو با یک کودکی رقابت کنند. ولی چون خواب منتشر شد و جلوهٔ جمالش در اثر استکمال قوای تن پرتوافکن گردید این حسد درونی شعله‌ور شد و به زبان رسید تا اینکه دور هم نشستند و درد اندرونی خود را برای هم گفتند و از جمال و کمالِ یوسف و شدتِ علاقهٔ پدر نسبت به او اظهار بدبینی کردند، تا در نتیجه یک پیمان اتحادی علیه این طفل کوچک و این پدر پیر بستند. در حقیقت خانوادهٔ بزرگ یعقوب مقدمات یک جبههٔ خونینی را فراهم کردند که برادران قوی و مقتدر در یک طرف و پدرِ پیر و طفل زیبا در طرف دیگر بود و دست به دست هم دادند تا برادر کوچک و پدرِ پیر را غافلگیر کنند و آنان را از پای درآورند و از پای هم درآورند. و به فکر هلاکتِ یوسف خردسال و داغدار کردنِ پدر افتادند. طفلی که گناهی نداشت جز جمال خدایی و استعداد سرشار. این یکی از آیات عجیبهٔ خانوادهٔ یعقوب است. حسد چنان شراره کشید که تصمیم به هلاکت و اعدام برادر شیرین‌بی‌گناه را گرفتند. شاعر گوید:

دیربست که تا جهان چنین است	بی نیش مگس کم‌انگبین است
یوسف که ز ماه عقده می‌بست	از حقد برادران نمی‌رسست
احمد که سرآمد عرب بود	هم خستهٔ خوار بولهب بود
خاموش دلا ز تیره‌گویی	میخور تو جگر به تازه‌روی

۱- «حسادت چنان اعمال را می‌خورد (نابود می‌کند) که آتش چوب را می‌خورد (سوزانده و از بین می‌برد).» ابوداود در السنن با این لفظ روایت می‌کند: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»: «از حسادت دوری کنید که حسادت چنان نیکی‌ها را می‌خورد که آتش چوب را از بین می‌برد.» نگا: سنن أبي داود: ۲۷۶/۴، ش: (۴۹۰۳). و مانند آنرا ابن ماجه در السنن روایت می‌کند. و همچنین عبد بن حميد، ص: ۴۱۸، ش: (۱۴۳۰) و بیهقی در شعب الإيمان: ۲۶۶/۵، ش: (۶۶۰۸) و... روایت کرده‌اند. و شیخ البانی در تعلیقش بر سنن ابوداود آنرا ضعیف می‌داند. و بخاری در التاريخ الكبير: (۲۷۲/۱) آنرا ذکر نموده و می‌گوید: صحیح نیست.

نکته دیگر - جمله ﴿ءَايَاتٌ لِّلسَّالِئِينَ﴾، دلالت دارد که قصه یوسف عليه السلام و جور اخوان او، آیات عبرتی است برای حق جویمان که سائل را به معنای پرسش کنندگان حقیقت بدانیم. حتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز تسلیت و عبرت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبیله قریش ساکن مکه، حرم محترم خدا و معبد عمومی عرب که همه ساله عشائر عرب و ایلهای چادرنشین از جنگ و خونریزی دست می کشیدند و برای سبک کردن بار گناه پناهنده به حرم امن الهی می شدند و با نظر قدس و پاکی به این خانه و اهلش نگاه می کردند، از اهل مکه توقع انصاف، عدالت و اخلاق داشتند، خدا پیغمبری بر ایشان مبعوث کرد، امین، راستگو، خیرخواه، چون قیام به ارشاد نمود و آنان را از بت پرستی، فحشاء و منکرات نهی نمود، با هم علیه او اتحاد کردند و به قتل و غارت او و یارانش کمر بستند. با اینکه می دانستند و بسیاری از ایشان می فهمیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله صادق و خیرخواه است و پیشنهادات او به نفع نوع بشر است ولی حب جاه، ریاست، خودخواهی و حسد مانع شد و پیروی او را برای خود یک نوع پستی و زیر دستی تلقی می کردند و هر یک از حسد می خواستند خود رئیس و صاحب کتاب باشد. ﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مِّنْثَرَةً﴾<sup>(۱)</sup>. بطوری شعله حسد شراره می کشید که به مرگ خود حاضر بودند: ﴿قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنزِلْ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِّنْ سَمَوَاتِكَ﴾<sup>(۲)</sup>، که به عذاب ابدی حاضر شدند ولی برای ایمان به این شخص فقیری که یتیم بوده حاضر نشدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حال آنان تأسف می خورد و دل او برای ایشان به اندازه ای می سوخت که تا نزدیک به هلاکت رسید، تا اینکه خدا به او می گوید: ﴿لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَّفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۳)</sup> - ﴿إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدُنُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾<sup>(۴)</sup>. خدا خواست رسول او هلاک نشود و هر نحوی شده چراغ هدایت را در سرزمین عربستان روشن کند. او را به این قصه ها تسلیت می داد و از تأسف او می کاست. و از سرگذشت عبرت انگیز یوسف و یعقوب عليهما السلام برای او

۱- «بلکه هر مردی از ایشان می خواهد صحیفه های نشر شده به او داده شود.» [المدرثر: ۵۲].

۲- «گفتند خدایا اگر این قرآن حق است از نزد تو پس بر ما سنگی از آسمان بباران و یا بیاور ما را عذابی دردناک.» [الأنفال: ۳۲].

۳- «شاید تو خود را تلف کنی که چرا آنان مؤمن نمی گردند.» [الشعراء: ۳].

۴- «اگر چه بر هدایت کردنشان حریصی، پس محققا خدا کسی را که به گمراهی محکوم کرده هدایت نمی کند.» [النحل: ۳۷].

می‌خواند که بفهمد جور و جفای خویشان و بی‌وفایی نزدیکان در مقابلِ ناصحِ مهربان تازگی ندارد. و چنانکه یوسف علیه السلام عاقبت امر پیروز شد تو ای رسول ما نیز پیروز خواهی شد. زمان ما نیز چنین است، چنانکه نویسنده چون بعضی از مسلمین و نزدیکان خود را غوطه‌ور در خرافات، شرک و موهومات دینی دیدم برای بیداری و نجات ایشان، حقایقی را با بیان و قلم اظهار داشتم و در حقیقت از وظیفه اسلامی و خیرخواهی خود دریغ نکردم. اما در مقابل، اول کسانی که به هلاکت، نابودی، بدگویی و تکفیر من قیام کردند و شعله حسد را بیرون دادند، عده‌ای روحانی‌نما و نیز خویشان همکار بودند. با اینکه می‌فهمیدند و مرا می‌شناختند که من خیرخواهم و اهل مکر و دکان نیستم و آنچه نوشته‌ام عین حقیقت است و با جایی زد و بند ندارم، با همه این احوال هر چه تهمت و افتراء بود به من زدند و حتی از حسد به قتل من حاضر شده و فتوی دادند و چاقوکش‌های آدم‌کش را در میان مسجد من فرستادند. اگرچه این کارها و پیش‌آمدها باعث شد که توکل من بر خدا زیادتر گردد و آگاهیم از همکارانم بیشتر شود. معلوم شد که همکارانم غرق تعصب و حسدند و دین ایشان منطقی نیست و مذهبشان مدرک و سندی ندارد، فقط دگانه‌های مذهبی تراشیده‌اند برای نان و سواری و کلّ بر دیگران.

**نکته دیگر** - بعضی گفته‌اند که خدا این قصّه را «أحسن القصص» فرموده برای جنبه تسلیت‌آمیزی و عبرت‌انگیزی آن، که چگونه اولادِ یعقوب برای فلاکت و اهانت به پدر بزرگوار خودشان و هلاکت و نابودی برادر زیبای معصوم خود اقدام کردند و چگونه حسد، ایشان را مست و غافل نمود. و به رسول خود فهمانید که باید صبر جمیل یعقوب علیه السلام و تحمل بی‌شمار یوسف علیه السلام را پیشه خود کنی تا رسالت خود را به انجام برسانی. و ممکن است سائلین را جمع سائل به معنی درخواست کننده مال بدانیم، زیرا در تفسیر آمده که علت گرفتاری یعقوب به فراق عزیزش غفلت یکشب از صدقه بر مستحق بوده: یکی از چیزهایی که در زندگی و آسایش انسان بسیار مؤثر است صدقه می‌باشد برای رضای خدا. صدقه عبارت است از بذل مال و جاه، علم برای رضای خدا و این یکی از قوانین مالی اسلامی است. صدقات مالی باید به مستحقین برسد ولی دانش باید به جویندگان و طالبین معرفت برسد و ممکن است بگوییم هر کار خیری صدقه است، «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ»<sup>(۱)</sup>.

تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی

اشخاصی که قدرت علمی و یا مالی دارند باید بدون مضایقه به محتاجان و فقراء برسانند تا در سطح زندگی برابر شوند. صدقه تأثیرات معنوی دارد. انسان در هر آن، جان و مال و اولادش ممکن

۱- «هر امر نیکی صدقه است». بخشی از حدیث مشهور و متفق علیه است که شیخان بخاری و مسلم آنرا روایت

کرده‌اند؛ و ابودواد و ترمذی و نسائی و أحمد در مسند و... آنرا روایت کرده‌اند.

است به هزاران خطر برخورد و زندگی او نابود شود. هیچکس نمی تواند به ضررها و زیانها و دشمنانی که در کمین اویند احاطه داشته باشد، حتی رسولان الهی. یکتا وسیله دفاع از بلیات و زیانهای ناگهانی که انسان خبر ندارد، همانا خداست که احاطه به همه امور دارد و انواع قشون بلیات و آفات در نظر اوست. او می تواند از انسان دفاع کند و او را حفظ نماید. نوشته اند: رسم و آئین یعقوب علیه السلام این بود که هر روز گوسفندی می کشت و سفره ای برای واردین آماده می کرد، این عمل سنت جدش ابراهیم علیه السلام بود که برای واردین و محتاجان مهمانخانه عمومی داشت که بر سر سفره نمی نشست و غذا نمی خورد تا مهمانی پیدا شود و گاهی مدتی گرسنه می ماند برای نیامدن مهمان. و خانواده ابراهیم این سنت را داشتند و الآن نیز بعضی عشایر عرب اولاد اسماعیل علیه السلام این سنت را دارند که در همه جا مضیف خانه دارند. اتفاقاً شبی سائلی به سرای یعقوب عبور کرد گرسنه و محتاج و سؤال کرد. ولی به واسطه مشاغل اهل خانه کسی جواب او را نداد و محروم گشت و این سبب گرفتاری این خانواده شد، زیرا خدا فرموده:

﴿وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَهُ﴾<sup>(۱)</sup> و نیز فرموده: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾<sup>(۲)</sup> پس سائلی که آبروی خود را می فروشد و دست حاجت به سوی تو دراز می کند رد کردن و یا بی اعتنایی به او پامال کردن آبروی اوست و اثرش این است که خدا ممکن است جلو قشون آفات را برای تو نگیرد و مبتلا شوی.

و بعضی علت دیگری نیز برای گرفتاری یعقوب علیه السلام نوشته اند: در کامل ابن اثیر گوید: «قِيلَ: كَانَ سَبَبَ ابْتِلَائِهِ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بَقْرَةٌ لَهَا عُجُولٌ فَذَبَحَ عُجُولَهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَهِيَ تَحْوَرُ فَلَمْ يَرَحْمَهَا يَعْقُوبُ، فَأَبْتَلِيَ بِفَقْدِ أَعَزِّ وَلَدِهِ عِنْدَهُ، وَقِيلَ: ذَبَحَ شَاةً، فَقَامَ بِبَابِهِ مَسْكِينٌ فَلَمْ يُطْعِمَهُ مِنْهَا»<sup>(۳)</sup>.

و بعضی نوشته اند: سبب ابتلای او، فروختن کنیززاده خود بشیر بود که او را از مادر جدا نمود و او نفرین کرد، که در اواخر قصه وقت آوردن پیراهن یوسف علیه السلام از مصر، خواهد آمد<sup>(۴)</sup>.

۱- «و با سائل خشونت مکن.» [الضحی: ۱۰].

۲- «و در اموالشان برای سائل و محروم حقی منظور می کردند.» [الذاریات: ۱۹].

۳- «گفته شده: سبب ابتلای یعقوب این بود که گاوی داشت که گوساله ای داشت پس گوساله اش را در برابر گاو ذبح نمود درحالی که فریاد می کشید اما یعقوب به آن رحم نکرد؛ پس با گم کردن عزیزترین فرزندانش نزد وی، مورد امتحان قرار گرفت. و گفته شده: گوسفندی را ذبح نمود و فقیری نزد وی رفته و چیزی از آن به وی نداد.»

۴- یادآوری این نکته ضروری است که مولف در تعلیقاتش بر داستان یوسف علیه السلام تفصیل زیادی را ذکر می کند که در مورد هیچ یک از آنها نصی از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت نشده است. بلکه این تفصیل از امور غیبی

﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا أَيْنَمَا مِثْنَا وَخَنُ عَصْبَةً إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾  
 أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ آطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهٌ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا  
 صَالِحِينَ ﴿٩﴾﴾

**ترجمه:** آنگاه که گفتند یوسف و برادرش نزد پدر ما از ما محبوب‌ترند با اینکه ما جماعتی نیرومندیم و حتماً پدر ما در گمراهی آشکاری است (۸) یوسف را بکشید و یا در یک سرزمینی نا معلوم بدور افکنید تا توجه پدر یکجا به سوی شما باشد و پس از آن جمعی شایسته شوید. (۹)

**نکات:** برادران یوسف در مقام چاره‌جویی برای دفع یوسف آمدند و کنفرانسی برای اظهار درد خود دادند و ایشان عبارت بودند از: روبیل، شمعون، لوی، یهودا، یساکار، زبولون، دان، نفتالی، جاد، آشیر. ولی بنیامین که برادر مادری او و کوچک بود حتماً در این کنفرانس نبوده. اینان به اندیشه خام و خیال غلط که مبادا یوسف بر تمام ما ریاست کند و نبوت به او منتقل شود و برکت را از پدر بگیرد باعث شدند که خطاهای دیگری کردند و حوادث ناگواری را بوجود آوردند. حضرت یعقوب علیه السلام بدینی برادران را حس کرده بود و لذا یوسف را با خود نگه می‌داشت. رقابت طبیعی که میان برادران است خصوصاً برادرانی که از زنان و مادران دیگرند که همه پیر شده و یا مرده‌اند و مهر و رابطه آنان از بین رفته و فعلاً علاقه پدر منحصر شده به زن جوان. و به همین جهت روز به روز حسد و بدینی برادران نسبت به یوسف بیشتر شده تا جایی که نتوانستند از اظهار آن خودداری کنند و انجمن کرده و درد دل خود را با یکدیگر گفتند که یوسف و برادرش که کاری از آنها ساخته نیست پیش پدر محبوب‌تر از مايند. پدر ما از دسترنج ما که مردان نیرومند کارکن هستیم وسائل آسایش آنان را فراهم می‌کند، ما باید زحمت بکشیم و پدرمان با فرزندان کوچکش و راحیل مادرشان به عیش و خوشگذرانی پردازد و قدر زحمات ما را نمی‌داند و قدرت و قوت ما را هیچ حساب می‌کند. پدر ما گمراه شده یعنی فریفته راحیل گردیده. برادران یوسف توجهی به مقامات معنوی یوسف و نبوغ او نداشتند. ولی حضرت یعقوب علیه السلام روح نبوت و استعداد الهی در او مشاهده می‌کرد و شاید از جانب خدا مأمور محافظت یوسف علیه السلام بود و به طور کامل می‌خواست او را تربیت کند تا نبوت از خانه او قطع نشود. ولی ظهور هر گونه موهبت و عظمت معنوی، در چشم حسود مایه مزید کینه و عداوت است.

است. و فهم آیه وابسته به این روایات- که همگی برگرفته از اسرائیلیات هستند- نمی‌باشد هر چند اسناد برخی از این روایات تا بعضی از مفسران تابعین رحمهم الله باشد.



حسد، دشمن حقّ و ضدّ عدالت و انصاف است. حسود حاضر نیست به لیاقت و حقوق محسود اعتراف کند. برادران حسودِ یوسف حتّی به پدر خود بدگویی و انتقاد کردند و او را گمراه خواندند. لابدّ مقصودشان گمراهی در دین نبوده و اِلّا کافر می‌شدند با اینکه در میان آنان لای جَدّ موسی بن عمران علیه السلام بوده، پس مقصودشان از ضلالت، گمراهی عرفی بوده، یعنی از روی منطق و عقل، کار نمی‌کند، بلکه مغلوب محبت یوسف و مادرش شده.

به هر حال برای اینکه آسوده خاطر شوند در انجمن شده و مشورت کردند که چه کار کنند؟ و سه رأی دادند:

**اول:** کشتن طفل بی‌گناه.

**دوم:** تبعید به جایی که روی پدر نبیند.

**سوم:** انداختن میان چاهی که در مسیر قافله است که او را اسیر کرده و به قید بندگی در آورند و یوسف همیشه اسیر و بنده باشد.

نتیجه مشترک این آراء همان مفارقت ابدی میان پدر و پسر کوچک بود. ولی رأی اول که قتل یوسف باشد از همه بدتر و صاحبانش به بی‌باکی و سخت‌دلی متّصف بودند و اکثریت این رأی را دادند. ولی رأی دوم و سوم سهل‌تر بود ولی، حق زندگی و آزادی را از یوسف علیه السلام سلب می‌کرد. این نظرها مجازات بدترین جنایتکاران جهان است، در حالیکه کودکِ معصوم گناهی نداشت و نسبت به آنان سوءقصدی نکرده بود و خلافی مرتکب نشده بود. فقط جنبش حسد، آنان را به این ستمکاری و قساوت وادار نمود، چنانکه بیشتر جنگها، خونریزها و قساوتهای خانمانسوز دنیا از اثر همین حسد بوده است.

﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن

كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿۱۰﴾ [یوسف: ۱۰]

**ترجمه:** سخنگویی از آنان گفت: یوسف را نکشید و او را در چاهی سر راه بیندازید تا برخی از کاروانان او را برابند اگر کاری خواهید کرد. (۱۰)

**نکات:** در انجمنی که مملوّ از شعله حسد بود با تصویب اکثریت، یوسف را محکوم به اعدام کردند که اگر این نظر اجراء می‌شد، لگّه ننگی بود در خانواده یعقوب. ولی یک تن که شاید لای موسی پسرخاله یوسف بوده و نسبت به او مهربانتر بوده قیام کرد و رأی اعدام را نقض نمود و نظریه‌ای داد که همه قبول کردند و برای یوسف تضمین حیاتی بود غیر آزاد. گفت: او را در چاهی که سر راه کاروانها واقع شده بیندازید که بدست آنها بیفتد و چون کودک زیبایی است او را به عنوان بنده همراه می‌برند و جمال و کمال او همه جا دستگیر اوست.

مقصود برادران با این رای عملی می‌شد ولی مشکل دیگری وجود داشت و آن اینکه چگونه او را از دامن پدر بیرون کشند، یوسفی که شب و روز مونس پدر پیر خود است و پدرش ساعتی بدون او آرام ندارد و از طرف دیگر به ایشان بدگمان شده، به چه وسیله او را سه فرسخ ببرند و در چاه بیفکنند. این طفلی که صحرا زفته و چوپانی نکرده، بهانه‌ای برای بردن او در دست نیست. در اینجا شور دیگری کردند و رأیشان چنین شد که در آیه ذیل بیاید:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصِحُونَ ﴿١١﴾ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ

وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿١٢﴾

[یوسف: ۱۱-۱۲]

**ترجمه:** گفتند: ای پدر جان، تو را چه شده که ما را در باره یوسف امین نمی‌دانی با اینکه ما محققاً خیرخواه او هستیم (۱۱) فردا او را با ما بفرست تا گردش کند و بازی نماید و محققاً ما او را حفظ خواهیم کرد. (۱۲)

**نکات:** یکی از حربه‌های دشمن تظاهر به دوستی است. برادران حسود این حربه خیرخواهی و دوستی یوسف را وسیله قرار دادند که پدرجان، فصل بهار است، طبیعت زندگی را نو کرده، چمنها سبز و خرّم و پر از گل، لاله، پرندگان و چرندگان به نغمه‌سرایی و نواهای دلکش مشغولند، گله‌ها در میان این دره‌ها در گردش و چرا هستند. هرکس برای نشاط خود، رو به صحرا می‌آورد. شما یوسف را در خانه حبس کرده‌ای. نباید پیری که خود به مناظر طبیعی اعتنا ندارد و مکرر آنها را دیده، با کودک نارس خود بماند و از لذت گردش و تفریح طفل مانع شود.

پدر بزرگوار صبح تا شب می‌خواهد به طفل عزیزش اسرار نبوت و علوم ربانی را بیاموزد ولی جوانان دیگر حوصله ماندن خانه را ندارند و با تیر و کمان به شکار می‌روند و با شبانان خود بسر می‌برند. این جوانان با نظر تعجب به این پیر و کودک می‌نگرند که چرا از مناظر صحرا، خود را بر کنار داشتند. پس برادران همین را وسیله کرده و جمعاً به حضور پدر آمدند که این کودک را در گوشه منزل نگاه داشته‌ای، صحت او دستخوش آفت می‌شود و نشاطش مبدل به کسالت می‌گردد. اکنون که چمن از سبزی آراسته و انواع مناظر روح‌افزا به وجود آمده، یوسف را با ما بفرست تا در صحرا گردش کند و در کنار چشمه‌های روان و دامن تپه‌ها بازی کند. این کودک باید برای آتیه مردی اجتماعی و صحرانورد گردد.

﴿أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا﴾ هر چه زودتر او را با ما روانه کن.

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٣﴾

[یوسف: ۱۳-۱۴]

﴿قَالُوا لَيْنَ أَكَلَهُ الذِّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿١٤﴾

**ترجمه:** یعقوب گفت: محققاً من از اینکه یوسف را ببرید غمگین می‌شوم و می‌ترسم گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید (۱۳) گفتند: اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما جمعی نیرومندیم محققاً ما از زیانکاران خواهیم بود. (۱۴)

**نکات:** حضرت یعقوب علیه السلام به این پیشنهادِ بردنِ یوسف علیه السلام نظر خوبی نداشت و اطمینانی به فرزندان خود نمی‌کرد. اما چه کند باید روی بدبینی خود سرپوش بگذارد و طوری سخن گوید که به این جوانان خود خواه نیرومند برخورد نکند و بدتر لجبازی و اظهار عداوت نکنند. دو عذر آورد:

**اول:** آنکه شما می‌دانید که من زمینگیرم و در این گوشهٔ منزل انیسی جز این کودک ندارم و سبب نشاط من این طفل است و اگر او را ببرید من تنها می‌مانم و اندوهگین می‌گردم.

**دوم:** یوسف کودکی است نارس و بیابان مأوای درندگان است و یوسف قادر به دفاع نیست، می‌ترسم شما از او غافل شوید و گرگ او را بدرزد.

بهرتر این است که شما بروید و او را با من گذارید.

فرزندان یعقوب عذر او را نپذیرفتند و از غم و اندوه او اندیشه نکردند. گفتند: چگونه ممکن است ما عده‌ای از جوانان نیرومند با یوسف باشیم و گرگ او را بخورد؟

حضرت یعقوب علیه السلام در خواب دیده بود که یوسفش گرفتار چنگال گرگان بیابان شده (در تاریخ آمده: **وَإِنَّمَا قَالَ لَهُمْ ذَلِكَ [وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ]، لِأَنَّهُ كَانَ رَأَى فِي مَنَامِهِ كَانَ يُوسُفَ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَكَانَ عَشْرَةَ مِنَ الذُّئَابِ قَدْ شَدُّوا عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ، وَإِذَا ذُئْبٌ مِنْهَا يَحْمِي عَنْهُ، وَكَانَ الْأَرْضُ انْشَقَّتْ فَذَهَبَ فِيهَا فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.**) و به همین جهت رفتن یوسف علیه السلام را خطرناک می‌دید. و شاید مقصودش از گرگان همین برادران حسود بودند و شاید بیابان فلسطین گرگ زیادی داشته. اگر چه بدترین گرگ درنده مردم حسودند که از هیچ جنایتی دریغ ندارند و روگردان نیستند.

به هر حال برادران قبول نکردند و گفتند: خاک بر سر ما، اگر با وجود ما گرگ یوسف را بخورد، چه

زیانی از این بدتر و رسواتر. بالاخره پدر را قانع کردند. و مقصود از ﴿لَخَلْسِرُونَ﴾ هالکون و یا عاجزون و یا غیرفائزین است.

بعضی نوشته‌اند: برادران یوسف چون دیدند پدر را نمی‌توانند قانع کنند و حس بدبینی در او دیدند، خود یوسف علیه السلام را دیدند که تو از پدر خود درخواست کن که روزی با ما به گردش بیایی. یوسف پاک طینت با ذهن صاف خود چه می‌دانست که برادران او دشمن جان اویند و لذا از پدر خود درخواست کرد تا پدر او اذن بیرون رفتن داد تا از مناظر صحرا استفاده کند.

به هر صورت قضا و قدر کار خود را کرد و خواهی نخواهی اجازه بردن یوسف را گرفتند و آماده فردا شدند.

حضرت یعقوب علیه السلام جز صبر چاره‌ای نداشت زیرا اگر مانع از رفتن یوسف علیه السلام می‌شد ممکن بود برادران عداوت خود را علنی کنند و در همان میان خانه زد و خورد کنند و این جوانان مغرور در همان خانه خونریزی و رسوایی را زیاده‌تر و آبروی چندین ساله خانواده نبوت را ببرند. و همچنین چون یوسف علیه السلام را بردند در چاه انداختند او نمی‌توانست درصدد تحقیق بیشتری برآید یا بدن نیم‌خورده یوسف را که به قول ایشان گرگ ربوده از ایشان بخواهد، زیرا ممکن بود آنان لجبازی کرده و بروند یوسف را در همان چاه بکشند.

برادران یوسف چون اذن بردن یوسف را به صحرا گرفتند، شبانه با خاطر جمع نقشه انداختن او را در چاه کشیدند و تا صبح به خود دلداری داده و جرأت این جنایت را به خود تلقین کردند که یوسف را می‌کشیم و یا از پدر دور می‌کنیم و محبت پدر را به خود اختصاص می‌دهیم، سپس به توبه می‌پردازیم، چنانکه تمام جنایتکاران همین افکار را در خیال می‌پروراند و این خود بزرگترین دام شیطان است. نقشه شیطان این است که بشر را به گناه وا می‌دارد به امید توبه‌ای که شاید هرگز موفق نشود.

﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۵﴾﴾

[یوسف: ۱۵]

**ترجمه:** پس چون او را بردند و اتفاق کردند که او را در مخفیگاه آن چاه قرارش دهند و به سوی او وحی کردیم که البته از این کارشان خبر خواهی داد و حال آنکه ایشان درک نمی‌کنند. (۱۵)

**نکات:** چون صبح شد از خواب برخاستند و هنگام اجرای نقشه رسید. پس از تهیه وسایل، یوسف علیه السلام را با مهربانی از دامن پدر و مادر جدا کردند و تا مسافتی پدر و مادر مهربان او، یوسف عزیز خود را مشایعت کردند و او را نوازش داده جامه نو پوشانیده و سفارشش را به هر یکی از برادرانش نمودند. ایشان تا جایی که برای پدر و مادر نمایان بود و دل یعقوب علیه السلام از مفارقت یوسف می‌طپید و وعده می‌دادند که شب نزدیک است و عمر سفر کوتاه، چند ساعت دیگر یوسف خود را در آغوش خود خواهند دید.

تا زمانی که برادران در چشم‌رس یعقوب و راحیل بودند یوسف را نوازشهای گرم می‌نمودند و او را از بغل و دوش یکدیگر می‌ربودند و نمی‌گذاشتند پیاده برود و خسته شود. ولی چون از منظر خانواده دور شدند و تپه‌های بیابان فلسطین فاصله شد، آغاز بدرفتاری با این کودک بی‌گناه نموده او را از دوش به

زمین افکنده و با سیلی او را در بیابان دوانیده و او به هر کدام پناه می‌برد سیلی و کتک می‌خورد و تا چاهی که سر راه کاروانها بود یعنی سه فرسخ، با سرعت، طفل را نرفته، را دوانیده و یا کشان‌کشان بردند. از فحواى آیه استفاده می‌شود که در سرِ چاه باز اختلاف کردند. بعضی می‌خواستند او را بکشند و یا نابود کنند و یا در میان چاه پرتاب کنند. در روایات آمده که او را پرتاب کردند ولی ظاهر آیه این است که نظر اکثر و یا تمام ایشان این شد که او را ته چاه بگذارند با ریسمان و یا با هر طریق دیگر. این چاه در سر راه کاروانهای مصر بود ولی عمیق و مهیب بود. و اطراف آن ناهموار و بی‌ساختمان و دارای تاریکیهایی بوده که به ﴿عَیْبَتِ الْجُبِّ﴾ تعبیر شده. ممکن است در شکم چاه رخنه‌هایی بوده دارای ظلمت.

کودکی که تا چند ساعت قبل در دامن بزرگ بنی اسرائیل و رئیس خانواده و در آغوش پدر و مادری پرستاری شده، اکنون می‌خواهند او را با سیلی، لگد، فحش، کتک و طپانچه ستم، در چاه عمیقی سرازیرش کنند. چاهی که از حبس تاریک و وحشتناک‌تر و نمناک‌تر بوده. حبس تاریک، مکانی است تنگ و تاریک و از نور آفتاب محروم ولی در محل امن و زیر نظر مأمورین و پاسبانها می‌باشد. اما این چاه، پائین آن مملوّ از آب و ترس افتادن و سقوط می‌رود و سر راه مار و مور، حشرات و موذیات بیابان است.

آیا بر این طفلِ نورس در این اول منزل تبعید و مرحله بلا چه گذشته و اندازة فشار و اندوه او چقدر بوده؟ نمی‌توان تصور کرد.

قبل از آنکه او را سرازیر چاه کنند بدن او را برهنه کردند و پیراهن او را از بدنش بیرون آوردند برای اینکه خونین کنند و به عنوان اینکه گرگ او را ربوده برای پدر مهربان ببرند. آیا یوسف علیه السلام با چشم گریان چه درخواستی از ایشان کرد؟ آیا گفت: به کودکی من ترحم کنید و یا به پدر پیر خود ترحم کنید و او را از غصه جدایی من نسوزانید و یا بدن مرا برهنه نکنید؟ هرچه بود او را در چاهی که امید بیرون آمدن نداشت گذاشتند. چاهی که دستگیره و جای پا به دیوارهای آن وجود ندارد و اطراف آن سنگ چین نیست و طفل کوچک قدمش به این طرف و آن طرف نمی‌رسد.

نوشته‌اند در کنار آب سنگی بود که یوسف علیه السلام پس از افتادن در آب، روی آن سنگ خود را نگه داشت. پس او را صدا زدند؟ او جواب داد. فهمیدند او زنده است. خواستند سنگ را سر او بزنند یهودا مانع شد.

سکوت مرگبار، فضای چاه را فرا گرفته، فقط گاهی ناله او سکوت را می‌شکند. امواج غم و غصه در دلش می‌خروشد. قیافه زندگی در نظرش زشت و چهره عالم یک چهره اهریمنی شده. آیا من در این چاه زنده

می مانم و آیا چند روز و شب در این چاه ماندنیم و یا از گرسنگی و تشنگی می میرم و یا از اثر گزند حیوانات موزی دور از آغوش پدر می میرم؟ وسیله نجات و روزنه امید بر او مسدود و از همه جا ناامید است.

### عنایتِ الهی و نوید غیبی

تا کسی نا مهربانی و آزار مردم، خصوصاً کسان و خویشان خود را نبیند متوجه خدای مهربان نمی شود و قدر الطاف خدای متّان را نمی داند. یوسف خردسال که در چاه بلا مانده و شاید نابود گردد و یا از غصه سکنه کند و حلقه های بلا روی قلب نازکش سنگینی و در قعر چاه از وحشت بمیرد، در اینجا استعداد سرشاری که در نهاد او بود گفت: «اللَّهُمَّ يَا شَاهِدًا غَيْرَ غَائِبٍ، وَيَا قَرِيبًا غَيْرَ بَعِيدٍ، وَيَا غَالِبًا غَيْرَ مَغْلُوبٍ، اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا، وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ» و توجه او به خدا او را مدد کرد و خدای مهربان که از حال بندگان مطلع و نگهبان است او را مورد عنایت خود قرار داد و همانجا نبوت او شروع گردید و ناگهان نور حیات بخشی به دلش باز و وحی الهی در این مکان غربت انیس او شد، در این پرتگاه خطر او را به دامن لطف و آرامش خود حفظ کرد: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ...﴾ یوسفا غم مخور که پایان شب سپید است و در ناامیدی بسی امید است.

انسان تا از وسائل مادی قطع نشود و نظر از غیر خدا نبندد، ارتباط با حق میسر نشود. قدمی که روی آمال و آرزو گذاشتی تو را به مبداء همه آرزوها و امیدها نزدیک می کند. یک طفل دوازده ساله یا نه ساله که از خانمان و زندگی بریده شده و در ته چاهی در بیابان وحشتناکی سقوط کرده، علاوه بر اینکه مشمول لطف الهی شد، به او وحی شد و غصه او تبدیل به شادی گردید و جبرئیل نزد او آمد که اندوهگین مباش، آینده خوب و سعادت مندی داری و از قعر چاه به اوج ماه خواهی رسید و برادرانت را از این عمل وحشیانه خبر خواهی داد درحالیکه ایشان شرمسارند و تو را نمی شناسند، در حالیکه الآن شعور خود را از دست داده اند و برادرانت بنده وار در پیش تخت عظمت تو به زانو درآیند و از تو طلب عفو کنند. آیا در آن روز بر این برادران چه خواهد گذشت؟ ولی اکنون حجاب جهل و حسد مانع از فهم ایشان است: ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾. شعور، همان روشنی ضمیر انسان و آشنایی او به وظائف است. تا وقتی نور عقل و ایمان در دل انسان می تابد و چراغ هدایت باطنی خاموش نشده، ممکن نیست مرتکب جنایت و گناهی شود، همانطوری که تا انسان بیدار است روح در تمام اعضا و جوارح فرمان می دهد، گوش می شنود، چشم می بیند و هر عضوی به وظائف خود آشناست، همینطور تا حس عقل و ایمان بیدار است شعور انسان کار می کند و ممکن نیست آدم خردمند دیندار خلاف وظیفه کند. آن وقتی که انسان دست به جنایت می زند و به سوی عصیان می رود وقتی است که حس عقل و ایمان او بمیرد و

بی عقل و ایمان شود و یا بگو بی شعور گردد. چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «لَا يَشْرَبُ الشَّارِبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَزِيءُ الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ»<sup>(۱)</sup>. انسان چون از خواب غفلت بیدار شد و شعور باطنی او هشیار گردید اگر گناهی کرده پشیمان می شود و اگر پشیمان نشد بی ایمان است و باید خود را معالجه کند.

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعِنَا فَاكَلَهُ اللَّذِيذُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ﴿١٨﴾ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾﴾

[یوسف: ۱۶-۱۸]

**ترجمه:** و هنگام شب فرزندان یعقوب گریه کنان نزد پدر آمدند (۱۶) گفتند: ای پدر ما، به راستی ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را در پیش متاع خود گذاشتیم پس گرگ او را خورد و تو ایمان و اعتقاد به ما نداری و سخن ما را باور نمی کنی و اگرچه راستگو هم باشیم (۱۷) و پیراهن او را که به خون دروغی آلوده بود آوردند. یعقوب گفت: نفس شما کاری را نزد شما خوشنما کرده، من در این زمینه جز صبر جمیل چاره ندارم و خدا بر این مصیبتی که توصیف می کنید برای من مددکار است. (۱۸)

**نکات:** یکی از کارهای بشر نیرنگ و خدعه است. برادران یوسف پس از قراردادن او در چاه توقف کردند و مراجعت را به شب انداختند که پدر احتمال واقعه ای را بدهد و در موقع گزارش خبر دروغ، چشم پدر روی ایشان را نبیند زیرا صورت های شرمسار خیانتکار گواهی بر دروغ ایشان است. ولی سیاهی شب پرده ای است. اگر هوا روشن و چشم پدر میان چشم ایشان بود، شاید نمی توانستند چنین تصنع شجاعانه و دروغ بزرگی را اظهار کنند و فاش بگویند که ما مسابقه رفتیم و یوسف را گرگ خورد، با اینکه قبلا خود گفته بودند ما جمعی نیرومند می باشیم.

این خبر را شبانه آوردند که راه تفتیش بر یعقوب عليه السلام بسته باشد زیرا در روز ممکن بود برود محل حادثه را ملاحظه کند. اما شب نمی تواند و لذا خود ایشان می دانستند چنین دروغی به سهولت باور کردنی نیست، برای همین جهت پیراهن را خونین آوردند و باز گفتند: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا﴾. به هر حال چون مشمول خذلان بودند پیراهن را پاره نکرده بودند و پیراهن پاره نشده را که به خون آلوده کرده بودند آوردند. و لذا چون یعقوب مشاهده کرد دانست که دروغ می گویند. و لذا فرمود: «إِنَّ هَذَا

۱- «شرابخوار به هنگام خوردن شراب و زناکار به هنگام ارتکاب زنا ایمان ندارد». متفق علیه. این حدیث مستفیض

که تعدادی از صحابه آنرا از رسول الله ﷺ روایت کرده اند.

الدُّنْبُ يَا بَنِي لَرْحِيمٍ، فَكَيْفَ أَكَلَ لَحْمَهُ وَلَمْ يَحْرِقْ قَمِيصَهُ!»<sup>(۱)</sup> (اگر چه ممکن است بگوییم حضرت یعقوب علیه السلام از وحی می دانسته که یوسفش زنده است) و لذا گفت: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾. فخر رازی نوشته: «كَانَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ وَكَانَ يَرْفَعُهُمَا بِحَرْقَةٍ، فِقِيلَ لَهُ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: طُولُ الزَّمَانِ وَكَثْرَةُ الْأَحْزَانِ. فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا يَعْقُوبُ أَتَشْكُونِي؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ خَطِيئَةٌ أَخْطَأْتُهَا فَأَغْفِرْهَا لِي»<sup>(۲)</sup>.

پیرمرد خانه نشین در این موقع شب چاره‌ای در مقابل اجماع فرزندان جز رضا و شکیبایی ندارد و نمی‌تواند برای کشف واقع اقدامی کند و یا فرزندان خود را شدیداً توبیخ نماید، زیرا به دشمنی او برمی‌خاستند و احترامی که داشت از بین می‌رفت و نتیجه‌ای جز ویرانی زندگی و رفتن آبرو و حیثیت نمی‌گرفت. و لذا غائله را خاتمه داد. ولی آیا این پدر بزرگوار بعداً به تحقیق و تفحص پرداخت و از شبانان و رهگذران، سراغ گمگشته خود را گرفت یا خیر به تقدیر وا گذاشت و به انتظار وقایع بعدی بود؟ تاریخ چیزی به دست نداده.

و مقصود فرزندان از کلمه: ﴿نَسْتَيْقُ﴾، مسابقه در تیراندازی و اسب‌دوانی است که در دین انبیاء علیهم السلام کار خوبی بوده است.

جمله: ﴿يَبْكُونَ﴾، دلالت دارد که اگر مدعی نزد حاکم گریه کرد حاکم نباید اعتنا کند زیرا ممکن است مانند برادران یوسف باشد.

﴿وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلْمٌ وَأَسْرُوهُ بِضَعَّةٍ  
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾﴾

[یوسف: ۱۹]

**ترجمه:** و کاروانی آمد پس مأمور خود را برای آب سرچاه فرستادند چون دلوش را به چاه انداخت گفت: مژده این غلامی است و او را به عنوان کالا پنهان کردند و خدا به کردارشان دانا بود. (۱۹)

**نکات:** شبهای تلخ و تنهایی یوسف علیه السلام در تاریکی چاه اگر چه او به وحی آسمانی دلگرم شده و تحمل می‌کند ولی باز ناگوار است. آه چقدر تاریک است. هیچ صدایی از هیچ طرفی به گوش او

۱- «ای فرزندم، این گرگ چه مهربان بوده که گوشت یوسف را خورده و لباسش را پاره نکرده است.»

۲- الفخر الرازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۸ / ص ۴۳۰. «ابروهای یعقوب علیه السلام افتاد و با پارچه‌ای آنها را برمی‌داشت، به او گفته شد: این چیست؟ جواب داد: این نشانه کهنسالی و فراوانی غم و اندوه است. خداوند به او وحی کرد که آیا از من شکایت می‌کنی؟! یعقوب علیه السلام گفت: پروردگارا، اشتباهی از من سر زد، پس مرا ببخش.»



نمی‌رسد. آیا این شبهای غم انگیز کی به پایان می‌رسد؟ آیا چند شب و روز باید در قعر چاه باشد، سه روز تا هفت روز نوشته‌اند. دادرسی جز فضل الهی ندارد.

نوشته‌اند که یهودا یکی از برادرانش هر روز خود را به سرچاه می‌رسانید و مقداری قوت در چاه برای او می‌انداخت. و مواظب بودند که اگر کاروانی از آن چاه بگذرد و یوسف را بیرون برد کاری کنند که یوسف دیگر به دامان پدر نرسد و نتواند خود را نجات دهد.

و از آن طرف، قافله‌هایی برای تجارت از کنعان و فلسطین و مدین به مصر می‌رفتند و قافله‌سالاری به نام «مالک بن ذعر» بسیار از این راه عبور می‌کرد و خوابی دیده بود که از سرزمین کنعان متاعی به دستش می‌آید که سود فراوان برایش دارد. در این زمان کاروان مالک آمد و آبکش خود را فرستاد تا برای آنان آب بیاورد. چون دلو به ته چاه رسید، یوسف علیه السلام خود را در میان دلو انداخت و به طناب چسپید و از چاه مانند قرص قمری که طلوع می‌کند بیرون آمد.

چشم مرد آبکش که به جمال طفل رعنا افتاد شاد گردید و فریاد زد: ﴿بُشْرَىٰ هَذَا غُلْمٌ﴾.

در همانجا نقشه بندگی یوسف آزاد و آقا زاده محترم را در دل خود کشیدند و به فکر اینکه متاع خوبی است، برای تجارت در بازار مصر افتادند. به همین مناسبت او را پنهان کردند که دیگران در او طمع نکنند و مدعی آقایی پیدا نکنند.

معلوم می‌شود برده‌گیری و برده فروشی یک کسب رایجی بوده و افراد بشر را مانند حیوانات در تحت نفوذ جباران دیگر قرار می‌دادند. به همین مناسبت برای یوسف جز بردگی فکر دیگری در نظر این کاروان نیامد. و فکر نکردند که این فرزند عزیزی است که از پدر و مادر جدا شده و مفقود گردیده و باید او را به والدینش برگردانند. اگر می‌خواستند قضیه را بدانند باید به حکم عقل و انصاف تحقیق کنند، باید از خود طفل سؤال کنند: تو کیستی؟ چرا در چاه زندانی شده‌ای و سبب اصلی آن چیست؟ مسلماً او جواب می‌داد که فرزند یعقوب از نواده ابراهیم خلیل علیه السلام هستم، برادرانم به نام تفریح و گردش مرا به باغ و صحرا بردند و با اصرار از پدرم جدا کردند و با ظلم و ستم مرا برهنه کرده و در این چاه پنهان کردند.

آیا یوسف گرفتار، از این قافله درخواستی کرد که به خاطر انصاف و انسانیت و جوانمردی مرا به پدر ببرم برسانید که از محلّ و مأوای من خبر ندارد. در تاریخ چیزی ذکر نشده. آنچه مسلم است کاروانیان سودپرست، به عنوان سرمایه تجارتي که مفت به دست آورده‌اند به او نگاه کردند. ولی خدا، یوسف را مشمول عنایت خود نموده و این بندگی او را مقدمه سلطنت، سعادت و نجات بنی اسرائیل قرار داد.

به هر حال یهودا به عادت هر روز بر سر چاه آمد و از یوسف علیه السلام جستجو کرد و او را نیافت. ولی

کاروانی را در کنار چاه دید. به سوی کاروان شتافت و از یوسف جستجو کرد و او را دریافت و این خبر را برای برادران خود برد که اکنون تبعیدِ یوسف و سائلِ آن فراهم شده، برادران نیز پس از شنیدن این خبر فوری خود را به کاروان رسانیده، اظهار داشتند: این طفل گریزپا، غلامزاده ما است و بد اخلاق و فراری است، این طفل از دست ما گریخته و در چاه پنهان شده و ما حاضریم او را به هر قیمتی باشد بفروشیم. برادران ترسیده بودند که مبادا یوسف خود را معرفی کند و «مالک بن ذعر» او را به پدر بازگرداند و اینان رسوا و روسیاه شوند. به همین جهت بسیار مراقبت کردند. و چون یوسف به دست کاروان افتاد فوری خود را به کاروان رسانیدند و با سابقه‌ای که فرزندان یعقوب علیه السلام در این سرزمین داشتند، هیچ کس احتمال دروغ درباره آنان نمی‌داد و آنان را به چنین خیانتی متهم نمی‌کرد. و لذا این برادران با عجله آمدند تا اگر یوسف اظهار می‌کند اینان دستجمعی تکذیب کنند و به هر وضعی شده او را به عنوان بندگی بفروشند. و شاید قبلاً نیز او را تهدید کرده بودند که مبادا خود را معرفی کنی و گر نه تو را می‌کشیم. یوسف خردسال در مقابل این مردان بزرگ چه کند؟ خصوصاً که گفتار و سخنان برادرانش به سود کاروان بود.

این کاروان متاع زیبایی را دیده و می‌خواهد آن را مالک شود و به قیمت گران بفروشد و لذا چون بزرگان این سرزمین یعنی برادران یوسف علیه السلام، او را بنده خود معرفی کردند، دیگر کسی گوش به سخن یوسف نمی‌داد.

حال آیا یوسف علیه السلام از خود دفاعی کرده و یا می‌توانسته دفاعی کند یا خیر؟ چیزی در آیه نیست. ولی مفسرین نوشته‌اند که برادران قبلاً به او سفارش کردند که تو باید به بندگی ما اعتراف نمایی. یوسف علیه السلام که هنوز صورت او از پنجه ستم سرخ است و دیده که برادران می‌خواهند او را بکشند، چگونه می‌تواند از دستور برادران سرپیچی کند؟ زیرا به طور مسلم اگر با کاروان نمی‌رفت برادران، او را می‌کشتند. و لذا با این مقدمات، اعتراف یوسف علیه السلام به بندگی حتمی بود.

برادران یوسف می‌خواستند یوسف علیه السلام را به عنوان بندگی از کنعان دور کنند که دیگر کسی نتواند از او خبری بگیرد و پدرش را خبر کند. و به همین مناسبت فوراً یوسف علیه السلام را به قیمت ارزانی یعنی به چند درهم (که در خبر آمده ۲۰ درهم) فروختند. برادران، او را تحقیر کردند که کاروان سخن او را مورد اعتناء قرار ندهد و پس از مفارقت، مقصود آنان عملی شود.

﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿۲۰﴾﴾

ترجمه: و او را به بهای کمی به چند درهمی فروختند و درباره او بی‌رغبت و بی‌اعتناء بودند. (۲۰)

**تکات:** ﴿شَرَوْهُ﴾ به معنای فروختند آمده و به معنای خریدند نیز آمده، آیا این ضمیر جمع به کجا برمی‌گردد؟ اگر ضمیر جمع به برادرانِ یوسف برگردد به معنای فروختند می‌شود. و اگر ضمیر جمع به کاروان برگردد به معنای خریدند می‌شود.

یکی از دانشمندانِ معاصر ضمیر جمع را به کاروان برگردانیده ولی جمله را به معنای فروختند گرفته به این معنی که کاروان او را به قیمت کمی در مصر فروختند. ولی این اشتباه است زیرا برخلاف طمع کاروانیان است، کاروانی که او را متاع خوب و پرفایده دیده و او را پنهان نموده که مبادا کسی آنرا از چنگ درآورد، حال چه شد که او را به ثمن بخش فروخته؟

فاضل معاصر برای گفته خود سه دلیل آورده که عبارتند از:

۱- می‌گوید: برادرانِ یوسف گفتند: ﴿يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ﴾، دیگر معنی ندارد که خود آنان بیابند و او را از چاه بیرون آورده بفروشند. جواب این دلیل، آن است که: برادران، او را از چاه بیرون نیاوردند ولی پس از آنکه دیدند کاروان او را از چاه بیرون آورده برای اینکه مبادا یوسف عليه السلام سخنی بگوید و آزاد شود، آمدند او را به عنوان بنده گریزپا فروختند.

۲- می‌گوید: او را پنهانش کردند ﴿وَأَسْرَوْهُ﴾، چگونه یوسف پنهان شده را، برادران فروختند؟ جواب این است که برادرانِ یوسف، بزرگان آن سرزمین و قوی پنجه بودند و می‌دانستند که کاروان او را پنهان کرده. لذا آمدند طبق میل کاروان او را به ثمن بخش فروختند. و کاروانی که یوسف عليه السلام را از ترس پنهان کرده بود با خرید او، از ترس نجات پیدا کرد و علناً یوسف را متاع و کالای خویش نمود.

۳- می‌گوید: ضمیرهای جمع در جملات ﴿وَأَسْرَوْهُ﴾، ﴿فَأَرْسَلُوا﴾ و ﴿شَرَوْهُ﴾ همه به کاروان برمی‌گردد؟ جواب این است که ما قبول می‌کنیم که ضمیرها همه به کاروان برمی‌گردد ولی ﴿شَرَوْهُ﴾ را ما به معنی خریدند می‌گیریم یعنی کاروان او را به ثمن بخش خریدند.

پس این دلایل هیچیک منافات ندارد با اینکه برادرانِ یوسف، او را فروخته باشند. خصوصاً که با تورات موافق باشد اشکالی ندارد. زیرا تورات نیز گفته که یوسف را برادرانش فروختند و تمام مطالب تورات که باطل نیست.

پس نتیجه اینکه برادرانش از حسد و برای تحقیر او و برای اینکه او را از وطنش دور کنند به ثمن بخش فروختند. ولی کاروان، او را در مصر به قیمت گران فروخته است. و حضرت یوسف عليه السلام دو مرتبه معامله شده نه یک مرتبه.

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا  
وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ  
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۱﴾﴾

**ترجمه:** و آنکه در شهر مصر یوسف را خرید به زنش گفت: مقدم او را گرامی دار و پذیرایی کن، امید است ما را نفعی دهد و یا او را فرزند خود قرار دهیم و بدین گونه ما یوسف را در زمین تمکن دادیم و برای اینکه بیاموزیم او را تحقق و حل مشکلات را و خدا بر امر خود مسلط است ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. (۲۱)

**نکات:** چند روزی است که یعقوب علیه السلام پدر دلباخته، که تمام لذتهای زندگی را از سخن شیرین یوسف عزیزش دریافت می‌کرد و ضعف پیری را به مشاهده جمال او جبران می‌کرد، هر روز صبح ستاره سحری او، یوسف بود و چشم او را روشن می‌کرد، اکنون در میان غم و اندوهی فرو رفته، آن شیرین زبانیهای یوسف علیه السلام دیگر پرده گوش او را مترنم نمی‌کند و آن گرمی که از نشستن یوسف در دامنش بر دل سردش می‌رسید و حرارت به او می‌بخشید از او ربوده شده. دیگر نه دامنش گرم و نه دلش خوش و نه جوش و خروش زندگی دارد.

این روزها که کاروان مصر به راه می‌افتد و مایه امید او را با وضع قساوت و جفا می‌برد، طفل نارس او را بالای شتری کت بسته از او دور می‌کنند، طنابهای امید یعقوب علیه السلام کشش بیشتری برداشته و دل آگاه او هراس بیشتری دارد.

هر چند بیابان سر راه یوسف وسیع تر می‌شود برایش زندگی تاریک تر می‌گردد، زیرا شخص غریب و گرفتار میان بیابان خود را می‌بازد و دست و پای او می‌لرزد. به دستور برادرانش، کت او را بسته‌اند. طفلی که بیابان ندیده و راهی نرفته به بستن دست او احتیاجی نبود ولی محض سفارش برادرانش این کار را کرده‌اند.

از کنعان تا مصر دوازده روز راه است. آیا در این مدت به این طفل چه گذشته؟ از برگشت به آغوش پدر و مادر مایوس، به سرنوشت آینده خویش فکر می‌کند و خاطرات ناراحت‌کننده‌ای دارد. آیا عاقبت این سفر اجباری چه خواهد شد؟ آیا من طاقبت بندگی مخلوق را دارم؟ آیا به سرنوشتی بدتر از چاه نشینی دچار خواهم شد؟ آیا ممکن است با یک وسیله‌ای پدرم را خیر کنم؟ آیا دیگر امکان دارد روی پدرم را ببینم و چند قطره اشک نثار قدمش کنم؟

کاروان جز فروش درباره یوسف علیه السلام نظری ندارد. برده فروشی که یکی از تجارتهای شوم بوده، در هر شهری بازار مخصوصی داشته که بردگان و اسیران را در آنجا به معرض فروش می‌گذاشتند. یوسف

چون کودک زیبا و قابل توجهی بوده، او را در آن بازار به رسم مزائده حراجش نمودند. بدیهی است که یوسف علیه السلام قدرت دفاع ندارد که بگوید من بنده نیستم. پس اجباراً باید تسلیم گردد.

خانواده‌های اشراف و بزرگان، بنده‌های خوش‌صورت را برای خدمت‌خانه می‌خرند و اگر طفل باشد بهتر می‌پسندند، برای آنکه به ذوق خود، او را تربیت کنند. مشتریان بسیاری برای یوسف علیه السلام پیدا شد. مردم چه می‌دانند که این طفل نمکین را برای چه هاله غم‌واندوه گرفته؟، چه تلخیها و زحمات به او رسیده. طفلی که از آزادی کامل بهره‌مند بوده، اکنون گرفتار مردم پول‌پرست شده و مانند بندگان او را در معرض فروش آورده‌اند.

خزانه‌دار پادشاه مصر که نام او قطفیر و یا ازفیر بود، در فکر غلام لایقی بود. به وی اطلاع دادند که غلام خوش‌سیمایی در معرض فروش است. خزانه دار که لقبش «عزیز» بود، دید، که غلام کنعانی، با لباس نامطلوب و غبارآلوده و نامرتب اما بسیار زیبا و مانند قرص قمر، توجه او را جلب نموده.

خزانه‌دار، او را به چهل لیره طلا و دو جامه مصری و هم وزنش پول نقره خرید. سپس او را به خانه برد و به همسرش سپرد. عزیز مصر مردی است عین و از عمل جنسی محروم ولی زیباترین زنان مصر را که نام او راعیل و به زلیخا ملقب است به ازدواج درآورد. شوهری که از انجام تقاضاهای جنسی عاجز است در برابر زوجه‌اش شکسته و ذلیل است و به هر وسیله می‌خواهد رضایت همسرش را به دست آورد. آن هم همسری مانند زلیخا. و لذا این کودکی که به نظر او بسیار زیبا و نجیب آمد با هر قیمتی خرید تا در خانه اسباب انس، آلفت و سرگرمی زلیخا باشد.

خزانه‌دار چون یوسف را به خانه آورد وعده خوشی نیز به زلیخا داد که ما ممکن است او را فرزند خود بگیریم و آرزوی فرزند خواهی را به وجود او تأمین کنیم و لذا گفت: ﴿أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾. ممکن است در صورت لیاقت و شایستگی او را به فرزند قبول کنیم و دودمان خود را به واسطه او پا برجا کنیم. و مقصود او از جمله: ﴿عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا﴾، این بود که این کودک زیبای لایق را به پادشاه مصر، معرفی و هدیه کند و مقامی کسب کند.

### تحوّلات سریع

در جمله: ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾، ضمیر ﴿أَمْرِهِ﴾ ممکن است به الله برگردد. و ممکن است برگردد به یوسف. زیرا انسان گرچه موجود آزاد خودمختار است، اما در عین حال چنان روزگار با او بازی می‌کند و دست تقدیر او را زیر و رو می‌کند که گویا مجبور است و بدون اینکه بخواهد یا نخواهد، ناگزیر است به ناتوانی خود اعتراف کند. اگر انسان وسایل زندگی برایش فراهم شود و استقلال بیشتری

پیدا کند، غفلت بر او مستولی می‌شود و برای خود شخصیتی توهم می‌کند و در یک پرتگاه اخلاقی واقع می‌شود. و لذا خدا مقدرات را طوری می‌گرداند که گاه‌گاهی او به زانو درآید و به ناتوانی خود اعتراف کند و از کبر پیاده شود.

یوسف آواره و اسیر که در چاه بدون پیراهن بسر برد و در پایتخت مصر در ردیف بردگان آمد، اکنون در بهترین کاخهای مصر و در نرم‌ترین لباس و ظریفترین بستر و عالیترین غذاها وارد شده. او، مانند سایر غلامان که از خواب و خوراک بهره‌غلامانه داشته باشد، نیست. زیرا صاحب کاخ به فراست، آثار نجابت و بزرگی در یوسف علیه السلام دیده و مجذوب وی شده و به بانوی حرم سفارش اُکید کرده که او را گرامی بدار: ﴿أَكْرِمِي مَثْوَاهُ﴾ تا فرزند ما و وارث ثروت ما گردد. الآن یوسف مانند یکی از وزیرزادگانِ مصری از زندگی برخوردار است.

برادرانِ یوسف با همه سعی و نیرو او را به چاه سرازیر کرده و بند و زنجیر بندگی بر او نهادند. از مهدِ عزّت، او را سرنگون کردند. همین سقوط و انحطاط نردبانِ عزّت و اعتبار او شد. روزی که کاروان مدین او را با آن خواری بر شتر حمل می‌دادند گویا به سوی حجلهٔ سعادت و عزت می‌برند و برادران او، او را به سوی عزّت و سلطنت پرتاب کردند، ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ﴾، مصداق پیدا کرد.

خدای تعالی چاه تاریک را گویا مقدمهٔ گلستانِ پر از روح و ریحان کرد و زنجیرِ عبودیت او را تبدیل به تاج و تخت فرمانروایی نمود و قوم بنی‌اسرائیل را از بیابانگردی و چادرنشینی نجات و شهرنشین نمود.

هر فشار و بلایی، خیر و سعادت در دنبال دارد: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾<sup>(۱)</sup>.

یوسف علیه السلام اکنون وارد پایتخت کشور باستانی مصر شده و در یک خانوادهٔ معروف بزرگی که متعلق به رئیس دارایی و خازنِ مُلکِ مصر و یا رئیس افواج سلطنتی است منزل کرده و عزیز مصر با دلی پر از مهر و امید، به وی علاقمند شده است. مصر و دستِ ملاطفت و محبتِ عزیز و زلیخا، بهترین وسیله‌ای شده برای اینکه استعداد یوسف به ظهور برسد. یوسف اگر در میان ایل خود بزرگ می‌شد، سرما و گرمای بیابان ملاحظت و حسن طلعت او را از بین می‌برد و شاید عاقبت به ریاست یک عده بیابانگرد صدنفری نائل می‌شد. اما اکنون به شهری آمده که او را در تاریخ بشریت نابغه کند و دل‌های را

۱- «و شاید چیزی را ناخوش دارید که برای شما خوب باشد.» [البقرة: ۲۱۶].

شیفته او کند و قهرمان مسلم عالم در حسن و زیبایی به شمار رود و فکر بلند او را باعث سلطنت و نبوت کند.

فرزند یعقوب نه تنها دل عزیز را تصرف نمود، بلکه با آن حسن، ملاحظت و نجابت، قلب همسر او را نیز مجذوب کرده است. روزی که یوسف علیه السلام قدم در خانه عزیز گذاشت زلیخا او را با دیده پر مهر و فرزندی و محبت ساده بی آرایش، مانند نظر پرشوری که مادر مهربان به فرزند خود دارد، نگاه می کند. زیرا یوسف علیه السلام ستنش از هفت کمتر و از دوازده سال بیشتر نبوده و مسلم به حد بلوغ نرسیده بود. کودکی، زیبایی و غربت دست به هم داده و زنها طبعاً به کودک زیبا و به غریب مهربانند زیرا با احساسات رقت آمیز زنانه موافق است و عواطف سرشار زنان را به حد کامل تهییج می کند. خصوصاً زنی که فرزند ندارد به وجود این طفل زیبا نومیدیش به امیدواری و کسالتش به نشاط مبدل می گردد.

روزهای اول بلکه تا چند سال زلیخا با چشم پاک و معصوم به یوسف نگاه می کرد. مناعت طبع یک خانم محترمی چون زلیخا مانع است که نسبت به بنده زر خرید، نظر شهوترانی داشته باشد.

با دست ملاحظت و توجه کامل عزیز، غبار پڑمردگی و کدورت یوسف علیه السلام، برطرف شد و با کمک آب و هوای مصر، قیافه زیبای نورانی و چشمان درخشان و جمال گیرنده قشنگ و نیرو و طراوت جوانی یوسف، او را، مانند یک فرشته ملکوتی جلوه می داد. و باید گفت یوسف شاه شمشاد قدان و خسرو شیرین دهنان شد. اما به حکم وراثت، اصالت و پاک‌ی روح و تربیت صحیح پدر، معرفت به خدا و تمالک نفس، در تمام دوران زندگی خود یک قدم به طرف آلودگی برنداشت. بلکه هر چه به رشد بدنی او افزوده می شد، قدرت روحی و بلندی نظر او زیادتر می شد و با همان خلوص و مجاهدت نفس به زندگی ادامه می داد و مثل اعلای پاکدامنی، قدس و نیکوکاری بود. جوانی که به حسب ظاهر تمام وسائل عیش و نوش برایش فراهم است و در اوج قدرت و نشاط زندگی است، از فکر دینی و حدود مقررات خارج نگردد و با نفس بدکیش خود همواره در مبارزه باشد که نبرد در جبهه جنگ خونین بسی آسانتر است. جلوگیری نفس از شهوات و تقاضاهای دوره جوانی بسیار مشکل است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جوانان مجاهد فرمود:

«قَدْ رَجَعْتُمْ مِنْ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ فَعَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْأَكْبَرِ»<sup>(۱)</sup>. یوسف در محیطی است که ممکن است

۱- «از جهاد اصغر بازگشتید، پس جهاد اکبر را بر خود لازم گیرید». حافظ عراقی در تخریح احادیث اِحیاء علوم الدین (۱/ ۱۳۵۱) می گوید: «حدیث «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر» را بیهقی در الزهد از طریق جابر روایت کرده است. و می گوید: در اسناد این روایت ضعف وجود دارد». و عجلونی در کشف الخفاء (۱/ ۴۲۴-۴۲۵) می گوید: «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر قالوا: وما الجهاد الأكبر؟ قال: جهاد القلب» حافظ ابن حجر در تسدید القوس می گوید: این سخن بر سر زبانها شهرت یافته و از سخنان ابراهیم بن عیله

هر پهلوانی را آلوده کند ولی در عین حال خود را حفظ کرد. تردیدی نیست به حکم عدالت الهی باید یوسف به بهترین پاداش نایل گردد و لذا حق تعالی در وصف او فرموده:

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَآتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۲﴾﴾ [یوسف: ۲۲]

**ترجمه:** و چون یوسف به سن رشد و کمال رسید، حکمت و علم به او دادیم و بدینگونه نیکوکاران را جزاء می‌دهیم. (۲۲)

**نکات:** یوسف در اثر پاکدامنی و طهارت، خدا به او علم و حکمتی داد که دقیق‌ترین مطالب را درک می‌کرد و پیچیده‌ترین مشکل را حل می‌نمود. و گره‌های سیاسی را با تدبیر خود می‌گشود. یوسفی که به نشاط جوانی رسیده و نگاه‌های زلیخا کم‌کم نسبت به او عوض شده و عاشق دلباخته او گردیده و مانند اسیر، فانی در جمال معشوق گردیده. اگر زلیخا اول به او آمرانه رفتار می‌کرد، اکنون با نظر عاجزانه به مرکز آمال نظر می‌کند. نظری که سراسر تضرع و التماس است.

یوسف علیه السلام مانند گل معطر و خرم، آثار جوانی در او پیدا گردیده و مصر باستان که بهره‌افری از تمدن دارد، جمال یوسف را از زیر پرده بیرون آورده و لیاقت کم‌نظیری که خدا در وجود او نهاده خودنمایی کرده است.

این جوانی و این جمال و آن ناز و نعمت خانه عزیز و آن صورت زیبای زلیخا تقاضا داشت که یوسف از حد اعتدال، تقوی و رسوم خدا پرستی منحرف گردد. زیرا هر یک از این امور برای انسان بزرگترین فتنه و آزمایش است، چنانکه شاعر گوید:

إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْجَدَّةَ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أَىِّ مَفْسَدَةٍ

یوسف علیه السلام در زندگی به آزمایش‌های بزرگی مبتلا شد. گرفتاریهایی که زندگی معنوی و روحی او را در پرتگاه خطر انداخته. چنین جوانی که در اوج قدرت، تمام وسائل عیش و اسباب شهوترانی برایش مهیاست. از آن طرف زلیخا قهرمان جمال به دور او می‌چرخد و هر ساعت حاضر است خود را قربان

می‌باشد. حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست. و خطیب در تاریخش آنرا از جابر با این لفظ روایت کرده است: «قدم النبي من غزاة فقال عليه الصلاة والسلام: «قدمتم خير مقدم وقدمتم من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر قالوا: وما الجهاد الأكبر؟ قال: مجاهدة العبد هواه»: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبال مجاهدان آمده و فرمود: خوش آمدید، از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر آمدید. گفتند جهاد اکبر چیست؟ فرمود: مجاهده بنده با هوای نفسش». شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله در مورد آن می‌گوید: این قول، اصلی ندارد و هیچ یک از اهل علم و معرفت به اقوال و افعال رسول الله صلی الله علیه و آله آن را روایت نکرده است. (الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان، ص ۵۶) و شیخ آلبانی آنرا در سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة منکر دانسته است. پس این حدیث صحیح نیست.



او کند، در هر نشست و برخاست و رفت و آمد، در برابر همه ملاطفتها و خدمتها، توقع یک نگاه مهرآمیز و یک تبسم روح بخش دارد. ولی عفت طبیعی و حیا که خاصیت طبع ساده و نارس و نجیب یوسف است، یک مناعت و خودداری به او بخشیده که هر ساعت از بی‌اعتنایی، عاشق خود را می‌کشد. و در مقابل عاشقِ دلباخته خود مقاومت به خرج می‌دهد.

شعله‌های عشقِ زلیخا چنان پرهیجان بود که همه این موانع را می‌سوخت و همه این پرده‌ها را کنار می‌زد و این سدهای محکم را می‌شکست. در اینجا خدای تعالی دو سد بزرگ میان عاشق و معشوق گذاشت. یکی سد حکمت و درستی و درست فهمی و دیگر سد دانش و معرفت: ﴿ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾. گرچه یوسف بنده زر خرید بود و زلیخا نسبت به او بانوی حرم و نفوذ کاملی داشت ولی نور نبوت و هیبت دین، او را در نظر زلیخا، بزرگ جلوه می‌داد. و زلیخا با همه حشمت و جاه در تحت نفوذ معنوی یوسف قرار گرفته و نمی‌توانست برخلاف رضای او، بر او تحمیلی کند.

عشق زلیخا طوفانهای خطرناکی در او ایجاد کرده. اگرچه برای یوسف علیه السلام عیب نیست که زنی عاشق او بشود و فدای او گردد. تمام زنان امتها باید پیغمبر خود را دوست بدارند و جان، فدای او کنند. ولی زلیخا و عشق او شهوانی بود نه دینی. و چون می‌دید یوسف در اوج عفت است و یک نظر و نگاه جانبخش از آن چشمان فتّان به او نمی‌کند، ناچار شد به هر وضعی شده او را بفریبد، تا از او کامیاب شود. ولی یوسفی که دلش از نور حکمت و دانش پر و پابند مقررات دینی است، جلوه‌های زلیخا و مکر او در او اثر نمی‌کرد. وقتی روح بزرگ شد، انسان می‌تواند خود را از خطر احساسات شهوانی نجات دهد.

﴿وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ۚ وَعَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ ۚ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْٓ اَحْسَنُ مَثْوَايَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۲۳﴾﴾

[یوسف: ۲۳]

**ترجمه:** همان زنی که یوسف در خانه وی بود او را به خویش دعوت کرد و درها را محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام، یوسف گفت: پناه بر خدا (من به سرپرست خود خیانت نمی‌کنم) زیرا او حق تربیت به گردن من دارد و مقام مرا نیک نمود، به درستی که ستمکاران رستگار نمی‌شوند. (۲۳)

**نکات:** زلیخا با اینکه یک خانم محترم و آبرومند مصر بود، شعله عشق، او را گرفتار و هستی او را گرفت. آن همه حیا و عفت که حق تعالی در نهاد زن آفریده در شراره‌های عشق، نابود گردید. زلیخا ابتدا با زبان یک عاشق دلباخته با او وارد گفتگو شده و مقصود خود را با کنایه و اشاره اظهار می‌داشت، تا بلکه شراره عشق او در یوسف اثر کند.

برای عاشقِ دلسوخته بهترین وسیله و برنده‌ترین سلاح این است که شورِ عشقی در مغز معشوق تولید کند تا متقابلاً شراره‌های عشق یکدیگر را طوفانی کنند. ولی هرکس فهمید معشوق شده متکبر می‌شود و به عاشق گرفتار اعتنا نمی‌کند. پس باید عاشق عشقِ خود را پنهان کند تا بتواند جلبِ توجه معشوق کند و این هم بسیار مشکل است:

اگر گویم دهان و لب بسوزد      و گر پنهان کنم جانم بسوزد

برای عاشق آنگاه بدبختی عجیب فراهم می‌شود که معشوق اعتناء نکند و کناره‌گیری کند و هیجانِ افکارِ سوزنده‌ی عاشق را با افکارِ خود پیوند ندهد و برابر دیده‌های پر از امید عاشق تبسمی نکند. در این صورت شعله‌ی سوزنده‌ی عشق دوباره به درونِ دلِ عاشق برمی‌گردد و او را آتش می‌زند.

زلیخا به جهت عشق به یوسف، بسیار بیچاره و بدبخت شد. زیرا عفت و مناعت این جوان زیبای عبرانی که او را سرد و کناره‌گیر و بی‌اعتنا جلوه می‌داد، امواجِ خروشانِ عشقِ زلیخا را که به سنگهای ساحلی وجودش برخورد می‌کرد، دوباره برگشت می‌داد و او را زیر تلاطم موجهای خود غرق ناامیدی می‌کرد.

فشار عشقِ زلیخا، او را واداشت تا تمام حجابهای اخلاقی و معنوی که میان او و یوسف بود درید:

اول: مناعت طبع زن.

دوم: بزرگی او که بانوی حرم بود.

سوم: زیبایی.

چهارم: حسّ مادری.

پنجم: ترس از شوهر.

ششم: خوف از بدنامی.

هفتم: ترس از بی‌اعتنائیِ یوسف.

ولی زلیخا گمان نمی‌کرد که با چنین زیباییش، یوسف که در حالِ جوانی و قوّتِ نیروی شهوانی است باز از او خودداری کند. وی خیال کرد شاید یوسف از فاش شدن قضیه خجالت می‌کشد و کناره‌گیری می‌کند. و کناره‌گیری یوسف را حمل به ریاکاری و یا ظاهرسازی و یا خوف می‌کرد زیرا جوانان اکثراً چنین‌اند. و خصوصاً که هر زنی که زیباست گمان نمی‌کند مردی او را دوست نمی‌دارد. زلیخا باور نمی‌کرد یوسف قلباً عقیف و در خلوت هم جوابِ منفی، خواهد داد.

این بود که زلیخا برای رفع نگرانیِ یوسف، یک عمارتِ مخصوص و معینی ساخت و فکر او را از

این جهت راحت کرد. و در این عمارت نقشه‌های مختلفی در اثر عشق کشید.

اما يوسف عليه السلام از وقتی که فهمید زلیخا عاشق اوست و با نظر آلوده و غیرعفیف به او نگاه می‌کند، در برابر او همواره سر به زیر بود و به او نگاه نمی‌کرد تا نگاه فتان او شراره عشق زلیخا را شعله‌ور نکند. اگرچه یوسف سر تا قدم مثال اتم زیبایی بود و از هر بن موی خود، شراره عشق بر زلیخا می‌دمید. ولی چشمان محبوب و نگاه گرم او، اثر دیگری دارد. چشم جادوگر زیبا، با زیر و بالاشدن مژگان، دل عاشق را زیر و رو می‌کند و او را به هیجان می‌آورد و او را می‌رباید. گردش چشمان معشوق، آتش افکن در دل عاشق است. جنبش مژگان معشوق، بیان سحرآمیزی می‌خواهد که بزرگترین ناطق از بیان آن عاجز است و قلم تواناترین نویسندگان در برابر آن سرشکست و ناچیز است. بنابراین یوسف باید به زلیخا ترحم کند و سر به زیر افکند تا زلیخا آرزوهای خود را در چشم یوسف ملاحظه نکند و هم یوسف التماسهای عاشقانه او را نبیند.

زلیخا شاید گمان می‌کرد چون یوسف جمال زیبایی او را ندیده، بی‌اعتنایی می‌کند. و لذا در آن ساختمان نقشه‌هایی از زیبایی و دلفریبی و حالت نیم‌عریانی خود کشید تا بتواند یوسف را متوجه خود کند.

بعضی گفته‌اند زلیخا کف عمارت و سقف و دیوارهای آن را آئینه‌کاری کرد، به طوری که یوسف هر طرف نظر کند زلیخا را ببیند و به او توجه کند و تقاضای او را جواب دهد.

نوشته‌اند که زلیخا عمارتی بنا کرد که یک رکنش بلور و رکن دیگرش زمرد و رکن سومش نقره و رکن چهارم عقیق و تمام دیوارها را جواهرنشان و زرنگار و مجسمه‌های پرندگان و سایر حیوانات نصب کرده بود. و درختهایی از طلا و نقره ساخته بود که بار آنها جواهر و چنین و چنان بود و اندرون آن عمارت، اطاق بلوری ساخته بود که تمام دیوارها و سقف و کف آن آئینه بود. پس از آن، زلیخا، خود را آرایش کرد و به اقسام زینتها خود را زینت داد. سپس یوسف عليه السلام را به آن اطاق دعوت کرد. آنحضرت تا نظرش بر این اوضاع افتاد، عرض کرد: خدایا به عصمت خود مرا نگاه دار.

اکنون محفلی از پادشاه جمال و ملکه زیبایی و عشق تشکیل گردیده و باید اسرار محبت و رازهای عشق در اینجا بازگو شود:

### راز و نیاز زلیخا با یوسف

هیچ قلم توانا و بیان شیوا نمی‌تواند اسرار و راز و نیاز این محفل عشق را گما هو حقّه اداء کند. در محفل زلیخا که با تشریفات و مقدماتی به وجود آمده، عاشق دلباخته در برابر معشوق سرسنگین، جز با زاری و تضرع و صدای لرزان چه بگوید؟ ناطق این بزم پر آشوب، چشم است اگر تاب دیدن داشته باشد

و دل است اگر هیچان نباشد. خدا حال زلیخا را بکلمه: ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا﴾، بیان نموده است. ما در اینجا یک پرده از مذاکرات را چنانکه نوشته‌اند بیان می‌کنیم:

زلیخا: ای دوستِ عزیز، ای نورِ چشم من، ای آرامشِ دلم، این عمارتِ مجلل باشکوه را برای تو ساخته‌ام.

یوسف: خدای تعالی در بهشت برای بندگان خود عمارتی ساخته که از این، مجلل‌تر و باشکوه‌تر است. این ویران می‌شود ولی ویرانی در آن، راه ندارد.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، خواهش می‌کنم به تقاضای من جواب مثبت بده و خود را یک لحظه در اختیار من بگذار.

یوسف: می‌ترسم خدای تعالی مرا با این عمارت به زمین فرو برد.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز چقدر بوی خوشت، جان مرا معطر نموده.

یوسف: کاش پس از سه روز از مردنِ من بر بالینِ من می‌آمدی و از بوی نفرت‌آمیزِ من گریزان می‌شدی.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، چشمان زیبایت چه قدر قشنگه.

یوسف: این چشمان من پس از قرار گرفتن سه روز در قبر گندابی شود و بر گونه‌های بی‌نورِ پڑمرده ام جاری گردد.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، این موهای سیاه و براق تو چه قدر قشنگ است.

یوسف: اول چیزی که در گور از دستم می‌رود و روی خاک می‌ریزد، همین مویم است.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، روی زیبای تو چقدر قشنگ است.

یوسف: خدایی که این صورت را به من عطا نموده، بهتر و جمیل‌تر است.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، قامتِ رعناي تو چقدر زیباست.

یوسف: خدای بزرگ، این قامت را، به من عطا کرده.

زلیخا: ای عزیز دلم، چرا اینقدر خونسرد و سنگ دلی و در برابر این سوز و نوازش من، بی‌اعتنائی؟

یوسف: برای آنکه رضای خدا را می‌جویم.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، همه کنیزان و گنجهای خود را در راه خدا می‌دهم تا از ما خشنود گردد.

یوسف: پروردگار من، رشوه نمی‌پذیرد.

زلیخا: من شنیده‌ام خدای تعالی یک ذره ناقابل را قبول می‌کند و ثواب جزیل می‌دهد؟

یوسف: خدا از پرهیزکاران و بندگان شایسته می‌پذیرد نه از دیگران.

زلیخا: اگر می‌فرمایید من اسلام آورده، دست از دین خود بردارم؟  
یوسف: این موضوع به اراده و مشیت خداست و تو مختاری.

قرآن، اظهارات عاشقانه زلیخا را با یک کلمه مختصر که یک دفتر معنی دارد، تعبیر کرده به ﴿هَيَّيْتُ لَكَ﴾. ولی یوسف علیه السلام در برابر این اظهارات عاشقانه، سه جمله می‌گوید که جواب کامل و عذری موجه است:

۱- جمله: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾. در این جمله کار زلیخا را از نظر خدا سنجیده و خود را در پناه خدا قرار داده و می‌خواهد بگوید: این کار برخلاف رضای خداست. زن و مرد اجنبی در لذت‌های جنسی آزاد نیستند. خصوصاً زنی که شوهر دارد. ثانیاً: از جهت دین هم اعتقاد نیستیم. ثالثاً: تو ای زلیخا، فانی در احساسات شهوانی شده‌ای و من فانی در محبت و اطاعت خدا. تو در پست‌ترین درجه شهوات و من در بلندترین درجه عبودیت و این کاری که می‌گویی نشدنی است.

۲- جمله: ﴿إِنَّهُ وَرَبِّيَ أَحْسَنُ مَنَآئِي﴾. چون زلیخا معتقد به توحید و عقاید دینی نیست، به او می‌گوید حق شوهرت را باید حفظ کنی و من باید حق پذیرایی و نمک را حفظ کنم و احسان او را ندیده نگیرم. من دست‌پرورده نعمت اویم و باید شکرگزار او باشم نه خیانتکار به او. هر حیوانی نسبت به منعم خود وفادار است.

۳- جمله: ﴿إِنَّهُوَ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾. که مفاد آن معلوم است.

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴]

**ترجمه:** و به طور محقق زلیخا قصد بدی به یوسف کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد زلیخا می‌کرد، بدین‌گونه تا بدی و زشتی از او بگردانیم زیرا او از بندگان مخلص ما بود. (۲۴)

**نکات:** جمله: ﴿هَمَّتْ بِهِ﴾، به معنی این است که زلیخا نسبت به یوسف علیه السلام قصدی کرد اما متعلق قصد ذکر نشده و همچنین جمله: ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾، یوسف قصدی نسبت به زلیخا کرد که ذکر نشده چه قصد کرد؟. اما از سیاق عبارت معلوم است که قصد او شهوت‌رانی نبوده زیرا صریحاً یوسف پیشنهاد او را رد کرد و زلیخا نیز که آخرین نقشه‌های خود را برای وصال و کامیابی به کار بست؛ از

ساختن عمارت، نمایشات دلفریب، وسائل آسودگی خاطرِ یوسف و رفعِ نگرانی او ولی در برابر همه این مساعی جز سردی و بی‌اعتنایی از یوسف علیه السلام چیزی ندید.

یوسف علیه السلام از این پرتگاه خطر، با فکرِ بلند و قدرتِ فوق‌العاده، خود را رها کرد و به جای آنکه خود را ببازد و دل از کف بدهد و تسلیم هوی و هوس بشود، عذرهای موجهی اظهار داشت. و در تاریخ عفت و مردانگی، او یک نمایش معجزه آسایی دارد. و از خود شجاعتی اظهار داشت که از شجاعت‌های پهلوانان جهان در نبردهای خونین، شگفت‌انگیزتر است تا جایی که برای زلیخا نصیحت نمود. همانطوری که ناز و غمزه و دلربایی زلیخا در یوسف اثر نکرد، همانطور پند یوسف علیه السلام در زلیخا اثر نکرد.

در این میدان مبارزه، نبرد مهیب و وحشتناکی در عین خلوتی انجام شد. در این عمارتی که به نیروی عشق ساخته شده و از در و دیوار آن جمال می‌بارد، از یک طرف آواز حزین دلخراش زلیخا سکوت عمارت را برهم می‌زد و از طرف دیگر منطق و برهان یوسف علیه السلام.

در این فضای آرام، دو لشکر نیرومند مشغول مبارزه بودند: در یک جبهه امواج مهیب عشق و در جبهه دیگر سپاه عفت، عصمت، نیروی مردانگی و عبودیت جای گرفته است.

میدان بر زلیخا تنگ آمد و دانست که به رضا و رغبت، حریف تسلیم نمی‌شود و ممکن است همیشه در سوزِ عشق بسوزد و دستش به دامان یوسف نرسد و در حقیقت شکست خورد. و خواست تلافی کند و معشوق سنگدل خود را از میان بردارد و جان خود را خلاص کند. مختصر اینکه یا یوسف علیه السلام را بکشد و یا کاری کند که او را رسوا کند و به کتک‌کاری و یا مکر دیگری چنگ زند.

یوسف پاک نیز چون حریف را شکست خورده و در تغییر حال و احتمال حمله و خطر دید، فکر کرد که مقاومت در برابر او موجب رسوایی و خطر دیگری می‌باشد و به واسطه برهان پروردگار که الهام باشد فهمید که باید میدان را خالی و فرار کند. این برهان پروردگار راهنمایی الهی بود که او را از خطر نجات داد.

بعضی نوشته‌اند که یوسف می‌خواست دامن خود را ملوث کند، دید زلیخا برای خاطر عمل زشت، پرده‌ای روی بت خود انداخت، یوسف از عمل او متنبه شد و راه عذر به دستش آمد و گفت: تو از بت بی‌شعوری خجالت می‌کشی، من چگونه از خدای حاضر و ناظر حیا نکنم؟ ولی به نظر ما چنین چیزی درست نیست زیرا: ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾ در لغت عرب به معنی قصد بد کردن است که کتک‌کاری و مقاومت در مقابل حمله باشد و همچنین: ﴿هَمَّتْ بِهِ﴾، پس سعی در شهوت‌رانی نبوده زیرا زلیخا سعی خود را برای شهوت کرده بود و نتیجه نگرفته بود دیگر ﴿هَمَّتْ بِهِ﴾ معنی نداشت جز تلافی

شکست و حمله برای قتل و ضرب. و البته در تفاسیر چیزهایی نوشته‌اند که برخلاف تمجید الهی و تقوای یوسف و بر خلاف ظاهر قرآن است.

بنابراین مقصود از: ﴿هَمَّتْ بِهِ﴾ این است که زلیخا پس از ناامیدی از وصال، عشق او را تبدیل به یک کینه و عداوت شدیدی شد و قصد کرد که یوسف را بکشد و از رنج عشق او خلاص گردد. علی هذا قصد هرزگی و بی‌عفتی نبوده ولذا ﴿لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾ آمده که مقصود از سوء همان قتل و ضرب باشد. و مقصود از فحشاء، همان بی‌عفتی و ناپاکی باشد.

و اگر مقصود از ﴿هَمَّتْ بِهِ﴾ قصد قتل و عناد نباشد سوء و فحشاء به یک معنی می‌شود و برخلاف عطف است، زیرا ظاهر عطف اثنیّت را می‌رساند. ولذا باید گفت: ابداً یوسف علیه السلام قصد زنا نکرد و فقط قصد حمله متقابل کرد ولی فوری از حمله، منصرف شد برای فرار به الهام پروردگار و برهان پروردگار.

و از این جهت حق تعالی فرموده: ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾. که اگر قصد هم‌خواهی کرده بود از مخلصین خارج بود.

و برهان در اینجا وحی جدید بود.

پس وقتی خدا و زلیخا و عزیز و زنان مصر و یوسف، همه به پاکی و عصمت یوسف علیه السلام شهادت

دادند، دیگر هیچ مفسری حق ندارد جمله: ﴿وَهُمْ بِهَا﴾<sup>(۱)</sup> را به معنی قصد شهوت بگیرد:

اما شهادت یوسف علیه السلام، چنانکه فرموده: ﴿هِيَ زَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي﴾<sup>(۲)</sup> و ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ

إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾<sup>(۳)</sup>.

اما زنان مصر که گفتند: ﴿حَشَّ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ﴾<sup>(۴)</sup>.

اما عزیز مصر آنجا که به زلیخا گفت: ﴿وَأَسْتَغْفِرِي لِدُنْيَاكَ﴾<sup>(۵)</sup>.

۱- «و یوسف قصد زلیخا کرد.» [یوسف: ۲۴].

۲- «این خانم مرا به خویش خوانده.» [یوسف: ۲۶].

۳- «پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چیزی که این زنان می‌خواهند.» [یوسف: ۳۳].

۴- «به خدا پناه می‌بریم ما بدی و سوء‌نظری در او ندانستیم.» [یوسف: ۵۱].

۵- «و ای زلیخا از گناه خود استغفار کن.» [یوسف: ۲۹].

أَمَا زَلِيخَا كَمَا مِي كَوِيد: ﴿وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ﴾<sup>(۱)</sup> و ﴿الَّذِينَ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>(۲)</sup>.

أَمَا خَدَا كَمَا فَرَمُودَه: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾<sup>(۳)</sup>.  
وَنِيْزِ خَدَا فَرَمُودَه: ﴿فَصَّرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ﴾<sup>(۴)</sup>. و نيز، خدَا او را از محسنين شمرده در جمله:  
﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾. و او را از متقين شمرده در جمله: ﴿وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾.

و اما شيطان مي گويد: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾<sup>(۵)</sup>.

معلوم مي شود كه اين دانشمندان روي دست شيطان زده اند، زيرا به شهادتِ شيطان، يوسف عليه السلام بي گناه است. و لذا خوارزمي گفته:

و كنت امراء من جند إبليس فارتي      بي الدهر حتى صار إبليس من جندي  
فلو مات قبلي كنت أحسن بعده      طرائق فسق ليس يحسنها بعدي

مخفي نماند كه جمله: ﴿لَوْلَا أَن رَّعَا بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾، دلالت دارد كه حضرت يوسف عليه السلام داراي غضب و ساير صفات بشري بوده و قدرت بر ضرب و شتم داشته وليكن وحى الهى او را باز داشته است. و به اضافه جمله: ﴿وَهُمَّ بِهَا﴾، معنى ندارد مگر اينكه مضافى مقدر باشد. عده اى گفته اند «هم بزناها» ولى دليلى ندارند. ولى ما دليلى داريم كه مقدر «هم بزجرها» و يا «ضربها ومنعها» ﴿لَوْلَا أَن رَّعَا بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ باشد. كه يوسف اراده دفع و ضرب كرد و برهان پروردگار او را منع كرد و به او گفت صلاح نيست، زيرا منجر به قتل يوسف عليه السلام و يا پاره شدن پيراهنش از جلو مي شد و اين صلاح نبود و خدا او را اعلام كرد كه فرار كند تا پيراهن تشش پاره و ممزق از خلف باشد «و بصير دليلا على أنها هي

۱- «به يقين من به جهت كام از نفس او با او مراوده كردم او به عفت و عصمت چنگ زد.» [يوسف: ۳۲].

۲- «اكنون حق آشكار شد، من بودم كه او را به خود دعوت نمودم (و از نفس او كام خواستم) و بي گمان او از راستگويان است.» [يوسف: ۵۱].

۳- «بدينگونه تا بدى وزشتى از او بگردانيم زيرا او از بندگان مخلص ما بود.» [يوسف: ۲۴].

۴- «وكيد و مكر زنان را از او گردانيد.» [يوسف: ۳۴].

۵- «شيطان گفت: قسم به عزت كه تمام ايشان را گمراه مي كنم. مگر بندگان تو را كه از جمله ايشانند بي آلايشان.»



الخائنة» و اگر هم به فرض ما قبول کنیم که ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾؛ «هم بجاعها» باشد، باز هم دلیل بر پاکی یوسف عليه السلام است. زیرا معلوم می شود میل بشری داشته، منتهی برهان ربّ و نهی الهی او را بازداشت، و به صرف میل بشری گناه واقع نمی شود. بلکه به مقتضای دین، خود جلو میل نفسش را گرفته است.

﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكَ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾﴾

**ترجمه:** و یوسف و زلیخا (برای رسیدن) به در (از هم) پیشی گرفتند و زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید و هر دو نزد در، آقای زلیخا را (شوهر او را) یافتند. زلیخا گفت: پاداش کسی که قصد بدی نسبت به خانواده تو کرده، چیست؟ جز اینکه زندانی شود و یا شکنجه سختی کشیدن؟ (۲۵) یوسف گفت: این خانم مرا به خویش خوانده. و شاهی از بستگان زلیخا حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش رو دریده زلیخا راست می گوید و یوسف از دروغگویان است (۲۶) و اگر پیراهن او از پشت سر سرتاسر دریده شده، زلیخا دروغ می گوید و یوسف از راستگویان است (۲۷) پس چون آقای او دید پیراهن یوسف از پشت دریده گفت: به راستی این کار از مکر شما زنان است زیرا مکر شما بزرگ است (۲) ای یوسف از این اعراض کن و بگذرو ای زلیخا از گناه خود استغفار کن به راستی که تو از خطاکاران بوده ای. (۲۹)

**نکات:** زلیخا در این بزم محرمانه هر چه سعی کرد یوسف را شکار کند، نتوانست. افکار پریشانی به او هجوم می آورد که نمی فهمید چه می کند. یوسف عليه السلام تمام پیشنهادات او را رد کرده و چون تقاضای او را اجابت نکرد یک آتش کینه و اندیشه انتقامی در دل او بوجود آمد و خواست موجودی که او را بیچاره کرده یکبارہ خورد و نابود کند.

چون عشق با ناامیدی توأم شود یک حس انتقام و کینه شدیدی تولید می کند. عشق از شدتِ هوای نفس و مخالف عقل است و کارهای عاشق عقلانی نیست. برعکس آن عفت از جنود عقل و کارِ او طبق دستور عقل است. و لذا زلیخا که در عشق خود نسبت به یوسف موفق نشد، قصدِ حمله به یوسف کرد. و حضرت یوسف عليه السلام به الهام الهی و امر عقل دید حمله کار خوبی نیست و باعث رسوایی است

و لذا به طرف در فرار کرد.

آیه می‌گوید: هر دو به طور مسابقه و پیشدستی به سمتِ دربِ دویدند. مسلم است که قصد یوسف گریز بوده که از این بزمِ جنون‌آمیزِ عشق و پرتگاهِ مهیب فرار کند. حال، زلیخا برای چه به طرف در می‌دود؟ مسلم است که چون یوسف فهمید زلیخا قصد اذیتِ او دارد، از پیش‌روی او دوید و زلیخا به دنبال او که مانع فرار او شود و یا زودتر خود را به خارج درب برساند و فریادِ تهمتِ خود را درباره یوسف، بلند کند و بدین وسیله از او انتقام کشد و این بود که زلیخا، یقه یوسف را از پشت سر گرفت و کشید که خود را زودتر از یوسف به درب برساند و یا او را به داخل بکشد و آزار کند و یا زودتر به خارج رود و جنجال برپا کند.

### تهمت ناروا

زلیخا که تا دقیقه پیش، خود را داشت نثارِ قدم یوسف می‌کرد، اکنون با دیده پر از خشم و کینه به او نگاه می‌کند. و نقشه افتراء و تهمت به او را می‌کشد، تهمت بی‌ناموسی: یوسف جوانی است در سن هیجان و شهوت، زلیخا هم خانمی است بسیار زیبا، این جوان متمایل شده به خانم خود! و این تهمت چیزی است که مردم به زودی باور می‌کنند. یوسف هم که در اینجا غریب و به عنوان بنده زرخرد است. نه عشیره‌ای دارد که از او دفاع کند و نه استقلالی. و فقط در اثر امانت و درستکاری مورد توجه گردیده. اکنون این تهمت به کلی او را نابود می‌کند. زیرا به ولی نعمتِ خود خیانت ناموسی کرده که هیچ‌گونه قابل عفو و اغماض نیست.

یوسف و زلیخا وقتی دم در هر دو نفر با وضع پریشان و نامناسب و نفس‌زنان رسیدند ناگهان تصادفِ عجیب این بود که عزیز مصر رسید و این دو با او روبرو شدند. زلیخا بی‌معطلی فریاد زد: ﴿مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup>. عزیز مصر از این منظره و اقرار زلیخا هزار گونه اندیشه باطل در دل خود راه می‌دهد. شوهری که حق دارد کاملاً بررسی کند و شدیداً یوسف را مجازات کند.

و ممکن است بگوییم زلیخا این نقشه تهمت را کشید برای رام کردن یوسف. زیرا زلیخا بر شوهر خود عزیز مصر، تسلط کامل داشت. و این قبیل رؤساء زنانشان بر ایشان تسلط دارند. و زلیخا می‌خواست وقتی که عزیز تصمیم سویی و مجازات شدیدی برای یوسف در نظر بگیرد و با او مشورت می‌کند، او

۱- «پاداش کسی که سوء قصد به خانواده تو کرده چیست؟ جز زندانی شود و یا شکنجه سختی کشیدن؟» [یوسف: ۲۵].

واسطه شود، به شرطی که یوسف از او اطاعت کند و کام او را برآورد و خصوصاً در زمان و مکانی که رابطه با اجنبی این قدرها زننده نباشد و مانند بعضی از مردمان امروزه مطیع خانم زیبای خود باشند.

### تبرئه یوسف

یوسف و زلیخا با رنگ پریده و پیراهن دریده و نفس زنان دم درب با عزیز مصر تصادف کردند. مگر زلیخا ملاحظه فرصت را نکرده بود؟ مگر نگهداری دم درب نگذاشته بود؟ مگر این عشق‌بازی در منزل خصوصی خود که محل رفت و آمد عزیز نباشد، شروع نشده بود، چگونه این تصادف عجیب رخ داد؟ عزیز با این وضعیّت کاملاً بدگمان و نگران شد. زلیخا با کمال بی حیایی، پیشدستی کرد و نسبت به یوسف اعلام جرم کرد.

یوسف که از حیا و شرم طبیعی نمی خواست زلیخا را رسوا کند، ساکت بود. ولی زلیخا یک زندان یا عذاب سختی برای یوسف درخواست کرد. یوسف ناچار شد از خود دفاع کند و لذا فرمود: ﴿هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي﴾. که من تقصیری ندارم، زلیخا مرا به خود دعوت کرد.

عزیز که مدت‌ها یوسف را آزموده و پاکی فطرت و بلندی نظر و مقام و صحت عمل او را سنجیده، چندان سوءنظری به او پیدا نخواهد کرد. ولی روی موازین محاکمه باید عمل کند.

عزیز در اینجا باید تحقیق کند و یوسف هم که در مجلس محرمانه و در همین مجلس محاکمه، شاهدی ندارد، باید خدا کمکش کند. برای صدق یوسف عليه السلام در این حال شاهدهی از غیب رسید: یکی از بستگان زلیخا گفتگوی مؤثری کرد و آثار جرم را معین نمود.

آیا این گواه چه کس بود و از کجا آورده شد؟ بعضی گویند: اعجاز یوسف بوده و کودکی سه ماهه میان گهواره چنین گواهی داده و این طفل پسر خواهر زلیخا بوده. بنابراین ممکن است این طفل در همان محفل سرّی زلیخا بوده.

بعضی گفته‌اند: این گواه، مرد بزرگوار حکیمی بوده و از خارج منزل به همراه عزیز آمد و این قول درست‌تر به نظر می‌رسد زیرا شهادت طفل سه ماهه دلیل قطعی است، دیگر ذکر قرائن لازم نبود.

شهادتی که این مرد آداء نموده، یک دستور کشف حقیقت بوده که به عزیز داده که در محاکمات، بیان امارات و دلایل کشف جرم، بسیار اهمیت دارد. که در اینجا اگر پیراهن یوسف که در این بزم سرّی دریده شده، در صورتیکه یوسف مهاجم و زلیخا مدافع باشد، باید یقه از جلو دریده شود. و اگر زلیخا مهاجم و یوسف گریزان و زلیخا او را تعقیب کرده، یقه او را از پشت سر گرفته و پیراهن از پشت سر

دریده شده، بنابراین، اکنون که پیراهن از پشت سر دریده شده دلیل محکمی است برای قطع محاکمه. اگرچه در اینجا قرائن دیگر نیز بوده، از آن جمله:

۱- یوسف به ظاهر امر، عبد است و عبد چنین تسلطی ندارد.

۲- دويدن تند يوسف عليه السلام و نفس نفس زدن او برای خروج.

۳- زینت زلیخا و نبودن زینت در یوسف.

۴- ساختمان خلوت از طرف زلیخا.

۵- عتین بودن شوهر زلیخا.

۶- زیبایی فوق العاده یوسف.

۷- عدم تصریح زلیخا به جنایت.

در جمله: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا﴾، کلمه: ﴿مِّنْ أَهْلِهَا﴾ دلالت دارد که با اینکه شاهد از اقرباء و فامیل زلیخا بوده ولی علیه زلیخا شهادت داده. پس یوسف عليه السلام صادق است.

در اینجا عزیز فهمید و یقین حاصل کرد که یوسف بی گناه است و فوراً او را تبرئه کرد. و زلیخا را مجرم تشخیص داد. ولی پاداشی درباره یوسف عليه السلام قائل نشد، فقط سفارش کرد از این قضیه صرف نظر کن و ندیده بگیر. و به زلیخا سفارش کرد توبه کن.

بنابراین، در محاکمه‌ای که انجام شد زلیخا شکست خورد و پاکی یوسف عليه السلام ثابت گشت. زلیخا نتوانست با تهدید و تهمت یوسف را رام خود کند. و عزیز مصر هم نخواست در اندرون خانه خود کش مکش باشد و باعث اوقات تلخی و ناراحتی و بگو مگو فراهم شود. و لذا به یوسف سفارش کرد که این موضوع را ندیده بگیر.

چگونه عزیز به فکر نیفتاد که در این موضوع چاره‌ای کند، مثلاً یوسف را از منزل خارج کند و به منزل دیگر برود و فکر نکرد بودن یوسف و زلیخا در میان آتش سوزان شهوت، مفاسدی دارد؟.

معلوم می‌شود در مصر باستان خیلی اهمّیت به مسئله ناموس نمی‌دادند و زنان تسلط کاملی بر مردان داشته‌اند.

حضرت یوسف عليه السلام می‌توانست پس از تبرئه خود، بر ضدّ خانم آلوده عیاش تبلیغ کند و آبروی او را ببرد و انتقام خود را از او بگیرد و البته خانم هم درصدد تلافی و عداوت برمی‌آمد. که در این صورت زندگی بر صاحب کاخ تلخ می‌شد. ولی چون عزیز گفت: ﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا﴾. یوسف هم دیگر درصدد تلافی برنیامد و زندگی داخل کاخ، به حال عادی برگشت. ولی خانم افسارگسیخته چنانچه آینده نشان می‌دهد برای کام گرفتن خود، باز درصدد توطئه و تهدید برآمد. ولی سرانجام موفق نشد.

﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۳۰﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِنًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿۳۱﴾﴾

[یوسف: ۳۰-۳۱]

**ترجمه:** و جمعی از زنان در شهر گفتند: زن عزیز با غلام خود مراده و کامرانی می‌کند، این جوان دل او را از محبت خود شکافته و او را شیفته نموده، به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم (۳۰) پس چون زلیخا مکر و بدگویی آنان را شنید به سوی ایشان فرستاد ایشان را دعوت کرد و پستی برای آنان آماده ساخت (پس از آوردن و چیدن اقسام میوه‌ها) و به دست هریک آنها کاردی داد و به یوسف گفت: به سوی ایشان بیرون بیا. پس، چون زنان او را دیدند او را بزرگ شمردند و (دل از کف داده و به جای میوه) دست‌های خود را بریدند و گفتند:

﴿حَاشَ لِلَّهِ﴾ این بشر نیست، نیست این مگر فرشته کریمی. (۳۱)

**نکات:** آوازه جمال یوسف و عشق زلیخا در میان زنان مصر منتشر شد. عشق با اینکه مرموز و اسرارآمیز است ولی شعله‌های سوزانی دارد که با همه احتیاط کاری عاشق، باز از پرده بیرون می‌افتد. چون شوهر و فامیل زلیخا به واسطه پاره شدن پیراهن یوسف، قضیه را کشف کردند، کم‌کم این راز درونی به گوش زنان مصر رسید. طبع زن در این قضایا مو شکاف است. خصوصاً زنان رؤساء که پول زیاد در تحت اختیارشان می‌باشد و همواره به فکر زینت، عیش و نوش، آرایش، ذکر جمال و خوشگلی این و آن می‌باشند.

زلیخا که زنی با جمال و قهرمان زیبایی بود، در میان زنان اعیان مورد حسد بود و در اینجا زمینه‌ای به وجود آمد که زنان از او عیبجویی کنند و او را به باد مسخره گیرند. لذا این موضوع تازه و شیرین جوان زیبای عبرانی نقل مجالس ایشان شد.

زلیخای بیچاره که هنوز از درد عشق می‌سوخت، هدف ملامت و سرزنش زنان مصر که گردید که: وای چه زن بوالهوسی است! عاشق بنده و خدمتکار خود شده. او شوهر به این خوبی و مهمی دارد چرا دلباخته یک جوان غریبی شده؟! معلوم می‌شود او بوالهوس و گمراه است. و سخنان بسیاری از این قبیل، درباره او نقل می‌شد و دهان به دهان می‌گشت.

اول، این قضایا ورد زبان عده‌ای از زنان خواص بود مانند زن سفره دار و زن میرآخور و زن شرابدار و زن رئیس زندان. ولی کم‌کم زنان دیگر نیز آگاه شدند.

زلیخا در مقام جواب برآمده تا اینکه چهل تن از زنان مصر را دعوت کرد:

## پاسخ زلیخا به زنان مصری

زلیخا تصمیم گرفت به زنان مصر بفهماند من در دلباختگی خود به یوسف حق دارم و از ملامتِ ملامت‌کنندگان هراسی ندارم، زیرا اگر شما جای من بودید بدتر از من و بیچاره‌تر از من می‌شدید: هرکه تماشای روی چون قمرت کرد سینه سپر کرد پیش تیر ملامت با اینکه ملامت و سرزنش تلخ است و روح انسان را معذب می‌کند، اما در برابر عشق در عین تلخی لذت بخش است. شاعر گوید:

أَجْدُ الْمَلَامَةَ فِي هَوَاكُ لَذِيذَةً      حَبَّالذِّكْرُكَ فَلَئِمْنِي اللَّوْمُ

زلیخا در نظر گرفت به زنان مصر و ملامتِ ایشان جواب دهد ولی با چه زبانی می‌توانست عذر موجهی بیاورد؟ خواست برای آنان بیان کند که شما حق دارید مرا ملامت کنید زیرا هنوز روی زیبای یوسف را ندیده‌اند. و بهترین جوابی که به نظر زلیخا آمد این بود که عده‌ای از زنان را دعوت کند و یک مرتبه یوسف را به آنان نشان دهد و جواب ایشان را کف مشتشان بگذارد و لذا در وقتِ غیبتِ عزیز، چهل نفر از زنانِ بزرگ مصر را دعوت کرد و یک خوان ملوکانه گسترد و میوه‌های رنگارنگ در آن چید و برای هرخانمی یک پستی گذاشت.

پس از آن، زنان حاضر شدند و خیلی میل پیدا کردند تا این جوانِ زیبا را که وصفش را شنیده‌اند ببینند و بلکه او را متمایل به خود کنند. و هر یک به خیالِ خود درصدد آنست یوسف را شکار کند و لذا با تمام آرایش در آن مجلس، مهیای دیدنِ رخسارهٔ یوسف گشتند.

زلیخا به دست هر یک از زنان کاردی داد که با آن، میوه صرف کند. و چون زنان کاردها را به دستی و میوه را به دست دیگر گرفتند، در این حال زلیخا به یوسف عليه السلام گفت رخ بنماید و جمالِ دل‌آرای خود را در میان مجلس، تابان کند.

تا حضرت یوسف عليه السلام با آن چهرهٔ زیبا وارد شد و چشم زنانِ مصری به او افتاد همه خود را باختند و دل از کف دادند و از کثرتِ جذابیّتِ یوسف، همه مجذوب شدند و از خود بی‌خود و به جای میوه دست‌های خود را بردند و زیباییِ اعجاب‌انگیزِ یوسف را بسیار بزرگ دانستند و حالشان حال وجد و شعفی شد که همه حیض شدند. و با دست و دامن خونین همه به ستایش او زبان بگشودند و ﴿حَشْشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا﴾ گفتند.

گوش به بینی و دست از ترنج‌شناسی      روا بود که ملامت کنی زلیخا را  
تو بدین جمال و خوبی اگرم ز در درائی      ارنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی

در تفسیر آیه: ﴿أَكْبَرُ نُهُ...﴾ نوشته‌اند که زنانِ مصری بادیکن یوسف عليه السلام حیض گردیدند. آری مشاهده جمال یوسف در زن، تحریک شهوت می‌کند و در اثر آن ممکن است چنین شود زیرا نشاطِ شدید برای او فراهم می‌شود. گویند حضرت جواد وقتی در شب عروسی وارد حجلهٔ زنش ام‌الفضل گردید، آن از کثرت خوشی و نشاط، حیض گردید.

به هر حال، چون زنانِ مصری به خود آمدند، دستها را بریده و مجروح، دل از دست داده، خود را باخته و لباسهای شیک زرنگار را کثیف و خون آلود دیدند. لذا محشری برپا گردید.

### نتیجهٔ مجلس و نقشهٔ زلیخا

مجلس زنانِ مصری همه از شاهزادگان و طبقهٔ اول و خانمهای رؤسا بودند. این وضعی که به خود گرفتند قابل پرده‌پوشی نبود. فامیل‌ها و رفقای ایشان پرسش می‌کردند: خانم چرا دست شما مجروح شده؟ این چه وضع سر و لباسی است؟ یک هیاهو و جنجالی در شهرِ مصر برپا گردید. و مقصودِ زلیخا از دعوت و این مجلس چیزها بود:

۱- رفع تهمت از خود و خود را مظلوم و حق به جانب نمودن.

۲- به فسادکشیدن یوسف و آشناکردن او به عشق‌بازی و بازکردن روی او. که به خیال خود حیا و عفت را از او ببرد.

حیا و عفت در هر فردی یک غریزه و فطرت الهی است که او را از فساد و شهوات حفظ می‌کند. بزرگترین وسیله برای بی حیا و بی آبروکردن افراد، محیط فاسد و معاشرت است. آن مرز طبیعی که بین مرد و زن است با تشکیل مجالسِ مختلط و فسادانگیز شکسته می‌شود. بی‌پروایی و فساد موجب آلودگی است و مجالسِ مختلط و رقصهای مزدوج، از بین بردن و شکستن یک سدّ طبیعی و غرق الهی است.

اینها انسان را از قلعهٔ امن، آسایش عفت و حیا خارج می‌کند و به میدانِ هرزگی و فساد و رنج وارد می‌سازد. انسانی که خدا به او جامهٔ حیا و عفت داده و هر نوع پوشاکی که او را بپوشاند برایش فراهم ساخته نباید لخت و عریان میان خیابان سرگردان باشد. نباید جوانان و دوشیزه گان در اثر اختلاط بی‌عفت و بی حیا شده، در نتیجه به فساد مبتلا شوند.

زلیخا که در بزم محرمانهٔ خود همهٔ موانع را برداشته و بی‌پرده، خود را در دامن یوسف انداخته و ﴿هَيْتَ لَكَ﴾ گفته بود. ولی جز سکوت و تنفر و حیا و عفت چیزی از یوسف ندیده بود، خیال کرده بود چون یوسف، جوان محجوبی است که مجلسهای طرب و عشقی را ندیده و لذت مستی را نچشیده،

از این جهت حیا و عفت به خرج داده. حال می‌خواهد با این گونه مجلسِ زنانه کم‌کم یوسف را عادت دهد و به دام بکشد و او را به بی‌عفتی وادار کند.

لوح پسر چون رخ او ساده بود      منصرف از میل بت و باده بود  
لذت مستی نچشمیده هنوز      کش مکش عشق ندیده هنوز  
لاجرم از حجب جوابی نداد      یافت خطابی و خطابی نداد

و لذا زلیخا زیباترین زنان مصر را دعوت کرده، بزم عیش فراهم نمود و یوسف را در آن، شرکت داد. زلیخا ابتدا می‌خواست به تنهایی از جمال یوسف بهره برد و از آفتاب و ماه آسمان هم دریغ داشت که چهره نازنین یوسف را در آغوش کشند. ولی دید این نعمت را به تنهایی نمی‌شود مصرف کرد و بازوی وی قدرت چیدن میوه از این درخت را ندارد. از این رو در فکر افتاد تا جمعی را با خود شریک کند. مسلک اشتراکی از همین جا سرچشمه گرفته! اشخاصی که به لذت دنیا طمع، حریصند و نیروی رسیدن به آن را به طور اختصاص ندارند می‌خواهند با همدستی عموم اسب شهوات خود را برانند. ولی زلیخا نتیجه‌ای نگرفت و باز یوسف عفت به خرج داد.

۳- تهدید یوسف که به عزیز و سایر رؤسا بفهماند وجود یوسف موجب فتنه، فساد و جنجال است. و کاری کند و او را متهم سازد و به زندان افکند. و حاصل آنکه با اذیت و آزار به وصال یوسف برسد چنانچه از آیه ذیل استفاده می‌شود.

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَنِ نَفْسِهِ فَأَسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَأَسْتَجَابَ لَهُو رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ بَدَأ لَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾﴾

**ترجمه:** زلیخا به زنان مصری گفت: این است آن کس که درباره او مرا سرزنش می‌کردید، به یقین من به جهت کام از او با او مراوده کردم، او به عفت و عصمت چنگ زد و البته اگر دستور مرا بجا نیاورد باید زندانی گردد و به خواری و لذت بیفتد (۳۲) یوسف گفت: پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چیزی که این زنان می‌خواهند و اگر کید و دام اینان را از من نگردانی بدانها شیفته گردم و از نادانان گردم (۳۳) پس پروردگارا او را اجابت کرد و کید و



مکر زنان را از او گردانید زیرا او شنوا و داناست (۳۴) و پس از این آیاتی که دیدند در فکرشان آمد که او را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵)

**نکات:** چون زنان مصری از جهت دیدن جمال یوسف، خود را باختند و خود را خراب کردند، فوری زلیخا جوابِ ملامتهای مکرر ایشان را با یک جمله بیان کرد که: این همان فرشتهٔ زیبایی است که مرا ملامت می‌کردید. لذا همهٔ زنان، ملامتهای خود را پس گرفتند و به او حق دادند و به طوری تسلیم او شدند که او رازِ دل خود را فاش کرد و آشکارا گفت که: من او را به خود دعوت کردم و او عفت و ورزید و اگر یوسف دعوت مرا انجام ندهد او را با خواری زندانی خواهم کرد. البته این سخن را به زنان گفت: تا یوسف بشنود و بترسد و در مقابل او رام شود.

آیا اعترافِ زلیخا را به این کار زشت، در مقابل آن همه زنان مصری به چه باید حمل کرد؟ آیا چرا عزیز مصر جلوگیری نکرده و چرا زنِ خود را تا این حدّ آزاد گذاشته؟ معلوم می‌شود رؤسای آنروز خیلی در بند عفت زنان خود نبوده‌اند.

### اظهار علاقهٔ زنانِ مصر به یوسف

در اثر جشن زلیخا، علاقمندان و دلباختگانِ یوسف، زیاد شدند و خطر شهوت‌رانی در اطراف یوسف به وجود آمد. و همهٔ زنان اعیان خواستار او شدند.

زلیخا که در آن مجلس علناً اظهار کرد اگر یوسف خواستهٔ مرا اجابت نکند زندانی می‌شود، زنان مصری سخن زلیخا را بد ندانستند زیرا فهمیدند که هرکه یوسف را ببیند بی‌طاقت می‌گردد و صبر و آرامش از کفش خارج می‌شود.

زنان مصری با همدستی زلیخا و یا زیر پرده شروع کردند به نامه‌نویسی و اظهار عشق به یوسف و ملاقات او را خواستن. و هر یک نامهٔ محرمانه به او نوشته و آرزوی وصال کردند. زلیخا از مهمانان خود تقاضا کرد که هر یک جداگانه یوسف را ملاقات کنند و از او درخواست کند که حاجت زلیخا را برآورد. ولی آن زنان هر کدام یوسف را ملاقات کردند، صحبت خود را به میان آوردند و یوسف را به خویش دعوت کردند. یوسف علیه السلام در میان یک گردبادی از شهوتِ زنان مصری افتاد و پرتگاه خطری در برابر خود دید و لذا از صمیم دل به خدا پناه برد و به درگاه خدا نالید و درخواست زندان کرد و گفت: ﴿رَبِّ اَلْسَجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾<sup>(۱)</sup>.

دیدد کزین بوسه فنا می‌شود بوالهوس و دل به هوا می‌شود

۱- «پروردگارا زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چیزی که این زنان می‌خواهند.» [یوسف: ۳۳].

دید اگر لطف الهی از او دست نگیرد به خطا می‌شود  
 عظمت مقام حضرت یوسف علیه السلام و نیروی عقل او، از اینجا معلوم می‌شود که چنان مستحکم بود  
 که شکست در اراده عقلانی و عفت‌ورزی او وارد نیامد.

عشق، نیرویی است شهوانی نفسانی و چنانکه در کتاب عشق و عاشقی تشریح کرده‌ام: عشق،  
 شدت میل نفس است. و حکماء گفته‌اند: *العشق من فعل النفس*. افلاطون گفته: *العشق قوه غریزیه*  
*متولده من وساوس الطبع و اشباح التخیل*.

علی علیه السلام در خطبه: ۱۰۸ نهج البلاغه فرموده: «*مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ*  
*بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبِيَّةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ*»<sup>(۱)</sup>. از این بیانات معلوم می‌شود  
 که عشق ضد عقل و منافی با اوست. و لذا شعرا بین عشق و عقل جنگ انداخته و آنرا ضد این می‌دانند.  
 مثلاً مولوی در مثنوی می‌گوید:

عشق آمد عقل او آواره شد      صبح آمد شمع او بیچاره شد  
 از در دل چونکه عشق آید درون      عقل رخت خویش اندازد برون  
 عاشق از حق چون غذا یابد رحیق      عقل آنجا گم شود گم ای رفیق

کارهای عاشق عقلانی نیست. عاشق می‌خواهد خود را فانی کند و خود را بسوزاند و هر چه دارد  
 نثار قدم معشوق نماید. ولی عقل این کارها را روا نمی‌داند. و هر نیرویی که در انسان است اگر مطیع  
 عقل نباشد انسان را به فساد و هلاکت می‌کشاند.

به هر حال یوسف علیه السلام و عظمت نفس او مورد اعجاب تمام عقلاء شده و یکی از معجزات است. و  
 می‌توان دلیل بر نبوت او باشد. بعضی گفته‌اند: نتیجه‌ای که از این عفت و خودداری عاید یوسف شد  
 این است که علم تأویل الأحادیث به او عنایت شد. ولی این سخن به نظر ما صحیح نیست زیرا ما  
 می‌گوییم چون عقل یوسف کامل بود می‌توانست احادیث یعنی مشکلات را حل کند و تحقق یعنی  
 تأویل مشکلات را در خارج به چه کیفیت پیش بینی کند.

و اینکه تأویل الأحادیث را به معنی تعبیر خواب گرفته‌اند آن نیز صحیح نیست، زیرا تعبیر صحیح  
 از خواب نمودن باز دلیل عقل کامل است و عفت یوسف علیه السلام نتیجه عقل کامل و معرفت او بود. پس  
 تمام این نتایج از عقل است.

۱- «هرکس به چیزی عشق ورزد چشم او را ناتوان و قلب و فکر او را بیمار می‌سازد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه

چیز) می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود. شهوات و خواسته‌های دل، عقلش را می‌درد.»

یوسف از شراره آتش شهوتِ زنانِ مصری و خانمهای اعیان هراسید. زیرا دانست اساس سعادت او را نبود می‌کند و به خدا نالید و زندان تاریک را بر خوشگذرانی و شهوترانی ترجیح داد. و خدا خواست که او را حفظ کند و لذا عزیز مصر و بعضی از زمامداران مصر را متوجه کرد که زنان و دخترانشان به یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ علاقمند شده‌اند و باید جنجال شهوت را خاموش کنند. و لذا تصمیم گرفتند او را مدتی زندانی کنند.

یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ عفت و ورزید و موقتاً به زندان افتاد. ولی اگر شهوت‌رانی کرده بود چند روزی در بهترین پارکها به عیش و عشرت می‌گذرانید و مانند سایر اهل عیش و نوش و حکام بود. و فرضاً اگر یک جوان هواپرست بود از روز اول که وارد منزل عزیز مصر شده بود به نظر شهوت به خانم او زلیخا نگاه می‌کرد و همان دفعه اول که زلیخا می‌فهمید که یوسف او را دوست دارد، ناز می‌کرد و اظهار تنفر می‌نمود و به عزیز دستور می‌داد او را بیرون کند. و اگر پس از مدتی ماندن، زلیخا نسبت به او اظهار عشق می‌کرد و او خود را تسلیم شهوت زلیخا می‌کرد، در نتیجه چندی با این خانم به عیاشی می‌گذرانید و تا چندی که آب و رنگ جوانی داشت آلت اطفاء شهوت خانم بود و سپس از او سیر می‌شد و در نتیجه یوسف یک پیر غلام ننگین خائن دست خورده منزل خانم مصری می‌شد و چه عاقبت بدی در دنیا و آخرت داشت. ولی عفت و ورزید و در نتیجه زندان موقت بهره‌هایی برد که از آن جمله:

۱- خوش‌نامی و لذا در جهان، قهرمانِ عفت و عصمت شد و هرکس به افتخار نام او کتابی نوشت. و از همه بهتر که خدا به نام او سوره‌ای به رسول خود نازل کرد و یوسف را مقتدای او

نمود، چنانکه در سوره انعام آیه ۹۰ فرموده: ﴿فَيَهْدِيهِمْ آفَئِدَهُ﴾<sup>(۱)</sup>.

۲- حق تعالی قصه او را ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾ خوانده و قصه او را ﴿عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ قرار داد.

۳- در کشور با عظمت و باستانی مصر، ریاست و زمامداری نصیب او شد.

۴- ملت مصر را از خطر قحطی و فنا نجات داد.

۵- خانواده و فامیل خود را از زحمت و سختی و گرسنگی و بیابانگردی نجات داد و آنان را در تمدن و شهرنشینی وارد نمود.

۶- افتخار تاریخی برای بنی اسرائیل گشت و خانواده یعقوب را در جهان سربلند نمود.

۱- «پس به هدایت ایشان اقتدا کن.»

۷- سرمشق و حجت برای جوانان بشری و انسانی گردید که نتوانند عذری بیاورند و بگویند ما چون در محیط فاسد بودیم به ناچار فاسد شدیم؟ به ایشان گفته می‌شود: مگر یوسف، گرفتار محیط فاسد نشد. پس چرا توانست خود را حفظ کند؟ مگر او بشر و جوان نبود که عفت او آوازه جهانی پیدا کرد.

۸- مورد سیاست و عذاب و شکنجه عزیز مصر نشد.

۹- از غضب حق و آتش دوزخ خود را حفظ کرد و به درجات صدیقین، انبیاء مرسلین نایل شد.

۱۰- علم حل مشکلات و تعبیر خواب و تحقق دادن واقعیات نصیب او شد.

اگرچه آن اندازه از عفت‌ورزی در خور قدرت مردم عادی شاید نباشد ولی به طور یقین همیشه عفت‌ورزی و پاکدامنی نتیجه‌های خوب دارد ولی بی‌بندوباری و شهوت‌رانی برعکس نتیجه‌های بد دارد.

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾﴾ [یوسف: ۳۶-۳۸]

**ترجمه:** و با یوسف دو جوان وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من خود را در خواب دیده‌ام که برای شراب انگور می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیده‌ام بر سر خود نان حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند، (ای یوسف) تعبیر و حقیقت خواب ما را بگو، زیرا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم (۳۶) یوسف گفت: هیچ طعامی که روزی شماست، برایتان نمی‌آوردند مگر اینکه قبل از آمدنش شما را به حقیقت آن با خبر کنم. اینها از چیزهایی است که خدا به من آموخته زیرا من رها کردم آئین قومی را که ایمان به خدا ندارند و به آخرت کافرند (۳۷) و پیروی کردم ملت و دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب را، برای ما روا نباشد که چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولیکن بیشتر مردم شکر نمی‌گزارند. (۳۸)

**نکات:** چون خبر مجلس عشق‌بازی پرشور زنان مصری به وسیله آنان که شرکت داشتند و به وسیله خدمتگزاران قصر، خارج و در پایتخت منتشر شد و به گوش بعضی رسید، در محافل سیاسی و

غیرسیاسی، به عنوان یکی از اخبار مهم گفتگو می‌شد. و لابد مخالفین عزیز و بلکه مخالفین دولت برای انتقاد و کوبیدن و حداکثر استفاده از آن، یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کردند. لذا مشکل عجیبی برای عزیز بوجود آمد و زلیخا نیز سرافکننده و شکست خورده از کار درآمد و برای خود و عزیز آبرویی نگذاشت.

قهرآ عزیز برای حفظ آبروی خود با عده‌ای مشورت کرد چه بکند که آبروی دولت نرود و دیگر چنین قضایا تکرار نشود و سه راه برای جلوگیری از رسوایی به نظر می‌آمد:

- ۱- مجازات بانوی شهوتران خودخواه که این سرو صدا را ایجاد کرده یعنی زلیخا.
  - ۲- کنترل مجالس و محافل و قدغن اکید که چنین سخن ذکر نشود و این کار ممکن بود به عکس نتیجه دهد.
  - ۳- زندانی کردن غلام کنعانی.
- طبق عدالت باید راه اول را انجام دهند ولی چون عزیز و سایر رجال دولت تحت تسلط بانوهای خود بودند عملی نشد. و راه سوم که همواره در دنیا مظلوم‌کشی رواج بوده سهل‌تر به نظرشان آمد. و از آنجایی که باید دعای یوسف عليه السلام اجابت شود، زندان کردن او عملی شد.
- تقصیر یوسف چه بود جز پاکی و عفت؟! شاعر گوید:
- بیگناهی، کم گناهی نیست در دیوان عشق      یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است  
گناهان یوسف از این قرار است:
- ۱- غریب و بی‌یاور است.
  - ۲- سالها با کمال درستی و نجابت کارهای داخلی عزیز مصر را انجام داده است.
  - ۳- به بانوی کاخ به چشم خیانت نظر نکرده است.
  - ۴- به هوسرانی‌های خانم کاخ جواب منفی داده است.
  - ۵- چون بانو به او بی‌پرده گفت: هَيْتَ لَكَ، او به صاحبخانه خیانت نکرده است.
  - ۶- چون بانوی حرم عصبانی شد با او زد و خورد نکرده است.
  - ۷- سفارش عزیز مصر را عمل نمود و از گناه بانوی خطاکار صرف‌نظر کرد.
  - ۸- تهدید بانو در وی اثری نکرد.
  - ۹- تن به شهوترانی با خانمهای مصری نداده است.
  - ۱۰- علم و تقوی داشته است.
- آری. پس از این همه نشانه‌های تقوی و نجابت، باز مصلحت دانستند او را زندانی کنند.

یوسف در نتیجه اراده جابرانه عزیز مصر و فشار زلیخا زندانی شد. معلوم نیست آیا مجلس محاکمه‌ای و قانونی ولو ظاهرسازی، در کار بوده یا خیر؟

از آیه استفاده می‌شود که نظر همه رؤساء، زندانی کردن یوسف بوده اگرچه ابتدا زلیخا وعده داد. و ممکن است محرک اصلی او بود و او فشار آورده است.

زندانی کردن حضرت یوسف علیه السلام کار بسیار زشتی بوده. زندان یوسف محلی بوده که خائنین به دولت را در آنجا بازداشت می‌کردند.

هنگام زندانی کردن یوسف دو نفر جوانی که نوشته‌اند شغلشان شرابدار و سفره‌دار پادشاه بوده نیز با او در آنجا بازداشت نمودند. شرابدار پس از تحقیق تبرئه شد و سفره‌دار به اعدام محکوم شد.

### حادثه زندان حضرت یوسف

زلیخا زنان اعیان مصر را که دعوت کرده بود، پس از اتمام مجلس عیش و نوش از ایشان خواهش کرد که شما مرا یاری کنید و یوسف را راضی کنید که با من مهربانی و مرا اطاعت کند و گر نه او را تهدید به زندان کنید:

زلیخا ز نو برگشادی زبان	چنین گفت کی بانوان جهان
شما تن به تن مرا خواهرید	زجان بر تن من گرامی‌ترید
ز راز من آگاه شد هوشتان	شنید این همه داستان گوشتان
شب و روز ترسم از این بود و باک	که گردد مرا پرده راز چاک
کنون چاک شد پرده راز من	پدید آمد انجام و آغاز من
چو شد راز من نزدتان آشکار	چو گل پیش چشم من اکنون چه خار
که در عشق یوسف چنان گشته‌ام	که بدخواه جان و روان گشته‌ام
تن و جانم از عشق آن حورزاد	چه کشتی به دریای موج، اوفتاد
نکرد او دمی مهربانی پدید	به گیتی چو او سنگدل کس ندید
کنون از شما هر یکی تن به تن	همی هر زمان رنجه باید شدن
به نزدیک یوسف به پیغام من	از او صحبت جستن کام من
مگر بشنود گفتگوی شما	شود خرم از آبروی شما
و گر نشنود هیچ اندرز و پند	دهیدش بشارت به زندان و بند

که آن پیکر پاک بی جان کنم  
 بر او خواری آرم فزون از شمار  
 شدند آن زنان پیش او تن به تن  
 دلش روز و شب خواستار توست  
 به دست تو داد است سامانِ خویش  
 میان زن و مرد رسوا شده است  
 نخواهی که باشد زلیخات یار  
 گهر بارد از وی گه جستجوی  
 به فرمان و پیوند و رأی ویند  
 که از سرکشی کس نیند خوشی  
 نگردی به گفتار او یار او  
 بالای فراوانت خواهد رسید  
 دلم سوی بند و به زندان هواس  
 ز یزدان شوم پاک پرداخته  
 که یزدان من، بر من و تو گواست  
 ندیدند شایسته رفتار او  
 بدیشان چنین آمد از او گمان  
 به مهر زلیخا نشاید همی  
 بدو خویشتن جمله کردند عرض  
 که معشوقه و دوست باشم تورا  
 نشاید به جز مهر دادار و بس  
 چگونه کند سوی اختر نگاه  
 چنین گفت: کای کردگار جهان  
 گزیدم بر این کار ناسودمند

که در بند و زندانش چندان کنم  
 بریزم گل حسن وی را ز بار  
 پس آنکه به نوبت از آن انجمن  
 که بانو به جان دوستدار توست  
 ز بهر تو خواهد همه جان خویش  
 ز عشق تو در مصر شیدا شده است  
 تورا نیست با وی دل سازگار  
 زلیخا شکر بارد از گفتگوی  
 همه نیکوان خاک پای ویند  
 نباید همی کردنت سرکشی  
 و گهر دل بتابی زگفتار او  
 ازو بند و زندانت خواهد رسید  
 همی گفت یوسف که: زندان رواست  
 اگر با زلیخا شوم ساخته  
 بگو هرچه خواهی بکن گر رواست  
 زنان چون شنیدند گفتار او  
 ندیدند با او دل مهربان  
 دلش سوی جز او گراید همی  
 بدین ظن زنان جمله دیدند فرض  
 جدا هر یکی گفت: خواهی مرا  
 همی گفت یوسف: مرا هیچ کس  
 کسی کو گریزد ز خورشید و ماه  
 بگفت این و سر کرد بر آسمان  
 گوا باش بر من که زندان و بند

به زیر زنج دست کردن ستون  
 شده رویشان چون گلِ شنبلیله  
 ز یوسف همه داستانها زدند  
 مکن خویشان را به عشقش هلاک  
 وزین داستان بر دلش پند نیست  
 ندارد روانش سوی عشق، رای  
 بس آشفته رایست و شوریده خو  
 که فرجام، نرمش کند روزگار  
 کند سختی و بی‌کسی آزمون  
 به مهر و دل و جان پرستد تورا  
 پسندید گفتار و کردارشان  
 به سختی و غصه رفیقان من  
 یکی کید و نیرنگ پرداختن  
 ندارید خوارم، کنیدم عزیز  
 وزین غم دلم را رهائی دهید  
 خروشِ عظیم از گلو برکشید  
 غریبید بسیار از دردِ خویش  
 دلش را نه هُش ماند و نه حال نیز  
 پرسید از او گفت برگو چه بود  
 مرا از تورنج است و تیمار و درد  
 مبادا کسی کو چنین پرورد  
 از او لاجرم روزِ من گشت شب  
 مرا تیره شد جان و بخت و روان  
 مر او را به زندانِ ظلمت برند

مرا خوشتر آید به زندان درون  
 زنان بازگشتند از او نامید  
 به نزد زلیخای فرّخ شدند  
 بگفتند دل، زو پپرداز پاک  
 که او را سرِ مهر و پیوند نیست  
 سخن از خدایست و بیم از خدای  
 همی بند و زندان کند آرزو  
 به زندان ورا چند گاه بازدار  
 چو یک چند ماند به زندان درون  
 فراوان شفاعت فرستد تورا  
 زلیخا چو بشنید گفتارشان  
 چنین گفت پس ای شفیقان من  
 یکی چاره خواهم کنون ساختن  
 چو خواهم شما را به نزد عزیز  
 به گفتارِ من بر گواهی دهید  
 زلیخا سپس جامه بر تن درید  
 طپانچه همی کوفت بر روی خویش  
 خبر یافت زان بانگ وزاری عزیز  
 به نزد زلیخا شتابید زود  
 زلیخا چنین گفت: کی خیره‌مرد  
 خریدی غلامی چنین بی‌خرد  
 نکردی مر این بی‌خرد را ادب  
 دگر باره امروز از این بد نشان  
 بفرمای تا خوار و زار و نژند



بماند دژم سال چند اندران	ببندند وی را به بند گران
نهادند بر پای او زود بند	ببردند او را به زندان نژند
دل اندر نهاندار دادار بست	عبادتگهی ساخت و آنجا نشست
سپاس جهان آفرین کرد یاد	رخ و دیده بر خاک تیره نهاد
به چنگال ابلیس گذاشتش	کز اهریمن بد نگه داشتش

حضرت یوسف علیه السلام به جرم پاکدامنی و عفت، زندانی شد و معلوم شد سرنوشت مردم مصر بسته به رأی و هوس خانمهای هوسناک است. و گناهکار بر بی گناه چیره شد و یوسف عزیز زندانی گردید و روزگارِ دون پرور، مجرم را در ناز، نعمت و سرکشی رها کرد.

یوسف علیه السلام با دو تن از اعضای مقصر دربار زندانی شد. ملاحظت و زیباییِ یوسف علیه السلام، زندانیان را سرگرم نمود. زندان به وجود یوسف گلستان گردید. روی زیبای او با اخلاق نیکوی او باعث شد که هرکس وارد زندان شود بگوید: آنجا که تویی عذاب نبود. آنجا، نیکوکاریِ یوسف را هرکس می دید به او علاقمند می شد. آثار زهد و روحانیت نیز از او دیدار می شد و لذا دو نفر مأمور دربار که تحصیل کرده بودند، بهتر مقام یوسف علیه السلام را می شناختند. این دو نفر فعلاً متهم به خیانت و در خطر اعدام واقع شده و افکارشان مغشوش و در خواب و بیداری راحت نیستند و می خواستند عاقبت کار خود را بدانند. و لذا خوابی که دیده بودند با این جوانِ روحانی در میان گذاشتند:

یکی از دو جوان، خواب دیده انگور می فشارد که شراب کند و دیگری خواب دیده که طَبَقِ نانی بر سر حمل می دهد و پرندگانی از آن می خورند.

چون این دو جوان خواب خود را برای حضرت یوسف علیه السلام بیان کردند، حضرت یوسف علیه السلام قبل از آنکه خواب ایشان را تعبیر کند بنا کرد ایشان را به سوی توحید تبلیغ نمودن.

اولاً برای اینکه درست به وی اعتقاد پیدا کنند، آن حضرت یک معجزه ای که نشان نبوت بود به آنان نشان داد و فرمود: هر طعامی که برای شما بیاورند پیش از آنکه به دست شما برسد، از خصوصیات آن شما را خبر می دهم ﴿لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا﴾ بنابراین که ضمیر ﴿بِتَأْوِيلِهِ﴾ به طعام برگردد. ولی به نظر ما این خلاف ظاهر است و ضمیر به همان رؤیا برمی گردد. ولی چون طعام اقرب است احتمال داده اند که ضمیر به آن برگردد و مربوط به آن باشد. و در این صورت آن دو نفر از اینکه چنین غیبی از یک نفر زندانی بشنوند، بسیار تعجب کردند و چون حضرت یوسف علیه السلام از خصوصیات آن طعام خبر داد و پس از آوردن طعام دیدند او راست گفته،

علاقه‌شان به یوسف علیه السلام چند برابر شد. چون توجه ایشان جلب شد حضرت یوسف فرمود: ﴿ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ «این از علمومی است که پروردگار به من آموخته.»  
و روحانی باید در مقام تبلیغ سه چیز را مراعات کند:

**اول:** خوب است تصدیقنامه داشته باشد تا مورد اطمینان گردد. اگر چه معجزه حضرت یوسف علیه السلام تصدیق‌خدایی بوده و هیچ ارتباطی با تصدیق‌نامه‌های دیگر ندارد.

**دوم:** باید به گفته‌های خود معتقد باشد و از روی عقیده تبلیغ کند نه برای پول. کسی که برای پول اسلام را ترویج می‌کند ممکن است دین دیگری پول بیشتری به او دهد و فردا مبلغ دین دیگر شود و به علاوه وقتی برای پول تبلیغ می‌کند چون مردم اکثراً طالب حق نیستند او نیز حق را بیان نخواهد کرد و لذا قرآن می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾. یعنی: «پیروی کنید آنکه از شما اجر نمی‌خواهد و چنین اشخاصی هدایت‌یافتگانند». مفهوم آیه این است که آنان که مزد می‌خواهند هدایتی نیافته‌اند تا دیگران را هدایت کنند. و البته انبیاء علیهم السلام هیچکدام برای هدایت مردم پول نمی‌خواستند. آری، هرکسی که برای پول وعظ و تبلیغ می‌کند ناچار تبلیغ او باید مطابق میل مردم و مستمعین باشد و چون اکثر مردم از حق‌گیزانند او نیز سخن حق را نمی‌گوید. بنابراین، اجرت در مقابل منبر اگر مطالب دینی گفته شود حرام است، زیرا امر به معروف و نهی از منکر مانند نماز عبادت است و در عبادت قصد تقرب به خدا واجب بوده و کسی حق ندارد در مقابل عبادت پول بگیرد. و اما اگر در منبر مطالب غیردینی به نام دین باشد، آن به منزله کفر است و حرمت آن، شدیدتر است. حضرت یوسف علیه السلام برای اینکه حسن عقیده خود را بیان کند فرمود: ﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾. و با اینکه ملت مصر و خصوصاً این دو نفر بت‌پرستند و از ملت بی‌ایمانند، می‌بینند او صریح می‌گوید من از ملت خدانشناس بیزارم. این دو رفیق که سالها در محیط بت‌پرستی بودند قهراً در عقیده خود متزلزل می‌شوند و تا تردید و تزلزل پیدا نکنند به دنبال تحقیق و جستجو نمی‌روند.

**سوم:** مروج دین باید حسن سابقه و حسب و نسب پاکی داشته باشد زیرا روحیه مروج دینی اگر سرچشمه آن خون‌نژادی و رحم پاکیزه و شیر حلال باشد در مستمعین مؤثر است. ولذا حضرت یوسف علیه السلام به آن دو نفر فرمود: ﴿وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾. و چون شرایط مبلغی مراعات نشده، بسیاری از مردم بی‌خبر از اسلام و قرآن، مبلغ شده و عوام بیچاره را به خرافات و موهومات عقائد سوق داده‌اند و کار به جایی رسیده اگر کسی یکی از حقایق اسلامی را بیان کند، مردم او را کافر می‌شمرند. تا اینجا حضرت یوسف علیه السلام دو رفیقش را متوجه کرد که مرام توحیدی در دنیا

موجود استولی هیچ‌گونه انتقادی نکرد برای آنکه ذهن آنان را متوجه کند و پس از این، شروع کرد به مقایسه بین توحید و شرک:

﴿يَصْلِحِي السَّجْنَ عَارِبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤَكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾﴾

[یوسف: ۳۹-۴۰]

**ترجمه:** ای دو رفیق زندانی آیا چند ارباب جدا جدا بهتر است و یا خدای یگانه قهار (۳۹) شما نمی‌پرستید و نمی‌خوانید غیر خدا را مگر نامهایی که خودتان و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید، خدا دلیلی بر آنها نفرستاده، حُکمی نیست مگر برای خدائی که دستور داده جز او را نپرستید، دین پابرجا و راست همین است ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند. (۴۰)

**نکات:** حضرت یوسف علیه السلام فقط به اثبات توحید پرداخت که اصل و پایه تمام عقائد حقّه همین یکی است. و دو دلیل برای آن ذکر کرد:

۱- اینکه عقیده صحیح باید رهبر به اتحاد و یگانگی باشد نه موجب تفرقه و جدایی. شما که غیر خدا را می‌پرستید و یا می‌خوانید و باب الحوائج‌ها و معبودهای متعدّد دارید سبب تفرقه و نفاق جامعه می‌شوید. شما ارباب متعدّد قائل شده‌اید و ارباب جمع ربّ است و ارباب متعدّد غلط است. آیا ارباب متعدّد بهتر است و یا خدای واحد قهار که خالق تمام این اربابهاست.

﴿عَارِبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ؟﴾

۲- معبودها و باب الحوائج‌ها و ملجأهای شما مخلوق‌اند. و شما نام معبود و إله روی آنان گذاشته‌اید و شما این عناوین را خود برای آنان قائل شده‌اید. شما و پدرانتان این نامها و عناوین را تراشیده‌اید و از طرف خدا و عقل دلیلی ندارد.

یوسف علیه السلام با منطق صحیح و دلائل عقلی بین شرک و توحید مقایسه کرد. زیرا عقیده را نمی‌توان به کس تحمیل کرد زیرا عقیده تحمیلی و یا تقلیدی ارزشی ندارد. آیا سزاوار است انسان برای مخلوقی مانند خود کرنش و او را عبادت کند و از مخلوقی تملّق گوید؟ البته خیر.

حضرت یوسف علیه السلام پس از دعوت به توحید، خوابهای ایشان را تعبیر نمود.

از سخن‌گفتن حضرت یوسف با آن دو نفر معلوم می‌شود، آن دو نفر در عین حال که بت پرست

بودند خدا را قبول داشته‌اند، زیرا آن حضرت به ایشان گفت: ﴿عَارِبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ

أَلْقَهَارُ». آری تمام کسانی که در عبادات و حوائج خود توجه به غیر خدا دارند، چه بت پرست و چه آدم پرست، همه خدای قهار را قبول دارند ولی تمثال یک پیغمبر و یا امامی و یا بنده صالحی را محترم می‌شمارند و تا سرحدّ عبادت از او تقدیس کرده و وجود او را مؤثر در سعادت و خیرات خود می‌دانند مانند بت پرستان که می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>(۱)</sup> و خدای قهار را قبول داشتند. ولی حضرت یوسف علیه السلام پس از اثبات بطلان این کارها و عقاید، به ایشان فهمانید که فقط خدای واحد قهار، فرمانروای هستی است و دیگری اثری ندارد نه در تکوین و نه در تشریح و فرمود: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾<sup>(۲)</sup>. و فرمود: همان خدای واحد ﴿أَمْرٌ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾<sup>(۳)</sup>، او خود امر نموده که در نزد غیر او کرنش نکنید. و دین پابرجا و منطقی همین است که فرمود: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾<sup>(۴)</sup> ولیکن دکانداران دینی نگذاشتند مردم بفهمند. این است که فرمود: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

﴿يَصْلِحِي السِّجْنَ أَمَا أَحَدُكُمْ مَا فَيَسْقِي رَبَّهُ حَمْرًا وَأَمَا الْآخِرُ فَيَصْلِبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ﴾ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿۱﴾ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿۲﴾ [یوسف: ۴۱-۴۲]

**ترجمه:** ای دو رفیق زندانی یکی از شما به رب خود (یعنی به سرپرست خود) شراب می‌نوشاند و اما دیگری پس به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند، حقیقت امری که در آن فتوی خواستید چنین مقدر شده (۴۱) و یوسف به یکی از آن دو تن که گمان می‌کرد نجات می‌یابد، سفارش کرد که مرا نزد سرپرست و سرورت یادآوری کنولی شیطان یادآوری نزد سرورش را از یاد او برد، پس یوسف چند سالی در زندان ماند. (۴۲)

**نکات:** حضرت یوسف علیه السلام پس از تبلیغ توحید، به تعبیر خواب پرداخت و گفت یکی از شما دو نفر ساقی پادشاه می‌شود و به او شراب می‌نوشاند و دیگری محکوم به اعدام می‌شود و بر دار می‌رود. حضرت یوسف علیه السلام تصریح نکرد که آنکه بر دار می‌رود کدام یکی از ایشان است و در تعبیر، اعدام را مؤخر انداخت برای اینکه ایشان افسرده نشوند. ولی ساقی به گمان خود درک کرد که او ناجی است. پس حضرت یوسف علیه السلام همان وقت تعبیر و یا وقت بیرون رفتن او از زندان به او گفت: مرا در پیش

۱- «اینها شفیعان ماپند نزد خدا.» [یونس: ۱۸].

۲- «حکمی نیست مگر برای خدائی که دستور داده.» [یوسف: ۴۰].

۳- «که دستور داده جز او را نپرستید.» [یوسف: ۴۰].

۴- «دین پابرجا و راست همین است.» [یوسف: ۴۰].

پادشاه یاد کن و بی تقصیری مرا تذکر ده، تا وسیله نجات من از زندان فراهم شود. و ضمیر ﴿ظَنَّ أَنَّهُ وَ نَاجٍ﴾ برمی گردد به خود ساقی. یعنی خود ساقی گمان کرد که او نجات خواهد یافت. بعضی از مفسرین، ضمیر را به یوسف برگردانیده اند و ظن را به معنی علم گرفته اند و این برخلاف ظاهر است. یوسف به وسیله ساقی خواست نجات خود را از زندان فراهم کند و این، اشکالی ندارد. بعضی ها خیال کرده اند این کار، برخلاف خداشناسی و برخلاف توکل است و روایاتی را نقل کرده و سند قرار داده اند. ولی به نظر ما تمام آن اخبار مجعول است. مثلاً از رسول خدا ﷺ روایت کرده اند که فرمود: از برادرم یوسف عليه السلام عجب دارم که چگونه به مخلوقی استغاثه کرد اگر این سخن را به او نگفته بود و از او درخواست کمک نمی کرد چند سالی در زندان نمی ماند!<sup>(۱)</sup> و بعضی روایت کرده اند که جبرئیل به یوسف نازل شد و گفت: یوسفا کی تو را زیبا و خوشگل ترین مردم خلق کرده؟ یوسف گفت: پروردگارم. کی تو را از میان برادران، عزیز پدرت کرد؟ پروردگارم. کی تو را به توسط کاروان نجات داد؟ پروردگارم. کی تو را از سنگ پرتاب شده در چاه حفظ کرد؟ پروردگارم. کی تو را از مکر زنان مصری نگاه داشت؟ پروردگارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا می فرماید چه باعث شده که حاجت خود را به مخلوقی عرضه داشتی و فقط به من اظهار نکردی؟ اکنون برای این کلمه سالها در زندان بمان. پس یوسف در اثر این عتاب شروع به گریه و ناله کرد و در و دیوار زندان با او هم ناله شدند، تا زندانیان از گریه او پریشان شدند و با او قرار کردند یک روز بگرید و یک روز ساکت باشد. در آن روزی که ساکت بود چنان درد در دلش می پیچید که از روز گریه بر او سخت تر بود. و عجب این است که بعضی از مفسرین گول این روایات را خورده و به بزرگان خود بسته اند.

به هر حال این یوسف عليه السلام که فرمود: ﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، بی اشکال است، زیرا توسل به اسبابی ظاهری ممنوع نیست و بر خلاف توکل نمی باشد. موحد کسی است که به اسباب ظاهری چنگ بزند ولی مسبب الأسباب یعنی خدا را مؤثر بداند زیرا خدا این همه اسباب و وسائل برای بشر فراهم کرده، ما اگر خرمن خود را در میان آفتاب بگذاریم خشک شود آیا اشکالی دارد؟ و اگر برای بیمار خود،

۱- با این الفاظ آن را نیافتیم. اما معنای آن با الفاظی مشابه در اکثر تفاسیر روایت شده است. نگا: طبری، جامع البیان

(۱۱۲/۱۶) و قرطبی، الجامع لأحكام القرآن (۱۹۵/۹). و لفظ آن ها چنین است: «رحم الله يوسف لولا الكلمة التي

قال: ﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ ما لبث في السجن بضع سنين»: «خداوند یوسف را رحمت کند اگر این کلمه را

نمی گفت: «مرا نزد سرپرست و سروریت یادآوری کن» چندین سال در زندان نمی ماند».

دکتر بیاوریم آیا برخلاف توحید است؟. طبق آیه: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾<sup>(۱)</sup>، افراد بشر باید در رفع گرفتاری یکدیگر، تعاون کنند. می‌توان گفت وظیفه شخص بی‌گناهی که به زندان رفته این است که با تمسک به وسائل ظاهری، بی‌تقصیری خود را ثابت کند. یکی از وسائل ظاهری، گرفتن وکیل و یا تذکر به مردم خیرخواه است. حال یوسف کاری برخلاف انجام نداده تا مورد عتاب و خطاب الهی شود. مثلاً اگر کاروانان مصر، دلوی در چاه انداختند برای بیرون آوردن آب و حضرت یوسف علیه السلام به آن چنگ بزند آیا برخلاف توحید است؟ و یا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد به دکتر مراجعه بکند آیا برخلاف توحید است؟ گمان این است که روایات مجعوله را کسانی جعل کرده‌اند برای روضه خوانی و مجلس گرم کردن. توسل به وسایل، گاهی واجب می‌شود، منتهی این است که مردم موحد اسباب عادی را آلات و ابزار از فیض الهی می‌دانند ولی مؤثر در هر حال و هر چیز را فقط اراده الهی می‌دانند.

ساقی پس از بیرون رفتن از زندان، یوسف علیه السلام را فراموش کرد، قرآن گوید: ﴿فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ﴾. خدای تعالی به انسان قوایی داده و در باطن او گذاشته که دانشمندان بزرگ را متحیر نموده، از آن جمله قوه حافظه و ضد آن نسیان را قرار داده است.

قوه حفظِ خاطرات که هرکس به اندازه‌ای در باطن خود کتابخانه‌ای از یادداشتها و خاطرات خود دارد و به وسعت معلوماتش، اطاقها و قفسه‌ها در ذهن خود دارد که در موقع حاجت، اوراق و صفحات آنرا احضار می‌کند، هر صفحه و سطر معلومی را، نظر می‌اندازد، ممکن است در این کتابخانه قرآن مجید و صدها کتب دیگر باشد. یکدست نامرئی بر صفحه خاطرات هرکس مسلط است که به مقتضای اوصاف باطن و فطرت او متصل مشغول نقاشی و نوشتن است و نمایشی از پرده‌های مختلف زندگی در آنجا می‌نگارد. آیا این کتابخانه نامرئی کجاست؟ و کارکنان آن کیانند که در موقع حاجت در روی انسان می‌کشایند و آنچه بخواهد جلو او می‌گذارند؟ این را قوه حافظه می‌گویند و بسیاری از آنچه در این کتابخانه بوده در اثر عدم توجه به کلی نبود و فراموش می‌شود. این کتابخانه نامرئی باطن انسان، دزدی دارد که گاهی کتابی و یا چیزی را می‌دزدد و می‌برد. در اینجا خدا دزد این کتابخانه را شیطان نامیده و فرموده: ﴿فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾، یعنی شیطان به آن ساقی فراموشی داد که او به سرپرست خود بی‌تقصیری یوسف را بگوید. پس ضمیر ﴿أَنْسَاهُ﴾ و ﴿رَبِّهِ﴾ به ساقی برمی‌گردد. ولی بعضی طبق روایات مجعوله ضمیر «هاء» را به یوسف برگردانیده‌اند و گفته‌اند: یوسف خدا را فراموش کرد و شیطان خدا را از ذهن او برد و در نتیجه چند سالی در زندان بماند. درحالیکه به نظر ما

۱- «او یکدیگر را یاری کنید بر نیکی و پرهیزگاری.» [المائدة: ۲].

حضرت یوسف علیه السلام از این نسبت مبرّا و مقام شامخ حضرت یوسف علیه السلام، عالی تر از این است. و دلیل بر اینکه ضمیر به ساقی یعنی ﴿لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ﴾ برمی گردد، این است که در چند آیه بعد فرموده: ﴿وَأَذَكَّرَ بَعْدَ أُمَّةٍ...﴾ یعنی آنکه نجات پیدا کرده بود پس از مدتی که یادش آمد، به پادشاه گفت: مرا نزد یوسف بفرستید تا خبر تأویل خواب شاه را از یوسف بگیرم و بگویم. پس آن کس که فراموش کرده همان است که پس از مدتی یادش آمده. پس ساقی بی وفایی کرد، چون بی تقصیری یوسف علیه السلام را نزد سرپرست خود ذکر نکرد و فراموش نمود یادآوری کند و نکرد.

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُتُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾ قَالُوا أَضَعَتْ أَحْلَمٌ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلَمِينَ ﴿٤٤﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾﴾

[یوسف: ۴۳-۴۵]

**ترجمه:** و پادشاه گفت: محققاً من در خواب می بینم هفت گاو فربه را که آنها را هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه خشک می بینم، ای بزرگان دربار اگر تعبیر خواب می دانید درباره این خواب من نظر دهید (۴۳) گفتند: این خوابهای پریشان است و ما به سرانجام خوابهای آشفته دانا نیستیم (۴۴) و یکی از آن دو نفری که از زندان نجات یافته بود و پس از مدتی به یاد یوسف افتاد گفت: من شما را به تأویل این خواب آگاه می کنم پس مرا بفرستید. (۴۵)

**نکات:** پادشاهان مصر در زمان حضرت یوسف علیه السلام مردمی دلیر و چادرنشین بودند که مصر را تصرف کرده و سلطنت می کردند و لذا اهل مصر ایشان را ملعون و زورگو می دانستند. و چون منفور بودند و معلوماتی نداشتند، خیالات خود را که در خواب می دیدند، اهمیت می دادند و پاره ای از امور در خواب بر ایشان مکشوف می شد. پادشاهی که فکرش اداره مملکت است، گرانی و فراوانی در نظر دارد زیرا صلاح مردم مربوط به همین دو چیز است. و چاق و لاغری گاوها و یا سبز و خرمی خوشه ها، در گرانی، ارزانی، قحطی و عدم قحطی، مؤثر می باشد.

در تورات سفر پیدایش باب ۴۱ خوابی که شاه دیده چنین می گوید: و واقع شد چون دو سال سپری شد فرعون خوابی دید که اینکه بر کنار نهر ایستاده که ناگاه از نهر هفت گاو خوب صورت فربه گوشت برآمد بر مرغزار می چریدند و اینکه هفت گاو دیگر بد صورت و لاغر گوشت در عقب آنها از نهر برآمد، به پهلوی آن گاوان لاغر به کنار نهر ایستادند و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت آن هفت گاو

خوب صورت و فربه را فرو بردند و فرعون بیدار شد، باز بخشید و دیگر باره خوابی دید که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید و اینک هفت سنبله لاغر از باد شرقی پژمرده بعد از آنها می روید سنبله‌های لاغر آن هفت سنبله فربه پُر را فرو بردند و فرعون بیدار شد که اینک خواب است.

اما قرآن در یک عبارت کوتاه، تمام آنچه در تورات طول داده بیان کرده است.

ظاهر عبارت: ﴿إِنِّي أَرَى﴾ می فهماند که شاه مصر مکرر این خواب را دیده زیرا یک مرتبه را رأیت می گویند. چون مکرر دیده اهمیت داده و در مقام استفتای از تعبیر آمده زیرا خواب مکرر موجب وحشت و اضطراب او شده بود.

در آن زمان مصریان بت پرست بودند و دانشمندان مروج بت پرستی دو دسته بودند: یکی حکماء و فلاسفه و دیگر ساحران و جادوگران. و اشراف و بزرگان دربار از این دو دسته انتخاب می شدند و لذا شاه به ایشان می گوید: ﴿يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ﴾.

روحانیت آن زمان که به دست ایشان اداره می شده، مرموز بوده و یکی از وظائف ایشان تعبیر خواب بوده، به اضافه بر عملیات سحر. و مردم به واسطه تعبیر، ایشان را با عالم غیب مربوط می دانستند. و به واسطه سحر برای ایشان قدرت فوق العاده‌ای قائل بودند یعنی معجزه. و لذا در زمان ما نیز مردم چنین می باشند، تا می گویی رسول و یا امام، اینان کسی را در نظر می گیرند که غیب بداند و معجزه بکند. و به همین وسیله در آن زمان مردم را اغفال می کردند و مردم را مستخر خود می کردند و کسی نمی توانست به کتابها و به مدرسه ایشان، دست پیدا کند. و مبنای کار ایشان حقه بازی و چشم بندی و پاره ای از خواص فیزیکی و به دست آوردن گیاهان که دارای خواصی باشد، بوده است و تا هنوز هم وقت و پول مردم را می گیرند.

اینگونه امور در ضمن مطالب خرافی و کرامت دروغی وسیله تسخیر مردم بود و حتی به مردم خداپرست نیز تأثیر کرده چنانکه همان خرافات پس از نشر اسلام به صورتهای مختلف باقی مانده است.

فرعون زمان یوسف علیه السلام مانند فرعون زمان موسی، در این وقت فرستاد به دنبال همین دانشمندان درباری و خوابهای خود را به ایشان گفت. در جواب گفتند: اینها خواب پریشان است و ما نمی دانیم.

ساقی شاه در این موقع به یاد یوسف رفیق زندانی خود و استادی او در تعبیر خواب، افتاد و به فرعون گفت: امروز به خاطر آمدن آن زمانی را که شاه بر من غضب نمود و مرا با رئیس خبازان در زندان افواج خاصه حبس نمود، در زندان من و او در یک شب خواب دیدیم و غلام عبرانی در آن زندان با ما بود. من و غلام سردار افواج خاصه، خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او برای ما تعبیر کرد و بعینه موافق



تعبیری که برای ما کرد واقع شد. پس مرا بفرستید تا یوسف را بیاورم تا خواب شما را تعبیر کند. لذا او را نزد یوسف علیه السلام فرستادند و بالنتیجه مقدمات آزادی یوسف فراهم شد.

به هر حال فرعون، از خواب خود بسیار در وحشت بود و از دانشمندان درباری مایوس بود. و در این موقع ساقی وقت را غنیمت شمرد و بالحق قاطع گفت: ﴿أَنَا أَنبئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾. شاه از پیشنهاد ساقی خرسند شد و فوری فرمان داد تا ساقی به زندان رود. و تعبیر خواب را از یوسف سؤال کند.

از جوانمردی و بلندنظری یوسف همین بس که چون: این رفیق فراموشکار به وی احتیاج پیدا کرد و عاجزانه به وی مراجعت کرد، یوسف بدون آنکه رو ترش کند و از بی مهری او و دستگاه شکایت کند، با کمال خوشرویی به سخنان او گوش داد. او گفت: علمای دربار از تعبیر آن اظهار عجز کرده و فرعون را مایوس کرده اند و من به یاد شما افتادم و شاه را از وجود شما و علم شما آگاه نمودم. شاه مرا برای حل این مشکل به حضور شما فرستاده و اینک منتظر بازگشت من است.

﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿٤٩﴾﴾

**ترجمه:** یوسف ای بسیار راستگو ما را نظر بده درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه خشک، باشد که من به سوی مردم برگردم شاید ایشان بدانند (۴۶) یوسف گفت: هفت سال پی در پی زراعت می کنید پس آنچه را درو کردید در خوشه هایش واگذارید به جز کمی از آنچه می خورید (۴۷) آنگاه بعد از آن، هفت سال سخت می آید که آنچه را از پیش برای آن اندوختید بخورند مگر اندکی از آنچه که نگاه می دارید (۴۸) سپس بعد از آن سالی می آید که مردم، در آن، باران داده شوند و در آن (میوه جات و غیره را) می فشارند. (۴۹)

**نکات:** با آنکه یک فرد زندانی هر چه بیشتر به آزادی خود علاقه دارد که هر چه زودتر از فضای تنگ و خفه کننده زندان خلاص شود و از مجاورت جنایتکاران رها شود و از آزادی و فضای وسیع استفاده کند، حال برای یوسف گرفتار، بهترین فرصت پیش آمده با این حال سخنی نگفت. در حالیکه او

می‌داند غیر از خودش کسی از عهدهٔ تعبیر این خواب بر نمی‌آید و فرعون با کمال بی‌صبری منتظر تعبیر خواب است و اگر می‌گفت مرا آزاد کنید تا تعبیر کنم، مسلماً آزاد می‌شد ولی این شرط را نکرد. زیرا:

**اولاً:** اطمینان داشت که چون مشکل فرعون حل شود به ملاقات فرعون نائل خواهد آمد و مقدمهٔ آزادی او فراهم خواهد شد.

**ثانیاً:** حضرت یوسف علیه السلام نمی‌خواهد آزاد شود مگر پس از ثبوت بی‌گناهی خود. و لذا بعداً خواهد آمد که چون شاه او را برای ملاقات خواست، او گفت: اول از زنان تحقیق کنید و بی‌گناهی من ثابت شود، سپس خدمت می‌رسم. و لذا آن حضرت تعبیر را در گرو آزادی خود نگذاشت.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: من تعجب دارم از یوسف و صبر و کرمش، خدا او را پیامرزد چون راجع به تعبیر خواب از او پرسشی کردند، بی‌مضایقه پاسخ درست داد و اگر من به جای او بودم به آنان خبر نمی‌دادم تا شرط کنم مرا از زندان خارج کنند<sup>(۱)</sup>.

به هرحال یوسف خیرخواه گفت: تعبیر خواب، این است که هفت سال فراوانی در پیش دارید که زراعت نیکو می‌آید، سپس هفت سال دیگر قحطی و خشکسالی شود که محصول و اندوخته‌های این هفت سال را تباه کند و به مصرف آورد و پس از چهارده سال، محصول به حال عادی گردد. و پس از تعبیر خواب دستور داد که باید در این هفت سال فراوانی، زراعت بسیار کنید و آنرا در غلاف خوشه انبار کنید تا فاسد نشود و در سالهای قحطی آنرا مصرف کنید تا به فراوانی برسید. و اگر بخواهید مردم مصر در سالهای قحطی تلف نشوند باید این کار را بکنید.

### فرق پیشوایان دین با زعمای دیگر

پیامبران و هادیان دینی در مقابل ارشاد و خیرخواهی، مزد و اجرتی نخواهند و محض رضای خدا و علاقهٔ به اصلاح عمومی مردم، به راهنمایی می‌پردازند و می‌گویند: ﴿مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾<sup>(۲)</sup>. اکنون حضرت یوسف علیه السلام، هفت سال است در زندان به حال غربت مانده و فعلاً محلّ احتیاج و طرف مشورت شده. بی‌مضایقه و بدون اینکه از او عذرخواهی کنند و از ستمهایی که به او شده جلوگیری کنند، تعبیر خواب را گفت. و به علاوه آنان را از خطر قحطی آینده مطلع نمود و راه جلوگیری از این خطر را به آنان یاد داد. و دستور نگاهداری حبوبات را برای مدت قحطی توضیح داد.

۱- نگا: سیوطی، الدر المنثور؛ و می‌گوید: و فریابی و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه آنرا از طریق ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

۲- «و برای رسالت از شما مزدی نمی‌خواهم.»

در صورتی که اینها کار وزیر دارایی و کارشناسان عالی رتبه می‌باشد که در برابر حقوق هنگفت و مواجب زیادی که دارند باید این فکرها را بکنند. ولی حضرت یوسف علیه السلام در اینجا مجانا به طور فداکاری برای جامعه بشریت، به منظور انجام وظیفه و خدمت به نوع از معلومات سیاسی و الهی خود دریغ نکرد. ولی خود بخود این عمل نیک و ارشاد با اخلاص اثر بخشید و به زودی شاه تشنه ملاقات او شد. این اثر اخلاص است:

تو نیکی میکن و در دجله انداز      که ایزد در بیابانت دهد باز

اگر حضرت یوسف علیه السلام از اول چیزی درخواست می‌کرد، ممکن بود نتیجه معکوس شود چنانکه در موضوع تذکر ساقی تجربه کرده بود.

موضوع نگهداری غله در هفت سال یکی از موضوعات علمی بسیار مهم است که در دنیای امروز برای این کار مؤسسات بزرگی به وجود آمده از قبیل اداره سیلو. ولی در آنروز که علم ساختمان به این اندازه پیش نرفته بود، بهترین وسیله همان انبار کردن در خوشه بود که یوسف علیه السلام دستور داد.

حضرت یوسف علیه السلام در ضمن، یک تجارت مهمی نیز برای کشور مصر پیش بینی کرد که محصول هفت سال فراوانی را به قدری فراهم کنید تا در سالهای بعدش تمام کشور و مجاورین آن که محتاج خواهند شد و به بهای زیادی خریداری می‌کنند، در انبار موجود باشد. و نیز خاطر نشان کرد که باید مقداری از این حبوبات را برای بذر پس از خشکسالی نیز نگاه دارید: ﴿إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ﴾.

این تدبیر برای جلوگیری از نابودی ملت مصر منحصر به فرد بود اگر آن حضرت چنین پیشنهادی را نمی‌کرد مگر پس از خلاصی خود و به زندان افکندن عزیز و زلیخا، می‌توانست و ممکن بود. بدیهی است قدرت سیاسی و اقتصادی فرعون آنقدر نبود که چنین تدبیر عالمانه را استنباط و عملی کند.

حضرت یوسف علیه السلام چرا حبوبات را مورد توجه نظر قرار داد؟ زیرا حبوبات، ارزاق عمومی است و میوه‌های اشجار، حفظ حیات را برای عموم تأمین نمی‌کند و از میان حبوبات گندم و برنج است که غلافی دارد و قابل ذخیره است و با بودن در غلاف فاسد نمی‌شود. و این طور بیان و پیش بینی که حضرت یوسف نمود، استنباط هرکس نبود.

فرستاده شاه از این تعبیر روشن، بسیار خرم و خوشحال شد و با لحنی گرم با یوسف خداحافظی کرد و یوسف از او درخواست کاری نکرد که او به گوش شاه برساند. ولی شاه پس از شنیدن تعبیر، بسیار به ملاقات چنین دانشمندی که از علمای درباری عالمتر است شوق پیدا کرد. و دانشمندان دیگر که از

تعبیر عاجز بودند چون شنیدند چنین شخص دانشمندی ناشناس و در زندان بسر می‌برد برای دیدن این شخصیت و نابهغه بزرگ شائق شدند.

بدیهی است فرعون که از آنچه در خواب می‌دیده سخت وحشت داشته و در حال انتظار بسر می‌برد، از دیدن ساقی که شاد و خرم برگشته، امیدوار شد و باتمام بی‌صبری شرح دیدار او را با یوسف خواست؟ ساقی هم موبه مو تعبیر را به عرض رسانید.

وقتی شاه بشنود هفت سال پی در پی در مصر قحطی خواهد شد پشت او خواهد لرزید و به فکر چاره خواهد شد. آری مقام مسؤولی که حفظ مملکت و نگهداری ملت با اوست حق دارد از چنین خبری وحشت کند. ولی وقتی که تدبیر حکیمانه حضرت یوسف علیه السلام را شنید، جانی در کالبدش دمیده شد. ولی تعجب، او را فراگرفت که این زندانی کیست که از تمام علمای مملکت عالم‌تر است؟ آیا چنین دانشمندی در مملکت من باید در زندان بسربرد؟ آیا این نابهغه بزرگ چه تقصیری کرده و چه کس باعث شده که او سالها در زندان دولت من بماند؟

چون از ساقی شنید که چندین سال قبل او را در زندان دیده است، خیلی عجیب به نظرش آمد که چرا چنین فردی در زندان مانده است؟ این مرد فوق‌العاده و بزرگ را باید ببینم و به وضع او رسیدگی کنم و از فکر دوراندیش و علم سرشار وی استفاده کنم و چرا تا به حال از وجود چنین شخصی به نفع ملک و ملت استفاده نشده است؟!

و معلوم است که سایر علمای درباری که چنین تعبیر قاطع و سیاست‌بلندی را شنیدند همه تشنه زیارت او شدند. اینان بیش از فرعون به عظمت او پی بردند و در محافل علمی همه جا سخن از تعبیر خواب فرعون و معبر زندانی است.

این تعبیر اعجاب‌انگیز بزرگترین خبر روز شده همه منتظرند که وسیله ملاقات این عالم ناشناس فراهم شود، تا از علم او استفاده کنند. این است که شاه به دنبال حضرتش فرستاد:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهٖ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ الْتِسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ آيَدِيهِنَّ ۚ إِنَّ رَبِّي بَكِيدٌ هَنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهٖ ۗ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ۗ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ اَلَّذِي حَصَّصَ الْخُبْرَ اَنَا رَاوَدْتُهُو عَنِ نَفْسِهٖ ۗ وَاِنَّهٗ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿٥١﴾ ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمَ اٰخُنْهٗ بِالْغَيْبِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰنِيْنَ ﴿٥٢﴾ وَمَا اَبْرِئُ نَفْسِيْ ۚ اِنَّ النَّفْسَ لَآ مٰرَءَةٌ بِالسُّوٓءِ اِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّيْ ۚ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ